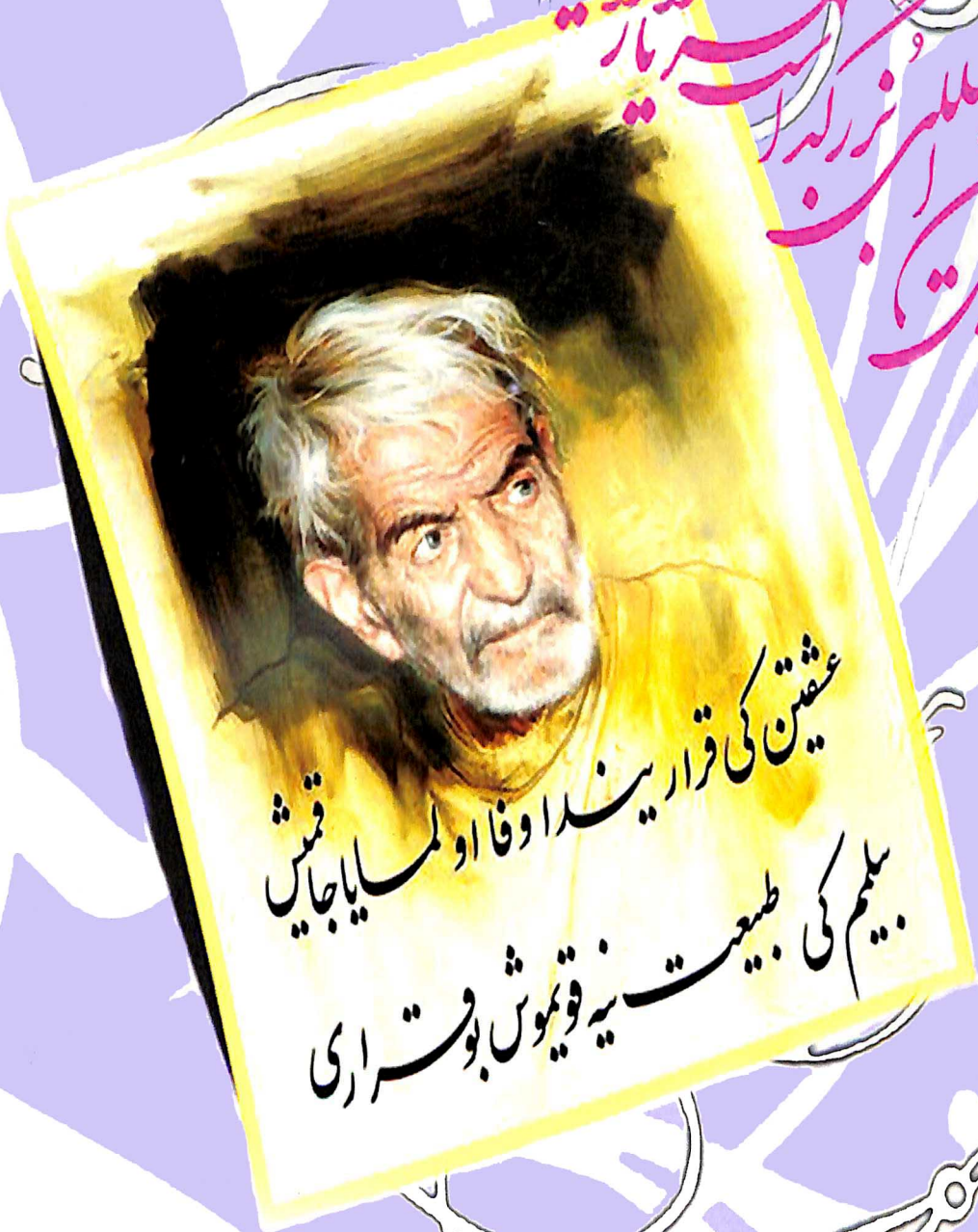




پیشگام
معلم فرزانه
سهراب
سعدی



عشقم کی قراریند او فاولم سیاجا قمش
سلیم کی طبیعت یہ قوموش بو تهراری

مجموعه مقالات برگزیده و چکیده مقالات

معاونت فرهنگی دانشگاه آزاد اسلامی
دفتر فرهنگ دانشگاه آزاد اسلامی واحد ماکو

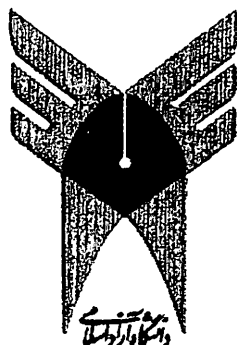
معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ماکو
معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل
معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی



مجموعه مقالات برگزیده و چکیده مقالات

همایش بین المللی شهریار شعر ایران

شهریورماه ۸۹



معاونت فرهنگی دانشگاه آزاد اسلامی

دفتر فرهنگ دانشگاه آزاد اسلامی واحد ماکو

شناسنامه کتاب

طراحی ، تایپ و گرد آوری مطالب : روح الله میرزائی

قطع : وزیری

ناشر : دانشگاه آزاد اسلامی ماکو

سال نشر: فروردین ۹۰

تیراژ: ۳۰۰

آدرس : کیلومتر ۲ ماکو- بازرگان _ صندوق پستی ۹۳۵۴۸-۵۸۶۱۹

دورنگار: ۰۴۶۲۳۲۴۹۲۶۱

ایمیل: ostad shahryar89@yahoo.com

مقالاتی که در این مجموعه درج گردیده صرفاً بیانگر نظرات و دیدگاه های نویسندگان

بوده و مسئولیت آن نیز مستقیماً متوجه آنان بوده و برگزار کنندگان همایش در این زمینه

مسئولیتی ندارند

کمیته علمی همایش بین المللی شهریار شعر ایران

برگزار کنندگان همایش:

معاونت فرهنگی دانشگاه آزاد اسلامی

دفتر فرهنگ دانشگاه آزاد اسلامی واحد ماکو

با همکاری

معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ماکو

معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل

معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی

رئیس همایش: دکتر سیف الدین آب برین (رئیس دانشگاه آزاد اسلامی)
دبیر اجرایی همایش: حجت الاسلام و المسلمین سید ابولقاسم موسوی (مسئول دفتر فرهنگ اسلامی واحد ماکو)

کمیته علمی همایش:

دبیر علمی همایش: دکتر یعقوب نوروزی

- | | |
|-----------------------------|---------------------------|
| ۱۰) دکتر فروغ جلیلی | ۱) دکتر سعید اله قره بگلو |
| ۱۱) دکتر علی عین علیلو | ۲) دکتر رشید عیوضی |
| ۱۲) دکتر مجتبی صفر علی زاده | ۳) دکتر ناصر علیزاده |
| ۱۳) دکتر محمد باقر محسنی | ۴) دکتر احمد گلی |
| ۱۴) دکتر شیرزاد طایفی | ۵) دکتر عباس باقی نژاد |
| ۱۵) دکتر یعقوب نوروزی | ۶) دکتر برات محمدی |
| ۱۶) دکتر سعید قره آغاچلو | ۷) دکتر فاطمه مدرسی |
| ۱۷) خانم نوریا یا هو | ۸) دکتر ناصر ناصری |
| | ۹) دکتر خداوردی عباس زاده |

کمیته اجرایی همایش:

رئیس کمیته انفورماتیک: مهندس رستم آفازاده
مسئول برنامه ریزی: مهندس شهرام شریفی
مسئول هماهنگی: کامبیز جهانگیری
مسئول اسکان و تغذیه: محسن دادگر
دبیر خانه همایش: اسماعیل خلیلی و طیبه قبله
مسئول روابط عمومی: اکبر قربانی
با تشکر از جناب آقای دکتر قاسم دبیری

فهرست مطالب

بخش اول: متن کامل مقالات

- پيام جناب آقاى دكتور مظاهرى معاون فرهنگى دانشگاه آزاد اسلامى ----- ۵
- كلام رئيس همایش ----- ۷
- ريخت شناسى «منظومه هاى روايى» و «داستان گزاره هاى» ديوان پارسي <شهريار>
دكتور آرش مشفقى ----- ۹
- شهريار و آذربايجان در آئينه اشعار و سروده هايش
آرزو عزيز پور ----- ۵۳
- نگرش شهريار به دو موضوع حيات و ممات
الهام مفردان ----- ۶۸
- آذربايجان در شعر شهريار
دكتور بهروز بامدادى ----- ۸۱
- تجلى عواطف ميهنى و نوع دوستى در اشعار شهريار
دكتور برات محمدى ----- ۹۱
- بررسى نقد تكوينى شعر "سهنديم" شهريار
تركان منظم ----- ۱۰۶
- سگريه در غزليات شهريار
دكتور جليل اميرپور ----- ۱۱۷
- مسأله وحدت ملي و آذربايجان در شعر شهريار
حسين بخشى ----- ۱۲۵
- «بازتاب داستان قرآنى يوسف(ع) در ديوان فارسى شهريار»
دكتور خدابخش اسدالهى ----- ۱۴۲
- از زندگانيم گله دارد جوانى ام
دكتور خداويردى عباس زاده ----- ۱۶۰
- تأثير قرآن و احاديث در ديوان شهريار
زهررا خلفى ----- ۱۷۲
- در هفت شهر شهريار
دكتور سعيد قره آغاجلو ----- ۲۸۲

برجسته سازى واژگان در غزل هاى استاد شهريار

- سولماز مظفری ----- ۲۹۷
- زبان زمان در اشعار شهریار
- دکتر شراره الهامی ----- ۳۰۹
- حامد ماکویی و شهریار ایران
- دکتر شهریار حسن زاده ----- ۳۳۲
- بازتاب و تجلی آیات و قصص قرآنی در شعر محمدحسین شهریار
- دکتر عزیز جوانپور هروی، عبدالکریم علی جرادات ----- ۳۴۰
- شالوده های فکری و هنری شعر شهریار
- علی دلانی میلان ----- ۳۵۷
- شهریار نگین ادب ایران زمین
- علی هاشمی ----- ۳۷۲
- جلوه های رمانتیسم در شعر شهریار
- دکتر علیرضا صالحی ----- ۳۸۴
- شهریارم، لسان هاتف غیب
- دکتر کبری نودهی ----- ۴۰۵
- حافظ شیراز از نگاه « حافظ ثانی »
- لیلا عدل پور ----- ۴۱۸
- سیمای مادر و حالات و عواطف آن در شعر شهریار
- دکتر ناصر ناصری ----- ۴۳۶
- جلوه های رمانتیسم در غزل شهریار
- دکتر یدالله نصر الهی ----- ۴۴۸
- زبان شعری شهریار
- دکتر یعقوب نوروزی ----- ۴۶۲
- ŞƏHRİYAR YARADICILIĞINDA BƏDİİ TƏSVİR VASİTƏLƏRİ**
- ال بای صادق اغلو مقصود اف ----- ۴۷۳

بخش دوم چکیده مقالات ----- ۴۷۹

باسمه تعالی

پیام جناب آقای دکتر مظاهری معاون فرهنگی دانشگاه آزاد اسلامی

به همایش بین‌المللی «شهریار شعر ایران» - واحد ماکو - شهریورماه ۱۳۸۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا وَإِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لَحِكْمَةً» پیامبر اکرم (ص)

نام‌آوران عرصه علم و ادب، در گستره تمدن‌های گوناگون جایگاهی متعالی داشته و آن‌گاه که گویای بیان در میان افکنده‌اند و با یاری حضرت دوست، دست بر قلم برده‌اند پرده‌ای دیگر از اسرار کارگاه پر رمز و راز هستی، برافکنده‌اند و رسالت خود، نیک به انجام رسانده‌اند. هنر و ادب، گنجینه‌ای پُر بهاست که صاحب لوح و قلم، آن را زینده صاحب‌دلان و شوریدگان وارسته دانسته و آنان پیوسته او را بدین متاع بی‌همتا ستایش کرده‌اند. با مرور اندیشه و عرفان در سرزمین ادب پرور ایران، نامدارانی شایسته رخ می‌نمایند که هر یک چونان ستاره‌ای پرفروغ بر آسمان پرنقش و نگار و تاریخ پرافتخار ایران می‌درخشند. بی‌تردید آنچه ادیبان و نام‌آوران عرصه شعر و ادب این مرز و بوم را تجلی بخشیده و جامه عزت و افتخار بر قامت آنان پوشیده‌است دستمایه‌ای گران بوده که از فرهنگ دینی و معرفت توحیدی حاصل آمده‌است. هرگاه شاعران و ادیبان از روزگاران کهن گرفته تا امروز، با سرمایه توحید و یکتاپرستی دست بر قلم برده‌اند و کار خویش به حضرت دلداری سپرده‌اند خوشوقت و خوشنود، راه به پایان برده و ثمره‌ای گران از مجموعه معارف برچیده‌اند. مرحوم سیدمحمدحسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار بی‌گمان از طلایه‌داران شعر و ادب سده اخیر است که اشعار پارسی و آذری وی شیفتگان شعر و ادب را به وجد می‌آورد.

موضوعات مختلف اجتماعی، تاریخی و مذهبی از ویژگی‌های مهم اشعار اوست که مجموعه آن در شعر کمتر شاعری یافت می‌شود. از جمله عوامل ماندگاری و استحکام اشعار این نظم‌پرداز زبردست می‌توان به مضامین آیینی و مذهبی اشعار او اشاره کرد. تعلقات دینی و مذهبی شهریار که آن را از خانواده خویش به یادگار داشت و عشق او به عترت (ع) در بسیاری از اشعار او آشکار است. نام شهریار بی‌گمان با قصیده قدسی او در مدح حضرت امیرالمؤمنین (ع) درهم تنیده و ارتباط معنوی و شورانگیز این اشعار با مرجع شیعیان، مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی ارادت او را به امام علی (ع) نمایان می‌سازد. نعت پیامبر عظیم‌الشأن اسلام (ص) و اشعار جانسوز او در مدح حضرت سیدالشهداء (ع) ارادت او را به خاندان عصمت و طهارت بیشتر عیان می‌سازد. از سویی حس وطن‌پرستی و پایبندی به آیین‌های قومی و

سرودن اشعاری به زبان آذری نیز او را در میان آذری زبانان جایگاهی ویژه بخشیده است. توانایی شهریار در خلق انواع مختلف شعری از جمله قصیده، مثنوی، غزل، قطعه، رباعی و شعر نیمایی و تسلط او به زبان‌های فارسی، آذری و عربی در خلال اشعار او به عیان نمایان است. ترجمه اشعار شهریار به زبان‌های مختلف گویای این حقیقت است که مضامین بلند عرفانی و معنوی این اشعار نه تنها در فرهنگ اسلامی و ایرانی که در سایر فرهنگ‌ها نیز جایگاهی شایسته یافته است. بیان استوار او در دفاع از وطن و توصیه همگان به وحدت و پرهیز از تفرقه در برخی اشعار وی تحسین برانگیز است. سادگی گفتار و تعبیر رسا، از دیگر عوامل شهرت شعر شهریار است. مجموعه این افکار و اندیشه‌ها که برگرفته از تعالیم دینی است، رسالت فرهنگی دانشگاه‌ها را در قبال شهریار و شاعران متعهد دیگر دو چندان می‌کند. در این خصوص، گروه مطالعات ایران‌شناسی و احیاء مفاخر فرهنگی و ادبی معاونت فرهنگی دانشگاه تلاش دارد تا ضمن معرفی هر چه بیشتر مفاخر فرهنگی و ادبی ایران نسبت به چاپ و انتشار آثار ارزنده بزرگان علم و ادب اهتمام ورزد. از سویی دیگر کانون‌های ادب و هنر در واحدهای دانشگاهی با فعالیت‌های متعدد در رشته‌های مختلف ادبی و هنری توانسته‌اند بسیاری از استادان و دانشجویان را به عنوان اعضای این کانون‌ها پذیرا باشند. ضمن آن که معاونت فرهنگی دانشگاه متناسب با موضوعات مختلف فرهنگی از فعالیت‌های ادبی و هنری حمایت نموده و از آثار فاخر تجلیل به عمل آورده است. جشنواره «هنر و ادبیات دینی» و جشنواره فرهنگی ادبی و هنری «تولدی نو» با موضوع عمره دانشگاهیان و نمایشگاه آثار هنری و ادبی با موضوع «توسعه و ترویج فرهنگ اقامه نماز» بخشی از این فعالیت‌ها را تشکیل می‌دهد. این جانب ضمن تشکر از رییس و دبیر محترم منطقه ۲ و رییس محترم واحد ماکو و تمامی همکاران فرهنگی و پژوهشی آن واحد و واحدهای مشارکت کننده که در برگزاری همایش بین‌المللی «شهریار شعر ایران» تلاش کردند و تبریک به برگزیدگان این همایش امیدوارم ضمن گسترش بیش از پیش چنین فعالیت‌هایی، شاهد خلق آثار ارزنده و ماندگار در معرفی مفاخر ادبی و فرهنگی جهان اسلام و به ویژه میهن اسلامی ایران باشیم.

شاعران، مدحت سرای شهریارانند لیک
شهریار ما غزل‌خوان غزال خویشان

دکتر محمد مهدی مظاهری

معاون فرهنگی دانشگاه

کلام رئیس همایش

آنجا که شعر یکه تاز عرصه فراخنای حکایت های کهن است و سوار بر سمند خیال می تازاند، حکایت از قصه ای نهفته در درازنای فرهنگ و تمدن پرشور و شعور مام میهن دارد و لفظ پارسی که چون سرداری فاتح و پرغرور همواره در خود کام ها و ناکامی ها و اشتیاق و زخم های دیرین می پرورد در گذاره زمان خود را نمایان می سازد و کوهواره بر اصالت خود پای می افشارد. اگر در منظر زمان از بزرگ شاعران نوردگاه خیال و اندیشه اند که فراتر رویم بسی سهیل سماء مکتب شعر فارسی را می نگریم که در فرهنگ سازی و بازتاب حکایت های غم و فراق و عشق و شور چون دانه ای در دل این تمدن کاشته شده، جان گرفته و بالیده اند. شهریار را در این میان دیگرم نیست. حکایتش حکایت درد بی قراری و شور و شیدایی است او که شعرش در پشت پرچین هفت سالگی اش پرسه زد تا به شط باور ذهنش راه یابد و این راه یابی آغاز توفانی پر غرور و غریو است که لحظه های ناب حیات او را در بر میگیرد. لحظه های نابی که با شعر:

" من گنه کار شهرم وای به من " آغاز می شود

این واژگان ساده در قاب معانی بزرگ همان سرفصل تراوشات ارزشمند شیدای آذربایجان است. او که زبان ترکی را زبان احساس می داند که زلالترین مکنونات قلبی شاعر را بیان کند و آنجاست که روح بزرگ و اندیشه ها و فرهنگ کهن، دیرین، دست نیافتنی و پاک مردم آذربایجان را از ذروه های منظومه حیدریا با صدای در می آورد و آنجاست که در این میهمانی واژگانش همه را بر سر سفره کرم و خوان جود خودش از دامنه های سبلان تا بلندی های سهند، از کوههای قفقاز تا رشته کوههای آناتولی و از دل ایران تا رود ارس میزبان می گردد. همایش حاضر حاصل تلاش همکاران و اندیشمندان و فرهنگ دوستان ایرانی و مخصوصاً آذربایجانی است که پاسداشت این شاعر را، ارزشی دیگر داده اند و سحر قلم هایشان در این راستا یاریگرمان بود. امید که اینگونه مساعی و ارزش گذاری ها پاینده باد. ایدون باد و ایدونتر.

دکتر سیف الدین آب برین

رئیس دانشگاه آزاد اسلامی واحد ماکو

بخش اول
متن کامل
مقالات برگزیده

ریخت‌شناسی «منظومه‌های روایی» و «داستان‌گزاره‌های» دیوان پارسی «شهریار»

دکتر آرش مشفق[#]محسن باکفی آزاد^{*}

چکیده:

«محمد حسین بهجت تبریزی» متخلص به «شهریار»، یکی از شعرای نامدار و تأثیرگذار ادبیات معاصر پارسی است که منتقدان بسیاری پیرامون زندگی و آثار او، از نظرگاه‌های مختلف به بحث و بررسی پرداخته‌اند. اما تا آنجا که نگارندگان این مقاله اطلاع دارند، یکی از زمینه‌های بررسی نشده آثار او جنبه روایی و داستانی آنهاست که از فرازهای هنری او محسوب شده و ناگفته‌های بسیاری دارد.

باید توجه داشت که به اعتقاد غالب نظریه پردازان، «روایت» و «داستان» در عین وجود و جوه مشترک فراوان بین آنها، دو مفهوم مجزا از هم می‌باشند و علت اصلی تمایز بین «منظومه‌های روایی» و «داستان‌گزاره‌ها» که در عنوان مقاله هم بازتاب یافته است، از اینجا ناشی می‌شود.

در این مقاله، نخست، به تعریف علمی این دو پدیده و تشریح چهارچوب دلالت هر یک پرداخته و سپس آن دسته از آثار «شهریار» را که قابلیت گنجایش در دو حوزه یاد شده را دارند، در ضمن تفکیک، طبقه‌بندی و ارزش‌گذاری، مورد نقد و بررسی قرار داده ایم. تجزیه منظومه‌هایی که به عنوان نمونه برگزیده شده‌اند، برای درک بهتر ساختار آنها و تلاش در جهت تبیین هندسی عناصر تشکیل دهنده در قالب نمودارها که می‌توان همه اینها را ذیل عنوان «ریخت‌شناسی» جای داد، موضوعی است که در این مقاله مورد توجه بوده است.

واژگان کلیدی: شعر پارسی، شهریار، روایت، داستان، منظومه روایی، داستان‌گزاره.

[#] (استاد یار گروه زبان و ادبیات پارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بناب)

^{*} (دانشجوی کارشناسی و عضو باشگاه پژوهشگران دانشگاه آزاد اسلامی واحد بناب)

مقدمه

نگاهی گذرا به تاریخ تمدن بشری - و حتی تاریخ پیش از مدنیت - مؤید این مطلب است که هرجا، نشانی از حضور انسان گزارش شده، «روایت» نیز همگام با او حضور دارد. این قرین‌دیرین نوع بشر در اقصای تاریخ در قالب اسطوره‌ها تبلور یافته و به تدریج که به دوران معاصر نزدیک می‌شویم به رغم تغییر صورت، با همان ماهیت و کارکرد به حیات خویش ادامه داده است. (۱)

«میان اسطوره و تاریخ مرز مشخصی نیست و این خود نشانی از دوپارگی جان آدمی است که از دیرباز میان پندار و واقعیت آواره است.» (سرکاراقتی، ۱۳۵۵: ۴۴) البته باید توجه داشت که اسطوره معادل تاریخ - به معنای شرح آنچه که روی داده - نیست بلکه به تعبیری «تاریخ است آنچنان که آرزو می‌شد.» (مسکوب، ۱۳۵۶: ۵)

اگر این سخن «رولان بارت» را گزاره‌ای بدیهی تلقی کنیم که «اسطوره یک گفتار است» (بارت، ۱۳۸۴: ۳۱) با یک بررسی مورفولوژیکال (= تجزیه به کوچک‌ترین واحد) از آنجا که روایت، متعلق گفتار محسوب می‌شود، برآیند معادله، تناظر اسطوره و روایت را گواهی خواهد کرد.

گستره تاریخ خرد مدار ادب پارسی، خداوندان سخنوری عدیده‌ای را در خود گنجانده که از ابزارهای روایی جهت‌مانایی میراث فرهنگی این بوم کهن سود جسته و آن را در قالب منظومه‌هایی برای نسل‌های پسین به ودیعه نهاده‌اند. از میان خیل این سخنوران، باید سرآمد ایشان را «فردوسی»، «مولوی» و «نظامی» عنوان کرد که آثارشان با معیارهای پذیرفته‌شده داستان‌پردازی مدرن قرابت و انطباق بیشتری دارد.

«فردوسی» در «شاهنامه» که تلاقی تاریخ و اسطوره است (۲)، به پرداخت روایی اثر عظیم حماسی و در عین حال سمبلیک خویش اهتمام ورزیده و «مولوی» روایت تمثیلی را که مشحون از مؤلفه‌های داستانی است، به مثابه اسلوب کار سترگ خویش قرار داده است. (۳) منظومه‌های روایی «نظامی» نیز هرچند به هر

دوشیوه یاد شده نظر داشته، اما به الگوهای «فردوسی» نزدیک تر است. به ویژه در «هفت پیکر» که به نسبت دیگر آثار او پرداخت داستانی منسجم‌تری دارد. (۴)

مراتب یاد شده که پیشینه‌ای مجمل از «روایت» و «روایت‌گری» در تاریخ ادبیات ماست، ارتباط ساختاری با موضوع بررسی شده در این مقاله دارد و تأثیر شعرای عنوان شده از رهگذر مطالعه آثارشان بر شاعر مورد نظر ما - شهریار - محل تردید نیست، از اینرو اشاره‌ای کوتاه بدان - چنان که گذشت - لازم و ضروری به نظر می‌رسید.

«محمد حسین بهجت تبریزی»، متخلص به «شهریار»، از شعرای نامدار معاصر است که «با استفاده ماهرانه از کلیه مشخصات هنری نظم کلاسیک، پا را از دایره محدود آن فراتر گذاشته [و به مدد ابتکار و آمیزش استنباط‌های خود از مکاتب جدید با شاخص‌های ادبیات کهن پارسی] سنن دیرین نظم کلاسیک را درهم شکسته است.» (بیگدلی، ۱۳۴۵: ۳۱۹)

«شهریار»، به زعم پژوهشگرانی که پیرامون زندگی و آثار او به کاوش پرداخته‌اند، با احاطه کامل بر پیشینه ادب پارسی، در کنار اطلاع کافی و وافق از دستاوردهای نوگرایان به خصوص «نیما» و همچنین تأثیر از آنها، به آفرینش آثار ادبی خود مبادرت ورزیده است. پس براه نخواهد بود اگر او را یکی از حلقه‌های اتصال ادبیات کلاسیک و مدرن پارسی بدانیم.

نکته دیگری که با مطالب بخش نخست مقدمه در ارتباط بوده و پیش از ورود به بحث اصلی شایان تصریح است، اینکه اشراف «شهریار» به متون کلاسیک و به خصوص «شاهنامه فردوسی» به اندازه‌ای است که او را شاعر «ژرف‌نگر در شاهنامه» نامیده و «در گروه گویندگان سنت شکن تلمیحات شاهنامه در ادب پارسی» به شمار آورده‌اند. (آیدنلو، ۱۳۸۲: ۳) با این حساب، به طور قطع و یقین، توجه او به «شاهنامه» و شگردهای داستان‌پردازی «فردوسی» در منظومه‌های روایی و داستان‌گزاره‌های او که موضوع این مقاله است، نیز بازتاب خواهد داشت.

نگارندگان این مقاله داعیه‌ای فراتر از این ندارند که در حد بضاعت علمی خویش کوشیده‌اند تا جنبه‌ای از آثار این سخن‌پرداز گران‌مایه را مورد کنکاش قرار دهند که تا به حال مورد بررسی قرار نگرفته است و برآند تا پرتوی هرچند کم‌سو به ساحتِ روایت‌گری و داستان‌پردازی او بتابانند.

در طی سطور آتی پس از پردازشی اجمالی به مفهوم علمی «روایت» و «داستان»، و تفکیک این دو، به طبقه‌بندی منظومه‌های نمونه برداری شده از دیوان شهریار و نقد آنها پرداخته شده است.

(۱) «داستان» و «روایت»:

ریشه‌شناسی و تحلیل صرفی لغات که به «اتیمولوژی» معروف بوده و یکی از زیرشاخه‌های زبان‌شناسی مدرن و ملازم با آرای ساختارشکنان می‌باشد، یکی از راه‌های درک دلالت‌واژگان و مناسبت‌تسمیه مفاهیم است. از اینرو در این بخش نخست به بررسی ریشه دو واژه «روایت» و «داستان» پرداخته و سپس معنای اصطلاحی آنها را در «ادبیات داستانی» مدرن که الزاماً حامل بار معنایی افزونی هستند، از نظر می‌گذرانیم.

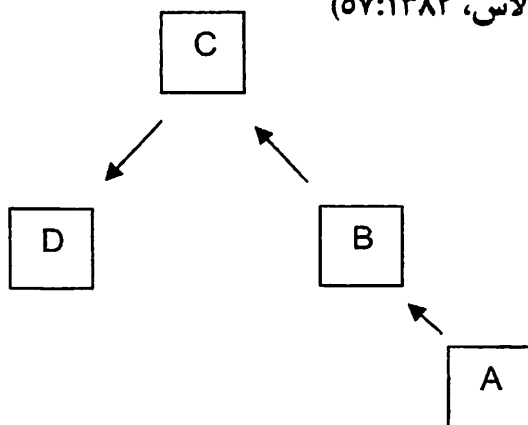
«روایت و مشتقات آن از Gnarus که فعلی یونانی به معنای دانستن می‌باشد، گرفته شده است. این بدان معناست که روایت، دانش است و راوی کسی است که می‌داند. به عبارت دیگر دانش، به شکل روایت تولید و منتقل می‌شود.» (افخمی و علوی، ۱۳۸۲: ۵۶)

ترادف مفهوم «روایت» و «دانایی» که از بررسی ریشه لغوی آنها به دست آمد، و تعلق «روایت» به مفهومی جهانشمول به نام «گفتار» که در مقدمه بدان اشاره شد، اساس فهم تعریف «وبستر» از «روایت» است که آن را «عنصر اساسی و اصلی متن ادبی» و «ساختار دهنده کل نوشتار و تفکر» می‌داند. (وبستر، ۱۳۸۰: ۱۷) به این ترتیب، «روایت» «تعمیم یافته» و «نظام مند» است که منجر به شکل‌گیری «داستان» می‌شود.

«نظام مند» کردن «روایت» را «طرح» بر عهده دارد. «طرح، به منزله دینامیزم یا پوششی تمام‌ساز است که حکایتی کامل و وحدت یافته را از دل انبوه حوادث و وقایع گوناگون [در اینجا بخوانید: روایت] بیرون می‌کشد. یا به عبارت دیگر این تنوع و گوناگونی را به داستانی وحدت یافته و کامل بدل می‌کند. این تعریف صوری ما را به عرصه یا میدان مجموعه‌ای از تبدیل‌های قاعده‌مند هدایت می‌کند.» (ریکور،

۱۳۷۵:۴۱) در نموداری که «والاس» ارائه می دهد، این «تبدیل های قاعده مند» (ه) در هیئت هندسی به نمایش درآمده است. «شرط ضروری داستان شدن هر روایتی، عبور از چهار مرحله یاد شده [در نمودار شماره (۱)] است که توسط طرح، الزام می شود.» (بلزی، ۱۳۷۹:۱۰۴)

نمودار شماره (۱): تبدیل های قاعده مند (والاس، ۱۳۸۲:۵۷)



A: موقعیت متعادل آغاز داستان.

B: وقوع حادثه و گره افکنی.

C: اوج بحران و گره گشایی.

D: پایان داستان و فرود به موقعیت متعادل.

شایان ذکر است: همان طور که در نمودار بالا هویداست، نقطه D، موقعیتی جدید و متفاوت از آغاز داستان است. هرچند این موقعیت می تواند منطبق بر نقطه A نیز باشد که در آن صورت می توان عنوان «بازگشت به تعادل نخستین» را بدان حمل کرد.

الزام «طرح» در پروسه «داستان» کردن «روایت»، می تواند به صور مختلفی اعمال شود. یکی از این حالات، ناظر بر «زمان مندی» (۶) است. این بدان معناست که «روایت»، به مثابه مفهومی انتزاعی، در صورت استقرار در نسبت تاریخی، قابلیت تبدیل به داستان را پیدا می کند. این، خلاف تعریفی است که «آسا برگر» به دست داده است. او معتقد است: «روایت ها در ساده ترین مفهوم، داستان هایی هستند که در زمان رخ می دهند.» (آسا برگر، ۱۳۸۰:۲۰)

پُر واضح است که این تعریف، با گزاره های پایه ای و بدیهی ما همخوانی ندارد. زیرا در تعریف یادشده، برخلاف ما، روایت را عنصری جهانشمول در نظر گرفته که جهان داستان زیرمجموعه آن است. حال آنکه واقعیت، عکس آن بوده و صحیح تر آن است که بگوییم: داستان ها، روایت هایی هستند که در زمان رخ می دهند. این مدعا با بررسی ریشه شناختی واژه «داستان» ظرفیت بهتر و بیشتری برای اثبات پیدا

می‌کند. می‌دانیم که واژه «داستان» (Story) با «تاریخ» (History) هم ریشه هستند. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۲۳) و وجه مشترک «تاریخ» و «داستان» چیزی جز «زمان مندی» نمی‌تواند باشد. پس ما روایتی را از میان انبوه روایت‌های موجود بر می‌گزینیم و با «زمان منده» کردن آن به «داستان» نایل می‌شویم. حالت دیگر الزام «طرح»، «کنش منده» کردن روایت است. برخی بر این باورند که در آفرینش «داستان»، باید اصالت را به «کنش» داد، نه «زمان». زیرا «زمان» تابعی از «کنش» است. و «شخصیت، بدون مکان و عمل، بدون زمان ممکن نیست. بنابراین خواه ناخواه زمان و مکان حضور خواهند داشت.» (عبداللہیان، ۱۳۸۱: ۷۳)

در حالت سوم، الزام «طرح» مبنی بر «گفت و گو» است. طرفداران این انگاره، وجود «دو شخصیت، یک کنش و یک گفت و گو» را شرط اساسی داستان می‌دانند. (غلام، ۱۳۸۲: ۱۹)

آنچه گذشت، برداشتی ساختارشکنانه از مفهوم «داستان» بود. حال آنکه می‌توان از «روایت»، با بیانی فلسفی، تأویل ساختارگرایانه‌ای هم ارائه داد. می‌دانیم که اساس بینش ساختارگرایان، مبتنی بر عناصر دوگانه است. (رک: دریدا، "تقابل‌های دوگانه"، ۱۳۸۱) و این خوانشی دیگرگونه از فلسفه دیالکتیک «هگل» است که «سنتر» را حاصلِ تقابلی «تز» و «آنتی تز» می‌داند. پس اگر «روایت» را که ماهیتی تکثرگرا (پلورالیستی) و الزامی دارد، به عنوان «تز»، و «طرح» را که واجد الگویی مشخص و سلبی است، به عنوان «آنتی تز» در نظر بگیریم، از تقابل دوگانه «روایت» (= تز) و «طرح» (= آنتی تز)، «سنتری» پویا به دست می‌آید که آن را «داستان» می‌نامیم. پویایی این «سنتر» نتیجه و ترجمان توالی داستان است. سند دیگر این برداشت، که با بیانی فلسفی طرح شد و از نظر گذشت، سخن «جان مانفرد» است که با بیانی زبان‌شناسانه و با تعمیم تئوری «فردینان دو سوسور» که هر نشانه را متشکل از یک «دال» و «مدلول» می‌داند، به تحلیل مناسب «روایت» و «داستان» پرداخته و می‌افزاید: «متن روایی یک نشانه پیچیده است که روایت، دال و توالی حوادث داستان، مدلول آن به شمار می‌رود.» (Jan, "Narratology", 2002)

بر آیند مراتب یادشده، اینکه هر داستان، در زیرساخت خود روایت یا روایت هایی را شامل می شود، اما الزاماً هر روایتی داستان نیست. به این ترتیب بسیاری از منظومه های موجود را باید «منظومه های روایی» نامید، نه «منظومه های داستانی».

در مطالعه دیوان «شهریار» به نمونه هایی از هر دو گونه «روایت» و «داستان» بر می خوریم. که این امر علت اصلی تمایز میان «منظومه های روایی» و «داستان گزاره ها» در عنوان مقاله و همچنین اساس طبقه بندی ما در بررسی آثار اوست.

نکته دیگری که پیرامون بحث از منظومه های روایی و داستانی لازم به نظر می رسد، مسئله «شعریت» یا به تعبیر فرمالیست ها، «ادبیت» آنهاست. «بودلر» از شعرای مکتب «سمبولیسم»، اعتقاد دارد که «شاعر با درون بینی شهودی می تواند فراتر از عالم مادی، عالم صورت و ماهیت را بنگرد و آن عالم دیگر را به مدد نمادها توصیف کرده و دنیای واقع را به حقیقتی ژرف و متعالی پیوند دهد.» (Cuddon, A dictionary

(of literary terms, s.v: symbolism

در ادب پارسی نیز مسیوق به سابقه است که شعر را الهامی وحی گونه از عالم معنا می دانند. بیتی مشهور از «مخزن الاسرار» «نظامی» همین معنا را افاده می کند:

«پیش و پسی بست صنف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا»

(نظامی، ۱۳۷۰: ۲۴۱، بیت ۴۷۴)

اما باید توجه داشت که وقتی تکیه بر صناعت داستان پردازی است، قدر مسلم، سخن گفتن از «غلیان تب سرایش» و «هذیان مخیل» آنگونه که «شاعر به صرافت انتخاب کلمه هم نمی افتد.» (موسوی گرمارودی، ۱۳۶۹: ۶۱۴) بیهوده است. این گزاره حتی در مورد بزرگانی نظیر «فردوسی» و «مولوی» هم صادق می باشد (۷) و ایشان هرگاه «در منظومه های بلند خود، [آگاهانه و از موضع طرح منسجم داستانی] به سراغ شعر رفته اند، سخنور؛ و هر جا که در جریان سرایش در تصرف غلیان جوشش خویش قرار گرفته اند و شعر به سراغ آنها رفته، شاعرند.» (موسوی گرمارودی، پیشین: ۶۱۵)

مستند دیگری که لازم است بدان اشاره شود، اینکه: یکی از معانی ذکر شده برای واژه «Poeticus»، در کنار معنای اصطلاحی آن - «آنچه به شاعر تعلق دارد» - «ساختن» است، که ریشه آن از واژه یونانی «Poetikos» بوده و تبارش به «Poesis» (= ساختن) می‌رسد. (Oxford, 1992, P:1396)

با این حساب اگر فعل داستان پردازی را به شاعری نسبت دهیم، باید از درون بینی شهودی او چشم پوشی کنیم و در نظر داشته باشیم که شعریت و پرداخت داستانی در یک اقلیم نمی‌گنجند. چه، یکی غلیانی جوششی است و دیگری جریانی کوششی.

(۲) منظومه های روایی دیوان «شهریار»:

با عنایت به تعریفی که از منظومه های روایی و داستان گزاره ها ارائه شد، با توجه به دایره گسترده مفهوم «روایت» و منظومه های روایی، به نظر می‌رسد هر جا سخنی یا شعری به رشته کلام درآمده، مشمول تعریف روایت می‌شود. اما با تحدید حوزه بررسی، قصد آن داریم تا به منظومه هایی از دیوان «شهریار» اشاره کنیم که پتانسیل های لازم برای تبدیل به داستان گزاره را دارا هستند، هر چند این پتانسیل، صورت فعلیت به خود نگرفته باشد. به عبارت دیگر منظومه هایی مورد نظر ما هستند، که فراتر از تعریف عام روایت بوده و به معیارهای داستان گزاره نزدیک باشند.

(۱-۲) روایات پراکنده:

کلیه تلمیحات، گزارش ها، خاطره ها، نقل منظوم دیده ها و شنیده ها و مواردی از این قبیل که در اثنای قطعات، قصاید و حتی غزلیات به چشم می‌خورند، مشمول تعریف «روایت» شده و در این طبقه بندی جای می‌گیرند.

به چند نمونه از این دست آثار اشارتی می‌شود:

«یک شبی خاطره دارم از کوه	که ندیدم دگر آن فر و شکوه
طفل بودیم و پُر از عشق و امید	پشت و روی ورق عمر سپید
روز رفتیم به اسکی بازی	شب شد و باز شلنگ اندازی

اسکی ما نه که کشک است و لبوست بلکه سُر خوردنِ روی پاروست...»

(شهریار، ج ۲، ۱۳۸۷: ۹۲۳)

و یا:

همه ده بودم و کوهستان‌ها	«یاد آن عهد که تابستان‌ها
دارم از مردم ییلاق نشین	زان زمان خاطره‌هایی شیرین
نامزد بود، سپس رفت عروس	عمه‌ام دخترکی داشت ملوس
سرو بالا و قوی هیکل بود...»	شوهر او که جوانی یل بود

(شهریار، پیشین: ۹۳۰)

باید توجه داشت که این منظومه‌ها فاقد عناصر داستانی پرداخت شده و مشخص هستند و به همین اعتبار در تسمیه آنها از واژه «روایت» سود جسته ایم.

(۲-۲) سرگذشت نامه‌ها:

«سرگذشت نامه‌ها»، دسته‌ای دیگر از منظومه‌های روایی دیوان «شهریار» هستند که در طبقه بندی آثار او باید آنها را در حوزه‌ای میان «روایت» و «داستان» جای داد. این «سرگذشت نامه‌ها» که یا خاطرات داستان گونه «شهریار» - مانند: «زیارت کمال الملک» - یا زائیده تخیل او - مانند: «سفر خیالی» به «ترکیه» و «شوروی» - هستند، فراتر از «روایت» بوده و مایل به ژانر «داستان» می‌باشند. به بیانی دیگر، می‌توان گفت که با اندکی تغییر قابلیت تبدیل به «داستان» را دارند. اما به معنای درست و علمی کلمه، نمی‌توان عنوان «داستان» بدان‌ها اطلاق کرد. زیرا پرداخت عناصر داستانی به صحت و با دقت صورت نگرفته است. اشاره ای گذرا به برخی از این منظومه‌های روایی می‌تواند مدخل مناسبی برای درک بهتر و پردازش تفصیلی به داستان‌گزاره‌ها به شمار آید.

(۲-۲-۱) زیارت کمال الملک:

مثنوی ۱۷۷ بیتی «زیارت کمال الملک» در شمار طولانی‌ترین منظومه‌های روایی دیوان «شهریار» است. این مثنوی که رهاورد دیدار «شهریار» با «کمال الملک» است، به شرح جزئیات این دیدار اختصاص یافته است.

منظومه با تشبیه «کمال الملک»- که در دوران تبعید به سر می برد- به گنجی خفته در گنج ویرانه آغاز می شود و با مدح خصایل و خصایص او ادامه می یابد:

گوهری در پلاس پیچیده	«خسروی بر گلیم خُسبیده
لیک طرف کله فلک فرسای	گرچه گنجی بود خراب آسای
کرده منزل چومه به چاه محاق	رخت بیرون کشیده از آفاق
رفته چون آفتاب در پس کوه...»	از سوادری آمده به ستوه

(شهریار، ج ۲، ۱۳۸۷: ۷۶۰)

سپس از جریان رحل اقامت شاعر، از ری به نیشابور و اشتیاق دیدار «کمال الملک» سخن به میان می آید و در نهایت عزم دیدار «کمال الملک» که:

پای کوبان به راه افتادیم	«صبحگاهی بخیل یار و ندیم
همه با پا و من به سر رفتیم...»	من بی پا ز خود به در رفتیم

(شهریار، پیشین: ۷۶۲)

توصیف رخدادهای ریز و درشت این دیدار، بیشتر حجم منظومه را تا ابیات پایانی به خود اختصاص داده است. ابیات پایانی نیز با وفات «کمال الملک» مناسبت دارد:

می رود تا وداع تن گوید	«آنکه با جان و دل سخن گوید
کز برای ابد شود خاموش...»	می رود این چراغ چشمه نوش

(شهریار، پیشین: ۷۶۷)

مثنوی زیارت «کمال الملک»، با قصاید «فرّخی سیستانی» در وصف غزوات «سلطان محمود غزنوی» و همچنین قصیده معروف وی در سوگ «سلطان محمود» مشابهت های فراوانی دارد.

(۲-۲-۳) سفر خیالی به «ترکیه» و «شوروی»:

مزیت سفرنامه های «شهریار» به «ترکیه» و «شوروی» خیالی بودن آنهاست. و از این نظر می تواند به نسبت «خاطرات» او، قابل توجه تر باشد. چون به هر حال پردازش قصه ای خیالی مستلزم استفاده از «عناصر داستانی» می باشد و «شهریار» در قالب دو قصیده بدان دست یازیده است. اما باید اذعان داشت که عناصر به کار رفته از قدرت و استحکام بالایی برخوردار نیستند و رویکرد اصلی بیشتر توصیف و ستایش است و نه کنش های داستانی.

ضمن اینکه هر دو قصیده عاری از «زمان مندی» داستانی و «گفت و گو» می باشند. ذکر ابیاتی از هر دو

قصیده به تبیین بهتر موضوع کمک خواهد کرد:

چون عروسی به کبودیه و زرین زیور
سر کشیده است و پر افشاندۀ یکی نیلوفر
آری از فاتح و دورانِ ظفر یاد آور...

(شهریار، ج ۱، ۱۳۸۷: ۵۲۲)

«و آنک از دور شعاع و شفق اسلامبول
گویی از گودی امواج کبود دریا
یادگار دُو مین فتح فتوح اسلام

آفاق، سیم گون و در و دشت، سبز فام
امواج سهمگین که به دریا زند خیام...
از برق آب و سبزه ضیا آرد ظلام...

(شهریار، پیشین: ۵۴۵)

«اقلیم اتحاد جماهیر شوروی
از دور کوه های بلند شکوه مند
و لگا، بسان آینه بختِ نوعروس

(۳) داستان گزاره های دیوان «شهریار»:

یکی از وجوه برجسته هنر شهریار، پرداخت منسجم داستان گزاره هایی است که در دیوان او تالکو چشمگیری دارند. داستان گزاره هایی که از لحاظ ساخت هنری، معیارهای داستان پردازی مدرن را دارا هستند. «نیما یوشیج» - پرچم دار نوزایش ادبی معاصر - داستان پردازی را یکی از بارزترین مشخصه های

شاعر عنوان کرده و تصریح می‌نماید که: «داستان، راهی است تا شاعر در آن همه گونه مهارت و زبردستی و هوش و ذوق خود را بیازماید.» (یوشیج، ۱۳۶۸: ۳۵) و «شهریار» در این زمینه توانش ادبی و هنری خود را به معرض نمایش گذاشته است. داوری در باب درجه توفیق او را در اشتغال به داستان پردازی، به پس از بررسی آثار او موقوف می‌نماییم. این دسته از آثار «شهریار» را ذیل سه عنوان طبقه بندی کرده ایم، که به ترتیب از نظر خواهد گذشت.

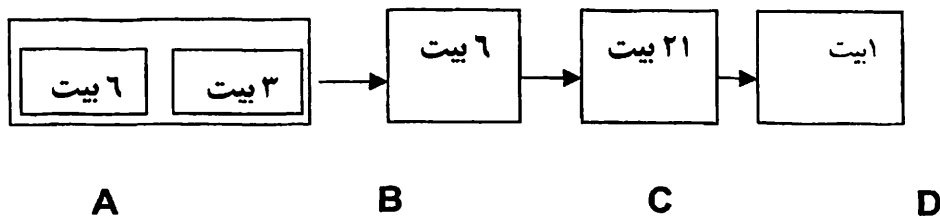
(۱-۳) روایات دینی و آیینی:

بخش اول داستان گزاره های دیوان «شهریار»، صورت منظوم داستان های منسوب به سیره و سنن پیشوایان دینی است و شاعر، داستان های منثور مندرج در کتب تاریخ را بدون هر گونه جعل و تصرفی در محتوای آنها و فقط با اندکی تغییر در ساخت داستانی شان، به قالب نظم در آورده است.

مبادرت به چنین کاری که ریشه در تعهد مکتبی او دارد، هر چند از منظر عقیدتی و تبلیغی حائز اهمیت است ولی از نظر هنر داستان پردازی - در قیاس با دیگر آثار داستانی او - برجستگی چندانی ندارد. آنچه در پی می آید نگاهی اجمالی به فرم و محتوای نمونه هایی از آثار اوست که در این حوزه قرار می گیرند.

(۱-۱-۳) مثنوی مولا علی (ع) و شریح قاضی:

داستان، که طرح ساختاری آن مبتنی بر رویارویی قهرمان (مولا علی) و ضد قهرمان (شریح قاضی) است، توسط راوی «دانای کل محدود»، از منظر «سوم شخص» گزارش می شود. در یک تقسیم بندی - طبق نمودار شماره (۲) - این مثنوی ۳۷ بیتی را می توان به چهار اپیزود تقسیم کرد.



تقطیع داستان گزاره «مولا علی و شریح قاضی» به چهار اپیزود، طبق الگوی «مارتین والاس»

در اپیزود اول، وضعیت متعادل آغازین را شاهد هستیم که با تداوم توصیف و معرفی ضد قهرمان،

انتظار وقوع حادثه بالا می رود:

«شریحی است قاضی معاصر به مولا ولی قاضی ریش و پشم است و شولا

خیانت به خفیه، عبادت به کرنا خدا گوید اما ارادت به خرما...»

(شهریار، ج ۲، ۱۳۸۷: ۶۷۹)

سه بیت آخر اپیزود اول، گره داستان است که ماجرای خریدن خانه و کیفیت تنظیم قبالة آن توسط

ضد قهرمان، گزارش می شود. با آغاز اپیزود دوم، که مقارن با اوج بحران است، شاهد ورود قهرمان

داستان و موضع گیری او در برابر ضد قهرمان هستیم:

«طلب کرد او را علی، شاه مردان نگاهی بدو کرد چون شیر غضبان

کجایی؟ که عمرت ببرد چو بادی در آن خانه آید غلاظ شدادی...»

(شهریار، پیشین: ۶۸۰)

اپیزود سوم که بیشترین ابیات منظومه را شامل می شود، شرح مواعظ و تعبیرات قهرمان داستان از

انشای قبالة است که کنش ضد قهرمان را مورد نکوهش قرار داده و پرده از چهره پنهان کردار او بر

می دارد. بدیهی است که زبان نمادین قهرمان برای تفهیم مخاطب می باشد. در زیر به برخی از تعبیرات،

اشارتی می شود.

«شمالاً: به مرداب آفات، محدود جنوباً: به مرگ و مکافات، محدود

به شریفش: بیغولۀ نفس طامع به غریبش: شیطان که حدش به شارع...»

(شهریار، پیشین: ۶۸۰)

در واقع محتوای اپیزود سوم و برتری کمی ابیات آن نسبت به سه اپیزود دیگر، گویای این امر است که

غرض راوی/شاعر از روایت/سرایش این منظومه برجسته کردن ویژگی های مثبت قهرمان و تأکید بر

اندرزهای او جهت توجه مخاطب است.

نکته قابل ذکر، تغییر «کانون روایت» (۸) در اپیزود چهارم است. در این اپیزود که فقط از یک بیت تشکیل شده است، برخلاف سه اپیزود قبلی که در آنها «کانون روایت» متمرکز بر نگاه راوی است، «کانون روایت» تغییر یافته و «شهریار» نه به عنوان راوی داستان، که در کسوت شاعر- عنصری خارج از متن داستان- وارد عمل شده و مانند بیشتر داستان های «مثنوی» که در پایان آنها، «مولوی» به بند و اندرز می پردازد، در یک بیت، زبان به ستایش از قهرمان داستان گشوده است:

«خدا یا چه قرآن ناطق امامی
کلام الملوک ملوک الکلام»

(شهریار، پیشین: ۶۸۱)

(۳-۱-۲) مثنوی اسلام و خدمت اجتماع:

منظومه ۳۰ بیتی «اسلام و خدمت اجتماع»، از دیگر منظومه های داستانی «شهریار» است که از ساختار داستانی منسجمی برخوردار بوده، قابلیت آن را دارد که در ردیف هنری ترین پرداخت های داستانی وی قرار گیرد. هنرنمایی عمده «شهریار» را باید در دو بار تغییر «زاویه دید» و سه بار تغییر «کانون روایت» داستان جست و جو کرد که در کمال ظرافت بدان دست یازیده است. داستان را می توان به سه اپیزود تقسیم بندی کرد:



نمودار شماره (۳): کلیت داستان در اپیزود ۱۹ بیتی اول جریان دارد و بیت ۲۰ نقطه عطف داستان است. بیت ۲۰ منظومه در کمال استقلال، با کانون روایتی مستقل از هر دو اپیزود، به مثابه محور و مرکز ثقل داستان است که هم مبین عصاره «طرح» و پیام داستان بوده، و هم نقطه عطف آن محسوب می شود. در اپیزود اول که توسط «دانای کل نامحدود»، با زاویه دید «سوم شخص» گزارش می شود، «کانون روایت» متمرکز بر راوی است. که در کنار توصیف دقیق شرایط زمانی و مکانی، به شرح حال جمعی از

صحابه که در رکاب پیامبر (قهرمان داستان) در حال سفر هستند، اختصاص یافته است. اپیزود تک بیتی دوّم با «کانون روایت» متمرکز بر قهرمان، پیام کلیدی منظومه را بیان می کند:

«عقل...کن فرمود: این ها، بی صیام
اجر را بُردند با سنگِ تمام»

(شهریار، پیشین: ۷۶۸)

و اپیزود سوّم از زبان شاعر، با زاویه دید «اوّل شخص»، به تفسیر پیام پیامبر می پردازد:

«قصد شعر اینجا نه لطف و رقت است
ژرف بین کاینجا مجال دقت است...
در نمازت گرز معنی آگهی
از عمل داری گزارش می دهی...
با سر راه اجانب رقتت
چیست این «ایاک نعبُد» گفتت؟...
گر تو خلقی با سعادت می کنی
تا ابد داری عبادت می کنی»

(شهریار، پیشین: ۷۶۹-۷۶۸)

(۲-۳) فابل:

«فابل» یا داستان هایی که قهرمانان آن را «غیر انسان» تشکیل می دهد، بخش دیگری از داستان گزاره های دیوان «شهریار» را شامل می شوند. اساس منظومه های این بخش برگرفته از حکایات و امثال «فولکلور» است که جنبه ای نمادین نیز دارند. «شهریار» با دقت نظر در فرهنگ عامه و باورهای طبقه عوام اجتماع، هسته اصلی برخی از داستان های خود را از میان انبوه اعتقادات توده مردمی که خود نیز از میان آنها برخاسته، گزینش کرده است. نمونه اعلای تجلی فرهنگ «فولکلور» در آثار «شهریار»، منظومه ترکی «حیدربابا» می باشد که از شهرتی فراگیر برخوردار است.

در ادبیات داستانی مثنوی، «محمود دولت آبادی» را به تبع رویکردی ویژه به بازنمایی زندگی روستایی در آثارش، به عنوان «نویسنده روستا» می شناسند. از آنجا که به زعم برخی از منتقدان، «کمتر شاعری در ادبیات معاصر [همانند شهریار] به جریان زندگی روستایی، دقیق، واقعی و زیبا نگریسته است.» (توابی، ۱۳۶۹: ۲۶) اگر او را «شاعر روستا» لقب دهیم، سخنی به گزاف نگفته ایم.

در زیر یکی از داستان‌گزاره‌های او، که اشخاص آن را سه پرنده (عقاب، کرکس و بلبل) تشکیل می‌دهند، مورد بررسی قرار گرفته است.

(۱-۲-۳) مثنوی سه پرنده:

مثنوی ۳۰ بیتی «سه پرنده» که از فابل‌های نمادین و برجسته دیوان «شهریار»، محسوب می‌شود، بر اساس باوری عامیانه در زیرساخت‌های فرهنگ ملی ساخته و پرداخته شده است. «طرح» داستان ناظر بر عقیده بقای حقیقت هستی است که شباهت‌هایی هم با «تناسخ» دارد. به این معنی که حیات موجودات ذی حیات و به خصوص انسان، پدیده‌ای ابدی و فناپذیر است که همواره به صورت مختلف در جریان است و مرگ، تنها ناسخ قالب‌هاست نه ماهیت‌ها. به نظر می‌رسد این انگاره همانند شخصیت بخشی به «غیر انسان»، ریشه‌ای هندی داشته باشد. (وک: رسمی، ۱۳۷۸: ۳۹) باوری که در فرهنگ ایرانی به اشکال مختلف - نظیر «برآمدن درختی از خون سیاوش» در «شاهنامه» و یا در دوران معاصر، نسبت گل لاله و خون شهید: «از خون جوانان وطن لاله دمیده» - وجود دارد و «شهریار» در مثنوی «سه پرنده»، به بیان همان معنا در قالبی داستانی پرداخته است.

در منظومه «سه پرنده»، راوی، «دانای کل نامحدود» است که از زاویه «سوّم شخص» به روایت داستان می‌پردازد. اما رشته روایت هر جا که لازم می‌نماید به دست اشخاص (۹) داستان سپرده می‌شود تا خود به بیان مقاصد و مکنونات درونی خویش بپردازند و به همین سبب، «کانون روایت» مدام در حال تغییر است:

«گه بگرییدی عقاب تیزچنگ
کو؟ کجا شد کرکس بی نام و ننگ؟
تا بیاسایم من از رنج شکار
دسترنج من ربوده لاشخوار»

(شهریار، پیشین: ۶۸۲)

«کرکس از آن سو که ما را دل، کباب
بهر لاشه، تیهو از آن عقاب
کو طرفدار عقاب آن یاوه گو؟
کرم خاکی هم که شاکی هست از او»

(شهریار، همان)

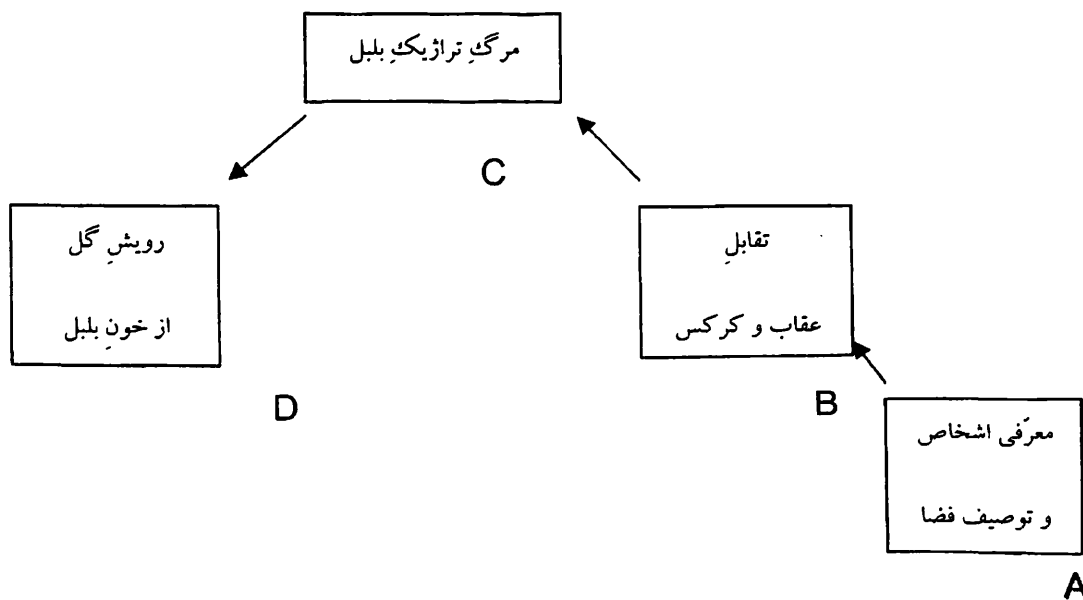
«عقاب» و «کرکس»، ضدقهرمان‌های داستان هستند که در مقابل «بلبل» (قهرمان ناکام داستان) قرار دارند و در نهایت دست به خون او می‌آلایند. مرگ «بلبل» نقطه اوج این داستان تراژیک است، ولی پایان

داستان نیست. باید توجه داشت که تعادل نهایی داستان، وضعیتی متفاوت از نقطه آغازین و استوار بر باورهای فرهنگی و اسطوره ای است:

«قطره خونی که از بلبل چکید شد گل سرخی و کم کم قد کشید
هر سحر با باد گوید داستان باد هم گوید به گوش آسمان
تا فلک از جور بلبل بس کند ور کند با باز و با کرکس کند»

(شهریار، همان)

نمودار زیر مبین توالی داستان از مراحل چهارگانه است:



نمودار شماره (۴): بیان هندسی توالی داستان در مراحل چهارگانه

(۳-۳) منظومه های داستانی:

زیباترین و هنرمندانه ترین داستان گزاره های «شهریار» را باید در بین داستان های قرار گرفته در این بخش جست و جو کرد. در دو گروه پیشین که از نظر گذشت، چهارچوب داستان ها مأخوذ از کتب تاریخی و فرهنگ «فولکلور» بود، اما داستان گزاره های جای گرفته در این بخش تمام و کمال حاصل ذهن خلاق و قریحه روان «شهریار» می باشد. «شخصیت پردازی» مناسب، رعایت ویژگی های علی

«طرح»، فراز و فرود بجا، گره افکنی و گره گشایی، تصویر سازی و توصیف فضا، زمان و مکان و مواردی از این دست از مشخصه های داستان گزاره های اوست و همه، آفریده خود او می باشد.

(۱-۳-۳) داستان بیت (داستانی در یک بیت):

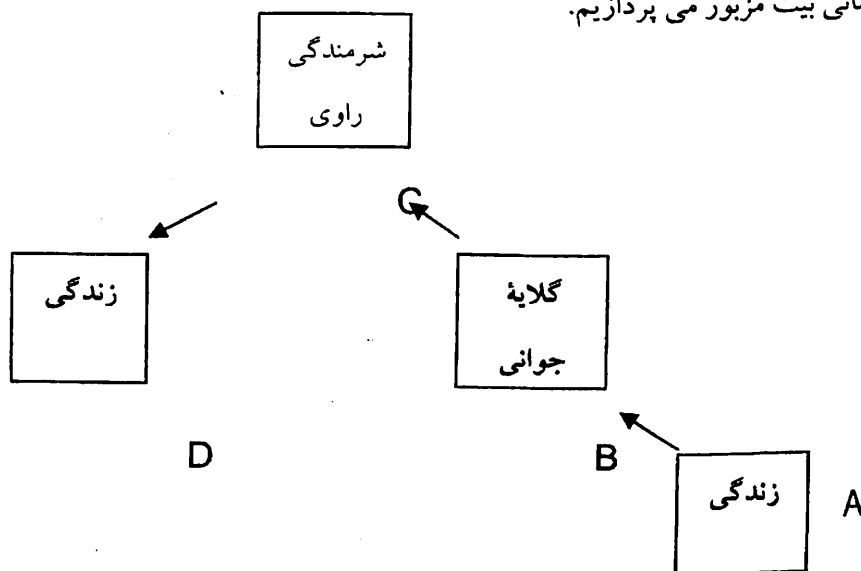
«دکتر عبداللهیان»، در مقاله ای با عنوان «داستان بیت، یک قالب داستانی تازه»، پژوهشی پیرامون ابیاتی که واجد عناصر داستانی هستند، انجام داده است. در ردیف ابیاتی که از شعرای مختلف تاریخ ادبیات پارسی، مورد مذاقه قرار گرفته است، بیتی نیز از «شهریار» به چشم می خورد:

«از زندگانی ام گله دارد جوانی ام شرمنده جوانی از این زندگانی ام»

(رک: عبداللهیان، ۱۳۸۶: ۱۱۸)

بررسی و تشریح عناصر داستانی موجود در این بیت، گویای هنر داستان پردازی «شهریار» است. البته باید خاطر نشان کرد که استعمال عنوان «داستان»، برای یک بیت و ادعای وجود عناصر داستانی در آن، با توجه به محدودیت واژگان آن، قدری با تسامح همراه است.

در نمودار شماره (۵)، نخست، مراحل چهارگانه را طبق الگوی «والاس» ترسیم کرده و سپس به تشریح و تفکیک عناصر داستانی بیت مزبور می پردازیم.



نمودار شماره (۵): گذر طرح از مراحل چهارگانه لازم برای داستان

قهرمان داستان: م (شناسه اول شخص)

طرح داستان: تأسف از گذر جوانی (با توجه به بیان دلیل شرمندگی راوی از جوانی، که به سبب کیفیت زندگی اش می باشد، ویژگی علی طرح به خوبی رعایت شده است).

زمان داستان: طول زندگی راوی.

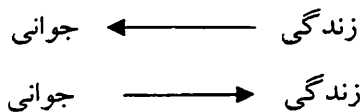
مکان داستان: همه اماکنی که راوی، جوانی خود را در آنها گذرانده است.

کنش: بیان مسئله.

راوی: «اول شخص».

کانون روایت: متمرکز بر راوی - قهرمان.

فراز هنری دیگر موجود در این بیت، همسویی فرم و محتواست. پیشتر گفته شد که داستان در مرحله آغازین (A)، از وضعیت متعادلی آغاز می شود و در مرحله پایان (D)، یا به وضعیت متعادل منطبق بر نقطه شروع و یا به تعادل جدیدی منجر می شود. در بیت یاد شده، نقطه (A) و (D) بر هم منطبق هستند و شاعر برای باز نمایی بهتر آن از صنعت بدیعی «طرد و عکس» استفاده کرده است. این امر، مدار مدور زندگی و تکرار ملال آور را نیز به ذهن متبادر می کند.



(۲-۳-۳) دو مرغ بهشتی:

سرایش «افسانه» توسط «نیما یوشیج» نقطه عطفی در کارنامه شاعری او و رهاورد تحوّل عمده ای در شعر معاصر بود. اهمیت «افسانه» به درجه ای است که پژوهشگران، «نیما» را «شاعر افسانه» نامیده و این شعر را «مانیفست شعر رمانتیک ایران» دانسته اند. (رک: شفیع کدکنی، ۵۴:۱۳۵۹)

«نیما»، که در سرایش «افسانه»، متأثر از شعرای رمانتیک فرانسه بوده (آرین پور، ج ۲، ۱۳۵۷:۴۷۱) (۱۰) خود، بر تأثیر عمیق «افسانه» بر شعرای معاصر تأکید دارد. (رک: یوشیج، ۹۶:۱۳۷۰) و

شهریار یکی از آنهاست که در استقبال از «افسانه» «نیما»، منظومه «دو مرغ بهشتی» را به زیور طبع آراسته است.

مواجهه با «افسانه» «نیما» که در آن «روایت گری با نوآوری در وزن و قافیه پیوند خورده است» (خلیلی جهان تیغ، ۱۳۸۲: ۱۲۲) نه فقط در سرایش «دو مرغ بهشتی» که در گرایش «شهریار» به «رمانتیسیم» نیز نقشی اساسی ایفا کرده است. نکته ای که پژوهشگران بسیاری بر آن تأکید کرده اند:

«او با همه سنت گرایان مدافع بهره گیری از برخی وجوه رمانتیسیم بود و از میان آنها به ویژه نوع تخیل و تصویرسازی و یا به تعبیر خود نقاشی و تابلوسازی رمانتیک را با اهمیت می شمرد.» (صدری نیا، ۱۳۸۲: ۱۳۷)

«دو مرغ بهشتی» که از آن تعبیرات مختلفی صورت پذیرفته، و برخی آن را «برخوردار از بینش عرفانی» دانسته اند (رک: پورنجاتی، "دو مرغ بهشتی"، ۱۳۶۵) به زعم «دکتر مریم مشرف»، «رمز نیما یوشیج و شهریار است.» (مشرف، ۱۳۸۲: ۱۲۲)

«هوشنگ گلشیری» در کتاب «باغ در باغ»، روایتی داستانی از «افسانه» «نیما» به دست می دهد. (رک: گلشیری، ج ۱، ۱۳۸۰: ۱۲۱) به همین اعتبار و با توجه به مشابهت های ساختاری فراوانی که بین «افسانه» «نیما یوشیج» و «دو مرغ بهشتی» «شهریار» وجود دارد، در طی سطور آتی به تحلیل این داستان گزاره از نقطه نظر بهره مندی از «عناصر داستانی» می پردازیم.

این داستان گزاره، از هر سه مؤلفه ای که برای تبدیل «روایت» به «داستان» - «زمان مندی»، «کنش مندی» و «گفت و گو» - ضروری است، برخوردار است.

«زمان داستانی» در «دو مرغ بهشتی»، زمانی خطی است که از آغاز داستان (شروع جست و جوی قهرمان) تا پایان آن (یافتن گمشده) به طور مستقیم جریان دارد و در توالی داستان متجلی است. نمونه های منتخب زیر از همین رهگذر قابل ذکر است:

«سال ها رفت در این شبستان گر دلی مانده با سعی ساقی است

رنج غربت شکسته ولیکن آتش شوق دیدار باقی است
 چنگ هم گاه در پرده راز نوش بخشای عهد تلاقی است
 چون طبیعت به پایان اسفند

نوش خندی است مرموز امشب در دل پرده‌های شب تار
 راستی این شب تیره را هست وعده دلکش صبح دیدار؟
 آه اینک دو سیمای خندان از کنار افق شد پدیدار
 چنگ علوی زند نغمه وصل»

(شهریار، ج ۲، ۱۳۸۷: ۸۵۷-۸۵۶)

پیرامون «کنش مندی» نیز باید اذعان کرد که در سراسر داستان گزاره، خواننده، همراه با قهرمان داستان که جوینده‌ای در دل بکر طبیعت است، در حال جست و جو است. اشاراتی که «باغبان»، «کوه»، «عمه دریا» و «خاله جنگل» به گمشده قهرمان دارند، و نشانی‌هایی که از او به دست می‌دهند، در ضمن «گره افکنی» و «گره‌گشایی» - که از دیگر مشخصه‌های داستان است - تکاپو، جابجایی و جریانی پویا به منظومه بخشیده است.

و در نهایت، «گفت و گو» که از اساس منظومه «دو مرغ بهشتی» است، به بیشتر قسمت‌های منظومه، سایه افکنده است. نمونه‌های زیر به خوبی بیانگر این امر هستند:

«باغبان»: با کتاب من او را چه کار، او جز کتاب طبیعت نخواند
 کوه و دریا و جنگل گواهند کاو سخن با خدایان براند
 رو تو از کوه مازندران پرس شاید آن جای او را بدانند

این فرشته به کس آشنا نیست...»

(شهریار، پیشین: ۸۴۶)

«جوان: کوه بابا، تذروری بهشتی است نغمه اش زنده چون زندگانی
 چون من از آشیان دور ماند نغمه ها می زند جاودانی
 هم زبان من است او خدا را داغم از دست بی هم زبانی
 پیش بابا گرفتم سراغش

«کوه: گر تو را طینت خاکیان است او زمینای مینو سرشته است
 خونگیرد به دام طبیعت او همان آسمانی فرشته است
 راست گو شاید این آدمیزاد زیر پای پری دام هشته است
 رو که عنقا شکار مگس نیست...»

(شهریار، پیشین: ۸۴۷)

«جنگل: شب خدایان موسیقی و شعر سر ز دهلیز مینو بر آرند
 با چراغ کواکب ملایک پا بر آن پله ها می گذارند
 آسمان ها بر این آستانه قد دو تا کرده سر می سپارند
 شاید آن جا که جای تو خالی است...»

(شهریار، پیشین: ۸۴۹)

«دریا: بس به اقلیم آبی در این مهد سیر اقطار کرده است و آفاق
 پرنیان پوشکان و پری ها زیر پا دیده رقصان و مشتاق
 اهرمن دیده کز چاپلوسی هدیه آورده در خیل عشاق
 جمله گنجینه زیر دریا...»

(شهریار، پیشین: ۸۵۱)

نحوهٔ روایت داستان نیز در بعضی قسمت‌ها توسط راوی «دانای کل نامحدود» به صیغهٔ «سوم شخص» است که از مکنونات درونی قهرمان، خبر می‌دهد و حتی رشتهٔ افکار او را به خواننده منتقل می‌کند:

«با خود اندیشد آخر خدایا او خود از کبر با من نپرداخت؟
 یا چنان غربت خاکدانم کرده آلوده کاو بازنشاخت
 یا که من نیستم آسمانی اهرمن با من این رنگ‌ها باخت
 کم کم از خویشان ننگش آید...»

(شهریار، پیشین: ۸۵۵)

در دیگر قسمت‌ها نیز، «کاراکترها»، خود در قالب «گفت و گو»، داستان را به پیش می‌برند. در بند ماقبل آخر داستان گزارهٔ «دو مرغ بهشتی»، «شهریار» از «نیما» نام می‌برد و به این ترتیب احتمال این تأویل که «دو مرغ بهشتی»، «نیما» و «شهریار» هستند و گمشدهٔ قهرمان داستان-اگر او را بازتاب شخصیت خود شاعر بدانیم- همان نیماست، تقویت می‌شود. خاصه اینکه سخن رفتن از «هم زبان» و «در غم هم زبان گریستن»، به نوعی یادآور غزل دیگری از «شهریار» با عنوان: «شاعر افسانه» است که خطاب به «نیما یوشیج» سروده است:

«نیما! غم دل گو که غریبانه بگیریم

سر پیش هم آریم و دو بیگانه بگیریم...»

(شهریار، ج ۱، ۱۳۸۷: ۳۳۵)

همزبانی دو بیگانه... «شهریار» و «نیما!» دو شاعری که سبک و زبان و انگاره‌هایشان با هم متفاوت است و اساساً در عالم ادبیات از دو دنیای دیگر به شمار می‌روند، اما به تعبیر «شیخ اجل، سعدی شیرازی»، «دوران نزدیک» (رک: سعدی، باب دوم گلستان، حکایت ۱۰، ۱۳۷۲: ۱۱۴) هستند و افق‌های آرمانی مشترکی دارند و بیش از همزبانان، همدیگر را درک می‌کنند. چه، به قول حضرت «مولانا»:

«ای بسا هندو و تُرک همزبان وی بسا دو تُرک چون بیگانگان
 پس زبان محرمی، خود دیگر است هم دلی از هم زبانی بهتر است»

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷)

(۳-۳-۳) مومیایی:

داستان گزاره «مومیایی»، که از معدود سروده های شهریار در قالب «نو نیمایی» است، از نمونه های قابل ذکر برای درک بهتر هنر داستان پردازی «شهریار» است.

نوآوری در قالب و شیوه روایت، برجستگی خاصی به این اثر بخشیده است. «شهریار» در مقدمه ای که بر آن نگاشته، تصریح می کند که: «به یک مومیایی مانده ام که بعد از قرن ها زنده شده باشد.» (شهریار، ج ۲، ۱۳۸۷: ۸۶۷)

دوری سی و چند (۱۱) ساله «شهریار» از تبریز و بازگشت او به زادگاهش پس از مدتی طولانی، انبوه خاطرات او را برایش تداعی می کند و «مومیایی»، حاصل تأثرات ناشی از مواجهه شاعر با گذشته دور و دراز خویش است. از اینرو به سبک «جریان سیال ذهن» (۱۲) در داستان نویسی مدرن شباهت پیدا می کند. ویژگی های عمده این داستان گزاره را می توان در «گفت و گوی درونی» راوی، «تداعی معانی» و «عدم انسجام جملات» خلاصه کرد.

هرچند برخی از منتقدان، «مومیایی» را دنباله «دو مرغ بهشتی» عنوان کرده اند، که در آن «شاعر از روزنه شعر به واقعیت های زندگی می نگرد.» (ذوالفقاری، ۱۳۷۷: ۸) اما نشانه ای متقن، دال بر این مدعا در متن داستان گزاره مشاهده نشد. جز «ابهام» که در هر دو اثر مشترک است و البته صرف وجود همین، نمی تواند قرینه ای بر ارتباط بین دو اثر باشد. به باور ما ابهام «دو مرغ بهشتی» از سمبولیک بودن آن ناشی شده است و ابهام در «مومیایی» زاییده «سیلان ذهنی» بودن داستان گزاره است.

در زیر بخشی از این داستان گزاره را که واجد سه ویژگی عمده عنوان شده است، از نظر می گذرانیم:

«راه خود را بی خودی کیج می کنم

می دوم در کوچه ها، پس کوچه ها

شاید آنجاها که منزل داشتم

ها. همانجاهاست کز من چیزها جا مانده است

کو؟ کجاست؟

گیج گیجی می خورم راهم دهید

آرزوها، عشق‌ها گم کرده‌ام

می روم دنبال آن گمگشته‌ها... «شهریار، پیشین: ۸۸۰»

نکته دیگری که از مختصات «شهریار» است، کوتاهی منظومه‌های روایی و داستان‌گزاره‌های او در مقایسه با دیگرانی همچون «اخوان ثالث» است، که «روایتگری، شعر او را به سوی اطناب سوق داده است.» (احمدپور، ۱۳۸۳: ۷) اطنابی که در «منظومه‌های روایی» و «داستان‌گزاره‌های» «شهریار» وجود ندارد. و این نیز یکی دیگر از مزایای آثار اوست.

۳-۳-۴) در جست و جوی پدر:

قطعه «در جست و جوی پدر»، حاصل رویارویی «شهریار» با «خانه پدری»، پس از سال‌ها دوری است. مختصات عنوان شده در توضیح «مومیایی»، در مورد این منظومه نیز صادق است. در زیر برخی از ابیات این قطعه را که دال بر «تداعی معانی» هستند، از نظر می‌گذرانیم:

«کم کم همه را در نظر آوردم و ناگاه	ارواح گرفتند همه دور و برم را
گوی پی دیدار عزیزان بگشودند	هم چشم دل کورم و هم گوش گرم را
یکباره قرار از کف من رفت و نهادم	بر سینه دیوار در خانه سرم را»

(شهریار، ج ۲، ۱۳۸۷: ۱۰۴۰-۱۰۳۹)

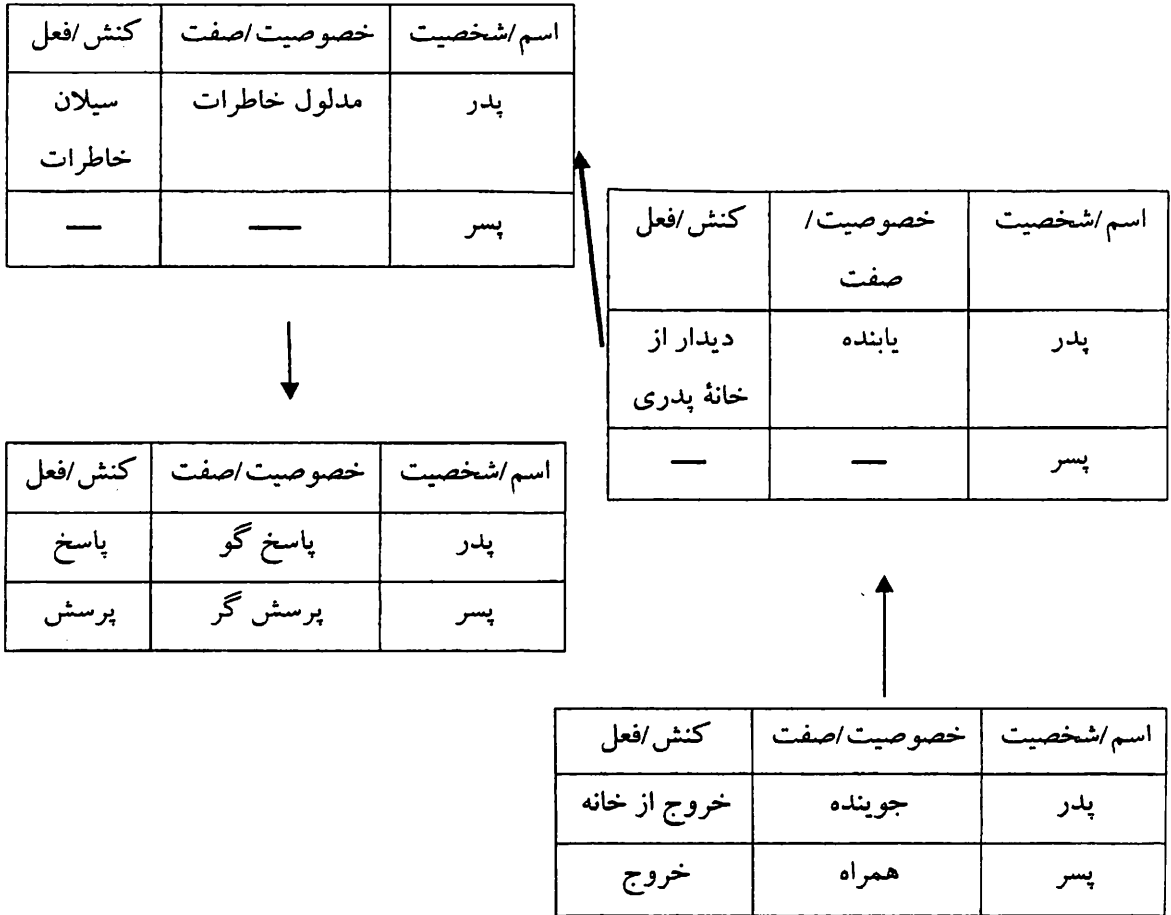
بیشتر در مورد گرایش «شهریار» به مبانی مکتب «رمانیسم» سخن گفته شد. یکی از موتیف‌های بنیادین در آثار رمانتیک‌ها، «خانه پدری» است، «که از رهگذر تداعی، نقش عمده‌ای در نگارش

اتوبیوگرافی‌ها ایفا می‌کند. قلم زنان مکتب رمانتیسیم بیش از سایرین در این زمینه شاهکارهای ارزنده‌ای خلق کرده‌اند. (ایران دوست، ۱۳۷۸: ۱۱)

«شهریار»، خود به نقش «تداعی» - یکی از عناصر اساسی داستان‌های روانی - در پردازش این داستان‌گزاره اشاره کرده است: «شعر [در جست و جوی پدر] حاصل تحسّر عمیقی است که از طریق تداعی خاطرات عارض شده است.» (۱۳) (به نقل از نیک اندیش نوبر، ۱۳۷۷: ۳۰۵) طی سطور آتی به نقد و بررسی این داستان‌گزاره با تکیه بر آموزه‌های فرمالیست‌ها خواهیم پرداخت.

می‌دانیم که «نخستین بار، صورت‌گرایان به مفهوم روایت توجه کرده‌اند.» (احمدی، ۱۳۷۵: ۳۱۲) «شکلوفسکی»، از چهره‌های برجسته مکتب «فرمالیسم»، در جست و جوی راهی برای توجیه صورت‌گرایانه مناسب «روایت» و «داستان» برآمده و «گونه‌ای همانندی را میان دستور زبان و دستور داستان» یادآور می‌شود. (رک: احمدی، ۱۳۷۰: ۲۷۶) او در تجزیه‌گزاره‌های روایی، برای فهم سازه‌های تشکیل‌دهنده آنها، به «تناظری بین واحدهای گزاره و اجزای کلام» اشاره می‌کند. (رک: سجودی، ۱۳۸۴: ۷۰) «ایوتادیه» نویسنده کتاب ارزشمند «نقد ادبی در قرن بیستم» که فصل مبسوطی را برای تشریح آرای صورت‌گرایان اختصاص داده است، با اشاره به شیوه تجزیه و تحلیل روایت‌ها توسط فرمالیست‌ها، می‌گوید: «اجزای تشکیل‌دهنده روایت‌ها شباهت‌های حیرت‌انگیزی به پاره‌های گفتمان، یعنی اسم خاص، صفت و فعل دارد.» (ایوتادیه، ۱۳۷۸: ۲۸۰) پر واضح است که اساس تحلیل فرمالیست‌ها، مبتنی بر «پراکسیس» (= اصالت عمل) بوده و تقسیم‌بندی مزبور درصدد ارائه گفتمانی «کنش‌مند» از «داستان» است. طبق تحلیل آنها در هر گزاره روایی - داستانی، «شخصیت‌ها به مثابه اسم، خصوصیت آنها به عنوان صفت و اعمال آنها به منزله فعل قلمداد می‌شود.» (ایگلتون، ۱۳۶۸: ۱۴۵)

حال، با این منطبق به ترسیم نمودار داستان‌گزاره «در جست و جوی پدر» می‌پردازیم تا توالی چهارمرحله‌ای «طرح داستان» را بر محور کنش‌مندی فرمالیستی نشان دهیم و داستانی بودن ساختار منظومه «در جست و جوی پدر» را اثبات کنیم.



نمودار شماره (۶):

تحلیل فرمالیستی داستان گزاره «در جست و جوی پدر»

و ترسیم آن، منطبق با الگوی «والاس»

تحلیل نمودار شماره (۶):

- (۱) حضور پسر (۱۴)، فقط در مرحله A و وضعیت D داستان می‌باشد. در مراحل B و C حضور او خنثی است. این امر از آنجا ناشی می‌شود که در قسمت های B و C داستان در درون راوی در جریان است. و حادثه ای در روان او به وقوع می‌پیوندد. به عبارت دیگر مشاهده خانه پدری فقط برای «راوی» همراه با تداعی های پی در پی است و این مسئله در مورد «پسر» صادق نیست و او هیچ انگیزشی در خود احساس نمی‌کند.
- (۲) کنش شخصیت دوم داستان (پرسش گری) در قسمت D، عامل اصلی برقراری تعادل نسبی در پایان متن است. دلیل نسبی بودن تعادل در توضیح بعدی آمده است.
- (۳) داستان با پایان متن، پایان نمی‌پذیرد. و به عبارتی پس از اتمام متن هنوز «ارتباط غیر کلامی» متن با خواننده ادامه دارد. در مورد «ارتباط غیر کلامی» و پایان ناتمام داستان در صفحات آتی بیشتر بحث خواهیم کرد.

ساختار منسجم و علی «طرح داستان» که بر پایه زنجیره ای از تداعی های منطقی برای راوی - قهرمان بنا شده است، این داستان گزاره را در ردیف بهترین پرداخت های داستانی «شهریار» قرار داده است.

(۳-۳-۵) ای وای مادرم:

«آهسته باز از بغل پله ها گذشت
در فکر آتش و سبزی بیمار خویش بود
اما گرفته دور و برش هاله ای سیاه
او مرده است و باز پرستار حال ماست
در زندگی ما همه جا وول می‌خورد
هر گنج خانه صحنه ای از داستان اوست
در ختم خویش هم به سر کار خویش بود

بیچاره مادرم» (شهریار، ج ۲، ۱۳۸۷: ۸۶۳)

نمونه فوق، اپیزود اول داستان گزاره «ای وای مادرم» است که در ۱۶ اپیزود، توسط راوی «اول شخص» گزارش شده است. طرح داستان مبتنی بر روایت تأثرات ناشی از فقدان مادر «راوی» است. قالب شعری این داستان گزاره، «نو نیمایی» بوده و از این رهگذر امکان شاعر برای پرداخت منسجم داستان را بالا برده است.

نگاهی به اپیزود اول، گویای این مطلب است که «ای وای مادرم» از لحاظ فرم و محتوا با همه منظومه های روایی و داستان گزاره های دیوان «شهریار» متفاوت است. داستان، نه از وضعیتی متعادل، که از نقطه اوج بحران آغاز می شود. در بیشتر داستان هایی از این دست که با غافلگیری خواننده و تسلط متن بر او همراه است، پس از عبور از قسمت های آغازین شاهد بازگشت به گذشته هستیم که این امر از اپیزود دوم شروع شده و تا آخر اپیزود پنجم ادامه می یابد. در طی قسمت های یادشده دریچه هایی به گذشته مادر راوی گشوده می شود و خواننده تا حدودی با شخصیت او آشنا می شود.

نکته مهمی که باید بدان توجه داشت، اینکه، «خواننده» به هیچ وجه نباید تحت تأثیر شخصیت پرداخت شده مادر راوی قرار گرفته و اسیر توطئه ای شود که نویسنده و متن برای او چیده اند. به بیان دیگر غایت داستان، معرفی مادر راوی به خواننده نیست، بلکه باید به رشته ای از تداعی هایی که در ذهن راوی جریان دارد، توجه شود. اپیزود هشتم، از این نظر دارای اهمیت است که در آن، ناگهان مکنونات درونی راوی که با فرافکنی در قالب بحث از گذشته مادرش، در صدد پنهان نگه داشتن آنها از خواننده بود، آشکار می شود. و با چهره ای دیگر از راوی مواجه می شویم:

«پس این که بود؟»

دیشب لحاف رد شده بر روی من کشید

لیوان آب از بغل من کنار زد،

در نصفه های شب.

یک خواب سهمناک و پریدم به حال تب

نزدیک های صبح

او باز زیر پای من اینجا نشسته بود

آهسته با خدا،

راز و نیاز داشت

نه، او نمرده است. «شهریار، پیشین: ۸۶۶»

واضح است که راوی، مخاطبی ندارد و دیالوگ‌ها، همه در ذهن او مطرح بوده و «گفت و گوی درونی» او محسوب می‌شوند. توهم راوی و انکار مرگ مادر که نشانی از آشفتگی روانی و انشقاق درونی ذهنی اوست، در عدم انسجام روایت که «زمان پریشی» از نمونه‌های بارز آن است، بازتاب دارد.

باید توجه داشت که این عدم انسجام صوری، بر یک انسجام داستانی در ژرف ساخت دلالت می‌کند که این خود از هنر داستان پردازی «شهریار» حکایت دارد.

در اپیزودهای بعدی نیز به مقتضای تداعی معانی و به تبع گفت و گوهای درونی، روایات مختلفی از زمان‌های متفاوت نقل می‌شوند، که برآیند همه آنها با قدری تسامح، سیلان ذهنی بودن داستان گزاره را تأیید می‌کند.

اپیزود پایانی داستان گزاره «ای وای مادرم»، مبتنی بر یک فراز و فرود ناگهانی و سریع است. در ابتدای این اپیزود، بازگشت دوباره داستان را به نقطه آغازین شاهد هستیم:

«باز آمدم به خانه چه حالی انگفتمی

دیدم نشسته مثل همیشه کنار حوض

پیراهن بلند مرا باز شسته بود

انگار خنده کرد ولی دل شکسته بود:

بردی مرا به خاک سپردی و آمدی؟

تنها نمی‌گذارم ای بینوا پسر... «شهریار، پیشین: ۸۶۹»

اما بلافاصله همه چیز فرو می‌ریزد:

«می‌خواستم به خنده درآیم ز اشتباه

اما خیال بود

ای وای مادرم.»

(۳-۳-۶) قطعهٔ کودک و خزان:

یکی از کوتاه‌ترین داستان‌گزاره‌های «شهریار»، قطعهٔ هفت‌بیتی «کودک و خزان» است که شاعر/راوی، برای سرایش/پردازش آن از داستان «آخرین برگ» «أهنری» الهام گرفته است. (درودیان، ۱۳۶۹: ۴۷) داستان، از این قرار است:

«مادری بود و دختر و پسری	پسرک از می‌محبّت مست
دختر از غصهٔ پدر مسنلول	پدرش تازه رفته بود از دست
یک شب آهسته با کنایه طیب	گفت با مادر: این نخواهد رست
ماه دیگر که از سموم خزان	برگ‌ها را بود به خاک نشست
صبری ای باغبان که برگ امید	خواهد از شاخهٔ حیات گست
پسر این حال را مگر دریافت	بنگر اینجا چه مایه رقت هست
صبح فردا دو دست کوچک طفل	برگ‌ها را به شاخه‌ها می‌بست»

(شهریار، پیشین: ۱۰۶۲)

داستان‌گزارهٔ «کودک و خزان»، به رغم اختصار، پنج شخصیت دارد: «مادر»، «دختر»، «پسر»، «پدر» و

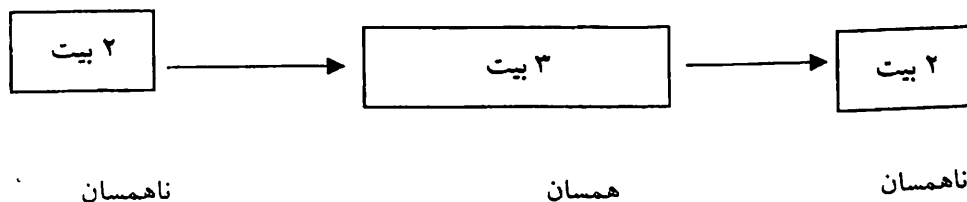
«طیب». نکره بودن شخصیت‌ها و عدم شخصیت‌پردازی، غیر از کوتاهی شعر و نبود مجال مکفی،

می‌تواند از برجسته کردن «کنش»، ناشی شده باشد. به عبارت دیگر در این منظومه، «فعل» اهمیت دارد، نه

«فاعل».

در کنار «کنش مندی» که فرض داستان بودن «کودک و خزان» را تقویت می‌کند، «زمان مندی» را نیز شاهد هستیم که تردیدی بر داستانی بودن منظومه به جا نمی‌گذارد. عبارات «یک شب»، «ماه دیگر» و «صبح فردا» مؤید این مدعاست.

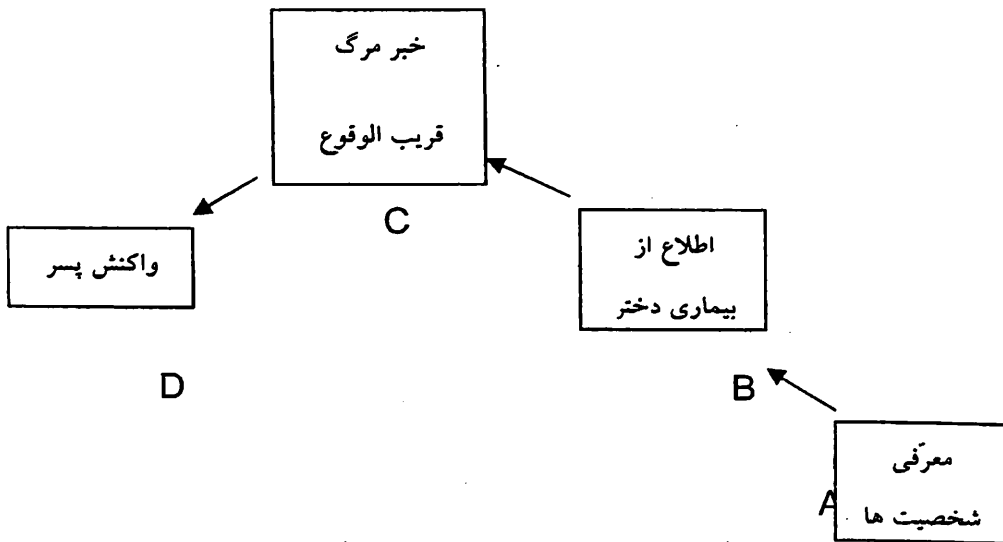
داستان گزاره «کودک و خزان»، از هر دو گونهٔ راوی «همسان» و «ناهمسان» (۱۵) برخوردار است. به عبارت دیگر طبق نمودار شماره (۷)، دو بیت اول و آخر منظومه توسط راوی «دانای کل نامحدود» به صیغهٔ «سوم شخص» (راوی ناهمسان) و سه بیت میانی، توسط راوی «اول شخص» (راوی همسان = راوی - کنش گر) گزارش شده است.



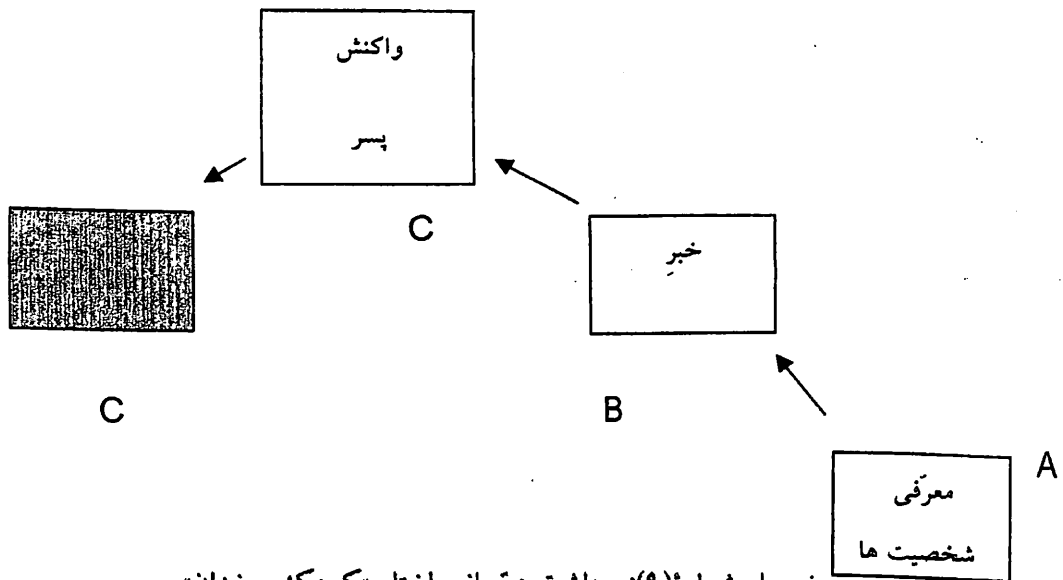
نمودار شماره (۷): تفکیک راوی در داستان گزاره «کودک و خزان»

استفاده از «راوی - کنش گر» (= راوی همسان)، در قسمت میانی منظومه، که خبر قریب الوقوع مرگ «دختر» توسط «طیب» ابلاغ می‌شود، سبب شده است تا «احساسات هیجان انگیز [و در اینجا تأثیر برانگیز] از صمیم قلب نقل شود و از اینرو داستان صمیمانه تر و مؤثرتر از آب در بیاید.» (میرصادقی، ۲۵۴:۱۳۶۶)

برای ترسیم توالی داستان، دو رویکرد می‌توان اتخاذ کرد و دو گونه برداشت ارائه داد، نخست به ترسیم هر دو برداشت، اقدام کرده و سپس تحلیل نهایی را ارائه می‌کنیم:



نمودار شماره (۸): برداشت اول از ساختار «کودک و خزان»



نمودار شماره (۹): برداشت دوم از ساختار «کودک و خزان»

تحلیل نمودارهای شماره (۸) و (۹):

همان گونه که از ظاهر نمودارها برمی آید، در برداشت نخست، «واکنش پسر» - بستن برگ ها به شاخه های درخت - به عنوان تعادل نهایی و نتیجه داستان در نظر گرفته شده است. اما در برداشت دوم که صحیح تر به نظر می رسد، تعادل نهایی در حالت تعلیق قرار دارد. به عبارت بهتر، با پایان متن، داستان پایان پذیرفته و دنباله داستان را در ذهن خواننده شاهد هستیم.

بیشتر اشاره شد که بیشتر داستان های «مثنوی»، با دخالت «مولانا» در کسوت نویسنده - «عنصری خارج از متن که حضور خود را بر متن تحمیل می کند» - پایان می پذیرد. در چنین حالتی، از آنجا که «متن به عنوان یک ساختار بسته، وجود عناصر خارج از خود را بر نمی تابد، در روایت گسستی به وجود می آید که سیر روایت را به سوی نهایت خود مختل می کند.» (امیری خراسانی و حسینی سروری، ۵۶:۱۳۸۶)

در توجیه برداشت دوم، باید اذعان کرد که «شهریار»، با عنایت به همین مطلب، از جمع بندی و نتیجه گیری اجتناب کرده و دنباله داستان را به واکنش عاطفی و فکری خواننده وا می گذارد. چنین ارتباطی با خواننده را «ارتباط غیر کلامی» یا به تعبیر «رونالد واردها»، «بعد پنهان جمله» (به نقل از جهانگیری، ۲۷:۱۳۷۸) می نامند. رفتارشناسان و متخصصان علوم ارتباطات، با در نظر گرفتن اینکه «یک علامت یا یک نگاه می تواند حاوی معنا و ایجاد کننده ارتباط باشد.» (دانشگر، ۱۱۸:۱۳۸۶) «ارتباط غیر کلامی» را «شامل تمامی جنبه های ارتباط به جز کلمات» (وو، ۵، ۲۸۴:۱۳۸۴) تعریف کرده اند.

تصویری عاطفی که «شهریار» از تلاش «پسر» برای نجات «دختر» ارائه داده است، از چنان عمقی برخوردار است که تنها در قالب یک بیت نمی گنجد و بی تردید، باید آن را در حوزه «ارتباط غیر کلامی» جای داد. زیرا «پیام هایی که در چهارچوب عواطف قرار می گیرند، چنان کیفی، عمیق و پیچیده اند که هیچ کلامی، سخنی یا زبانی را یارای گنجاندن همه محتوای آنها نیست.» (ساروخانی، ۳۲:۱۳۸۴) این امر در مورد پایان داستان «در جست و جوی پدر» هم صادق است.

حذف «نویسنده» در راستای آزادی برداشت «خواننده»، منطبق با تئوری «مرگ مؤلف» «رولان بارت» است (رک: بارت، «مرگ مؤلف»، ۱۳۸۵) و از نوآوری‌های «شهریار» و وقوف او به جریان‌ات و مکاتب ادبی و هنری مدرن حکایت می‌کند.

(۴) نتیجه‌گیری:

«روایت» مفهومی عام و تکثرگراست در حالی که «داستان» به تبع وجود «طرح» ویژگی‌های سلبی دارد. هر داستانی واجد یک یا چند «روایت» است اما الزاماً هر روایتی، «داستان» نیست. «روایت» برای تبدیل به «داستان»، بایستی الزاماتی از قبیل: «کنش مندی»، «زمان مندی» و «ماهیت گفتمانی» را تقبل نماید. منظومه‌های «شهریار» را از منظر «ریخت‌شناسی» می‌توان به دو بخش: «منظومه‌های روایی» و «داستان‌گزاره‌ها» تقسیم کرد.

پردازش «داستان‌گزاره‌ها» که به نسبت «منظومه‌های روایی» ساختار پیچیده‌تری دارند، مستلزم هنرورزی بیشتری است که «شهریار» توانش ادبی و هنری خود را با اهتمام بدان، به نمایش گذاشته است. از میان داستان‌گزاره‌های بررسی شده در این مقاله – که تلاش شده بود سرآمد نمونه‌های موجود در دیوان اشعار پارسی شهریار باشند – «در جست و جوی پدر» و «ای وای مادرم: به دلایل فرمی و همچنین رویکرد روانشناسانه‌شان انسجام و استحکام بیشتری دارند. علاوه بر موارد یاد شده، دیگر نمونه‌های منتخب نیز حداقل‌های عناصر داستانی را دارا هستند. به این ترتیب «شهریار» را می‌توان در زمره شعرای داستان‌پرداز موفق در تاریخ ادب پارسی جای داد و بر این نکته مهم صحه گذاشت که او با دقت نظر در آثار کلاسیک و همچنین مکاتب ادبی مدرن، به ساخت و پرداخت منظومه‌های روایی و داستان‌گزاره‌های موفق و قابل قبولی مبادرت کرده است.

پی‌نوشت‌ها:

(۱) پیرامون چرایی و چگونگی حیات «اسطوره‌ها» در فرهنگ ملل مختلف و همچنین، وجوه اشتراک و افتراق آن در بین اقوام گوناگون، به مقاله «وحدت اسطوره و تنوع فرهنگ‌ها» مراجعه شود:

Eliade, Mircea: *The Encyclopedia of Religion*, vol:10, Page:263-264.

(۲) «حماسه، پُل ارتباط مابین تاریخ و اسطوره است.» (مهاجرانی، ۱۳۷۸: ۳۳)

(۳) پیرامون تقسیم‌بندی منظومه‌های روایی به دو گروه «روایی سمبولیک» و «روایی تمثیلی» که به ترتیب «شاهنامه» و «مثنوی معنوی» مشمول آنها قرار می‌گیرند، صرف نظر از وجوه تباین و جهت‌گیری متفاوت روایی دو اثر، لازم است به مشترکات موجود - از قبیل: براءت استهلال‌ها (که در داستان نویسی مدرن ارتباط ساختاری می‌گویند) و شخصیت بخشی به غیر انسان و ... نیز توجه شود. (در این باره رجوع شود به: رسمی، ۱۳۷۸: ۳۹)

همچنین جهت کسب اطلاعات افزون‌تر در مورد «شخصیت پردازی» و داستان‌های «مثنوی» مراجعه شود به مقاله:

- شوهانی، علیرضا: «داستان پردازی و شخصیت پردازی مولوی در مثنوی معنوی»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، پاییز و زمستان ۱۳۸۲.

(۴) جهت اخذ اطلاع بیشتر پیرامون داستان پردازی «نظامی گنجوی»، رجوع کنید به:

- جعفری قریه‌علی، حمید: «اسلوب داستان پردازی نظامی در هفت پیکر»، مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان، زمستان ۱۳۸۶.

(۵) «فورستر» برای تبیین بهتر این قاعده مندی که مشخصه طرح است، مثالی می‌آورد: «سلطان مُرد و پس از مدتی ملکه مُرد» (فورستر، ۱۳۶۹: ۹۲) اگر بگوییم: «ملکه مُرد» روایتی را نقل کرده ایم، اما وقتی این «روایت» وارد چرخه قاعده مندی می‌شود و از نظامی علی‌مبنی بر «چرایی مرگ ملکه؟» نیز سخنی به میان می‌آید، «روایت» به «داستان» تبدیل می‌شود.

(۶) در مثالی دیگر برای «زمان مندی» «روایت» و در نهایت، تبدیل آن به «داستان»، نمونه‌ای داستانی از «آگوستو مونت روسو» - نویسنده گواتمالایی - آورده‌اند: «هنگامی که بیدار شد، دایناسور هنوز آنجا بود.» (به نقل از یوسا، ۱۳۸۱: ۸۱) دو واژه «هنگامی» و «هنوز» که دلالت بر «زمان» می‌کنند، عامل «داستان» شدن «روایت» است.

(۷) هرچند «دکتر پورنامداریان» در بحث از داستان های «مثنوی» اظهار داشته اند: «احساس می شود که مهار داستان در دست مولوی نیست و این داستان ها و استعدادها و امکانات ساختاری و معنایی پیدا و ناپیدای آنهاست که اندوخته های سرشار و آگاه و ناآگاه مولوی را به مناسبت های گوناگون از ذهن او بیرون می کشند و به آنها فعلیت می بخشند.» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۲۶۸)

(۸) «کانون روایت»، که از آن با عناوینی چون «دیدگاه» (مستور، ۱۳۷۹: ۳۵)، «نقطه کانونی» (کالر، ۱۳۸۲: ۱۲۰) و «نظرگاه» (اسکولز، ۱۳۷۹: ۲۸) نیز یاد کرده اند، «منظری است که نویسنده/راوی، برای نگریستن به داستان انتخاب می کند.» (اخوت، ۱۳۷۱: ۹۵) انتخاب «کانون روایت» مناسب از اهمیتی فوق العاده برخوردار است «زیرا در داستان با پدیده های خام سر و کار نداریم، بلکه با رخدادهایی رو به رو می شویم که به شیوه ای خاص بازنمایی می شوند. در واقع نگریستن به یک پدیده واحد از دو نقطه کانونی متفاوت، سبب می شود که احساس کنیم با دو پدیده مختلف مواجهیم.» (صرفی، ۱۳۸۶: ۱۳۹) از همین رو است که به قول «تودوروف»، «دید، جای تمام ادراک را می گیرد.» (تودوروف، ۱۳۸۲: ۶۳)

باید توجه داشت که «کانون روایت» با «زاویه دید»، «که توسط نویسنده به مثابه دریچه ای پیش روی خواننده گشوده می شود تا او از آن دریچه حوادث را ببیند و بخواند.» (مقدادی، ۱۳۷۸: ۲۹۵) متفاوت است. به عبارت دیگر «زاویه دید»، مربوط به کسی می شود که داستان را گزارش می کند. اما «کانون روایت» متوجه کسی است که «می بیند.»

(۹) به سبب غیر انسان بودن قهرمانان داستان (عقاب، کرکس، بلبل)، استعمال واژه «اشخاص» به جای «شخصیت ها» آگاهانه صورت گرفته است.

(۱۰) تأثر «نیما یوشیج» از «رمانتیسزم»، نکته ای است که علاوه بر «یحیی آریز پور»، مورد تأکید بسیاری دیگر نیز بوده است. برای اطلاع در این زمینه رجوع شود به:

- آژند، یعقوب: «ادبیات نوین ایران»، صفحه ۳۵۰.

- سیاح، فاطمه: «نقد و سیاحت»، صفحه ۲۵۷.

- دانشور، سیمین: «شناخت و تحسین هنر»، صفحه ۴۴۷.

همچنین پیرامون وجوه افتراق و اشتراک جنبه‌های رمانتیک «افسانه» با «رمانتیسیم» اروپایی، رجوع شود به مقاله:

- جعفری، مسعود: «افسانه، اوج رمانتیسیم نیما»، مجله هنر، زمستان ۱۳۸۰.

(۱۱) «نیک اندیش نویر» در کتاب «در خلوت شهریار» بازگشت او را به «تبریز»، پس از ۳۳ سال عنوان می‌کند. (نیک اندیش نویر، ۱۳۷۷: ۳۰۶)، حال اینکه «شهریار» در مقدمه «مومیایی» این مدت را ۳۵ سال ذکر کرده است. (شهریار، ج ۲، ۱۳۸۷: ۸۷۶)

(۱۲) رمان «جریان سیال ذهن» نوعی رمان است که در آن «تأکید اساسی بر کند و کاو در سطوح پیش‌گفتار آگاهی با هدف نشان دادن وجود ذهنی و روانی شخصیت داستان است.» (Humphrey, 1962, P:4) این اصطلاح استعاری که از حوزه روانشناسی به حوزه ادبیات داستانی مدرن راه یافته است، «ترکیبی است از تمامی سطوح آگاهی، جریان بی‌پایان احساسات، افکار، خاطرات، تداعی‌ها و انعکاس‌ها. و اگر قرار باشد محتوای دقیق ذهن - خودآگاهی - در هر لحظه توصیف گردد، پس تمامی این موارد مختلف گسیخته و غیرمنطقی باید در جریانی از کلمات، تصاویر و اندیشه‌ها انتقال پیدا کنند. همچنان که جریان بی‌نظم ذهن چنین است.» (Sterinberg, 1979, P:6)

(۱۳) علاوه بر مواجهه با «خانه پدری»، فقدان «حبیب سماعی» - نوازنده معروف سنتور نیز که از دوستان دوران کودکی «شهریار» بوده است - در سرایش این داستان گزاره دخیل است. (نیک اندیش نویر، ۱۳۷۷: ۷۵-۷۲) در متن داستان گزاره نیز به این امر اشاره شده است: «یک جا همه گم شدگان یافته بودم/ از جمله حبیب و رفقای دگرم را» (شهریار، ج ۲، ۱۳۸۷: ۱۰۴۰)

(۱۴) در متن داستان گزاره، از شخصیت همراه راوی با عنوان «پسرم» یاد شده است (دلتنگ غروبی خفه بیرون زدم از در/ در مشت فشرده میج دستِ پسرم را) و در کتاب «در خلوت شهریار» نیز نقل قول ذکر شده از «شهریار»، مبنی بر همراهی پسرش می‌باشد. اما در یادنامه‌ای که در «کتاب ماه ادبیات» با عنوان «ناگفته‌هایی از زندگی شهریار از زبان دخترش» درج شده است، «شهرزاد بهجت تبریزی» - دختر «شهریار» - در

قالب خاطره ای، مدعی شده که فرد همراه پدرش در مراجعه به «خانه پدری» او بوده است. (رک: بهجت تبریزی، ۱۳۸۶: ۱۱۳)

(۱۵) «راوی ناهمسان» به روایت گری اطلاق می شود که نقشی در داستان ندارد و فقط بیرون از متن به روایت داستان می پردازد، اما «راوی همسان»، روایت گری است که در جریان داستان نقشی ایفا می کند. از اینرو «راوی همسان» را «راوی- کنش گر» نیز می گویند. (رک: عباسی، ۱۳۸۱: ۵۲)

منابع و مآخذ

الف) کتاب ها:

(۱) آرزین پور، یحیی: از صبا تا نیما (دو جلدی)؛ چاپ پنجم؛ تهران، شرکت سهامی انتشارات کتاب های جیبی، ۱۳۵۷.

(۲) آزند، یعقوب: ادبیات نوین ایران (ترجمه و تدوین)؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

(۳) آسا برگر، آرتور: روایت در فرهنگ عامیانه (رسانه و زندگی روزمره)؛ ترجمه محمدرضا لیراوی؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات سروش، ۱۳۸۰.

(۴) احمدی، بابک: ساختار و تأویل متن؛ چاپ اول؛ تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۰.

(۵) ———: درس های فلسفه هنر؛ چاپ دوم؛ تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵.

(۶) اخوت، احمد: دستور زبان داستان؛ چاپ اول؛ اصفهان، نشر فردا، ۱۳۷۱.

(۷) اسفندیاری، علی (نیما یوشیج): درباره شعر و شاعری؛ به کوشش سیروس طاهباز؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات دفترهای زمانه، ۱۳۶۸.

(۸) ———: نامه ها؛ به کوشش سیروس طاهباز؛ چاپ اول ناشر؛ تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۰.

(۹) اسکولز، رابرت: درآمدی بر ساختارگرایی؛ ترجمه فرزانه طاهری؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۹.

(۱۰) ایگلتون، تری: پیش درآمدی بر نظریه ادبی؛ ترجمه عباس مخبر؛ چاپ اول؛ تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸.

- (۱۱) ایوتادیه، ژان: نقد ادبی در قرن بیستم؛ ترجمه مهشید نونهالی؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۸.
- (۱۲) بارت، رولان: اسطوره، امروز؛ ترجمه شیرین دخت دقیقیان؛ چاپ دوم؛ تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۴.
- (۱۳) ———: مرگ مؤلف؛ ترجمه پیام یزدانجو؛ رولان بارت (تدوین)؛ گراهام آلن؛ چاپ اول؛ تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۵.
- (۱۴) بلزی، کاترین: عمل نقد؛ ترجمه عباس مخبر؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۷۹.
- (۱۵) بهجت تبریزی (شهریار)، محمد حسین: دیوان شهریار (دو جلدی)؛ چاپ سی و یکم؛ تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۸۷.
- (۱۶) پورنامداریان، تقی: در سایه آفتاب؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۰.
- (۱۷) تودوروف، تزوتان: بوطیقای ساختارگرا؛ ترجمه محمد نبوی؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات آگه، ۱۳۸۲.
- (۱۸) جهانگیری، نادر: زبان: بازتاب زمان، فرهنگ و اندیشه؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات آگه، ۱۳۷۸.
- (۱۹) دانشور، سیمین: شناخت و تحسین هنر (مجموعه مقالات از ۱۳۲۷ تا ۱۳۷۲) (دو جلد در یک جلد)؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات کتاب سیامک، ۱۳۷۵.
- (۲۰) درودیان، ولی الله: در جستجوی سرچشمه های الهام شاعران؛ چاپ اول؛ تهران، نشر چشمه، ۱۳۶۹.
- (۲۱) دریدا، ژاک: تقابل های دو گانه؛ ترجمه و تدوین پیام یزدانجو؛ به سوی پسامدرن (پسا ساختارگرایی در مطالعات ادبی)؛ چاپ اول؛ تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱.
- (۲۲) زنجانی، برات: شرح احوال و آثار نظامی گنجوی؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- (۲۳) ساروخانی، باقر: جامعه شناسی ارتباطات؛ چاپ پانزدهم؛ تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۴.
- (۲۴) سجودی، فرزانه: نشانه شناسی و ادبیات؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات فرهنگ کاوش، ۱۳۸۴.
- (۲۵) سعدی شیرازی: کلیات سعدی؛ تصحیح محمدعلی فروغی؛ چاپ مکرر؛ تهران، انتشارات طلوع، ۱۳۷۲.

- (۲۶) سیاح، فاطمه: نقد و سیاحت (مجموعه مقالات و تقریرات)؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۴.
- (۲۷) شفیعی کدکنی، محمدرضا: ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت)؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۹.
- (۲۸) شمیسا، سیروس: نقد ادبی؛ چاپ چهارم؛ تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۸۳.
- (۲۹) عبداللہیان، حمید: شخصیت و شخصیت پردازی در داستان معاصر؛ چاپ اول؛ تهران، نشر آن، ۱۳۸۱.
- (۳۰) فورستر، ادوارد مورگان: جنبه های رمان؛ ترجمه ابراهیم یونسی؛ چاپ چهارم؛ تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۶۹.
- (۳۱) کالر، جاناتان: نظریه ادبی؛ ترجمه فرزانه طاهری؛ چاپ اول؛ تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲.
- (۳۲) گلشیری، هوشنگ: باغ در باغ (جلد اول)؛ چاپ دوم؛ تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۰.
- (۳۳) مستور، مصطفی: میانی داستان کوتاه؛ چاپ اول؛ تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹.
- (۳۴) مسکوب، شاهرخ: مقدمه ای بر رستم و اسفندیار؛ چاپ اول، تهران، انتشارات شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۵۶.
- (۳۵) مشرف، مریم: مرغ بهشتی (زندگی و شعر شهریار)؛ چاپ اول، تهران، انتشارات ثالث، ۱۳۸۲.
- (۳۶) مقدادی، بهرام: فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی (از افلاطون تا عصر حاضر)؛ چاپ اول؛ تهران، نشر فکر روز، ۱۳۷۸.
- (۳۷) مولوی: مثنوی معنوی؛ تصحیح رینولد نیکلسون؛ مقدمه از حامد رحمت کاشانی؛ چاپ اول ناشر؛ تهران، انتشارات پیام عدالت، ۱۳۸۷.
- (۳۸) مهاجرانی، عطاالله: در گزند باد؛ چاپ پنجم؛ تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۸.
- (۳۹) میرصادقی، جمال: عناصر داستان؛ چاپ اول؛ تهران، نشر شفا، ۱۳۶۶.
- (۴۰) نیک اندیش نوبر، بیوک: در خلوت شهریار (دو جلدی)؛ چاپ اول؛ تبریز، انتشارات آذران، ۱۳۷۷.
- (۴۱) والاس، مارتین: نظریه های روایت؛ ترجمه محمد شهبان؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۲.

(۴۲) وبستر، راجر: درآمدی بر پژوهش نظریه ادبی؛ ترجمه مجتبی ویسی؛ چاپ اول؛ تهران، نشر سپیده سحر، ۱۳۸۰.

(۴۳) وود، جولیاتی: ارتباطات میان فردی (روانشناسی تعامل اجتماعی)؛ ترجمه مهرداد فیروز بخت؛ چاپ دوم؛ تهران، انتشارات شهر کتاب و مهتاب، ۱۳۸۴.

(۴۴) یوسا، ماریو بارگاس: نامه هایی به یک نویسنده جوان؛ ترجمه مجید مهدی حقیقی؛ چاپ اول؛ تهران، انتشارات شیرین، ۱۳۸۱.

ب) مقالات:

(۴۵) آیدنلو، سجّاد: شهریار و شاهنامه؛ فصلنامه فرهنگ؛ تهران؛ شماره ۴۶ و ۴۷، پاییز ۱۳۸۲، صفحات ۱-۵۳.

(۴۶) احمدپور، علی: از شعر تا قصه و روایت (در منظومه اخوان ثالث)؛ ماهنامه ادبیات داستانی؛ تهران؛ شماره ۸۵، آذر ۱۳۸۳، صفحات ۶-۱۱.

(۴۷) افخمی، علی و سیده فاطمه علوی: زبان شناسی روایت؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران؛ تهران؛ شماره ۱۶۵، بهار ۱۳۸۲، صفحات ۵۵-۷۲.

(۴۸) امیری خراسانی، احمد و نجمه حسینی سروری: شیوه های روایت گری مولانا در داستان دقوقی؛ مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز (ویژه نامه زبان و ادبیات فارسی)؛ شیراز؛ دوره ۲۶، شماره ۲ (پیاپی ۵۱)، تابستان ۱۳۸۶، صفحات ۴۳-۶۲.

(۴۹) ایران دوست تبریزی، رضا: خانه پدری و خاطرات کودکی در اشعار لامارتین و شهریار؛ نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز؛ تبریز؛ شماره ۱۷۱، تابستان ۱۳۷۸، صفحات ۷-۳۸.

(۵۰) بهجت تبریزی، شهرزاد: شهریار ملک ادب (ناگفته هایی از زندگی خصوصی شهریار از زبان دخترش)؛ کتاب ماه ادبیات؛ تهران؛ شماره ۵ (پیاپی ۱۱۹)، شهریور ۱۳۸۶، صفحات ۱۱۲-۱۱۳.

(۵۱) بیگدلی، غلامحسین: ویژگی های هنری شهریار؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز؛ تبریز؛ شماره ۷۹، پاییز ۱۳۴۵، صفحات ۳۱۹-۳۳۴.

- (۵۲) پورنجاتی، حسین: دو مرغ بهشتی؛ ماهنامه کیهان فرهنگی؛ تهران؛ سال سوم، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۶۵، صفحات ۲۳-۲۹.
- (۵۳) ترابی، علی اکبر: جامعه شناسی ادبیات و مثلث هنر؛ اطلاعات علمی؛ تهران؛ سال پنجاهم، شماره ۱۵، مهرماه ۱۳۶۹، صفحات ۲۶-۳۸.
- (۵۴) جعفری قریه علی، حمید: اسلوب داستان پردازی نظامی در هفت پیکر؛ مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان؛ سمنان؛ سال ۶، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۸۶، صفحات ۵۵-۷۴.
- (۵۵) جعفری، مسعود: افسانه، اوج رمانتیسیم نیما؛ هنر؛ تهران؛ شماره ۵۰، زمستان ۱۳۸۰، صفحات ۱۰-۲۳.
- (۵۶) خلیلی جهان تیغ، مریم: ساخت روایت در شعر نیما؛ نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز؛ تبریز؛ سال ۴۶، شماره مسلسل ۱۸۸، پاییز ۱۳۸۲، صفحات ۱۰۷-۱۳۲.
- (۵۷) دانشگر، محمد: نقش ارتباطات غیرکلامی در داستان پردازی مولانا؛ فصلنامه پژوهش های ادبی؛ تهران؛ شماره ۱۶، تابستان ۱۳۸۶، صفحات ۱۱۵-۱۳۶.
- (۵۸) ذوالفقاری، حسن: یاد یاران (استاد محمد حسین شهریار)؛ مجله آموزش زبان و ادب فارسی؛ تهران؛ شماره ۴۷، تابستان ۱۳۷۷، صفحات ۴-۱۱.
- (۵۹) رسمی، سکینه: کشش ها و کنش های همسو در شاهنامه و مثنوی؛ نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز؛ تبریز؛ شماره ۱۷۲، پاییز ۱۳۷۸، صفحات ۲۳-۴۶.
- (۶۰) ریکور، پل: استحاله های طرح داستان؛ ترجمه مراد فرهادپور؛ ارغنون؛ تهران؛ شماره ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۷۵، صفحات ۳۹-۷۵.
- (۶۱) سرکاراتی، بهمن: رستم، یک شخصیت تاریخی یا اسطوره ای؟؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد؛ مشهد؛ سال ۱۲، شماره ۲، تابستان ۱۳۵۵، صفحات ۳۸-۶۲.
- (۶۲) شوهانی، علیرضا: داستان پردازی و شخصیت پردازی مولوی در مثنوی معنوی؛ فصلنامه پژوهش های ادبی؛ تهران؛ شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، صفحات ۹۱-۱۰۶.

- (۶۳) صدری نیا، باقر: جلوه های رمانتیسیم در شعر شهریار؛ نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز؛ تبریز؛ سال ۴۶، شماره مسلسل ۱۸۸، پاییز ۱۳۸۲، صفحات ۱۳۳-۱۵۶.
- (۶۴) صرفی، محمدرضا: کانون روایت در مثنوی؛ فصلنامه پژوهش های ادبی؛ تهران؛ شماره ۱۶، تابستان ۱۳۸۶، صفحات ۱۳۷-۱۵۹.
- (۶۵) عباسی، علی: گونه های روایتی؛ پژوهش نامه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی؛ تهران؛ شماره ۳۳، بهار ۱۳۸۱، صفحات ۵۱-۷۴.
- (۶۶) عبداللهیان، حمید: داستان بیت، یک قالب داستانی تازه؛ فصلنامه پژوهش های ادبی؛ تهران؛ شماره ۱۵، بهار ۱۳۸۶، صفحات ۱۱۱-۱۲۴.
- (۶۷) غلام، محمد: شگردهای داستان پردازی در بوستان؛ نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز؛ تبریز؛ سال ۴۶ شماره مسلسل ۱۸۹، زمستان ۱۳۸۲، صفحات ۱۷-۳۸.
- (۶۸) موسوی گرمارودی، علی: نگاهی گذرا به شعر در منظومه های روایی نمادین و روایی تمثیلی؛ مجله چیستا؛ تهران؛ شماره ۷۴ و ۷۵، دی و بهمن ۱۳۶۹، صفحات ۶۰۸-۶۱۶.
- ج) منابع انگلیسی:

- (69) Cuddon, J.A: *A Dictionary of Literary terms*, USA, Penguin Books, 1982.
- (70) Eliade, Mircea: *The Encyclopedia of Religion*, vol:10, Mc Millan, New york, 1987.
- (71) Humphrey, Robert: *Stream of consiousness in the Modern Novel*, University of California Press, Berkeley, 1962.
- (72) Jan, Manfred: *Narratology: A Guid to the Theory Narrative*, In: <http://www.uni-koeln.de/ame02/pppn.htm/2002>.
- (73) *Oxford Latin Dictionary*, Edited by: P.G.W.glare, Oxford, 1992.
- (74) Sterinberg, Ervin: *Stream of Consiousness thechniqe in the Modern Novel*, Kennikat Press, Port Washington/London, 1979

شهریار و آذربایجان در آئینه اشعار و سروده هایش

آرزو عزیز پور*

چکیده:

فرهنگ عامه هر ملتی حاصل تفکر و تجارب نانوشته گذشتگان است که با پیشینه‌ای نامشخص، سینه به سینه و به طور شفاهی به حیات و تکامل خود ادامه می‌دهد و تمامی ابعاد زندگی عامه مردم را اعم از مادی و معنوی در برمی‌گیرد. (محمد امین خوش نیت-۱۳۸۶)

از جمله منابعی که می‌توان برای شناخت فرهنگ عامه اقوام مختلف سود جست، ادبیات (منثور و منظوم) آن قوم است؛ چراکه ادبیات هر سرزمینی، آینه تمام‌نمایی است که بوضوح شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن محدوده خاص و ساکنانش را می‌نمایاند.

به تعبیری دیگر تاریخ، فرهنگ و جنبه‌های مختلف زندگی هر قومی را می‌توان در ادبیات آن قوم جستجو کرد. همچنان که دوبانول، ادبیات را بیان حال جامعه می‌داند و هنری مورلی نیز ادبیات را زندگینامه ملت معرفی می‌کند. (محمد امین خوش نیت-۱۳۸۶)

کشور ما ایران، در طول تاریخ ادبی خود، همواره شاهد خلق آثار ارزشمندی بوده که حامل مطالب مفیدی در حوزه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مردم در برهه‌های مختلف زمانی است و نکته جالب این آثار از آن جهت است که مولفان برخی از آنها اگر چه به معنای واقعی، محقق مردم‌شناس و تالیفاتشان نیز با هدف مردم‌شناسی نبوده، ولی نوشته‌هایشان، اطلاعات موثق و ارزنده‌ای در خصوص فرهنگ عامه اقوام مختلف برای خواننده در بر دارد. که یکی از شاخص‌ترین شعرها در این خصوص محمد حسین شهریار با اشعار نغز و آثار بی بدیلش می‌باشد.

از سوی دیگر، آثار ی اینچنین برای کشوری مثل ایران که اقوام و خرده فرهنگ‌های بسیاری را در خود جای داده از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است، چراکه می‌توان بازتاب فرهنگ و زندگی هر یک از آنها را در ادبیاتشان بوضوح یافت. (سایت تبیان زنجان-۱۳۸۹)

لذا مقاله حاضر سعی دارد ضمن اشاره به آثار و اشعار ناب و گرانمایه از شهریار شعر و ادب چهره واقعی این شاعر بزرگوار و خدمات ارزنده او را در شناساندن ایران و آذربایجان به تصویر کشد.

کلید واژه ها: فولکلوریک-غزل نو-بایاتی-قوشما جا-تاپماجا-فرهنگ عامیانه

مقدمه:

هر چند زبان محلی آذربایجان با زبان و گویش ملی تفاوت بسیار دارد؛ اما این امر هرگز سبب نشده بین فرهنگ و فولکلور آذربایجان با فرهنگ و ادبیات ملی کشور افتراق ایجاد شود. آذربایجانی‌ها در عین حال که در هنرورزی فولکور آذری، بد طولایی دارند در شعر و ادبیات و موسیقی فارسی نیز متبحر هستند. در این زمینه می‌توان در حوزه شعر از پروین اعتصامی و استاد شهریار نام برد و در عرصه موسیقی، استاد اقبال آذر. (سید حیدر بیات - ۱۳۸۶)

شهریار؛ بالزاک جامعه آذر بایجان :

اگر فرانسه ویران شود، ما دوباره از روی آثار بالزاک آن را میسازیم.

این جمله منسوب به فرانسوی‌ها نمایانگر نقش عظیم و بی‌بدیل ادبیات در تاریخ هر کشوری است. بعد از شنیدن این جمله باید پرسید بالزاک جامعه آذربایجان کیست؟ یعنی چه کسی بهتر و جامع‌تر از همه روحیات جامعه آذربایجان را منعکس کرده است. در بادی امر شعری از این حیث برجسته میشوند که میتوان نام آنها را ردیف کرد: محمد فضولی، محمد باقر خلخالی، بختیار وهابزاده و... این نامها تصادفی انتخاب نشده‌اند، بخشی از روحیات، عادات، سنتها، آرزوها و حسرتها آذربایجان در اشعار این شاعران منعکس شده است اما هیچ کدام به تنهایی نماینده جامعه آذربایجان از نوع بالزاک نیستند. به همین جهت تنها یک نام باقی می‌ماند و یک اثر: سید محمد حسین بهجت. استاد سیدمحمد حسین بهجت تبریزی که از او به نام «شهریار ملک سخن» یاد می‌کنند، بنیانگذار و پرچمدار عرصه شعر و ادبیات در سبک نوینی است که بیشتر در قالب «حیدربابایه سلام» قابل مشاهده است. (سید حیدر بیات - ۱۳۸۶) لذا در مقاله حاضر سعی بر این است که شهریار و آذربایجان در آئینه آثار و اشعارایشان بررسی و نقش بارز شهریار در معرفی فرهنگ ایران و آذربایجان تبیین گردد.

***منظومه زیبای حیدر با با و نقش آن در معرفی فرهنگ آذر بایجان :**

یکی از ادبیات مکتوبی که به علت داشتن ویژگی فولکلوریک، مستعد مطالعات گسترده در زمینه فرهنگ عامه

است، منظومه آذری حیدربابایه سلام استاد شهریار است.

سیدمحمد حسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار از بزرگان شعر و ادب فارسی و آذری و خالق علی ای همای رحمت، هدیان دل، افسانه شب، حیدربابایه سلام، سهندیه و ده‌ها سروده نغز و ناب دیگر است؛ ولی

منظومه حیدربابایه سلام که نمادی از عشق شهریار به فرهنگ و مردم آذربایجان است معروف‌ترین و شگفت‌انگیزترین آنها به شمار می‌رود. تا آنجا که استاد شهریار، شهرت پرآوازه خود را تا حد زیادی مدیون این شاهکار می‌داند. (خوش نیت - ۱۳۸۶)

این منظومه، خاطرات دوران کودکی شاعر را که در روستا سپری شده با همان صفای روستایی و با زبانی ساده، رسا و در حد اعجاز بازگو می‌کند، به گونه‌ای که به تصدیق صاحب‌نظران، هیچ شاعری در هیچ زبانی و زمانی، خاطرات دوران کودکی خود را بدین روشنی و شیوایی به مسلک نظم نکشیده و با تاکید بر ویژگی‌های حیات فردی و اجتماعی مردم روستا و فرهنگ و ادب عامه، شاهکاری بدین زیبایی نیافریده است. (خوش نیت - ۱۳۸۶)

در یک کلام، حیدربابا ریشه در حیات آذربایجان دارد و بند بند آن با بند بند پیکر اجتماع، تاریخ و فرهنگ ملت آذربایجان گره خورده و پیوند یافته است. از طرفی دیگر آذربایجان سرزمین حماسه و ایثار و شجاعت است. این دیار در آغوش خویش، مبارزان و سرداران بسیاری را به عرصه رسانده و حضور و نقش آذربایجان در تحولات سیاسی، اجتماعی ایران و جهان انکارناپذیر است. شخصیت‌هایی چون ستارخان، باقرخان، شیخ محمد خیابانی، در دوران ماضی و سردارانی چون شهیدان باکری، شفیع زاده، تجلانی و یاغچیان تنها نمونه‌هایی از «قهرمان پروری» آذربایجان است. (داود دشتبانی - ۱۳۸۶)

اما وجود این خصلت مبارزه طلبی و استبداد ستیزی آذربایجان و مردمانش است که شعر و هنر همواره چونان تار و بود وجود مردمان آذربایجان تنیده شده و هنوز که هنوز است کمتر خانواده‌ای را می‌توان یافت که در شب نشینی‌های دوستانه و فامیلی‌اش، «بایاتی» و «تاپماجا» و «قوشماجا» خوانده نشود! (آذر قلم - ۱۳۸۹)

«استاد شهریار تمام فریادهای افروخته ملتی را با زبانی شیوا و ملیح و در قالب گفتگو با کوهی که پیش از این نه ارتفاع فیزیکی داشت و نه ارتفاع معرفیت؛ به تصویر کشیده است. اما بعد از خلق «حیدربابایه سلام» حیدربابای آذربایجانی نیز به اوج شهرت و اعتبار رسید.» (سید حیدر بیات - ۱۳۸۶)

شهریار تنها یک شاعر غزل سرا، یا قصیده سرا نبود. او زبان گویای مردم آذربایجان و آئینه‌ی احساسات پاک و بی‌غش آذر به جانان است. آوازه‌ی بلند شهریار و شعرش و مهمتر از همه سبک نوین شعری شهریار، حتی اکنون بعد از گذشت بیش از دو دهه از درگذشت او، مرزهای جغرافیایی را در نور دیده و حصار زبان‌ها و لهجه‌ها را هم شکسته است. (سید حیدر بیات - ۱۳۸۶)

تا آنجا که ترجمه های غیر آذری «حیدربابایا سلام» و دیگر اشعار نغز و ملیح شهریار، گوش ها، قلب ها و احساسات هر شنونده ی بیگانه را نیز به نشاط و تحرک و واکنش وادار می سازد. اما ملاحظت زبان آذری بویژه در شعر شهریار چیز دیگری است و قطعاً کسی که به این زبان آشنا نباشد، نمی تواند احساسات و روحیات شعر شهریار را تمام و کمال درک نماید. (سید مهدی دری-۱۳۸۳)

آری شهریار و منظومه زیبای حیدربابایش! سالیان سال است که ما این ثر زیبای شهریار را در دست داریم و چه بسا اکثرمان بیشتر آن را از حفظ میدانیم و می خوانیم:

بایرامیدی گنجه قوشو اوخوردو
 آداخلی قیزی جورابی توخوردو
 هر کس شالین بیر باجادان سوخوردو
 آی نه گوزل قایدادی شال ساللاما
 بی شالینا بایراملیغین باغلاما
 منده انوده شال ایسته دیم آغلادیم
 بیر شال آلیب تنز بنلیمه باغلا دیم
 غلام گیله قاچیب شالی ساللا دیم
 فاطما خالام منه جوراب باغلا دی

خان ننه می یاده سالیب آغلادی... (حیدر بابایه سلام - سید مهدی دری - ۱۳۸۳)

آه که چه زیباست این اشعار. درست به روح تمام آذربایجانیها چه بگم که به روح همه انسانها خطاب می کند. سالیان سال با این اثر بالیدیم، مطالب و مکررات بسیاری در مورد آن خواندیم، اما هرروز که می گذرد احساس می کنیم حیدر بابا به رغم شهرت تمام خویش ناشناس مظلومی بیش نیست.

*حیدربابا و ادبیات رسمی جهان اسلام:

تاریخ ادبیات ترکی سنت خاص خود را دارد، شهریار در حیدربابایه سلام تمام آموخته های خود را از شعر ترکی و فارسی و عربی و در یک کلام ادبیات جهان اسلام به کناری نهاده و با رجوع به ناخود آگاه خود این منظومه را سروده است. تکلف و محافظه کاری و مدیحه و حتی اظهار فضل که در شعرهای دیگر شهریار کم و بیش دیده میشود در این منظومه دیده نمی شود. با این همه دانش شهریار و وسعت اطلاعات ادبی او در کیفیت سرایش این منظومه بی تاثیر نیست. (سید حیدر بیات ۱۳۸۶)

منظومه حیدر بابا از آسمان آغاز می شود، آن هم نه هر آسمانی، آسمان فصل بهار، که میبارد و رعد و برق در آن میدرخشد. با نشانی از چهار عنصر که به اعتقاد قدما عناصر اصلی جهان بودند، باران (آب)، رعد و برق (آتش) و باد که در منظومه نیامده است اما بیگمان در حین غرش رعد و بارش باران و راه افتادن سیل باد نیز حضور دارد.

حیدر بابا ایلدیریم لر شاخاندا

سئل لر سولار شاققیلدا اییب آخاندادا (حیدر بابایه سلام - سید مهدی دری - ۱۳۸۳)

که در مصراع دوم به زمین و خاک میرسیم و عناصر اربعه تکمیل میشود و سپس نوبت به حضور انسان میرسد:

قیزلار او نا صف باغلاب باخاندا

دختران صف در صف به غرش رعد و برق در آسمان و غرش سیل در زمین نگاه می کنند. بی گمان

پسران نیز آنطرفتر محو تماشای دخترانند. به قول سعدی: «ما به تو مشغول تو به عمر و زید»

اینجا خود بهشت است، تابلویی از جامعه آذربایجان که شهریار دیگر جزئی از آن نیست و رانده شده

است. شهریار انتظار ندارد که در کنار آنان باشد. او دیگر از آن این مردم نیست. به قول لورکا:

«اکنون دیگر من نه منم و خانه ام دیگر از آن من نیست.»

به همین جهت نمیگوید: من هم دوست دارم آنجا باشم، یا حتی برمیگردم بلکه مینویسد:

«مندن ده بیر یاد ائلی یین ساغ اولسون (سید مهدی دری - ۱۳۸۳)

سلامت باد اگر کسی از من یادی بکند.»

این فاصله چرا باید باشد؟ مگر شهریار مال آنجا نیست. چرا شهریار نمیخواهد در میان آنان باشد و تنها به

یادکردنی از سوی آنها دلخوش میشود؟ این فاصله محصول سیاستهای زمانه اوست که حاکمان وقت آن را

به آذربایجان تحمیل کرده اند. شهریار نه تنها با آن مردم بلکه با مادر خود که در تهران برای تیمار او آمده

است نیز بیگانه است. مادرش میگوید: چرا شعرهای تو را من نمی فهمم. چرا به زبان من شعر نمیگویی؟ و

شهریار با این منظومه میخواهد فاصله ها را از میان بردارد. برای حل این مشکل به آسمان پناه می برد، با

باران و رعد و آتش شروع میشود و همراه سیل خروشان طغیان می کند، و دختران زیبای آذربایجان را

برای تماشای بارش خویش فرا میخواند و پسرانی که بی گمان آنسوی تر ایستاده اند، و شهریار شروع

میشود. اما این شروع تنها از آن شهریار نیست، بلکه شروع دیگری برای آذربایجان نیز هست. نخستین شکوفه دماغ پرور از زبانی ممنوع شکفته میشود. (حیدر بیات - ۱۳۸۶)

شهریار با منظومه ی ماندگار حیدربابا که با شاه بیت:

«حیدربابا ایلدیریملار شاخاندا ستل لر سولار شاققیلدیوب آخاندا»

شروع می شود؛ به فتح قلوب می پردازد. آنگاه خلعت شهریاری شعر معاصر فارسی را به تن کرده و در غزلسرایی، اشعاری بی همتا و ماندگار آمیخته با الحان موسیقیایی می سراید تا آنجا که شادروان استاد بنان خواننده شهیر ایرانی و استاد زنده یاد جواد معروفی آهنگساز بر شعر «آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا» جاودانه ترین نغمه های احساسی را پیوند می دهد.

*عشق و ارادت شهریار به اهل بیت :

کار شهریار اما به همین جا ختم نمی شود. ارادت او به خاندان اهل بیت و عصمت و طهارت نیز، بسیار گویاتر از آن است که در متون ادبی به دست فراموشی سپرده شود. او به غزل زیبای «علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا راه» اوج ارادت خویش به آستان ولایت را یادآور شده و با الهام از آثار حلفظ شیراز غزلسرای قرن هشتم، خود را عاجزتر و ناتوان تر از آن می داند که بتواند بر آستان مولا علی (ع) مدح و تمجیدی شایسته تر و برزنده تر بسراید و مدح شایسته تر را به لسان غیب واگذار کرده و نوا در می دهد:

«که لسان غیب بهتر بنوازد این نوا را!»

*شهریار و علاقه او به مام میهن:

شعر «یا علی! باز از خدا دستی به همراه بسیج» اوج مهارت شهریار در ارایه تصویری تلفیقی از «مکتب» و «انقلاب» است. (خوش نیت - ۱۳۸۶)

و این گونه است که در بیت اشعار شهریار می توان رگه هایی از خلاقیت، نوآوری آمیخته با احساس و عشق به مام میهن مشاهده کرد.

گواه این گفته را می توان در کلام دکتر مهدی الهی قمشه ای جست و جو کرد استاد که به چند زبان بین المللی تسلط دارد چنین ابراز کرد: «هر چند بنده به زبان آذری آذربایجانی تسلط ندارم، و با وجودی که چندین ترجمه ی حیدربابا را مطالعه کرده ام اما احساس می کنم که نمی توانم حال و احساس شهریار و مردم آذربایجان را در این ترجمه ها احساس کنم. به نظرم زبان آذربایجانی به طور اعم و شعر شهریار به

طور اخص بسیار غنی تر و فراتر از آن است که بتوان تمام مضامین و مفاهیم مورد نظر سراینده شعر و قوم متعلق به شاعر را درک کرد.» (خوش نیت - ۱۳۸۶)

خلاصه این که شهریار موفق شد بعد از سال ها و قرن ها ایجاد افتراق و اختلاف بین ملیت آذربایجانی و ایرانی و بیگانگی فرهنگ و ادبیات این دو نسبت به هم، پیوندهای دوستی آنها را بر پایه ی شعر بنیان نهد و پل های وحدت و مودت و ارتباط را بین دو سرزمین جدایی ناپذیر ایران و آذربایجان با پیشینه های قدرتمند از کاخ های استوار فرهنگ و شعر و ادبیات موسیقی ایجاد نماید. (از آسمان آغاز می شویم - ۱۳۸۶)

*آوازه شهریار در خارج از مرزهای ایران:

شهریار چه در دوران معاصر و چه در سال ها و قرن های آینده، به خاطر تبحر و ذوق هنری اش، شهریار ملک سخن لقب گرفته و افتخار هر آذربایجانی و ایرانی است. او همزمان به فتح قلوب همه ی انسانهای پاک سیرت و نیک سرشت موفق شده، آنچنان که بنا به گفته ی خویش:

شهریار! تو به شمشیر قلم در همه آفاق
بخدا ملک دلی نیست که تسخیر نکردی!

نام شهریار فرزند نامدار تبریز سال هاست که از مرزهای ایران گذشته و در چهار گوشه ی گیتی هر جا که از ادب فارسی سخنی می رود زبانزد ادیبان و سخن شناسان است.

شهریار که استاد ملک الشعراء بهار او را در شاعری نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق می داند

یکی از آخرین پاسداران شعر اصیل فارسی یا آخرین سلطان ملک سخن به شمار می رود.

شعرايي که در کودکی با کوه و جنگ دریا سر و کار داشته و در آغوش طبیعت ناب پرورش یافته اند می دانند که رویاهای شیرین آن ایام بعدها گنجی را تشکیل می دهند که در دوران نویسندگی همیشه در آستین و در دسترس استفاده است برای شهریار نیز چنین بود از این رو به زادگاه خود شاید بیش از بسیاری از دوستان کودکی علاقمند بود در آثار خود کم و بیش از موطن خود یاد کرده و هرگز قانع نشده است. (آذر قلم - ۱۳۸۹)

*شهریار احیاگر غزل فارسی:

یکی از بزرگترین خدمات شهریار ایجاد تحول در عرصه ی غزل فارسی است جریان پویایی که امروزه با عنوان غزل نو به موازات شعر نو به حیات خود ادامه می دهد و در واقع با غزل های نو آیین استاد شده است از همین روی شهریار را می توان احیاگر غزل فارسی و نیز پدر غزل نو دانست.

رویگردویژه ای شهریار به غزل باعث شد غزل دیگر باره به عنوان پویاترین گونه ی شعر فارسی جایگاه خود را در اذهان و انظار بازیابد.

شهریار، ضمن خلق ابیات زیبا و پر احساس از تجلیل بزرگان علم و ادب و موسیقی ایران و جهان نیز غافل نمانده است.

* صبا از منظر شهریار:

تا آنجا که شهریار در مورد استاد ابوالحسن صبا، آهنگساز و موسیقیدان صاحب سبک ایران، او را و ساز هنر آفرینش را مورد تحسین قرار می دهد؛

دلم به ساز تو رقصد که خود چو پیک صبا
 به سوی عرش الهی گشوده ام پر و بال
 نوای ساز تو خواند ترانه ی ———ووحید
 شهریار حتی پا را از این هم فراتر نهاده و در قصیده ای مرگ صبا را از دیدگاه خود مرگ دنیا معرفی می کند:

عمر دنیا به سر آمد که صبا می میرد
 ورنه آتشکده عشق کجا می میرد
 صبر کردم به همه داغ عزیزان یارب
 این صبوری نتوانم که صبا می میرد

آشنایی و تسلط شهریار بر سبک های موسیقی اصیل ایرانی و آذربایجانی جای تامل بسیار دارد. شهریار بنا به گفته ی دوستان و خانواده اش ضمن آن که خط زیبایی داشت و از هنر خوشنویسی نیز بهره می برد، در

زمینه هنر موسیقی نیز حرف های بسیاری برای گفتن داشت. (آذر قلم - ۱۳۸۹)

غزل «سه تار من» گواهی بر زخمه های تار شهریار است:

نالد به حال زار من امشب سه تار من
 ایمن مایه ی نسل شب های تار من
 من شهریار ملک سخن بومد و نبود
 جز گوهر سرشک، در این شهر، یار من

شهریار همچنین با ورود به ساحت علم و فلسفه و معرفت، شاهکارهای زیبا و ماندگاری خلق کرده است. تا آنجا که پیام عبرت آموزش به آلبرت انشتین (دانشمند فیزیک) و اشعار نغز و شیوایش در مورد مولانا و شمس تبریزی (عارف) کمال الملک (نقاش و مینیاتوربست) و ده ها شخصیت برجسته ی علمی و ادبی از او شاعری تمام عیار ساخته است.

***حس وطن دوستی شهریار:**

ارادت شهریار به وطن و حس وطن دوستی اش نیز زبانزد خاص و عام است. او به ایران عشق می ورزد. اشعار فارسی از مزید علاقه اش به ایران و ایرانی است. در عین حال عشق وافرش به دیار آذربایجان نیز تابلویی زیبا و جاودانه خلق کرده است. (داود دشتبانی - ۱۳۸۶)

پر می زند با یاد آذربایجان
خوش باد وقت مردم آزاد آذربایجان
آزادی ایران ز تو آبسادی ایران ز تو
آزاد باش ای خطه ی آباد آذربایجان
بر زخم آذربایجان هان شهریار مرهمی
تا شاد گگردانی دل ناشاد آذربایجان
و یا در قصیده ای با عنوان «به پیشگاه آذربایجان عزیزم» آورده است:
روز جانبازیت ای بیچاره آذربایجان
سرتوباشی در میان هر چه که آمد پای جان
ای بلاگردان ایران سینه ی زخمی به پیش
تیرباران بلا باز از تو می جوید نشان
*عشق به تبریز:

سید محمد حسین، علاقه اش به تبریز و مهمانان آن را هم هرگز فراموش نکرده است. ۴ بیت شعر او برای ۴ ورودی شهر تبریز، هنوز هم ورد زبان هر آذربایجانی و میهمان شیفته تبریز است:

شهر تبریز است و مشکین مرز و بوم
کوی شمس و کعبه ملای روم
شهر تبریز است و پیر روزگار
سرگذشت او بهین آموزگار
ساربانان بارگشازاشتران
شهر تبریز است و جان قربان جانان می کند
شهر تبریز است و جان قربان جانان می کند

هر چند شهریار بیشتر با منظومه ی لطیف و ملیح حیدربابا به شهرت رسیده و شهریار بیشتر معروفیت خود را مدیون این مجموعه است اما با این حال برخی از اشعار، قطعات و قصائدش، جایگاهی کمتر از حیدربابا ندارد. (آذر قلم - ۱۳۸۹)

قطعات «خان ننه هایان دا قالدین»، «سهندیه» و «بهجت آباد خاطره سی» و ده ها قطعه دیگر که به زبان آذری سروده و به نظم کشیده شده سیمرخ جان هر انسان عاشق پیشه و شیدایی را به سوی «قاف» خاطره های گذشته و کمال و زیبایی هنر پرواز می دهد. (خوش نیت - ۱۳۸۶)

از زبان آقای روشن ضمیر

حیدربابا آینه تمام نمای زندگی است اغلب گریه است و گاهی خنده چه هنری بالاتر از این که شعر حیدربابا را هم عوام می فهمند و هم خواص می پسندند و از شنیدن آن، هم بچه هفت ساله به شور و طرب در می آید و هم پیر هفتاد ساله.

کوتاه سخن: اگر بنا شود که لامارتین را «شاعر دریاچه» نیما را سراینده «افسانه» و حجازی را نگارنده باباکوهی بنامیم به نظر من شهریار را باید شاعر حیدربابا نامید.

حیدربابا ایلدیریملار شاخاندا

سنلر، سولر شاقیلدیبا آخاندا

قیزلار اونا صف باغلاب باخاندا

سلام اولسون شوکتیزه ائلیزه

منیم ده بیر آدیم کلسین دیلیزه (خوش نیت - ۱۳۸۶)

شهریار کلکسیون کی نظیر از نوع، احساس، عاطفه سرشار و البته نقطه ضعف انسانی است. او یکی از نوادر عصر حاضر در پهنه ادب شرقی است که توانسته است علاوه بر قلب هم میهنان خود قلوب بسیاری را در آسیای مرکزی، شبه قاره هند و پاکستان، عراق، ترکیه، آذربایجان و... تسخیر کند. آفرینش؛ در دو یا سه زبان رسم معمول شاعران ترک و به ویژه شاعران آذربایجانی بوده است. از این دست شاعران؛ در میان شاعران ترک غیر آذربایجانی می توان به امیرعلیشیر نوائی و کمال خجندی اشاره کرد. در میان شاعران آذربایجان تعداد این شاعران بسیار زیاد است که از آنجمله می توان به تعدادی از این شعرای شاخص نظیر ملامحمد فضولی، صائب تبریزی، حکیم هیدجی، مازون قشقائی، حبیب ساهر، مفتون امینی، حسین منزوی و... اشاره کرد. در میان شاعران غیر ترک نیز شاعرانی هستند که به دو، سه و حتی چهار زبان شعر گفته اند. سعدی، اقبال لاهوری، نیما یوشیج و زنگلی کرمانجی از این جمله اند که به ترتیب سعدی به زبانهای عربی و فارسی، اقبال به زبانهای اردو و فارسی، نیما به زبانهای طبری و فارسی و زنگلی کرمانجی شاعر خراسانی به زبانهای کرمانجی، ترکی، فارسی و عربی شعر سروده اند. (شهریار شناسی و موانع پیشرو -

(۱۳۸۵)

اما معمولاً کمتر شاعری پیدا می‌شود که در عین چندزبانه سرودن در همه آنها سرآمد نیز باشد. برای مثال علیشیر نوائی، فضولی، حکیم هیدجی، مآذون قشقانی شعر ترکی را بهتر از فارسی سروده‌اند و شاعرانی چون سعدی، صائب، اقبال لاهوری، نیما و منزوی در شعر فارسی موفق‌تر ظاهر شده‌اند. شهریار در این میان بی‌نظیرترین پدیده‌ای است که در هر دو زبان بسیار موفق و تاثیرگذار عمل کرده است. آفرینش شهریار اما بعد دیگری نیز دارد که نباید از آن غافل بود و به ویژه همین بعد اوست که چهره‌ای بی‌نظیری از او در ادبیات شرق بلکه ادبیات جهان رقم می‌زند. شهریار در هر دو زبان علاوه بر پیشتازی و نوآفرینی سبکهای متفاوتی را آفریده و تجربه کرده است همین ویژگی شهریار البته یکی از مهمترین موانع شهریارشناسی نیز محسوب می‌شود

*شهریار و شعر ترکی:

دو زبانه یا به قول قدما ذولسانین بودن شهریار اگر چه یکی از محسنات جدی آفرینش اوست، اما همین امر یکی از موانع جدی در پیش روی شهریارشناسی نیز هست. چرا که افراد بسیاری که از شهریار سخن می‌راندند، لاجرم به یکی از دو زبان ترکی و فارسی تسلط بیشتری دارند. مثلاً پای حسین منزوی نگارنده جدیدترین کتاب در زمینه شهریارشناسی، در بررسی شعرهای ترکی شهریار سخت می‌لنگد. علاوه بر آن بخشی از شهریارشناسی مستلزم تطبیق همه آثار فارسی و ترکی او و نگاه عمودی و افقی به آنهاست، که فعلاً چنین چهره ادب‌شناسی که مسلط به هر دوزبان و آشنا به همه قالبها و سبکهای شعر ترکی و فارسی باشد سراغ نداریم. (شهریارشناسی و موانع پیشرو - ۱۳۸۵)

شهریار در شعر ترکی به رغم نحیف بودن دیوان ترکی‌اش حرفهای بسیاری برای گفتن دارد، اگر ادعای شهریار مبنی بر:

«تورکو بیر چشمه ایسه من اونو دریا ائله‌دیم» (گوروش یازی: شهریارشناسی و موانع پیشرو - ۱۳۸۵)

را قبول نکنیم اما تاثیر کم نظیر او را بر شعرای ترک زبان در کل منطقه آسیا را انکار نمی‌توان کرد.

(حیدر بیات - ۱۳۸۶)

* حیدر بابایا سلام:

قالب این منظومه خارق‌العاده اگر چه «قوشما» یعنی یک قالب متداول شعر ترکی باشد، محتوا و زبان آن از جنس دیگری است. شخصی مثل شادروان صمد بهرنگی که با عقاید شهریار مخالف است، در مقابل زبان شعری حیدربابا لاجرم؛ چاره‌ای جز تحسین ندارد. حیدربابا از نظر محتوا چیز دیگری است. شهریار

بشردوستی، فراق، غم، شادی، اندوه و شکوه خود را در این منظومه یکجا تقدیم ادبیات جهان کرده است. ولی لازم به ذکر است که در زمینه حیدرباشناسی در ایران هیچ کاری، آنطور که باید و شاید انجام نگرفته است.

سهنده:

این شعر چیزی فراتر از نبوغ است. ما میدانیم که بعضی از شاعران آذربایجان از جمله معجز شبستری، حبیب ساهر، محمد بی‌ریا، محمدعلی فرزانه، هاشم طرلان و... با ادبیات ترکی ترکیه و یا جمهوری آذربایجان آشنایی نسبتاً خوبی داشته‌اند، و در آفرینش خود کم و بیش تحت تاثیر ادبیات آن سامان بوده‌اند و نسبت به شهریار از پشتوانه بسیار بالایی در زمینه ادبیات ترکی برخوردار بوده‌اند، اما هیچ یک از اینها نتوانستند منظومه‌ای چون سهنده که نماد قدرت، عظمت، شکوه، استواری و فخامت و نوآوری در زبان ترکی در این سوی ارس است، را بیافرینند. به راستی شهریار چگونه می‌توانست در زمانه‌ای که باید زبانمان را کیسه به دوش گدایی می‌کردیم این چنین شاهانه به خزینه زبان ترکی راه یافته و منظومه‌ای بدین شکوه‌مندی بیافریند. بدیهی است که آفرینشی از این دست البته یکی از موانع شهریار شناسی نیز تواند بود، چرا که در غیاب منتقدان جدی چه کسی می‌تواند به بررسی منظومه‌ای چنین پر برگ و بار بپردازد. (شهریار شناسی و موانع پیشرو - ۱۳۸۵)

اشعار و آثار ادبی استاد شهریار گویاترین گواه در شناساندن شخصیت ادبی از یکسو و ارائه دهنده اتفاقات پر فراز و نشیب زندگی از سوی دیگر است. هر یک از سرودها و منظومه‌های استاد در اثر انگیزه و حادثه و رویدادی که با زندگی او در ارتباط بوده، سروده شده است و باصطلاح هر یک از اشعار شاعر شیرین سخن بر احساس ما شأن نزول خاص خود را داشته است.

استاد شهریار همانند اغلب هنرمندان عشق آموز و عافیت سوز این سرزمین هنر خیز و هنر پرور، زندگی پر ماجرابی داشته، رنجها دیده و سختی‌ها کشیده و ملامت‌ها شنیده ولی در همه حال از آغاز تا پایان عمر پر بار و هنرمندانه اش، مناعت طبع، بزرگ منشی و بلندی نظری همراه با افتادگی و تواضع در مسیر زندگی، عصای دست او بودند و مسلک درویشی که داشت، هرگز حق جویی و حق گویی را فدای مصلحت اندیشی نکرده است. (داود دشتبانی - ۱۳۸۶)

***نتیجه گیری:**

برخی منتقدان و حتی طرفداران شهریار با عنایت به قوت و قدرت زبانی و تصویرگری حیدربابایه سلام، گفته‌اند اگر شهریار جز این منظومه، شعر دیگری هم نمی‌سرود، شهریار شده بود و همین مقام را داشت. در مجموع می‌توان بر اساس اشعار فارسی و ترکی استاد محمد حسین شهریار وی را یک ایرانی میهن‌دوست و پایبند به مولفه‌های فرهنگی تمدن ایرانی دانست که موضعی سازش‌ناپذیر و سرسخت در مقابل دشمنان این آب و خاک دارد. در برهه‌های تاریخی دهه بیست و سال‌های آغازین انقلاب اسلامی؛ استاد شهریار در کنار مردم ایران ایستاده است و علیه معدود افراد ناآگاه یا گمراه موضع گرفته است. سال‌های پر افتخار دفاع مقدس نیز که شاهد حضور شهریار در جمع پاسداران و رزمندگان جبهه‌های جنگ بوده است خاطره‌ای است که از سال‌های پایانی حیات استاد در ذهن ایرانیان نقش بسته و ماندگار شده است. (داود دشتبانی -۱۳۸۶)

شهریار در سراسر عمر خویش یک زندگی معنوی را تجربه کرد که همین شاخصه او را به یک شاعر ملی شرقی بدل کرده است، او شاعر ملی ماست، چه بخواهیم، چه نخواهیم، او تنها شاعری است که شعرهایش در میان همه مردم ایران از هر طایفه و قوم و ملتی اعم از عوام و خواص، جوان و پیر، زن و مرد طرفدار دارد.. او که همواره عزیز و شهریارانه زیسته است. (سید حیدر بیات -۱۳۸۶)

واما بقول دکتر شریعتی: وقتی بود او را نمی‌دیدیم وقتی می‌خواند او را نمی‌شنیدیم وقتی دیدیم که که اون بود وقتی شنیدیم که نخواند چه غم انگیز است که وقتی چشمه‌ای سرد و زلال در برابرت می‌جوشد و می‌خواند و می‌نالد تشنه آتش باشی و نه آب و چشمه که خشکید ... تو تشنه آب گردی و تشنه آتش و اما عمری گذاختن از غم نبودن کسی که که تا بود از غم نبودن تو می‌گذاخت! (کویر- معبود های من -دکتر شریعتی ص ۹۳-۱۳۵۹)

و شاید همین شعر زیبای "حالا چرا"ی شهریار کشور شعر و ادب بیش از هر چیزی بیانگر احوال ما نسبت به او باشد. که بعد از مرگش می‌خواهیم او را در یابیم .

حالا چرا؟

آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا

بی وفا حالا که من افتاده ام از پا چرا
 نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی
 سنگدل این زودتر می خواستی، حالا چرا
 عمر ما را مهلت امروز و فردای تو نیست
 من که یک امروز مهمان توام فردا چرا
 نازنینا ما به ناز تو جوانی داده ایم
 دیگر اکنون با جوانان ناز کن با ما چرا
 وه که با این عمرهای کوتاه بی اعتبار
 این همه غافل شدن از چون من شیدا چرا
 شور فرهادم به پرسش سر بزیر افکنده بود

ای لب شیرین جواب تلخ سر بالا چرا
 ای شب هجران که یک دم در تو چشم من نخفت
 این قدر با بخت خواب آلود من لالا چرا
 آسمان چون جمع مشتاقان پریشان می کند
 در شگفتم من نمی باشد ز هم دنیا چرا
 در خزان هجر گل ای بلبل طبع حزین
 خامشی شرط وفاداری بود غوغا چرا
 شهریارا بی حبیب خود نمی کردی سفر
 این سفر راه قیامت می روی تنها چرا (نشریه آلما یولی - ۱۳۸۹)

و سر انجام اینکه :

نقش مزار من کنید این دو سخن که شهریار
 باغم عشق زاده و باغم عشق داده جان

منابع و ماخذ

- ۱- سید حیدر بیات - از آسمان آغاز می شویم (۱) - ۱۳۸۶
- ۲- سید حیدر بیات - از آسمان آغاز می شویم (۳) - ۱۳۸۶
- ۳- سید حیدر بیات - شهریار شناسی و موانع پیشرو ۱۳۸۵
- ۴- سید مهدی دری - حیدر با بایه سلام - ۱۳۸۳
- ۵- داود دشتبانی - مقاله "محمد حسین شهریار و مساله ملیت - ۱۳۸۶
- ۶- علی شریعتی - کویر - ۱۳۵۹
- ۷- مقاله جستجویی در حیدر با بای شهریار - ۱۳۸۶
- ۸- محمد امین خوش نیت - مقاله "بخدا ملک دلی نیست که تسخیر نکردی - ۱۳۸۶
- ۹- نشریه آلمان یولی - ۱۳۸۶
- ۱۰- اینترنت - سایت تبیان زنجان

نگرش شهریار به دو موضوع حیات و ممات

الهام منفردان*

چکیده:

مرگ و زندگی، بودن یا نبودن از جمله مسائل اصلی و دغدغه‌های فکری تمامی نسل بشر بوده است. هر کسی نسبت بدین امر، نگرش‌ها، دیدگاه‌ها و باورهای گوناگونی اعم از مثبت و منفی دارد. مقاله‌ی حاضر عهده‌دار بررسی اجمالی غزلیات استاد محمد حسین بهجت تبریزی (شهریار) از این زاویه می‌باشد. هدف عمده در این پژوهش برآن است تا اندیشه‌ها و تفکرات استاد شهریار را نسبت بدین دو مسئله‌ی مهم آفرینش مورد واکاوی قرار دهد. نتیجه‌ای که از این تحقیق حاصل می‌گردد، آن است که استاد همواره از زندگی خویش و سختی‌های آن شکوه، و اعلام نارضایتی کرده‌اند. در شعر او با همه‌ی آزادی و علوّ طبعی که جلوه‌گر است، دنیا‌گریزی مطلق جایی پیدا نکرده است. بدین معنی که گاهی با میل و رغبت تمام، مشتاق زندگی و گریزان از مرگ و طالب حیات ابدی و گاهی نیز گلایه‌مند از زندگی و جویای مرگ و نیستی است.

کلمات کلیدی: استاد شهریار. حیات. ممات.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

مقدمه:

در تاریخ معاصر ایران، نام "شهریار" برای همیشه در سرلوحه ی افتخارات ادبی ما نوشته شده است. شعر شهریار از شاهکارهای شعر و ادب فارسی و آذربایجانی به شمار می رود. شهریار، هرچند به شاعری غزلسرا شهرت یافته و این خود حقیقتی است انکار ناپذیر، ولی او مرکب اندیشه ی شاعرانه ی خود را در میدان های مختلف شعری به جولان درآورده و تا سرزمین ها و افق های دوردست و ناشناخته ی احساس و تخیل تاخته و شاهکارهای جاودانه ای با تصاویری زیبا و تأثیری گیرا و ژرف پدید آورده است که هر کدام در تاریخ ادبیات این مرز و بوم ثبت شده و ماندنی است.

لطف سخن شهریار، چیرگی بی نظیر او در سرودن شعر به دو زبان "دری- آذری" شهرت ویژه ای به این پیر آستان عرفان بخشیده و صیت شهرتش از فراسوی مرزهای جغرافیایی ایران به سرزمین های دیگر ره گشوده و سخنان دل نشین اش روشنی بخش دل شیفتگان معرفت الهی گشته است و همین نکته است که شهریار را در میان اقران و شاعران معاصر ایران ممتاز و بی نظیر نموده است.

غزلیات شهریار، مشهور خاص و عام است و برخی ابیاتش به صورت مثل سایر درآمده و بر زبان ها جاری و بر دل ها نقش بسته است. غزلیات وی مملو از شیفتگی و لبریز از وجد و شور و عشق و شیدایی دوران جوانی است. شهریار به خاطر حساسیت والا، و طبع بسیار لطیفش از آغاز شاعری قالب غزل را برای بیان حرف ها و رنج های خود برگزید و در راه یافتن به دل های مردم توفیقی نصیب او شد که تا کنون نصیب کمتر شاعری شده است. در واقع غزل شهریار، زبان دل و بیان حسب حال و زندگی اوست. اغلب غزل های وی از اتفاقات عاشقانه زندگی او سخن می گویند. گویی وی در غزلسراییی از تجربیات سه شاعر بزرگ و غزلسرای نامی ایران: مولوی، سعدی و حافظ بهره مند گشته است.

شهریار، خود در مورد ارتباط درون مایه ی عشق در شعر می گوید: "عشق مکتبی است روحانی که ما را به عالم اسرار و رموز مربوط می کند. چون احتیاج به الهام دارد و شاعر وقتی واقعاً شاعر است که شعرش با عشق، زادگان توأمان باشند و اگر شاعری بی عشق شعر بگوید شعرش دیگر شعر نیست، بلکه پدیده ای است صنعتی و در حکم مصنوعی که در ساختن آن فقط اصول و تکنیک رعایت شده است و دریغا که در عصر صنعت و ماشین عشقی نیست تا شعری باشد." (علیزاده، ۱۳۷۹: ص ۱۱۱)

"شهریار در غزل صاحب سبک است. غزل او آشکارا و بی هیچ مشکلی در میان ده ها غزل از گویندگان دیگر شناخته می شود و این به سبب چند نکته است: یکی حساسیت فوق العاده ی او و

صمیمیت استثنائی، نازکدلی و رقت عجیبی که در وجود او جاری است. و دیگر به کار بردن همان اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها و حرف‌های کوچکی و بازار در شعر است که پیش از او سابقه نداشته است. آنچه شهریار را در میان گروه سنت‌گرایان و غزل‌سرایان هم دوره اش امتیاز بخشید و با جهتی قابل ستایش به جلو راند، این بود که شهریار روح زمانه‌ی خود را دریافت و شناخت، و با اینکه در شیوه‌ی کهن به اوج شهرت رسیده بود آن را مانع از این ندانست که از ادراک تازه‌ی خود در شعر بهره‌گیری و به قالب‌های تازه روی آورد و از مثنوی‌نمایا به چشم اندازه‌های بیکران شعر امروز نظر کند و خود را تنها در افکار و قالب‌های محدود کهن مقید نسازد. (علیزاده، ۱۳۷۴: ص ۳-۱۵۲)

شهریار در غزلیات خویش علاوه بر پرداخت به عشق مادی و محبت الهی بسیاری از صحنه‌های رنگارنگ زندگی اجتماعی، خاطرات و ملاحظات شخصی، روابط و علائق دوستی و خانوادگی، حس وطن‌پرستی و خلق دوستی و صلح‌پروری را نیز با مهارت و استادی تام منعکس نموده است. شهریار شیرین سخن در مورد شعر و هنر شاعری بدین باور است که: "شعر قابل درک هست. اما قابل تعریف نیست. می‌توان حس کرد، اما نمی‌شود تعریف کرد. شعر در محدوده‌ای قرار نمی‌گیرد، می‌تواند موزون و مقفا باشد؛ در عین حال می‌تواند این دو صفت را هم نداشته باشد. هنر همان شعر است، شعر لطیف. شعر هم همان هنر لطیف است. شعر می‌تواند حتی از نگاه کسی بترآود، به همین جهت لازم نیست که حتماً موزون و مقفا باشد.

ریشه‌ی همه‌ی هنرها یکی است و آن هم عشق است. کلام، موسیقی، نقاشی و شعر همه از مظاهر عشقند. البته عشق هم مراتب دارد که همه بدان نمی‌توانند برسند. فقط عده‌ای توانستند.

وی بر این عقیده است که شاعر باید آزاد باشد نه ملتزم. هر چند که نمی‌تواند کاملاً آزاد باشد، چرا که در هر حال گرفتار لفظ و تکنیک است. حداکثر کاری که می‌شود کرد همانی است که من کردم، یعنی قافیه را کنار گذاشتم، اما شعر در نهایت موزونی و لطافت بود. کلمات در حدّ‌اعلای فصاحت و بلاغت هستند. مشحون از لطایف شاعرانه اند." (علیزاده، ۱۳۷۹: ص ۲۰-۲۱۲)

استاد شهریار، به عنوان شاعری مؤمن و مسلمان و باایمان در کنار موضوعات رنگارنگی که در اشعارش بدان‌ها پرداخته است، مسائل دینی، اعتقادی و اسلامی و معارف اسلامی و عرفانی را نیز مدّ نظر خویش قرار داده است. در واقع می‌توان به عمق و ژرفای اعتقادات قلبی وی از خلال بسیاری از اشعارش پی برد. وی در اشعار خویش مضامین صوفیانه مبنی بر ترک دنیا، بیهوده شمردن زندگانی و توجه به دنیای دیگر را در غزل‌هایی چون "حاتم درویشان"، "باده‌ی وحدت"، "کارگاه آدمسازی"، "دروغ‌ای دنیا" مدّ نظر

قرار داده است. عشق، وصف طبیعت و موضوعات فلسفی و اجتماعی و انتقادی، از جمله تم های اصلی اشعار شهریار به شمار می روند. شاعر همواره از محیط آزرده و رنجیده است و این آزرده‌گی را به صورت متفاوت متجلی می کند:

آسمان با دیگران صاف است و با ما ابر دارد
شهریارا صبر فرماید طیب عشق لیکن
می شود روزی صفا با ما هم اما صبر دارد
صبر ما هم طعم تلخی چون گیاه صبر دارد....

"تغزل شهریار بر مبنای عواطف درونی شکل می گیرد. قوی ترین عاطفه در شعر شهریار عشق است که با تغزل تناسب کامل دارد. عشق در شعر او سه نمود اصلی دارد: (۱) عشق فردی یا طبیعی که میان دو فرد بر اساس کششی که طبیعت در بین دو جنس قرار داده است، شکل می گیرد. (۲) عشق مردمی یا اجتماعی که بر اساس ارتباط فرد با اجتماع شکل می گیرد. (۳) عشق عرفانی یا الهی که بر اساس ارتباط انسان با خدا شکل می گیرد. در یک ترسیم هرمی از تغزل شهریار، عشق بشری در قاعده ی هرم و عشق الهی در رأس آن و عشق مردمی در حدّ فاصل آن دو قرار می گیرد." (مشرف، ۱۳۸۶: ص ۵۸)

"محمد حسین شهریار" شاعر پرآوازه ی پارسی گوی و آذری زبان وطنمان در قلمرو فرهنگ و ادب ایران، از چنان اعتبار و خلاقیت شگفت انگیز هنری و مرتبه ی والای سخن سرایی برخوردار است که مورد توجه اغلب ادیبان و صاحب نظران عرصه ی شعر و ادب قرار گرفته است و در آینده نیز مطمح نظر بزرگان شعر فارسی خواهد بود. نگارنده نیز بر آن است تا از زاویه ای محتوایی متفاوتی به غزلیات استاد بنگرد.

آنچه که در این پژوهش مورد نظر قرار گرفته است، غزلیات گرم و روح نواز استاد است. هدف عمده ای که این تحقیق در پی آن است، آشنایی بیشتر با غزلیات استاد شهریار، و توجه وافر به دیدگاه ها و تفکرات استاد در مورد دو حقیقت عمر آدمی یعنی مرگ و زندگی می باشد. و توجه بدین امر که استاد به زندگی و جوانی در معنای عام و خاص خود و همچنین نسبت به مرگ و فنای بشری، صاحب چه دیدگاه ها و اندیشه هایی بوده اند.

در این قسمت از پژوهش پس از ذکر باورهایی چند در باب مرگ و زندگی در بین ادیبان جهان و مکتب های فکری و فلسفی، با شاهد آوردن ابیاتی از غزلیات استاد، با نظریات ایشان نسبت به دو امر "مرگ" و "زندگی" بیشتر آشنایی می یابیم.

بحث:

از آغاز حیات بشر، انسان با دو واقعیت عمر خویش یعنی "زندگی" و "مرگ" روبرو بوده است. در واقع مرگ نیز همچون حیات، موضوعی بسیار جدی و حائز اهمیت است. هر انسانی نسبت به این دو حقیقت باورها، نگرش ها و تفکرات گوناگونی دارد و در مقابل آنها عکس العمل ها و واکنش های متفاوتی از خود نشان می دهد. این واکنش ها و تفکرات، نشأت گرفته از ایمان، اعتقاد افراد و وابسته ی مسائل دینی و حتی اجتماعی و ... می باشد.

همه ی ما بر این امر واقفیم که با مرگ قرار ملاقات داریم. اما آدمی همیشه مرگ را سخت ناخوش می دانسته و به احتمال زیاد در آینده نیز چنین خواهد بود. مرگ و چشم پوشیدن از همه چیز هایی که دوستشان داریم و بدان ها وابستگی داشته ایم و جزء علایق ما محسوب می گردند، امری ناگوار و دردناک تصور می شود. اما به هر میزانی که دلستگی آدمی به دنیا و ظواهر آن کم رنگ تر باشد و نیز صاحب ایمانی راسخ به حق و جهان پس از مرگ و تولدی دوباره باشد، مسلماً از هول و هراس چنین واقعیتی کاسته خواهد شد و انسان های عادی نیز همچون اولیاء حق و عارفان واصل حقیقی مشتاق پذیرش سفر اخروی خواهند شد.

حضرت علی (ع)، شیعیان خود را بدین گونه به آخرت گرایی سفارش می فرمایند: "خوشحالی انسان باید برای چیزی باشد که در آخرت برایش مفید است. و اندویش برای از دست دادن چیزی از آخرت باشد. آنچه از دنیا به دست می آوری تو را خوشنود نسازد، آنچه در دنیا از دست می دهی زاری کنان تأسف مخور، و همت خویش را به دنیای پس از مرگ واگذار." (نهج البلاغه/ نامه ۲۲)

به عنوان واقعیتی طبیعی و مادی، مرگ به سادگی درک می شود و آنهم جدایی نیروی زندگی از جسم است. آن چیزی که به مشتی خاک، روح بخشیده است، همان گونه که آمده است، رفتنی است. انسان خود بدین امر واقف است که مرگ موضوعی گریز ناپذیر است و دیر یا زود خواهد آمد. اما این پرسش همواره ذهن انسان را به خود مشغول داشته است که آیا مرگ، نهایت انسان است؟

سقراط در مورد مرگ و گوهر روح، چنین باوری دارد: "مرگ چیزی بیشتر از جدایی بین روح از جسم نیست. بعد از مرگ جسم از روح جدا می شود و روح بدون جسم به هستی خود ادامه می دهد. به گونه ای که سقراط می گوید: فیلسوف حقیقی نباید دلواپسی جسمی داشته باشد. بشر مانند زندان است، زندانی است که تباهی و فساد در آن است. مگر با روح مأنوس باشد که به آزادی نیاز دارد. جسم، همراهی حقیر

و مانعی برای فیلسوف در جستجوی خرد حقیقی است و کوشش برای ماندن با او تنها تا مدت کمی امکان پذیر است...

درک سقراط از آنچه پس از مرگ انسانی، برای روح وی اتفاق می افتد چنین روشن می شود: جسم یا جنازه به طور یقین از بین می رود و ناپدید می شود. ولی بخش " نادیدنی " به جایی دیگر می رود، جایی شریف و پاک و خالص و نادیدنی همانند خودش. در حضور خدای نیکو و خردمند. روح تلف نمی شود در حالی که بدن از بین می رود...." (م.و. کامات. ۱۳۸۱: ص ۱۴۰-۱۳۸)

"طرز تلقی یهودی در مقابل زندگی در طرز تلقی وی در مقابل مرگ منعکس شده است. هر دو از جانب خدا هستند و به همین سبب هر دو به عنوان خوبی مورد تصدیق قرار گرفته اند. به همان گونه که فرد زنده در حضور آگاهی الهی زندگی می کند، فرد یهودی ضمناً امیدوار است که در آگاهی کامل بمیرد. او در زندگی نماز می گزارد و دعا می خواند تا همراه بودن خود با خدا را بیان کند، و به همین ترتیب نماز می گزارد هنگامی که مرگ نزدیک می شود و می میرد در حالیکه تصدیق و اثبات خدا در لب های وی وجود دارد، جسم وی به خاک باز می گردد، ولی با تجلیل و تکریم از خداوند به هنگام مرگ خود، منظره ای از دنیای کامل تر و برتری را در می یابد. هیچ ترسی برای مرگ وجود ندارد. مرگ فاجعه ای نیست که از آن پرهز نمود یا ترسید. مرگ روح را آزاد می کند و وعده ی عمر جاوید به او می دهد." (همان. ص ۱۶۳)

در قرآن و اسلام از وجود زندگی ای در آینده برای انسان خبر داده می شود. در روز رستاخیز، هنگامی که همگان به خدای خویش بازمی گردند و به گونه ای که در قرآن ذکر گردیده است "هیچ مفری برای انسان و گریزگاهی برای او وجود ندارد جز خدای متعال". در همان روز انسان مسئول کارهایی است که در دنیا مرتکب آنان شده است. و گناهکاران به کیفر گناهان خود خواهند رسید و نیکوکاران پاداش اعمال خویش را دریافت خواهند نمود. در اسلام خداوند به انسان آزادی داده است تا راه خود را انتخاب کند. پس انسان نمی تواند برای بدبختی خود، خدا را سرزنش کند. او اموجودی است آزاد تا اشتباهی را انجام بدهد یا ندهد.

در باور های اسلامی، آن زندگی که برای انسان، بعد از مرگ در پیش است در بردارنده ی پاداشی غنی تر از زندگی دنیایی می باشد. و آنچه خداوند برای آدمی عطا خواهد کرد، بسیار لذت بخش تر و گوارا تر از نعمات دنیوی خواهد بود. خداوند خود در قرآن می فرماید: "ای روح مطمئن به سوی خدای خود

بازگرد، خرسند باش، و او را خرسند کن. بین بندگان من در آ و به باغ سعادت و خوشبختی من وارد شو" تمامی این آیات قرآنی حاکی از وجود زندگی ای در آینده و پس از مرگ برای انسان می باشد. همان گونه که ذکر آن رفت، گاهی علاوه بر مسائل دینی و اعتقادی، شرایط اجتماعی و فردی نیز نقش مؤثری در شکل‌گیری اندیشه‌ها و باورهای مثبت و منفی در مورد حیات و مرگ بشر دارند. بطوریکه هر چقدر امیدواری به آینده و عمر توأم با خوشی و کامیابی پیش روی انسان باشد، همواره مشتاق زندگی و بیزار از مرگ و نیستی خواهد بود. و بالعکس به هر میزانی که ناامیدی و رخوت و ناکامی و دل شکستگی و عدم کامیابی نصیب انسان شود، فرد از جوانی و عمر خویش نالان خواهد بود و بیشتر به ترک دنیا و مصائب و سختی‌هایش راغب تر خواهد گشت.

در این قسمت از پژوهش، به ذکر شواهدی چند از غزلیات استاد شهریار می پردازیم تا به دیدگاه‌های این استاد گرانقدر شعر معاصر در مورد این دو موضوع حائز اهمیت، پی ببریم.

استاد در غزلی با عنوان "زکات زندگی" حیات و نعمت زیستن را برای انسان هدیه ای بسیار ارزشمند و قیمتی می داند که می بایست همچون کالایی که مقدار آن به حدّ نصابی بیش از معمول می رسد و مشمول پرداخت زکات می گردد، آدمی می بایست زکاتی برای آن بپردازد. وی این زکات را چیزی نمی داند جز جویای احوال یاران و دوستان شدن. هرچند فاصله‌ی این پرس و جو طولانی باشد. وی بوسه ای از محبوب و معشوق خویش را چون آب حیات و زندگی می داند که عاشق (شاعر) را در طی کردن مسیر عمر یاری می رساند و مدد گر اوست:

گاه به گاه پرسشی کن که زکات زندگی
 پرسش حال دوستان گاه به گاه کردن است
 بوسه‌ی تو بکام من کوه نورد تشنه را
 کوزه‌ی آب زندگی توشه‌ی راه کردن است

(دیوان شهریار/ ج ۱/ ص ۱۱۰)

شهریار، مرگ و زندگی را دارای رابطه‌ای متقابل و دوسویه می داند. و این رابطه وقتی رخ می دهد که با خاموش شدن چراغ عمر انسانی، چراغ عمر انسان دیگری روشن می شود. در واقع هر زایشی، مرگ و فناپی را در مقابل دارد یا به تعبیری هر مرگی، حیاتی به دنبال دارد:

به هر زادن فلک آوازه‌ی مرگی دهد با ما
 خزان لاله و نسرين هم از باد بهاران پرس

(دیوان شهریار/ ج ۱/ ص ۲۶۸)

شهریار، در اغلب ابیات غزلیاتش از زندگی و ناکامی‌های آن شکوه می کند و از زندگی ای که پستی و بلندی‌های بسیاری در مسیر آن برایش ایجاد شده ناله‌های حزین سر می دهد:

زندگی شد من و یک سلسله ناکامی ها مستم از ساغر خون جگر آشامی ها

(دیوان/ ج ۱/ ص ۹۴)

و گاهی استاد، زندگی را چون گرگی درنده، وحشی، غارتگر و بی رحم می پندارد که با گذر خود عمر و جوانی آدمی را از او می گیرد:

گرگ درنده ای به من تاخت به نام زندگی پنجه که در جگر زند نام نهد نفس مرا

(دیوان/ ص ۸۴)

با اینکه شاعر از وجود ناکامی ها و فراز و نشیب های زندگی خویش می نالد، اما گاهی نیز یکسانی حیات و عاری بودن آن از سختی و غم و غصه را خسته کننده و کسالت بار می پندارد و بر این باور است که اگر انسان با غم و غصه های گوناگونی در زندگی برخورد کند، این امر باعث افزایش تحمل انسان می گردد:

زندگی خسته کند گر همه یکسان گذرد رنج هم گر به تنوع رسد آسان گذرد

(دیوان/ ص ۱۶۸)

امیدواری از جمله مسائلی است که انسان را صاحب قدرت و نیرو برای تداوم زندگی می کند. همانگونه که بزرگی می گزید، امید برای انسان، چون بالی است برای پرنده. در واقع با بال امید و آرزو است که آدمی می تواند آینده هایی روشن و مملو از زندگی و کامیابی را برای خویش ترسیم کند. استاد شهریار، نیز زندگی عاری از امید و انگیزه را به مثابه مرگ و نیستی می داند. مرگی که شیون و فغان ملازم آن است. در واقع هر فرد ناامیدی را باید مرده ای پنداشت و بر مرگ او شیون و ناله سرداد: امید زندگی در سینه ها کشتن فغان دارد امین باشی که هرگز مرگ بی شیون نخواهد شد

(دیوان/ ص ۱۸۸)

شهریار همواره در جستجوی زندگی ای مملو از شادابی و انگیزه و سرشار از ثمره و پیروزی است. وی بر این باور است که در طول حیاتش برای رسیدن به این هدف حتی جوانی و نشاط خویش را از دست داده، اما هرگز نتوانسته در کوره راه زندگانی راه روشنی برای نیل به آرزوهای خویش بیابد:

جوانی شمع ره کردم که جویم زندگانی را نجستم زندگانی را و گم کردم جوانی را

کنون با بار پیری آرزومندم که برگردم به دنبال جوانی، کوره راه زندگانی را

(دیوان/ ص ۸۷)

استاد، جوانی خود راتنها دلیل و انگیزه زیستن می داند اما با سپری شدن بهار جوانی و سرمستی و رسیدن زمستان پیری و ناتوانی، تنها امیدش به حیات را نیز از دست می دهد:

جوانی خود مرا تنها امید زندگانی بود
وگر من با چه امیدی توانم زندگانی کرد
(دیوان / ص ۱۷۳)

وی از دوران جوانی خود اظهار خجالت و شرمندگی می نماید چرا که در طول حیات خود امکان و فرصت ابراز جوانی و برآوردن آرزوهای آن دوران را نداشته است. به همین دلیل او از گذرابودن زندگی و فنا پذیر بودن عمر، شاکر حق است:

خجل شدم ز جوانی که زندگانی نیست
من از دو روزه ی هستی به جان شدم بیزار
به زنگدگانی من فرصت جوانی نیست
خدای شکر که این عمر، جاودانی نیست
(دیوان / ص ۱۳۶)

از زندگانیم گله دارد جوانیم
شرمنده ی جوانی از این زندگانیم
(دیوان / ص ۳۳۰)

شهریار، مرگ را مشکلی می داند لاینحل. وی برای این امر راه حلی نمی یابد تا بتواند با به کار بستنش جاودانگی و فنا ناپذیری را برای خویش رقم بزند. اما راه دیگری برای گریختن از فنا و رسیدن به بقا و جاودانگی و نامیرایی می یابد و آن "عشق" است. وی مرگ را رهایی از قید و بند جسم و جان می داند اما با عشق است که زندگی دوباره را نصیب خویش می گرداند.

به مرگ چاره نجستم که در جهان مانم
چو مردم از تن و جان و ارهاندم از زندان
به مرگ زنده شدن هم حکایتی است عجیب
به عشق زنده شدم تا که جاودان مانم
به عشق زنده شوم جاودان بجان مان
اگر غلط نکم خود به جاودان مانم
(دیوان / ص ۳۱۳)

وی، همچون "حافظ" بزرگ زندگی ای را که عاری از عشق و دوست داشتن باشد را نمی پسندد و چنان زندگی را حبسی بیش نمی داند. و بر این باور است که تنها با عشق است که می توان به زندگی جاودان و بدون مرگ و نیستی نایل آمد:

زندگانی گر کسی بی عشق خواهد من نخواهم
گر حیات جاودانی بی عشق باشد مرگ باشد
راستی بی عشق زندان است بر من زندگانی
لیک مرگ عاشقان باشد حیات جاودانی
(دیوان / ص ۴۱۴)

شهریار، غزل هایی دارد که در واقع جوابیه هایی محسوب می شوند که در مقابل اشعار دیگر هم عصران خود که برای وی سروده اند. از جمله غزلی تحت عنوان "بمانیم که چه" خطاب به هوشنگ ابتهاج (سایه). وی در این سروده، با ناامیدی از زندگی، همگان را طعمه ی مرگ و نیستی می داند و ارزش و اعتباری برای ماندن و زیستن در این دنیا قائل نیست. چرا که این دنیا ارمغانی جز اندوه و ناله و فراق، برای آدمی ندارد:

سایه جان رفتنی استیم بمانیم که چه
زنده باشیم و همه روضه بخوانیم که چه
درس این زندگی از بهر ندانستن ماست
این همه درس بخوانیم و نسدانیم که چه
(دیوان / ص ۳۷۶)

شهریار شاعر آزاده ای است که گاهی با بی اعتنایی تمام به دنیا و مافیها می نگرد. در جایی انسان را از هرگونه دل بستگی به دنیا منع می دارد و دنیا را بازیچه ی کودکان و هوسرانان می داند. بازیچه ای که دیر و زود از بین خواهد رفت و انسان های کامل، هرگز به دنیا علاقه ای نشان نمی دهند:

به دنیا دل منه کاین کاروانگاه
ز مقصد باز دارد کاروانی
جهان دردست بی درمان و لیکن
گرت ایمان، به دردش درنمانی
اگر گنج بقا خواهی فنا شو
خراب آباد دیدم دهر فانی...

و در غزلی دیگر، استاد در نهایت غنا و دوری از ظواهر مادی، ناز و نعمت های دنیوی را بی ارزش و فانی می داند. و از دست دادن آنها را لایق حسرت و افسوس نمی پندارد:

ناز و نوش زندگانی حسرت مردن نیرزد
من گرفتم عمر چندین روزه سر تا پا جوانی
(دیوان / ص ۴۱۶)

اغلب انسان ها نسبت به واقعیت مرگ، واکنش ناخوشایند و توأم با نارضایتی از خود نشان می دهند. چرا که آدمی در عمق ناخودآگاه خویش مرگ و نیست شدنش را غیر ممکن و گاهی محال می داند و بر این تصور است که این دیگرانند که می میرند و نه من. از نظر انسان هرگونه تصور پایان یافتن واقعی زندگی آدمی بر کره ی خاکی باورکردنی نیست. از این رو حتی فکر و اندیشه ی چنین حقیقتی نیز برای برخی انسان ها غیر قابل باور و سخت و عذاب آور می نماید.

شهریار شیرین سخن، نیز مرگ را سخت و دشوار می داند اما انتظار و چشم به راه بودن را به مراتب طاقت فرساتر و زجرآورتر از مرگ به حساب می آورد. و این خود مبالغه ی مطبوع و جالبی است:

گویند مرگ سخت بود راست گفته اند
سخت است لیک سخت تر از انتظار نیست

(دیوان / ص ۱۲۷)

وی پا نهادن به دنیای دیگر و وارد درگاه مرگ شدن را به منزله ی ورود به زندان زندگی و هستی می داند. زندانی که در آن امکان هر نوع بهره وری از دنیوی نعماتش از آدمی سلب می گردد. در آستان مرگ که زندان زندگی ست

تَهْمَت به خویشتن توان زد که زیستم

(دیوان / ص ۲۸۹)

با اینکه " شهریار " مرگ را در تضاد با زندگی می داند، اما از زندگی خویش نیز اظهار رضایت و خشنودی نمی کند و آن را کشمکش و جدالی بیش نمی داند که انسان ها برای جذب و دفع نام و ننگ در پی آند:

حاصل از کشمکش زندگی ای دل نامی است

گو نماند ز من این نام چه خواهد بودن

(دیوان / ص ۳۴۲)

وی همواره گله مند و شاکی از زندگی خویشتن است و آن را چون حریفی در حال پیکار مداوم با خود می داند:

زندگی با ماش جز پیکار و جز پرخاش نیست

ور بود با هر نخودش آشتی با ماش نیست

(دیوان / ص ۱۲۶)

شاعر، در یک دیدی منفی زندگی را بار گرانی می پندارد که آدمی چاره ای جز حمل آن تا دم گور ندارد. و بر عهده ی خلیفه الله است تا قدردان نعمت حیات خویش باشد. و این مسئله می تواند اشاره ای به آیه ی امانت نیز داشته باشد. " اَنَا عَرْضْنَا الْاِمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ فَاتَّيْنَا اَنْ يَحْمِلْنَهَا وَاَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهٗ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا " ^۱:

زندگی بار گرانی است کشیدن تا گور

ای فلک زحمت این بار گران ما را بس

(دیوان / ص ۲۶۵)

هم چنین او " مرگ " را اجباری از جانب حق می داند که انسان هیچ اختیاری در جلب و دفع آن ندارد. اما طبق نظریه ای عرفانی، در کنار جبر مطلق برای انسان، وی را صاحب اختیار نیز می داند و او را قادر به ترک هوس ها و آرزوهای مادی و دنیوی می پندارد....

مردن اجبار خدایی است ولی مردان را

اختیار از هوسکهای جهانی مردن

گر بمردی نشد از غم دلی آزاد کنی هم بمردی که گناه است دلی آزردهن....

(دیوان / ص ۳۴۲)

همان گونه که در آیات قرآنی مرگ برای انسان ها بسیار نزدیک، حتی از رنگ گردن نیز نزدیک تر، عنوان می گردد، شهریار نیز با الهام گرفتن از قرآن، مرگ را قضای الهی و همواره در کنار انسان و قرین او می داند:

اگر به وعده ی دور است هول روز جزا اجل همیشه قضا باشد و قضا نزدیک

(دیوان / ص ۲۸۲)

نتیجه:

تولد، زیستن در دنیا و مرگ و فنا جزء امور اجتناب ناپذیر و حتمی عمر بشر است. عوامل مختلفی چون ایمان، اعتقاد، مذهب و باورهای فردی و اجتماعی و ... در شکل گیری دیدگاه ها و نگرش های افراد نسبت به این دو حقیقت حیات انسانی، کمک می کند.

استاد محمد حسین بهجت تبریزی (شهریار) از جمله ستارگان درخشان و چهره های برجسته ی شعر معاصر در اشعار خویش اعم از قصیده و غزل، اشاراتی نسبت بدین دو امر (زندگی - مرگ) داشته اند. در این پژوهش پس از بررسی تعدادی چند از غزلات استاد، نتیجه ای که حاصل می شود بر این منوال است که ایشان در کل، امیدواری و دل بستگی نسبت به زندگی دنیوی از خود نشان نمی دهند. و بر این باورند که سراسر زندگی کشمکش است برای نام و ننگ. زندگی چون حریفی در نبرد با انسان است و اگر انسان حیات خویش را با عشق گره زند، مرده ای بیش نیست و تنها با عشق است که آدمی می تواند به زندگی جاودانی نایل گردد.

وی همچون آزاده ای وارسته، گاهی از دنیا و ظواهرش روی گردانی می کند و مرگ را می ستاید. اما گاهی نیز مرگ را اجباری از سوی حق تعالی می داند. در مجموع می توان گفت استاد شهریار نسبت به دو واقعیت مرگ و زندگی دارای نگرش هایی هم مثبت و هم منفی می باشد. به تعبیری، استاد عاشق زندگی و گریزان از مرگ نیست. بلکه گاهی امیدوار به زندگی و گریزان از مرگ، و گاهی هراسناک از مرگ و علاقه مند زندگی است.

«Theory of Shahriar to death and life»

Abstract:

Death and life, being or naught is one of the original matters of species race. Every one has different Singh, belief and theory – negative and positive- to these subjects. This essay wants to research some odes of Mohammad Hosein Behjat Tabrizi (Shahriar) from this view. Main purpose of this research is to survey different opinions and ideas of Shahriar to these important matter of creation. result of this probe shows that Shahriar usually acclaim discontent from life and that s difficulties .Although piousness is showing in his poem ,he isn't evasive of world completely.

Namely someone he is wistful to life and evasive from death, and someone deprecates of life and wistful to death and naught.

منابع:

- دیوان شهریار. (استاد محمد حسین شهریار). چ بیست و سوم. ۱۳۸۱. انتشارات نگاه و زرین.
 علیزاده، جمشید. به همین سادگی و زیبایی (یادنامه شهریار). چ اول. نشر مرکز. ۱۳۷۴.
 علیزاده، جمشید. گفتگو با شهریار. چ اول. ۱۳۷۹. تهران . انتشارات نگاه.
 م.و. کاماٹ. فلسفه ی زندگی و مرگ. ترجمه ی علی احمد بیات، چ اول، ۱۳۸۱، انتشارات بهجت تهران.
 مشرف، مریم. مرغ بهشتی (زندگی و شعر محمد حسین شهریار). چ دوم. ۱۳۸۲. تهران، نشر ثالث.

آذربایجان در شعر شهریار دکتر بهروز بامدادی *

چکیده:

در آثار شهریار از هر نوع و قالب که باشد؛ عشق و دل بستگی به سرزمین مادری، آذربایجان نکته ای نیست که از دید اصحاب ذوق پنهان بماند. در آثار وی از هر نوع حس وطن دید خواننده ی دقیق دوستی، دلسوزی برای وطن و افتخار به وطن مادری دیده می شود گاهی حسرت یک تن و گاهی حسرت یک ملت به خاطر اجحاف و بی عدالتی که از طرف عده ای بی انصاف صاحب نفوذ بر اینسان روا شمرده می شود؛ این عوامل باعث می شود که دل شاعربه درد آید و منظومه ای سروده شود. بر شمردن فضایل اخلاقی و هنرهای آذربایجانیان با حظ و لذتی وافر صورت گرفته است چنان که به شاعر بزرگ ما می خواهد توجه دل های بیدار و فضیلت جوی جهانیان را به یک کان نظر می آید غنی فضیلت و هنر و دلاوری یعنی آذربایجان متوجه کند و در این معرفی از جان گرانمایه ی خویش مایه می گذارد. او سرزمینی را معرفی می کند که کوه و رود و جلگه هایش زیبا، فرزندانش دلیر و دانشور، هنرمند و آگاهند. زنان و دخترانش عقیف، پیرانش باتجربه و مهربان و کاردان و جوانانش پرشور و غیورند.

کلید واژه ها: شعر شهریار - ایران - آذربایجان - زبان ترکی

مقدمه :

از نظر شهریار، آذربایجان سرزمین نیکی‌ها، زیبایی‌ها و فضیلت‌هاست. به عنوان مثال در همان نظر اول می‌توان دریافت که در "حیدربابا یا سلام" که منظومه‌ای پاستورال یا چوپانی است؛ روستای خشکتاب را ماکتی کوچک از جهان آرمانی خویش قرار داده است. بی‌شک این جهان آرمانی وی سرزمین آذربایجان است. در خشکتاب همه‌ی اهل روستا نیک‌اندیش، نیکوکار و نیکوگفتارند. زیبایی طبیعت با زیبایی روح مردم درآمیخته است و زبان و فرهنگ و فولکلور غنی آن نیز جلوه‌ای خاص دارد. شهریار با "حیدر بابا یا سلام" زبان، فرهنگ، تاریخ و اسطوره‌ی آذربایجان را به جهانیان معرفی نمود و نامبردارش ساخت. لذتی که مردم ترک زبان جهان از منظره‌ی زیبای خشکتاب برده‌اند و شهرتی که این روستای کوچک به سان معبد زیبایی‌های ترکان آذربایجان در جهان به دست آورده‌اند، التذاد ادبی بی‌نظیری است که در یک قرن و شاید بیشتر یک بار اتفاق می‌افتد. نظیره‌گویی و استقبال کم‌نظیر و ترجمه‌های پرشماری که میان ملل مختلف جهان از این منظومه‌ی دل‌انگیز به زبان‌های گوناگون شده است؛ خود معرفی بی‌بدیل برای شهریار و آذربایجان و ظرافت‌های ادبی زبان ترکی است.

شعر هجایی و موسیقی غنی "حیدربابا یا سلام" باعث شهرت بی‌نظیر این منظومه و روان شدن این اثر بر زبان و ساز عاشق‌ها، اوزان‌ها، نوازندگان و خوانندگان ملل ترک زبان دیگر از چین تا اروپا شده است. شهریار در شعر فارسی خود نیز که از جهت شمار بسیار بیشتر از حجم شعر ترکی وی است به آذربایجان و آذربایجانی پرداخته و به نیکی از سرزمین مادر و مردمش یاد کرده و تصاویری بسیار روشن از آن ترسیم کرده است و در چند قطعه شعر اختصاصاً به این موضوع پرداخته است. از جمله در یک منظومه‌ی یک صدوپنج‌بیتی مسائل آذربایجان را به تفصیل بیان کرده است.

از مجموع دیدگاه‌های شهریار به سرزمین آذربایجان من‌مسایل زیر را استخراج نموده‌ام و به حضور خواننده‌ی شعر شهریار تقدیم می‌کنم بدون اینکه ادعا کنم همه‌ی مسائل مربوط به آذربایجان را بیان داشته‌ام:

۱- وفاداری به مام میهن :

یکی از شاخصه‌های شعر شهریار توجه به "حب الوطن" و ارجمند شمردن وطن است. هر جا سخن از ایران و آذربایجان است سخن شهریار با شیفتگی و عشقی بی‌نظیر همراه می‌شود. آرزوی سربلندی و سعادت این سرزمین یکی از موتیف‌های پرشور شعر شهریار است :

نوع خود را محترم میدار با عشق وطن هر که اینجا زاده و پرورده ایرانی شمار

جان به قربان تو ای جانانه آذربایجان
 باد خاک پاک ایران جوان مهد امان
 گوهر افشان خواستم در پای ایران جوان
 آن که جز آبادی میهن ندارد آرمان
 مهر و ماهش حرز و تعویذ از گزند روزگار

بی کس است ایران به حرف ناکسان از ره مرو
 شهریارا تا بود از آب آتش را گزند
 این قصیدت را که جوش خون ایرانیت است
 آن که جز آزادی ملت ندارد آرزو
 یارب این کشور همه سرسبز دار و سربلند

۲ - فرزندان آذربایجان :

اگر در گوشه ای از جهان کسی آذربایجان و مردمش را نشناسد ؛ با خواندن اشعار شهریار و درک تصویری که شهریار از آذربایجان و فرزندان آن ترسیم کرده است ؛ به خوبی می تواند آنان را بشناسد و خلیقات و ویژگی های جسمی ، یعنی صورت و سیرت آنان را به راحتی بداند و شکی نیست که این شناخت به قدری دقیق است که خواننده ی شعر آن قدر به فضایل اخلاقی آنان آگاه می شود که شیفته ی این ملت می شود و به قول مولانا با آنان " ...بی نخ و سوزن به هم بر دوخته " احساس یکدلی و دوستی می کند . شهریار با رنگ و قلم احساس و هنر و با زبر دستی تصویر مردم خود را بسیار روشن کشیده است به طوری که خواننده ی شعرش بی اختیار سر تعظیم در مقابلشان فرود می آورد. و بی شک شیفته ی قومی می شود که بنیه ای سترگ دارند و صاحب تنی سالم و روحی قوی هستند . این مردم فکر روشن و دلاوری بی مانند دارند و در همه ی مراحل خطرناک تاریخ با جانفشانی باعث سربلندی کشور شان شده اند . فرهنگ ، زبان و تاریخ غنی را بر این صفات بیفزاید مجموع این فضایل موجودیت فرزندان آذربایجان را به خواننده می شناساند ابیات شهریار را ذیلا ذکر می کنم :

پیکر گردان تو چون کوهساران کلاں
 پیرمردان به دل شاداب چون روی جوان
 غیرت مردان تو ثانی ندارد در جهان
 دختران در زمین چون اختران آسمان
 زاده با عشق وطن از مادرانشان تو امان
 سینه ی گردان تو چون کوره ی آهنگران
 مهرورزان مهربان و قهرجویان قهرمان
 در زمین و آسمان زان ساتکین افتد تکان
 بیل دوش آبیارت چون درفش کاویان

همّت مردان تو چون نونهالانت بلند
 نوجوانان به قامت معتدل چون رای پیر
 عفت زنهای تو تالی ندارد در بشر
 دختران آسمان چون اختران در زمین
 کودکان تندرست و سرخ روی و شیردل
 غیرت مردان تو چون آتش آتشکده
 با حیوان مهرجو و با رقیبان تندخو
 چون به یاد فرمیهن ساتکین برهم زنند
 داس دست دیهقان چون کمان تهمتن

کارگر چون صبحدم از فجر بر بندد کمر
 خامه ی دانشورت مانند به تیغ لشکری
 چکش آهنگرت چون پهلو ان مشت زن
 از سپیده تا به شب چون ساعتی کوک و دقیق
 مردم از لطف طبیعت خواه برنا خواه پیر
 ارمغان ملک ری جز درد و روی زرد نیست
 راستگوی و پاک خون میهن پرست و مردم دوست

۳- موقعیت اجتماعی _ سیاسی و انقلاب ها

در خیزش ها و انقلاب های ملی و اجتماعی همواره مردم آذربایجان رهبری فکری جمع را عهده داشته اند آزادی خواهان و متفکران دلاور آذربایجانی روش مبارزه و قیام را به دیگر اقوام ایران آموخته اند یعنی پیشگام بودن آذربایجانی ها در مبارزات اجتماعی چیزی نیست که انکار شود . در دو قرن اخیر که حوادث، تازه ویی غبار ابهام ثبت شده است ؛ بی شک مردم آذربایجان سرآمد مبارزه بوده اند در نتیجه آسیب بیشتری دیده اند و از طرف قدرتمندان بیشتر مورد تهاجم و آزار بوده اند و البته بعد از دفع خطر یا حصول مسائل مورد نظر ، دیگرانی که کمتر آسیب دیده اند شروع به ناسپاسی و دل آزاری نموده اند . بی آن که به این موضوع مهم بیندیشند که فرزندان دلاور آذربایجان با مواجهه ی خطر و فداکاری و خون دل، آزادی را به ایرانیان هدیه کرده اند. از نظر موقعیت جغرافیایی نیز آذربایجان وضعیت ممتاز و حساسی دارد یعنی یکی از مراکز برخورد آرای ملل شرق و غرب است . افکار جدید و پیشرفته ی اروپا هم از طریق روسیه هم از طریق ترکیه قبل از جاهای دیگر با کتاب و روزنامه به آذربایجانیان رسیده است و در نتیجه موج های آزادی فکری پیش از مناطق دیگر در اینجا پدید آمده است . بارها شهریار، آذربایجان را سر ایران خوانده است و البته در جنگ ها و نا آرامی ها سر، بیشتر از اعضای دیگر آسیب می بیند و این یکی از دلایل برجسته و ممتاز بودن آذربایجان و لزوم جانفشانی آن کافی است:

روز جانبازی است ای بیچاره آذربایجان
 هر زیانسی که او قضا باشد به ایران عزیز
 زخم خورده مادرا کسی بندم از پا باز شد
 مادر ایران نیارد چون تو فرزندی دلیر
 سر تو باشی در میان هر جا که آمد پای جان
 چون تو ایران را سری، بیشت رسد سهم زیان
 تا به بالین تو آیم موکنان مویه کنان
 روز سختی چشم امید از تو دارد همچنان
 می نیاید در حدیث و می نگنجد در بیان
 تو همان فرزند دلبندی که جانبازی تو

تو (اورمیه) و شهر تبریز دو چشم مخمور
 چو در مرکز آسیا چیتن و منچور
 تو را سیم و ساز تمدن بود جور
 ولی شهر تبریز مشتاق مهجور
 که از پشت پاشکنی هر چه محذور
 سد سیل دشمنان بوده است چون کوهی گران
 لاله گون بینی همی رود ارس دشت مغان
 از مصاف دشمنان هرگز نیچیدی عنان
 همّت والای سردار مهین ستارخان
 در ره عشق وطن صدره فزون داد امتحان
 جان برا فشاندند بر شمع وطن پروانه سان
 تو افسانه‌ی کلمه دانی و آشور
 سپهر ساختی با دل و جان رنجور

گرایران تن و آذربادگان سر
 تو (اورمیه) با شهر تبریز کفو کریمی
 به قرب و جوار اروپا که داری (اورمیه)
 به فرهنگ مغرب تو مشتاق واصل
 به کار تمدن ترا پیشدستی است
 این همان تبریز دریا دل که چندین روزگار
 این همان تبریز که از خون جوانانش هنوز
 این همان تبریز رویین تن که در میدان جنگ
 با خطی برجسته در تاریخ ایران نقش بست
 این همان تبریز که از جانبازی و مردانگی
 این همان تبریز که امثال خیابانی در او
 تو (اورمیه) شهنامه‌ی روم خواندی و ژرمن
 به تیر حوادث دو صمد بار سینه

۴- زبان و آداب :

زبان ترکی آذربایجانی با لغات و مصدرهای وسیع و پر شمار، کنایات ظریف و دقیق و تاریخ و اسطوره‌ای
 پر بار در شمار غنی ترین زبان‌های عالم به شمار می‌رود. شهریار با وقوف به این موضوع، در جاهای
 متعدد از داستان‌های شیرین و اشعار فراوانی که اطرافیان وی خصوصاً مادرش به یاد داشته سخن گفته و
 یادآور شده که مادرش باعث شکوفا شدن ذوق شعر شهریار شده است. به ویژه شعر هجایی ترکی که بهره
 ی موسیقایی بسیار غنی دارد و تناسب

آن با موسیقی آذربایجان نیاز به یادآوری مؤکد ندارد و اوزان‌ها، عاشق‌های آذربایجان بهتر از هر کس
 دیگر گویای این بحث و روانی این منظومه بر زبان و ساز همه‌ی کشورهای ترک زبان جهان شده است :

تور کون دیلی تک سوگیلی ایستکلی دیل اولماز	توز گه دیله قاتسان بو اصیل دیل اصیل اولماز
توز شاعرینی فارسیا - عربیه قاتماسا شاعیر	شعری اوخویانلار ائشیده نلر کسپیل اولماز
فارس شاعیری چوخ سؤزلرینی بیزده ن آپارمیش	صابیر کیمی بیر سوفره لی شاعیر بیخیل اولماز
تور کون مئلی فولکلوری دونیادا تک دی	خان یورقانی کند ایچره مثل دیر میتیل اولماز

بیر سویوق معرکه نی محشر کبرا ائله دیم
 گۆز یا شیملا من اونسی عقد ثریا ائله دیم
 اونا ضامین بو زمیسنه کی مهیا ائله دیم
 من ده عرفانه چاتنپ شعریمی ابقا ائله دیم
 شیرازین شاهچراغین تبریزه اهدا ائله دیم
 من ده حافظ کیمی اعجاز مسیحا ائله دیم
 من سوینج اتدیم اونی خنجرخرما ائله دیم
 من کیچیک بیر داغی سرمنزل عنقا ائله دیم
 باخ کی ترکیه ده قافقازدا نه غوغا ائله دیم
 باخ کی تبریزده نه شاعرلری شیدا ائله دیم
 هم من اوز قارداشیمین حقیقینی ایفا ائله دیم
 من شیرین دیلله قاتدیم اونی حلولا ائله دیم
 دردیسمی من بو دوا ایله مداوا ائله دیم

تورکی بیر چشمه ایسه من اونی دریا ائله دیم
 بیر انشیتیدی سها اولدوزو تک گؤرسه نمز
 اومودوم وار کی بو دریا هله اقیانوس اولا
 عرفانا چاتماسا شعر و ادب ابقا اولماز
 ابدیت له یاناشدیم دوغولان حافظه تئای
 فیض روح القدس اولدی مددیم حافظ تک
 قمه قذاره لر آغزیندا دیل اولموشدی سؤگوش
 باخ کی حیدربابا افسانه تک اولموش بیرقاف
 نه تک ایراندا منیم ولوله سالمش قلمیم
 باخ کی تهراندا نه فرزانه لر اولموش واله
 هم سهندیه سهندین داغین ائدی باش اوجا
 آجی دیلرده شیرین تورکی اولوردی حنظل
 تورکی واللاه آنالار اوخشاغی لای لای دیلی دی

۵- طبیعت آذربایجان :

شهریار در معرفی آذربایجان عزیزش طبیعت آن را نیز به خوبی تصویر و توصیف کرده است و دیار کوههای بلند، رودهای خروشان و دشت های وسیع و مناظر چشم نواز آن را که برای دوستان و فرزندانیش دلنواز و دوست داشتنی و برای دشمنان، ناسازگار و مرگزای است؛ این گونه معرفی می کند:

آسمانی سرزمینی چون نگینش در میان
 قافله چون سر فرود آرد ز کوه قافلان
 سرزمینت دلنشین و گلستانت دلستان
 سبزه زاران را به خرمن یاسمین و ضیمران
 خاک تو غیرت سرشت و باد تو عنبرفشان
 کوه و دریا شاه بیت و قصر و ویلا شاهکار
 چشمه های نیل و شنگرف و روانش جویبار

کوههای بسته صف چون حلقه ی انگشتری
 عالمی بیند مسافر رشک فردوس برین
 آسمانت دلفریب و آفتاب دل فروز
 کوهساران را به دامن ارغوان ونسترن
 آب تو مردم نواز و آتشت دشمن گداز
 صنعت و لطف طبیعت روی هم منظومه ای است
 در شفق بین لاله و زنبق تو گو آمیخته است

۶- تاریخ و اسطوره :

آذربایجان با تاریخ غنی و طولانی ، سرزمین حکومت های تاریخی و حوادث شگرف اسطوره ای است . شهریار این سرزمین را سرزمین مقدس زرتشت و خورش می داند و از افتخارات تاریخی آن که هر خواننده ای شیفته ی عظمت تاریخ و اسطوره اش می شود؛ چنین سخن می گوید:

تو هما یون مهد زرتشتی و فرزندان تو	پسور ایرانند و پاک آیین نژاد آریان
تو همایون گلشن قدسی و نزهتگاه انس	دامت زرتشت را مهدی است طوبی سایبان
آسمانی کشور آذرگشسبی لاله خیز	دامن سرسبز تو رشک بهشت جاودان
مردم چادرنشینت باهنر والا گهر	داستان نو کرده از ایرانیان باستان
سلام ای رم شرق و اقلیم آشور	مهمین مهد ماد سترگ سلحشور
نخستین حکومت که در غرب ایران	برافراخت پرچم ابا کوس و شیپور
تو دروازه ی شرق و غربی و از تو	درخشیده خورشید زرتشت و خورشور
گذرگاه اصلی کرم بوده اینجا	که چون ویس و رامین شهیرند و مشهور

۷- آذربایجان و حسرت جدا شدن بخشی از آذربایجان بزرگ و وطنمان ایران :

یکی از حوادث دردناک تاریخی سرزمین ایران و طبعا آذربایجان ، انعقاد دو قرارداد دردناک گلستان و ترکمن چای است که هر کلمه و نقطه اش به زیان آذربایجانی ها بود و هر حادثه اش دل غیرت مندان آذربایجانی را می سوزاند . این دو پیمان باعث جدایی شهرها و آبادی هایی از ایران شد که هزاره ها و قرن ها تاریخ و فرهنگ و زبان و کیش آن ها با آذربایجان پیوسته بود . حاصل این دو پیمان نامه فقر ورنج و جدایی بود . شهریار در چند قطعه شعر به این موضوع پرداخته و در چند نامه که به شعرا و فضلا و هنرمندان آن دیار نوشته از این درد استخوان سوز یاد کرده است :

ایگیت لر یوردی قفقازیم سنه مندن سلام اولسون	سین عشقونده ایراندا هنوز صبری تالان واردیر
آنام تبریز منه گهواره ده سویلردی : یاوریم بیل	سین قالمیش او تسایدا خاللی تئلی بیر خالان واردیر
بو دونیاده اوغول عشق اهلینه کفر اهلی دوشماندئر	یر آلهه جان وئرسه مین ده بیزدن جان آلان واردیر
اونی بیزده ن آیردی روزگارین ساز ناسازی	اونونچون سیزلارام هر یئرده گورسم سازجالان واردیر
آراز دوشمان الینده بیر قلیچ تک اورتانی کسدی	اونسون اولادی وارسا بیل سنی یاده سالان واردیر

باسمیشام باغریما نوز دوغما قارین داشلاریمی

گوزوم آیدین ، گوزوروم سئوگیلی قارداشلاریمی

آچمی‌شام قوللاری خلقیمله اوزوک حلقه سی تک
 آچمی‌شام قرنیمیزین باغلی قالان بوللارینی
 یغیشین شنلیک ائده ک قرنیمیزین بایرامی دیر
 سالمیشام حلقه یه قیمتلی اوزوک قاشلاریمی
 تاپمی‌شام یوز سنه غربنده کی یولداشلاریمی
 سیل گوزومدن بو یوز ایله ن بری گوزیاشلاریمی

جلالاد قمه سیله بدنی باشدان آیرمنش
 بیر میلته دنیا بوی بی فاجعه دوغموش
 جان‌دان جیگری قارداشی قارداش‌دان آیرموش
 بی‌ز انلرین او قهرمان احساسینی بوغموش

رستم باکی دان سؤیله منه جان منه قریان
 دینه دومورول بورجونی دوشمان ییخا ییلمز
 تبریز سنه لایق نسه تهران سنه قریان ...
 قارداش نه قدر یادلاشا یاددان چیخا ییلمز

۸- آذربایجان و دیگران (ناسپاسی و دل آزاری دیگران) :

فرزندان دلاور، کاردان و دانش دوست آذربایجان، همواره در طول تاریخ در روزهای سخت در جنگ‌ها و کوشش‌ها، جانانه فداکاری‌ها نموده‌اند و در راه دفع بلاها و دشمنان و حفظ میهن از جان عزیز دریغ نداشته‌اند. هرگاه به سر و جان باختن و پنجه در پنجه‌ی دشمن انداختن بوده آذربایجان در صف اول بوده‌اند. در راه آبادی و سربلندی و وطنمان ایران جان و مال و استعداد و توان فرزندان آذربایجان همواره به کار آمده است ولی بعد دفع بلا

متأسفانه عده‌ای از افراد بی‌انصاف و دور از اهلیت و ادب به ناسپاسی پرداخته و به محض دیدن ساحل امان و راحت خود به بلایی جان‌گرای تبدیل شده‌اند و بعداً دوباره در زمان سختی به یاد برادران آذربایجانی افتاده‌اند. این سخنان گزنده و حرکات ناشیرین باعث رنجش روح لطیف شهریار شده است و وی نیز به تیغ زبان چند بار به تأدیب ایشان همت گماشته و حقیقتاً خوب از عهده برآمده است. این آیات بیانگر یکی از دردها و غصه‌های شهریار ما بوده است که گاهی شکل هجویه به خود گرفته است. همچنان که در یکی از شعرهای بسیار مشهورش به نام "تهران و تهرانی" تلخ‌زبانی، بی‌انصافی و بداندیشی دوستان روزناخوشی و مزاحمان روز فراخی را به کمال ادب کرده و هجو نموده است. و همواره آرزوی دل مهرپرور وی ریشه کن شدن این آزارها بوده است :

دیگران را مژده‌ی راحت رسد از هر طرف
 آن‌که لاف دوستی زد با تو آخر با تو کرد
 با تو عرض تسلیت هم کس نیارد در میان
 آنچه کس با دشمن خونخوار نپسندد آن
 چون کند وقتی که پوشد گرگ شولای شبان
 دوستسان زخم زبان و دشمنان نیش سنان
 این همان تبریز خونین دل که برجان‌ش زدند
 گوسپند از گرگ پاس خویشتن داند ولی

که ندیم اجنبی خواندند و گه عضو فلج
 کوردل یاران فرق خدام و خائن ندان
 اختلاف لهجه ملیت نژاید بهر کس
 ملتی با یک زبان کمتر به یاد آرد زمان
 گریدین منطق تو را گفتند ایرانی نه ای
 صبح را خواندند شام و آسمان را ریسمان
 ۹- تنوع ملیت ها ، زبان ها ، ادیان و مذاهب:

آذربایجان سرزمینی است با اقوام ، زبان ها و باورمندی های متنوع که در طول گذشته ی پرافتخار این سرزمین ، این تنوع فرهنگی و زبانی همواره باعث باروری بیشتر درخت دانش و هنر شده است .البته در این میان کم نبوده اند دشمنانی که در صدد تفرقه اندازی و گرفتاری اجتماعی میان آذربایجانیان بوده اند ولی پیوستگی ، دوستی و برادری اهالی این سرزمین آن قدر محکم بوده که باعث سرخوردگی و پشیمانی دشمنان شود و آنان هرگز از تفرقه های خود نتیجه ای نگیرند. شهریار به این تنوع می نازد و چنین هشدار می دهد :

اختلاف لهجه ملیت نژاید بهر کس
 گریدین منطق تو را گفتند ایرانی نه ای
 تو (اورمیه) شهنامه ی روم خواندی و ژرمن
 و آنچه در این خطه کرد و آسوری و ارمنی است
 با اقلیت خلافی نیست در ایران از آنک
 ملتی با یک زبان کمتر به یاد آرد زمان
 صبح را خواندند شام و آسمان را ریسمان
 تو افسانه ی کلدانه دانی و آشور
 جمله ایرانی نژاد ستند و ایرانی تبار
 مهد عرفان است و اقلیم محبت این دیار

پی‌نوشت‌ها :

برای معرفی نشانی - ابیات سه شماره نوشته شده است شماره ی سمت راست نشانگر بیت ، شماره ی میانی بیانگر صفحه و شماره ی سمت چپ نشانگر شماره ی جلد دیوان شهریار است:

۱- وفاداری : ۱/۱۹۱/۳-۱/۳۵۲/۱۴-۱/۳۵۶/۱۴-۱/۳۵۶/۵ و ۴

۲- فرزندان : ۲۱ تا ۱۱۳/۳۵۳-۱/۳۵۴/۱۰۲-۱/۳۵۴/۱۱ تا ۱۳-۱/۳۵۴/۱۱ تا ۱۳-۱/۳۵۵/۶

۳- موقعیت : ۱/۳۵۱/۶ و ۱۷-۱/۳۵۲/۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۳/۱۷۰/۳

۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸/۳۵۵-۱/۳۵۶/۲ و ۱۱-۱/۱۶۹/۱۷ و ۱۱

۴- زبان : کلیات اشعار تورکی شهریار صص ۶۱ و ۲۳۰ و ۲۲۹

۵- طبیعت : ۲۱ و ۲۲ و ۳-۱/۳۵۲/۹ و ۵ و ۳-۱/۳۵۳/۹ و ۱-۳/۱۸۸/۲

۶- تاریخ و اسطوره : ۱۱ و ۱۸ و ۱۹ و ۱۳۵۲/۱۹-۱/۳۵۵/۵-۱/۳۵۵/۵ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۶۹/۱۲

۷- آذربایجان و حسرت : کلیات اشعار تورکی شهریار صص ۹۹ و ۱۵۰ / ۶۶ و ۶۵

۸- آذربایجان و دیگران : ۲ و ۳ و ۵-۱/۳۵۲/۳-۱/۳۵۶/۴ و ۱۲-۱/۳۵۲/۱۳ و ۱۲

۹- تنوع فرهنگی : ۱۲ و ۱۳-۱/۳۵۲/۱۳-۳/۱۶۹/۱۴-۳/۱۹۰/۹ و ۸

منابع :

۱- شهریار، سید محمدحسین، دیوان اشعار ۳ جلدی چاپ هجدهم، انتشارات زرین - نگاه تهران، ۱۳۷۶.

۲- شهریار، سید محمدحسین، کلیات اشعار ترکی به انضمام حیدربابایه سلام چاپ هفدهم، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۲.

تجلی عواطف میهنی و نوع دوستی در اشعار شهریار

دکتربرات محمدی^۲

چکیده:

با تأمل در اشعار شهریار دو موضوع بسیار جلوه گر و طنین انداز است: اندیشه ملی- وطنی؛ و نوع دوستی. مسأله حبّ وطن در مفهوم امروزی آن، چندان سابقه‌ی طولانی در ادب فارسی ندارد و در دوره مشروطه وارد عرصه‌ی شعر فارسی شده است و بعد از آن هر یک از گویندگان به صبغه و نگرش خاص خود، احساسات و عقاید خود را نسبت به وطن و ملیت ابراز داشته‌اند. در این نوشته سعی می‌شود تا ضمن بیان مقدمات اجمالی در باره‌ی ناسیونالیسم و تلقی گویندگان ایران از آن، به بیان عواطف میهنی شهریار و چند و چون تلقی وی از وطن پرداخته شود و مطالبی هم در باب نوع دوستی او مطرح و چگونگی آن تبیین شود.

کلید واژگان: شهریار، ادب معاصر، وطن، ملی‌گرایی، نوع دوستی

^۲ عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارومیه

مقدمه

امروزه در پهن دشت سرزمین ایران، کمتر جایی و مکانی را می‌توان یافت که در آن نامی و نشانی از سروده‌های شهریار نباشد و شمار اندکی از مردم با ذوق و قریحه را می‌توان پیدا نمود که بیتی و غزلی را از شهریار در سفینه‌ی دل خود نداشته باشند و با خود زمزمه نکنند و این نشانه‌ای است از سوز دل سحرانگیز کلام شهریار که قلعه‌ی دلها را تسخیر می‌گرداند و به عوالم خیال و احساس متعالی می‌برد و لحظه‌ای انسان را از خاک برمی‌دارد و به افلاک می‌برد. دیر زمانی است که نام شهریار با حدیث ادب معاصر ایران عنان به عنان می‌رود و شعر معاصر فارسی با دیوان و آثار شهریار پیوندی ناگسستنی دارد.

لطف سخن شهریار، مهارت بی‌نظیر او در سرودن اشعاری دل‌انگیز به دو زبان فارسی و ترکی (زبان مادری) شهرتی چشمگیر به شهریار ملک سخن بخشیده است و صیت آوازه‌اش از فراسوی مرزهای جغرافیای ایران، به سرزمین‌های دیگر راه یافته و اقالیم مختلف را درنوردیده است. امروز به جرأت می‌توان گفت که شهریار از برجسته‌ترین مظاهر جهان شعر معاصر فارسی است و آثار وی از نظر رعایت نکات اخلاقی و عرفانی و برانگیختن غرور ملی و حس میهن‌پرستی و نوع دوستی جزو بی‌نظیرترین اشعار معاصر زبان فارسی است.

شهریار، شهریار ملک و ادب ایران زمین و نماد فرهنگ اصیل و ریشه‌دار ایرانی در عرصه‌ی شعر و ادب معاصر است که در مقابل هجوم فرهنگ بیگانه و خودباختگان ایستاد و هویت راستین ایران زمین را حافظی حصین گردید. خود در این باره می‌گوید:

ما شهریار کشور عشقیم هوش دار نتوان شکست کوبه‌ی شهریار را

دکتر مرتضوی در باره‌ی شهریار می‌گوید: بی‌تردید می‌توان نام او را در ردیف نام‌های مشهوری چون قطران و شمس و همام و صائب مایه‌ی افتخار و بلند آوازگی آذربایجان در تاریخ شعر و ادبیات ایران دانست و او را از نیکبختانی شمرد که به قول صائب، شعر و فکر رنگینشان خطه‌ی تبریز را در بهار سرخ رویی همچو جنت غوطه داده است. (مقدمه دیوان، ج ۱، ص ۲۳)

شهریار که استاد ملک‌الشعراى بهار او را در بدایت شاعری، «نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق» می‌داند و نویسنده بزرگ و ژرف‌اندیش سید محمد علی جمال زاده در نهایت احوال بر طبع این شاعری تبریزی که «مایه‌ی افتخار زبان فارسی گردیده است». آفرین می‌خواند (رفعیان، ۱۳۸۶: ۲۴)

برای درک حال و هوای دوره‌ی استبداد، زندگی و تحوّل آثار محمد حسین شهریار، این پرنبوغ‌ترین شاعر دهه‌ی بیست میلادی، بهترین نمونه است. در حالی که نیما یوشیج در نهایت نمی‌توانست واپسین و ظریف‌ترین خیال پردازی خود را بیان کند، در آثار شهریار با شاعری روبه‌رو می‌شویم که بس غنی است و توانایی زبانی بی‌نظیری دارد، اما به دلیل شرایط سیاسی نمی‌تواند تمام توان خویش را شکوفا سازد و در خدمت میهن خود آن را به کار گیرد. (بزرگ علوی، ۱۳۸۶: ۲۵۷)

ملی‌گرایی و وطن پرستی

یکی از عمده‌ترین مسائلی که در گستره‌ی ادبیات دوره‌ی مشروطه و بعد از آن، مورد توجه واقع شده، وطن پرستی و وطن دوستی است. «مفهوم وطن و وطن پرستی، در ادوار مختلف تاریخ بشر و در فرهنگ‌های متفاوت انسانی وضع و حالی یکسان ندارد. در بعضی از جوامع شکل و مفهوم خاصی داشته و در جوامع دیگر، شکل و مفهوم دیگر. حتی در یک جامعه نیز در ادوار مختلف تغییر، ممکن است مفهوم وطن به تناسب هیأت اجتماعی و ساختمان حکومتی و بنیادهای اقتصادی و سیاسی تغییر کند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲: ۷۱)

مسئله وطن و ملیت به شکل جدید و اروپای آن سابقه‌ای چندان کهنسال ندارد، از غرب به دیگر سرزمین‌های جهان راه یافته و در غرب نیز چندان سابقه‌ی دیرینه ندارد. «در اروپا مفهوم تازه‌ی وطن پرستی به معنی پیوند عاطفی انفرادی و دسته‌جمعی نسبت به مرز و بوم و زادگاه ملی، با تأسیس نظام سیاسی دولت‌های مستقل به دنبال سقوط قدرت کلیسا و آغاز دوره‌ی جدید به وجود آمد. تا آن زمان، دین نصرانی و کلیسای کاتولیک مظهر وحدت سیاسی جامعه‌ی غربی بود. چون رخنه و شکاف‌ها بر نظام فئودالیسم قرون وسطایی راه یافت و ملل اروپایی به تدریج هشیاری سیاسی تازه‌ای پیدا کردند، رشته‌ی پیوند مذهبی از هم بگسلید و جای آن را دل‌بستگی به وطن و ملت گرفت. دین به صورت مذهب منسوخ درآمد و وطن پرستی، مذهب مختار گشت و همان نیروی تحرک تاریخی را که دیانت تا دیروز داشت، امروز آیین وطن پرستی پیدا کرد.» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۱۶)

نویسنده‌ی کتاب تحول ناسیونالیسم در ایران معتقد است: ملت و ملی‌گرایی در غرب یک رویداد تاریخی است و شاید تصادف بیش از ضرورت در پیدایی و شکل گرفتن آن مؤثر بوده است. ولی بیگمان از دید رهبران و مسئولان کشورهای واپس مانده، ناسیونالیسم یک ضرورت است و آگاهانه به گسترش

آن دامن می‌زنند تا بتوانند از آن بهره‌برداری کنند. بازگشت به فرهنگ بومی و زنده کردن آن از سوی بسیاری از نویسندگان و روشنفکران کشورهای واپس مانده جهان سوم کوشش آگاهانه‌ای است در نیرومند ساختن ملی‌گرایی. (قمری، ۱۳۸۰: ۲۹۷)

در گذشته در هیچ‌جا ناسیونالیسم وجود نداشته است. نه در یونان، نه در ایران و نه در هیچ‌جای دیگر. زیرا تا دوره‌ی جدید اصلاً ناسیونالیسم نبوده و چیزی به اسم ملت یونان و ملت ایران و ملت عرب عنوان نشده است. ملت‌ها در دوره جدید به وجود آمده و در حدود دو‌یست سال است که در مفهوم جدید به کار رفته است. آن‌چه در گذشته وجود داشته، عصیبت بوده و آن‌غیر از ناسیونالیسم است و در ماهیت و حقیقت با هم فرق دارند. ملت وقتی متحقق می‌شود که به دنبال حاکمیت و استقلال و قدرت باشد. (داوری، ۱۳۶۵: ۱۷-۱۸)

ریچارد کاتم در تعریف ناسیونالیسم آورده: «ایمان و اعتقاد اکثریت مردمی که یک جامعه‌ی سیاسی و یک ملت را تشکیل می‌دهند، به حق داشتن میهن مستقل، و نیز اشتیاق این مردم به ایثار، وفاداری و دلبستگی اصلی و نهایی خود به آن ملت.» (کاتم، ۱۳۷۱: ۲۳)

ناسیونالیسم میهن‌پرستی^۴ ساده یا وطن‌دوستی افراطی نیست. بلکه تلاشی برای تحقق وحدت ملی و دفاع از کشور در برابر هجوم بیگانگان و دخالت آنان در اوضاع مملکت با تأکید بر استقلال ملی و حفظ مرز و بوم و ایجاد خودآگاهی و همبستگی میان اعضای یک جامعه می‌باشد تا مردم خود، امور را در دست گیرند «متأسفانه در ایران، در شیوه‌های عام و در زبان رایج، وقتی سخن از ناسیونالیسم به میان آید، آن را بیشتر در مفهوم وطن‌پرستی، یا وطن‌پرستی افراطی و احساسات ملی معنی می‌کنند. بی‌آنکه متوجه این نکته‌ی اساسی باشند که بنیاد ناسیونالیسم سیاسی در هر شکل آن، بر محور این اندیشه شکل می‌گیرد که حاکمیت از آن ملت‌هاست و دولت وقتی ملی است که منتخب ملت و یا مورد حمایت و موافقت ملت باشد.» (آجودانی، ۱۳۸۳: ۱۸-۱۹)

ناسیونالیسم در ایران در اوایل قرن بیستم هم‌زمان با تقلای روس و انگلیس برای برتری طلبی و سلطه در این کشور ظهور یافت. با این‌که ظاهراً ایران استقلال داشت، اما روس و انگلیس مداخله‌ای بسیار علنی و گسترده در اوضاع مملکت اعمال می‌کردند. این مداخلات نه تنها مورد پذیرش حکومت واقع می‌شد، بلکه خود حکومت هم از این مداخلات بهره‌برداری می‌کرد. در واقع دو قدرت توسعه طلب که موقعیت‌شان پیوسته در حال نوسان بود، نوعی حکمرانی غیر مستقیم مستعمراتی اعمال می‌کردند. اوضاع

مملکت روز به روز آشفته شده و متفکران، این وضعیت را ریخته را قبول نمی کردند. واکنش ناسیو نالیستی آنان، هم علیه خیانت گران داخلی و شاه بود که با قدرت های سلطه طلب همکاری کرده و در وظیفه خود کوتاهی نموده اند و به ملت ایران خیانت کرده و پای بیگانگان را به مملکت گشودند، و هم علیه بیگانگان و قدرت های استعمار گر بود که با نفوذ و دخالت های خودشان در تصمیم گیری های مملکتی، استقلال ایران را از میان برده و اموال و ثروت های آنان را به غارت می بردند. میزا فتحعلی و جلال الدین میرزای قاجار و اندکی پس از آنها میرزا آقاخان کرمانی، آغاز گران و بنیان گذران اندیشه ی قومیت ایرانی به شمار می روند. پیش از آنها، مفهوم ارو پایی قومیت در میان روشنفکران ایرانی رواج نداشته است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲: ۷۳)

اگر شاهنامه فردوسی را به طور خاص کنار بگذاریم، دوران طلایی شعر ایران، مستقیماً نه به ناسیونالیسم ایران می افزاید و نه از آن می کاهد. «شعرای بزرگ ایران به سر زمین بومی خود توجه زیادی نداشتند. حتی در شاهنامه هم که اشعارش ستایش گر ملت ایران و نژاد ایرانی است، چیز زیادی که ملیون امروزی ایران را تسلی دهد، یافت نمی شود. به گفته پروفسور براون، در اشعار فردوسی، تماماً از نوع پیروز گرایانه، ظفر آمیز و توسعه طلبانه است. در حالی که تا قرن اخیر از اشعار زیرکانه تر و تکان دهنده تر میهن پرستانه، در باره ی ملتی بی دفاع و مغلوب ... که فقط با حفظ معنویاتش می تواند زنده بودن خود را زیر یوغ کمتر یا بیشتر اهانت آمیز تهاجم بیگانه حفظ کند، ملتی که باید حس ملی را با یاد آوری خاطرات پر شکوه گذشته و به امید داشتن آینده ای بهتر زنده نگه دارد، در شعر فارسی و یا عربی رد پای دیده نمی شود.» (کاتم، ۱۳۷۱: ۵۸) فردوسی در اثر حماسی بزرگ خود، از وطن در مفهوم ایران، ایران شهر، یاد کرده و به ستایش آن پرداخته است. «آن چیزی که در شاهنامه ی فردوسی مطرح است، ایران غیر از ملت ایران است؛ ملت وقتی به وجود می آید که مردم خود آگاهی به این معنی پیدا کنند که می توانند قانون گذار باشند و تدبیر امر را خود به عهده گیرند و خود حکومت کنند.» (داوری، ۱۳۶۵: ۴۰)

یک هزار سال پس از فردوسی، با ادبیات مشروطه، بار دیگر ایران پرستی به ادبیات ایران بازگشته که به نوعی متفاوت با گذشته و دارای ویژگی های خاص خود است.

در اندیشه ی ناسیونالیسم، «وطن جزئی از یک ملت است و ملت گرایی یا ناسیونالیسم مفهومی فراگیرتر از میهن پرستی و وطن گرایی دارد، زیرا خاک تنها پس از شکل گیری ملت، عنوان وطن می یابد و یا دست کم هنگامی که خون به خاک می پیوندد، ملت شکل می گیرد. اما در ناسیونالیسم ایرانی، وطن

مقام و مرتبه‌ای والاتر از ملت و مفهومی عامتر از آن یافته است، به گونه‌ای که ملت، بخشی از این وطن تلقی می‌شود. علت این شاید آن باشد که وطن تنها متضمن مفهوم محدوده‌ی جغرافیایی معین نیست، بلکه آمیزه‌ای است از خاک و خون و همه‌ی سنن و آداب، ارزشها و معتقدات و فرهنگ و تاریخ مردمانی که از دیرینه‌ترین اعصار تا به امروز در آن زیسته‌اند. از این رو، وطن نه تنها شامل یک ملت است، بلکه در عین حال در برگیرنده‌ی همه‌ی آن عناصری است که موجبات تکوین ملت را فراهم آورده است. (صدری نیا، ۱۳۸۱:)

شعر مشروطه بهترین جلوه‌گاه وطن در مفهوم قومی و اقلیمی آن است. به طور کلی می‌توان در شعر این دوره، دو شاخه‌ی اصلی وطن پرستی را ملاحظه کرد: شاخه‌ی نخست، شاخه‌ای است که وطن را در شکل موجود و اسلامی و حتی شیعی آن، مورد توجه قرار می‌دهد مثل شعر وطنی ادیب الممالک و نسیم شمال. شاخه‌ی دیگر مربوط به اندیشه‌ی کسانی است که وطن در شعر آنان، رنگ و بوی صرفاً ایرانی دارد و با اسلام ارتباطی ندارد، مثل عارف و عشقی. (رک. اجودانی، ۱۳۸۲: ۱۸)

ناسیونالیسم و ملی‌گرایی شهریار

علاقه به آب و خاک و وطن را شهریار در غزل «عید خون» مندرج در جلد اول و قصائد «مهمان شهریار» و «آذربایجان» مندرج در جلد دوم و «شیون شهریار» مندرج در جلد سوم و بالاخره مثنوی «تخت جمشید» به زبان شیوا و دلنشین بیان کرده است. با مطالعه این آثار به میزان وطن پرستی و ایمان عمیقی که شهریار به آب و خاک ایران و آرزوی ترقی و تعالی آن دارد، پی برده می‌شود. شور میهنی شهریار در برخورد با مسایلی چون زادگاهش «آذربایجان» و ستایش قانون و آزادی یا ستایش آزادیخواهانی چون «میرزاده عشقی» کاملاً جلوه‌گر و نمایان است. در اینجا سعی می‌شود به ویژگی‌های وطن پرستی شهریار و چند و چون آن به طور اجمال پرداخته شود:

یکی از ویژگی‌های ملی‌گرایی شهریار «استعمار ستیزی» است. آرمان ناسیونالیستی، رهایی کامل از مداخلات خارجی را طلب می‌کند اما واقعیت حیات سیاسی ایران غیر از این بود و بیشتر اوقات مملکت دستخوش نفوذها و دخالت‌های بیگانگان بوده و در آتش منفعت‌طلبی و سلطه‌جویی آنان می‌سوخت. با این اوصاف شهریار که خود یک ایرانی اصیل و حساس به اوضاع و سرنوشت مملکت خود می‌داند، طبیعتاً با استعمار مخالفت می‌ورزید و به استقلال ایران تأکید داشت. وی در خروج سربازان اجنبی از ایران در قصیده‌ی با عنوان «مهمان شهریار» شادی خود را چنین اظهار می‌دارد:

خوان به یغما برده آن نا خواننده مهمان می‌رود
 از حریم بوستان باد خـزانی بسته بار
 نرگس شهلائی من بگشای چشم از خاک و خون
 گرچه بام و در بـسـتر کوبید صاحب خانه را

آن نمک شناس بشکسته نمکدان می‌رود
 سپاه اجنبی از خاک ایران می‌رود
 کز سـر راه چمن خار مغیلان می‌رود
 خانه آبادان که جغد از بوم ویران می‌رود

(دیوان، ج ۱، ص ۲۹۸)

یکی دیگر از ویژگی‌های ملی‌گرایی شهریار ایستادگی در برابر استبداد است. «چون حکومت با شیوهی خودرأیی، بی‌قانونی و بدون رایزنی همراه بود، بنابراین استبداد معمولاً در توصیف یک شیوهی بدحکومتی و مستبد، در وصف حکمرانی سمتکار و خودرأی به کار رفته است.» (حائری، ۱۳۷۴: ۲۳۴) هر چند فضای اختناق‌آور سیاسی آن دوره اجازه نمی‌داد، شهریار اعتراضات خود را به طور صریح بر زبان آورد اما به طور تلویحی گاهی مطالبی را ذکر می‌نمود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و گسترده شدن فضای سیاسی کشور شهریار، ذوق و قریحه‌ی خود را با انقلاب اسلامی قرین ساخته و با عبارتی چون «رفت ضحاک عداوت به کنار از سر کار» با ملت هم‌نوا گردید. چنانکه وی در شعری با عنوان «طلیعه انقلاب» چنین بیان می‌دارد:

منت خدای را که تو دستی به دست هم
 روز شهادت است و جهادی که مرد دین
 ایران نمرده بود و لیکن در اختناق
 اینک قیام امت و غوغای انتقام

بشستی به خون پلیدی و زنگار هم و غم
 با خون خود حریم نگه دارد از حرم
 می‌شـد به تهمت عدم رشد متهم
 این لکه‌های به خون رود ار دامن امم

(دیوان، ج ۳، ص ۲۸۵)

شهریار تلقی خاصی از وطن دارد به عبارتی نگرش او به وطن جنبه‌ی اسلامی-ایرانی دارد یعنی هم جلوه‌های ایران پیش از اسلام را می‌بیند و از عناصر ملی و اساطیری کمک می‌گیرد مانند: جمشید، ضحاک، فریدون، کاوه آهنگر و ... و هم از تعلیمات و باورهای دینی با اخلاص منحصر به فرد سخن به میان می‌آورد و به داشتن دین اسلام افتخار ورزیده و نجات بشر را تنها در سایه‌ی دین اسلام می‌شمارد. «که حسن عاقبت را جز مسلمان در نخواهد برد.» (دیوان، ج ۳، ص ۸۶) و به کرات از بزرگان و بانیان دین یعنی پیامبر، حضرت علی، شهدای کربلاء و علمای دین به نیکی یاد می‌کند. به بیان دیگر وطن برای شهریار ایران با تمام وسعت آن است که از دوران باستان و اساطیر شروع می‌شود و تا به حال با تمام پستی و

بلندی‌اش، ادامه می‌یابد. در شعر معروف «رودکی» که شهریار سروده کاملاً این موضوع جلوه‌گر است که وی ضعف‌ها و پیروزی‌ها را با هم و در کنار هم می‌بیند. هر چند در همین شهر نوع صبغی حس ناسیونالیستی استاد شهریا با عبارتی چون «عرب برهنه پا» و... به چشم می‌آید. (رک، دیوان، ج ۱، ص ۳۱۹)

شهریار هر چند در بیشتر مواقع با تعریف و تمجید از آذربایجان به ایجاد ناسیونالیست محلی - قومی کمک می‌کند اما شاعر فقط علاقه و دلبستگی‌های خود را به سرزمین مادری خودش بیان می‌کند و با توجه به عشق مفرط و ناگسستی که به فضای آذربایجان و طبیعت آن دارد که بسیار با آن مانوس و همدم است و تمام خاطرات کودکی و جوانی و ذوق شعری خود را مدیون آن است؛ نمی‌تواند آشفته‌گی آن را ببیند و یا بپذیرد که عده‌ای نسبت به آن برخورد نامهربانانه و تبعیض‌آمیز داشته باشند. لذا می‌توان گفت که وی به هیچ وجه در صدد استقلال و خود مختاری سرزمین مادری خود نیست بلکه برعکس همگان را به وحدت و اتحاد فرا می‌خواند و عظمت تمام ایران را تحت لوای پرچم ایران می‌خواهد. به عبارتی شهریار به آذربایجان اخلاص عمیق ولی به ایران دلبستگی نهایی را ابراز می‌دارد.

شهریار همه‌ی ایران را وطن خود می‌شمارد و از همه‌ی اطراف و اکناف و شهرهای ایران یاد می‌کند و بزرگان و مشاهیر مملکت را در هر شهری می‌ستاید. (در این باره رک، دیوان، ج ۳، صص ۳۶۱-۴۰۳)

گاهی به یاد تهران می‌افتد و از خاطرات خود با دوستان و معشوقه لب می‌گشاید و زمانی به عشق حافظ می‌افتد و از شیراز و زیبایی‌های آن حرف می‌زند. گاهی به شمال و مازندران رشته‌ی کلام رامی‌کشاند و از نیما و «افسانه» می‌گوید. به عبارت دیگر شهریار آرزو داشت همه‌ی این پهناور آبادان و ارجمند گردد. منزوی در این می‌گوید: «همه جا برای او خانه‌ی عشق است. تهران، تبریز، رشت، همدان، شیراز و... چنان درهم رفته و یکی شده‌اند که گاه جدا کردنشان، مشکل می‌نماید.» خاک مهربانان او «وسعتی به بزرگی جهان دارد.» (منزوی، ۱۳۷۲: ۶۵) وی در غزلی با عنوان «تهران و یاران» چنین می‌گوید:

من نه آنم که فراموش کنم تهران را	شب تهران و شعاع و شفق تهران را
موئی از کاکل مادر نفروشد فرزند	گرچه در پاش بریزند گل و ریحان را
پور دستان که جوانانه به جنگش خیزند	هرگز ایران نفروشد طمع توران را

(دیوان، ج ۳، ص ۱۲۳)

در ببحوحه‌ی ایامی که برخی از به اصطلاح روشنفکران مدعی مبارزه و داعیه انقلاب که سرشان زیر بغل ابرقدرت شرق بود و در زمان اشغال میهن، شعار اعطای امتیاز نفت شمال به ابرقدرت شرق را می‌دادند.

آموزه‌های غیر دینی و تلقین اعتقادات و باورهای وارداتی بی‌اصالت، از آنان انسان‌های ساخته بود که حتی در عصر و زمانی که وطن در اشغال بیگانه بود، خواست او را تبلیغ می‌کردند و شعار به نفع او می‌دادند. اما مردم ایران و وطن دوستان واقعی شعارشان طرد بیگانگان و مبارزه بر علیه آنان بود و آنگاه که باز سرسپردگان به بیگانه در راستای اهداف شوم خود به اهتمام تجزیه آذربایجان عزیز از مام میهن برآمدند شهریار چنین سرود:

تا باشد آذربایجان پیوند ایران است و بس این گفت با صوتی رسا «فریاد آذربایجان»

(دیوان، ج ۱، ص ۱۶۵)

قصایدی چون «ایده آل ملی» و «تخت جمشید» نیز از نشانه‌های پیوند شاعر با تاریخ و تمدن سرزمینی است که دوستش می‌دارد و قصیده «به آذربایجان عزیز» در دایره‌ی کوچک‌تر، اما ملموس‌تر و صمیمی‌تر، از همان پیوند و عشق به ایران سخن می‌گوید. این قصیده که از زخمی کهنه و دردی قدیمی سخن می‌گوید و از تیغ‌های که دشمنان دوست‌نما، بر پیکر آذربایجان زده‌اند، حکایت دارد. این قصیده فشرده‌ای ز تاریخ آذربایجان نیز می‌تواند باشد. (منزوی، ۱۳۷۲: ۱۶۹) در این جا ابیاتی چند از آن را نقل می‌کنیم:

روز جان‌باز نیست ای بیچاره آذربایجان	سر تو باشی در میان هر جا که آمد پای جان
کاخ استقلال ایران را بلا بارد بس	پسای دار ای روز باران حوادث ناودان
لیکن اینها دشمنان کردند، از ایران مرنج	دوست را قربانی دشمن نشاید، هان
تو همایون مهد زردشتی و فرزندان تو	پور ایرانند و پاک آئین نژاد آریان
اختلاف لهجه ملتت نزاید بهر کس	ملتی با یک زبان کمتر بیاد آرد زمان
گر بدین منطق ترا گفتند ایرانی نه‌ای	صبح را خواندند شام و آسمان را ریسمان
بی کس است ایران، به حرف ناکسان از ره مرو	جان به قربان تو ای جانانه آذربایجان
هر زبانی کو قضا باشد به ایران عزیز	چون تو ایران را سری بیشتر رسد سهم زیان
مادر ایران ندارد چون تو فرزندی دلیر	روز سختی چشم امید از تو دارد همچنان...
این قصیدت را که جوش خون ایرانیت است	گوهر افشان خواستم در پای ایران جوان
آنکه جز آزادی ملت ندارد آرزو	آنکه جز آبادی میهن ندارد آرمان

(دیوان، ج ۱، صص ۳۵۱-۳۵۶)

یادها و یادگاری‌های ذهنی، گنجینه‌ای موضوعات شعر شاعر است و شهریار نیز از این گنجینه به خوبی بهره می‌برد، چه در غزل، چه در مثنوی، چه در قطعه و چه در قصیده و یا هر قالب دیگر. این یادها، گاهی به معشوق تعلق دارند و گاهی به دوستان شاعر. گاهی از آن شهر و زادگاه اویند و گاهی از آن و طنش و سرانجام گاهی نیز با دنیای لاهوتی شاعر مربوط می‌شوند. شهریار همچنان که عاشقانه از حافظ می‌گوید، از سرزمینش آذربایجان هم می‌سراید و از وطنش ایران و هویت ملی‌اش نیز. (منزوی، ۱۳۷۲: ۱۶۸)

در وطن دوستی و ملی‌گرایی شهریار می‌توان گفت که وی اصلاً دنبال نژاد و نسب و امثال آن نیست و به شدت از آن گریزان است و خود گوید: «مرو به دعوت شیطانی پی نژاد و نسب». (دیوان، ج ۲، ص ۹۷۶) تأکید بیشتر او بر مدنیت و ملت و وحدت و ایرانیت است. (رک، قطعه «برگشت جاهلیت»، دیوان ج ۲، ص ۱۰۲۱) علی‌رغم این که مثل هر انسان آزاده‌ی دیگر به سرزمین و زادگاه مادری‌اش عشق می‌ورزد و با درد آن غمخواری می‌کند، اما عشق اصیل او به وطن ایران است و خود می‌گوید اگر من در راه میهن کشته شوم باز با خونم نقش «ایران» را به تصویر می‌کشم:

گرم خون ریخت دشمن، شهریار
به خون دانی چه بندم نقش، ایران
(دیوان، ج ۱، ص ۳۴۷)

یکی از شاخصه‌های ملی‌گرایی و عواطف میهنی «زبان» است. در این باره می‌توان گفت که شهریار به دو زبان فارسی و ترکی (زبان مادری) احاطه‌ی کامل و وافر دارد و به ریزه‌کاری‌های هر کدام به تمام معنا آشناست. به خاطر همین است که شاهکارهای بی‌نظیری چون «همای رحمت»، «ای وای مادرم»، «هذیان دل»، «نی محزون» و... در زبان فارسی خلق می‌کند و شاهکار بی‌نظیری چون «حیدربابا یه سلام»، را در ادبیات آذربایجانی از خود به یادگار می‌گذارد که تا جهان پر پاست غبار نسیان و بی‌توجهی بر رخسار آن نمی‌نشیند و در عرصه‌ی ادبیات فولکلوریک در تمام جهان با صبغه‌ی محلی - قومی خود بی‌بدیل است. با توجه به فکر ایرانی - وطنی شهریار با تمام عظمت و زیبایی که از زبان ترکی و مادری خود سراغ دارد و از عمق وجود به آن عشق می‌ورزد و می‌بالد، اما لحظه‌ای از ایران و ایرانی بودن غافل نمی‌شود و هر کجا وطن و ایرانیت به خطر افتد، زبان را در راه وطن فدا می‌کند و می‌گوید:

ترکی ما بس عزیز است و زبان مادری لیک اگر ایران نگوید لال بادا از وی زبان

(دیوان، ج ۲، ص ۹۷۱)

گاهی در شعر شهریار هیچ نشانی از میهن دوستی ابتدایی دیده نمی‌شود و شعار او «سیاست جهان وطنی» می‌گردد و چندان به «وطن محدود» توجه نمی‌شود. چنان که خود گوید:

وطن کجاست فرو هل فسانه‌ی وطن من یکی است کیش رها کن حدیث مسلم و ترسا
جهان مراست وطن مذهب من است حقیقت چه کافر و چه مسلمان چه آسیا چه اروپا.
وی در جایی همین مضمون را تکرار کرده است:

گر هست صفائی همه عالم وطن ماست و زانکه صفائست چه حاجت وطنی را
(دیوان، ج ۳، ص ۱۴۰)

نوع دوستی شهریار

شعر شهریار، بازتاب زندگی اوست و در یک زندگی آنهم از نوع شاعرانه‌ی آن، بسیاری چیزها، یافت می‌شوند که سزاوار سرودن و لایق راه یافتن به حریم شعر و غزل باشند. مثلاً شهریار در غزل‌هایش، از بهار و خزان نیز سخن می‌گوید، از شب و ستاره و صبح و آفتاب نیز می‌گوید. مناجات نیز می‌گوید و مرثیه-سرای هم می‌کند. شکایت از هستی و شکوه از ایام نیز، در غزل‌های او جایی دارند، همچنان که موسیقی و ساز و آواز، همچنان که عشرت طلبی و خواهش‌های نفسانی. او از فقر مادی نیز در غزل‌هایش می‌نالد و به استغنا می‌گوید. با روح عزیزان رفته‌اش نیز سخن می‌گوید، اما در نهایت، انسان به معنی وسیع کلمه، شهریار اصلی غزل‌های اوست و هر چیز که مربوط به انسان باشد، قلمرو این غزل‌ها. (منزوی ۱۳۷۲: ۶۳) با این اوصاف عده‌ای از محققان و صاحب نظران که عقیده دارند چندان تنوع موضوع در اشعار شهریار نیست، قضاوت عادلانه‌ای نمی‌نمایند. «متأسفانه موضوع شعرهای شهریار به اندازه‌ی زیانش پربار نیست. او خود نیز در دیباچه‌ای که بر جلد سوم دیوان خود می‌نگارد، هنر خویش را در قالب «هنر برای هنر» مطرح می‌کند.» (بزرگ علوی، ۱۳۸۶: ۲۵۸)

شهریار نه برای خود و ملت ایران بلکه برای تمام انسان‌های جهان، خواهان صلح و صفا و محبت است. قلب رقت‌بار وی، جنگ و خون‌ریزی بشر را طاقت ندارد و از بی‌عدالتی‌های موجود در جهان روحش آزرده می‌شود. وی کمال انسان‌ها را نه در مکاتب غربی چون «مارکسیسم»، «کمونیسم» و «امپریالیسم» می‌داند بلکه عزت بشر را در سایه‌ی دین و ایمان ممکن می‌داند. در قصیده‌ی با عنوان «آرزوهای شاعرانه» در این باره چنین می‌سراید:

خدایرا که از این بوم شوم جنگ ای کاش
 نه توپ و تانگ و نه جنگ نژاد و تبعیض
 نه بورژوازی و نه مارکسیسم قلبی
 نه آشیان و نه نامی و نه نشان بودی
 جهان به صلح و صفات غیرت جان بودی
 کجاست دین که نه این بودی و نه آن بودی

(دیوان، ج ۳، ۲۳۵)

در قابوسنامه عبارتی با این مضمون: «شاعر باید شعر بهر مردمان گوید نه از برای دل خویش.»؛ وجود دارد که مصداق بارز این گفته‌ی نویسنده‌ی قابوسنامه، شهریار است چرا که وی اکثر شعرهای خود را برای مردم گفته است و نه برای دل خود. اگر چنین نمی‌بود شعرهایش ای چنین جاودانه نمی‌گردید. به بیان دیگر شهریار مصائب و بدبختی‌های مردم را به تصویر کشیده و همه را به اتحاد و عدل و داد و رسیدگی به فریاد مظلومان و یتیمان و فقیران جامعه تشویق کرده است:

دستی به اتحاد برآید و عدل و داد
 بنیاد هر بنا بدو دست موزانه است
 تا دست اتفاق خلایق بهم نددید
 گام نخست چاره‌ی بیچارگان کنید
 با دست اتحاد توان داد عدل داد
 یک خشت بی‌موزانه بر پا نایستاد
 خورشید فتح روی سعادت نشان نداد.
 خون علیل مایه‌ی فصد آید و فساد

(دیوان، ج ۲، ص ۹۸۱)

گر بود کشور تو به فکر سعادت
 امروز بهره‌داشتی از علم و صنعتی
 با همت بلندنبودی گدا یتیم
 و داشت ملت تو به فرهنگ رغبتی
 هم داشتی به جامعه قدری و قیمت
 ای پابره‌نه در بدر کوجه‌ها یتیم

(دیوان، ج ۱، ص ۷۰۲)

شعر حقیقی را باید برای دنیا گفت و برای دنیا به یادگار گذاشت. (رفعیان، ۱۳۸۶: ۵۷) نمونه‌ی بارز این گونه شعر در آثار شهریار «پیام به انشتین» و «ای وای مادرم» است. در شعر پیام خود به انشتین، شاعر عالی‌ترین مباحث اخلاقی و حکمی را با لطیف‌ترین احساس شاعرانه با بیانی دلکش، به فلیسوف مغرب عرضه می‌دارد و و به گونه‌ی شعاری به وی سفارش می‌کند تا علمش را در اختیار تباهی سرنوشت انسان‌ها قرار ندهد و دنیا را به ویرانه و متروکه مبدل نسازد، بلکه علم و دانش باید «التیام زخم انسان‌ها باشد.» و به فلیسوف نامدار غرب توصیه می‌کند فرقی بین پیامبران نیست و باید همیشه تنها خدا را ملجأ و پناهگاهی در بالا سر دید:

انشتین صد هزار احسنت و لیکن صد هزار افسوس
 حریف از کشف و الهام تو دارد بمب می سازد
 انشتین ازدهای جنگ
 جهنم کام و وحشتناک خود را باز خواهد کرد
 دگر عشق و محبت از طبیعت قهر خواهد کرد
 چه می گویم؟ مگر مهر و وفا محکوم اضمحلال خواهد بود
 مگر آه سحر خیزان سوی گردون نخواهد شد
 مگر یک مادر از دل وای فرزندم نخواهد گفت؟
 انشتین بغض دارم در گلو دستم به دامانت
 نبوغ خود به کار التیام زخم انسان کن
 سر این ناجوانمردان سنگین دل به راه آمد
 نژاد و کیش و ملیت یکی کن ای بزرگ استاد
 زمین یک پایتخت امپراطوری وجدان کن
 تفوق در جهان قائل مشو جز علم و تقوی را
 انشتین نامی از ایران و ایرانی هم شنیدستی... (دیوان، ج ۱، ص ۵۲۹)

بشر دوستی و انسان دوستی شهریار فراتر از مرزهای جغرافیایی است. هر جای دنیا، انسان درد دیده و ستمکشی وجود داشته باشد که مورد ظلم و فلاکت واقع شده، دل شهریار به درد می آید و تیغ زبان را به طرف آن نشانه می رود. مثلاً در جایی از آوراگان جنگ جهانی در لهستان یاد می کند. (رک. دیوان، ج ۳، ص ۷۶) در جایی در مدح و ستایش از حضرت علی (ع) که نماد انسان کامل برای اوست، از قدس و لبنان و قتل عام های فلسطین به دست یهودیان یاد می کند و امام مسلمین را به فریاد می طلبد:

باز آن یهود، بسته در قلعه های قدس	بگشا به دست و پنجه ی خیرگشا، علی
مرحبا کشیده تیغ به لبنان و ارض قدس	گو برق ذوالفقار زند مرحبا، علی
آن قتل عم زد به فلسطین که شد بلند	فریاد و امحمد و غوغای و علی

(دیوان، ج ۳، ص ۱۲-۱۳)

شهریار یکی از شاعران بزرگ تاریخ بشریت است و در تمامی اشعار او مفاهیم عالی انسانی موج می‌زند و به همین دلیل است که در کشورهای دیگر اشعار شهریار را با اشتیاق زایدالوصف می‌خوانند. پروفیسور معارفه حاجی اووا استاد دانشگاه جمهوری آذربایجان می‌گوید: «همین دو نمونه شعر کافی است که قدرت شهریار من جمیع جهات به خصوص مضامین مربوط به فضایل انسانی، در گستره‌ی میدان صور خیال شگفت‌زده کند.» (رفیعیان، ۱۳۸۶: ۶۵) کدام انسان آزاده در جهان است که شعر «پیام دانوب به جامعه‌ی بشری» را نشنود و به به روح بلند سراینده آن درود نفرستد و گوینده‌ی آن را انسان دوست نخواند؟ در این جا یک بند ازین شعر را نقل می‌کنیم:

چون صیحه‌ی افلاک و ندای وجدان

بشنو که بزیر زخمه‌ی ساز دانوب

با جامعه‌ی بشر چنین پیغامی است:

ای جنس دو پا که خود بخوانی انسان

د اوج تمدن از عروج صنعت

در قعر توحش از سقوط اخلاق

هم آدم و هم دیو و دد آدم کش

زانسو ملک‌العرش و به تسخیرفضا

زینسو گیوتین و آلت قتاله

آن هم در پس پرده، جنگ سردی نامرد

درنده به نوع خود تعرض نکند

اما تو، خدای من، اما تو، (دیوان، ج ۲، صص ۱۱۰۵-۱۱۰۶)

شهریار انسان دوستی را نه تنها ویژگی منحصر به فرد خود می‌شمارد بلکه ایران و ایرانی و شاعران و سراینندگان این مرز و بوم را انسان دوست و صلح طلب می‌داند:

دین ما هم مکتب اخلاق بود ای هوشیار

آنچه از ما خوانده دنیا، درس اخلاق است و دین

زآنکه انسانیم و انسان دوستی ما را شعار

شاعران ما نگفتند از نفاق و دشمنی

(دیوان، ج ۳، ص ۱۹۱)

نتیجه گیری:

شور میهنی و عواطف ملی‌گرایی شهریار دارای ویژگی‌های منحصر به خود است. تلقی وی از وطن ایرانی - اسلامی است. هرچند که شهریار زادگاه خویش را با بیانی دلنشین وصف کرده است، اما این به معنی حس ناسیونالیستی قومی - محلی وی نیست بلکه وی ضمن اخلاص عمیق به آذربایجان و سرزمین مادری، به ایران دلبستگی تام دارد و در هر حالت و تحت هر شرایط خاص، عاشق ایران و ایرانی با تمام وسعت و تنوع آن است و همچنین قلب پراحساس و رقت‌بار او نسبت به هر مسأله‌ای که در هر جای عالم، بر جنس بشر اتفاق می‌افتد، اندوهناک شده و با آنان غمخواری می‌کند. به طور کلی شهریار خواهان عزت بشر و برپایی صلح و عدالت و صمیمیت در تمام جهان است.

منابع و مآخذ

- آجودانی، ماشاء الله (۱۳۸۲)، یا مرگ یا تجدد (دفتری در شعر و ادب مشروطه)، چاپ اول، نشر اختران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۹)، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، چاپ اول، انتشارات خوارزمی.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۷۴)، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از دید اندیشه‌گران؛ با گذری بر نوشته‌های پارسی در دوسدهی واپسین، چاپ اول، انتشارات جهاد دانشگاهی.
- داوری، رضا (۱۳۶۵)، ناسیونالیسم و انقلاب، چاپ اول، انتشارات دفتر پژوهش‌ها و برنامه‌ریزی فرهنگی وزارت ارشاد.
- رفیعیان، اسماعیل (۱۳۸۶)، کوکبه شهریار کشور عشق، چاپ اول، تبریز، انتشارات مهد آزادی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۲)، «تلقی قدما از وطن»، الفباء، شماره اول.
- شهریار، محمدحسین (۱۳۶۹)، کلیات دیوان اشعار، ج اول، چاپ نهم، انتشارات زرین و نگاه
- (۱۳۶۹)، کلیات دیوان اشعار، ج دوم، چاپ نهم، انتشارات زرین و نگاه
- (۱۳۶۹)، کلیات دیوان اشعار، ج ۳، چاپ اول، انتشارات رسالت.
- صدری نیا، باقر (۱۳۸۱)، «اندیشه ناسیونالیسم در شعر عارف قزوینی»، نامه پارسی، س ۷، ش ۴
- قمری، داریوش (۱۳۸۰)، تحول ناسیونالیسم در ایران، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱)، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، نشر گفتار.
- علوی، بزرگ (۱۳۸۶)، تاریخ ادبیات معاصر ایران، مترجم سعید فیروز آبادی، چاپ اول، انتشارات جامی.
- منزوی، حسین (۱۳۷۲)، این ترک پارسی گوی، چاپ اول، انتشارات برگ.

بررسی نقد تکوینی شعر "سهندیم" شهریار

ترکان منظم*

چکیده:

نقد تکوینی به طور اساسی به فرایند خلق و تکوین اثر می پردازد. مطالعه و بررسی اثر بر پایه‌ی داشته‌ها یا پیش‌متن‌ها از اهمیت خاصی برخوردار می‌شود. مراحل شکل‌گیری تدریجی یک اثر و عواملی که باعث دگرگونی‌های این فرایند می‌گردد باید بدور از پیش‌فرضهای رایج و معمول چگونگی خلق اثر و عناصر دخیل در آن پردازد.

مقاله حاضر با بهره‌گیری از مستدولوژی نقد تکوینی به بررسی یکی از شعرهای شهریار «سهندیم» می‌پردازد تا از این طریق بتوان به وقایع و اتفاقات تاثیر گذار در جریان خلق متن و یا منشاء الهام و تاثیرپذیری شاعر را مورد مطالعه هر چه بیشتر قرار داد.

واژگان کلیدی: نقد تکوینی - شهریار - سهندیم - متن

* عضو هیئت علمی موسسه غیرانتفاعی نبی اکرم

مقدمه

نقد تکوینی چون به فرایند زایش و تکوین یک اثر می پردازد به همین جهت آنرا «جنین شناسی» اثر نیز می نامند. تاکنون نقدها معطوف به متن نهایی بوده و فرایند خلق و چگونگی شکل گیری اثر کمتر مورد توجه قرار می گرفت.

"بنابراین مطالعه‌ی تکوینی یک اثر، مطالعه آن اثر در حالت تولد است. به همین دلیل منتقد تکوینی می-کوشد تا انواع متن هایی که به نوعی به متن نهایی و آفرینش آن مربوط می‌شود (دست نوشته ها، چرکنویس ها، و ...) را برای مطالعه، گردآوری کند. با مطالعه این بخش از اثر یعنی فرایند خلق آن نه تنها نقد تکوینی به موضوع مهم چگونگی تحقق یک اثر و شکل گیری «پیشامتن» بلکه به نقش «پیرامتن ها» و «پیش متن ها» و نقش تخیل مولف یا مولفان می پردازد". (پژوهشنامه، ۱۳۸۶، ص ۵۷ و ۵۸)

شهریار بعد از دریافت شعری از بولود قره چورلو متخلص به سهند با عنوان "شهریارا مکتوب" (نامه ای به شهریار) بسیار تحت تاثیر قرار گرفته و شعری تحت عنوان "سهندیم" در جوابیه او می نویسد.

"مرحوم بولود قاراچورلو که با تخلص «سهند»، در زمره بزرگترین حماسه سرایان معاصر آذربایجان بلکه نام آورترین آنها شناخته شده است، در سال ۱۳۰۵ ش. در شهر مراغه در میان ایل «قاراچورلو» چشم به جهان گشود." (صدیق، ۱۳۸۸، ص ۱۱) او "در ترسناک ترین زمان استبداد رضاخان یعنی زمانی که هویت ملی مدنی ملت آذربایجان مورد تاخت و تاز و توهین بود دنیا آمد و پا گرفت. او با اینکه در مدرسه‌ای که در آن با زبان مادری اش نوشتن، خواندن و حتی صحبت کردن ممنوع بود از زمان ادراک شروع به گفتن شعر به زبان مادری اش کرد. و تا آخر عمر بدون توجه به این شرایط سخت در راه هویت، زبان، تاریخ و مدنیت خود بدون خستگی فریاد کشید و قلم زد". (فرزانه، سایت اینترنتی)

"سهند در چشم شهریار، شاعری است که شهریار او را «مصدق وصف کوه» می بیند^۱، او را «مشتاق اهل عشق» می شناسد^۲، شاعری که شاه کوه شعر و ادب است، به شعر خویشتن کمند بر اختران می اندازد^۳ و فن از سیمرغ می گیرد^۴ و چون شعر می نویسد، در و گوهر می پاشد^۵ و «گل و پسته و قند» را درهم می-آمیزد^۶، شاعری که در برابر نم‌دین کلاه وی، تاج شهریاری به کرنش در آورده است^۷، شاعری چارق به پا و مروارید به سر^۸، که شعرش، کلام وحی است و خود، نجوا با فرشتگان دارد و آیه ها بر لبش جاری است^۹.

او که به سان کوه، مشاق مشق بلند پروازی ها است^{۱۰} و در برابر ستم گران و ظالمان سینه جلو می دهد. ولی در مقابل مردم نادار و ناتوان، سرخم می کند و پرسه گر آنان است و با آنان در می آمیزد^{۱۱}. (صدیق، ۱۳۸۸، ص ۱۳)

اینک به بررسی شعر «سهندیم» به لحاظ چهار عنصر پیشامتن، فرامتن، پیرامتن و پیش متن پرداخته می شود تا چگونگی تکوین آن مورد بررسی واقع شود.

۱- او نه شاعیر کی داغین وصفینه مصداق اونو گوردوم.

۲- عشق اهلینه مشتاق اونو گوردوم

۳- آتار اولدوزلارا شعر ایله کمندی

۴- اودا سیمرخ دان آلماقدادی قندی

۵- شعر یازاندا قلمیندن باخاسان دُر سبه لندی

۶- سوز دئینده گوره سن قاتدی گولو، پسته نی، قندی

۷- باخ نه حورمت وار اونون اوز دئمیشی توکک پاپاغیندا/ شهریارین تاجی اگمیش باشی، دورموش
قاباغیندا

۸- باشینا ساورولان اینجی، چاریق اولموش آباغیندا

۹- وحی دیر شعری ملک لردی، پیچیلدیر قولاغیندا، آیه لردیر دوداغیندا

۱۰- من سنین تکک اوجالیق مشقینه مشاق اونو گوردوم

۱۱- قودوزا، ظالمه قارشی سینه گرمیش وورو شاندیر/ آما وجهینده فاغیر خلقی اگیلمیش سورو شاندیر/
قارالارلا قاریشاندیر.

فرا متن ها

بطور خلاصه می توان گفت فرامتن، توضیحات شخص هنرمند یا دیگران درباره تکوین یک متن که می تواند به شکل مقالات، یادداشت، گفتگو و یا مصاحبه باشد. فرامتن ها بنا به اینکه توسط چه کسی بیان می شوند به دو دسته تقسیم می گردند: فرامتن های مولفی و فرامتن های غیر مولفی.

اطلاعات اینجانب به شکل غیر مولفی یعنی از طریق نقل قولهای آقای نیک اندیش نوبر است که در کتاب «در خلوت شهریار» بطور خلاصه بدان اشاره فرموده اند: "در یکی از روزهای زمستان سال ۱۳۴۵ دو قطعه شعر ترکی به خدمت استاد می رسد یکی از محمد رحیم شاعر نامی آذربایجان شمالی و دیگری از شاعر

گرانقدر آذربایجان ایران، بولوت قره چور لو متخلص به سهند. عصر همان روز استاد با آقای نیک اندیش تماس گرفته و خواستار آمدن زودتر از روال معمول ایشان می شوند و زمانی که علت را از ایشان جویا می شوند، استاد می فرماید «دو قطعه شعر آذری آورده اند که خیلی با احساس هستند می خواهم آنها را برایت بخوانم». ایشان هم که شیفته شعر و مخصوصاً شعر آذری بودند زودتر از هر روز به خدمت استاد رسیدند. پس از احوال بررسی استاد اول شعر محمد راحیم با عنوان «شهریارا بیر آچیق مکتوب» (نامه ی سرگشاده به شهریار) و سپس شعر سهند با عنوان «شهریارا مکتوب» (نامه ای به شهریار) را قرائت فرمودند. این دو شعر پر احساس و لطیف با قرائت بسیار دلنشین استاد شهریار، بی اختیار اشکشان را جاری ساخته و در دل و جانشان احساس متضاد غم و شادی جای گرفته و تحولی در وجودشان پدید آورده بود. دو روز بعد وقتی آقای نیک اندیش به محضر استاد می رسند، می فرمایند «جوابیه شعر سهند را با شعری با عنوان سهندیه گفته ام». (برداشتی از نیک اندیش نوبر، ۱۳۷۴، ص ۱۸۰ الی ۱۸۲)

پیشامتن‌ها

مهمترین بخش قابل بررسی سهندیم مربوط به پیشامتن است چرا که در این بخش تاثیر پذیری شاعر از دیگران، که همیشه جای بحث و بررسی دارد، در قالب بینا متنی و بینا اندیشه‌ای طرح می گردد و خواننده از این طریق، به عواملی که منجر به تکوین متن و در نهایت منتهی به متن نهایی می شود آگاهی پیدا می کند.

تاکید بر پیشامتن نکته ای کلیدی است که نقد تکوینی را از نقد سنتی متمایز می کند. جان دپمن^۳ در کتاب نقد تکوینی: متن و پیشامتن، به بررسی این ویژگی نقد تکوینی می پردازد.

(Deppman & Ferrer & Groden, 2004, P8)

شاعر شعر خود را با نمایی دور از سهند پوشیده از برف و قله های در هم تنیده از ابر معرفی می کند و با این جمله «باشی طوفانلی سهندیم» علاوه بر وصف طبیعت اشاره به نیروی نهفته‌ای دارد که همانند طوفان بی قرار است و بی ثبات و هر لحظه در پی ایجاد تغییر.

شهریار در مقدمه شعر «حیدر بابایه سلام» چنین بیان کرده «کوه به آسمان نزدیک تر است. کوه مهبط وحی انبیاء و از برجسته ترین شاهکارهای طبیعت است. آبی که در شکاف کوه از جگر صخره ها می تراود، صاف تر و زلال تر است. کوه را با طبع و همت هنرمندان نسبت و پیوندی است». (ناصر

^۳ - J. Deppman

الفقراء، ۱۳۷۵، ص ۲۷) بنابراین شاعر با یک سفر درونی و ذهنی سعی در تجسم بخشیدن کوه سهند با تمام ویژگی هایش دارد " و اگر با دیدی تکوینی به مرور ذهنی و تخیلی اثر توسط نویسنده بیاندازیم، ملاحظه خواهیم کرد سرچشمه ی تمام خلاقیتها در همین دنیای درونی و ذهنی نویسنده است. " (اسد اللہی، ۱۳۸۶، ص ۷۶) زیرا شاعر با مرور ذهنی و تخیلی اثر قبل از تحریر، حجم بزرگی از نوشتار ذهنی خود را بصورت پیشامتن بازبینی و بازسازی می کند به گونه ای که به کوه سهند شخصیتی انسانی قائل شده و انسان گونه در حال راز و نیاز با خداوند است. «گوی دن الهام آلالی سرری سماواته دئیه رسن» (از کوه الهام می گیری و با آسمان راز و نیاز می کنی)

در ادامه شاعر طبیعت اطراف کوه سهند را در فصول زمستان و بهار به شکل کاملاً رئال توصیف می کند به گونه ای که تشبیهات آن برای هر خواننده ای آشناست.

پس می توان گفت "شاعری که در کودکی با کوه و جنگل و دریا سروکار داشته و در آغوش طبیعت ناب پرورش یافته، رویاهای شیرین آن ایام بعدها گنجی را تشکیل می دهد که در دوران نویسندگی همیشه در آستین و در دسترس استفاده است". (ناصر الفقراء، ۱۳۷۵، ص ۲۶) بنابراین طبیعت برای شاعر پیشامتن محسوب می شود.

گرچه نویسندگان ویژگی و خصوصیات انسانی را به طبیعت نسبت می دهند ولی شاعر در جمله ایف قرمزی گلهای لاله‌ی دامنه‌ی کوه را به گونه های قرمز دختران تشبیه کرده است. «او اتک لرده نه قیزلار یاناغی لاله لرین وار» یعنی اینبار طبیعت است که از ویژگی های انسانی بر خوردار گشته، گاهی شاعر به قدری با طبیعت احساس قرابت می کند که تمامی موجودات روی زمین را به شکل یک واحد می بیند و به همین دلیل جای تشبیهات انسانی و طبیعت عوض می شود.

بعد از این مقدمه ی کوتاه شاعر به طور جدی به گفتگو با کوه سهند می نشیند. او همراه با طرح نوعی تشبیهات به نکات اشتراک کوه سهند با شاعر سهند پرداخته و سعی در هم شأن کردن آنها است و با بیان ویژگی های هر دو شایستگی هم نام کردن آنها را مطرح می کند «من سنون تک او جالیق مشقینه مشاق اونی گوردوم» (من همانند تو بلند پروازی ها را برای مشاق عشق او را دیدم) و یا «آد آلیب سندن او شاعیر کی، سن اوندان آد آلیب سان» (شاعر نام خود را از تو گرفته است و تو نیز با نام او نامدار می شوی). استاد با بیان تمامی این تصاویر نقاشی گونه و توصیف جزء به جزء طبیعت، کلام خود را به کوه سهند و یا همانا شاعر متصل می کند تا به این طریق شروع به شرح عوالم شاعری و دنیای خیال شعر خود کند.

از جمله ی «شاعرین عالمی انولمز، اونا عالمده زوال یوخ» (دنیای شاعر نمی میرد. در جهان بر شاعر مرگی نیست) شاعر به سوی الهامات خود عروج می کند و اشاره به دنیای فرا زمینی دارد. دنیایی که در آن زوال و نابودی وجود ندارد و برای هیچ آرزویی محالی نیست. دنیای شاعرانه‌ای که تشبیهات آن به بهشت توصیف شده در قرآن می ماند «باغ جنتی که در آن حلال و حرامی نیست». شهریار شاعری بود که به قرآن تسلط کامل داشت و می توان گفت در این بند از شعر کتاب قرآن بعنوان پیشامتن استفاده شده است. شاعر پس از وارد شدن به دنیای خیال، کاروان شاعرانه ی خود را به سوی شیروان، شهر صابر می برد و بعد از ازلی نمایاندن دنیای شعر، خود را با تابلوهای نقاشی رافائل محشور می کند. رافائل "نمونه وارترین هنرمند دوره ی رنسانس پیشرفته محسوب می شود. او چنان خستگی ناپذیرانه با روحیه ی هنر کلاسیک کار می کرد که هنرش را تقریباً می توان رستاخیز هنر یونان در اوج تکامل اش تلقی کرد. کوتاه، شاعر و منتقد پرآوازه ی آلمانی، درباره رافائل گفته است که وی مجبور به تقلید از یونانیان نبود زیرا خودش همچون یونانیان می اندیشید و احساس می کرد". (گاردنر، ۱۳۸۵، ص ۴۲۶)

در اینجا شاعر نیز با بیان جمله ی "صحنه هایش از عهد عتیق" (صحنه لری عهد عتیق دن) دقیقاً اشاره به فضای الهه گان نیمه خدایی که مربوط به اساطیر یونانیان می شود، دارد یعنی شاعر دنیای افکار خود را از لحاظ محتوا با موضوعات تابلو هماهنگ کرده است و تابلوهایی که به سان باغ جنت، حوریان جام بدست به صف ایستاده اند. و تصاویر نقاشی های یونان باستان پیشامتن اشعار او می شود.

شاعر بلافاصله از دنیای حوریان آسمانی به فرشتگانی که به زمین نزول کرده اند اشاره می کند یعنی هاروت و ماروت. فرشتگانی که پس از گذراندن ماجراهایی بر روی زمین معمار قصر جادویی می شوند و مانی نقاش که خود مشهور به صورتگری است مبهوت صورت این قصرها می گردد. پس آثار معماری و تمامی جریانات اتفاق یافته بر هاروت و ماروت پیشامتن محسوب می گردد.

شاعر از بندی که شروع به توصیف دنیای شاعرانه ی خود کرده است تک تک به تمامی هنرها اشاره داشته رافائل نقاش، زهره رب النوع شعر و موسیقی، هاروت و ماروت معمار، مانی نقاش و راهبر دینی، و در آخر به موسیقی پرداخته است که البته آنرا همراه با شعر آورده «اوردادیر شعر و موزیک منبعی سرچشمه دی قاینار». گرچه یک منتقد هیچ زمان قادر به دسترسی به فضای معنی الهامات یک شاعر نمی تواند باشد، زیرا به گفته ی شاعر «شاعر آنجاق اونو آنلار» (شاعر فقط قادر به درک آن است) و تنها بهانه ی او برای تفسیر، واژگانی است که نویسنده و یا شاعر در اختیار خواننده قرار می دهد.

ولی می توان گفت فضای ذهنی تخیل شاعر را که سرشار از واژگان شعر گون موسیقایی است را پیشامتن محسوب کرد چرا که شهریار خود سه تار می نواخت و آشنا به دستگاههای موسیقی بود. سلطان سخن، شهریار، تمامی عوامل ذکر شده را به مانند دانه های تسبیح کنار هم چیده است تا این بند از شعر را که بیانگر اوج کلام دنیای خیال اوست، را به تحریر در آورد.

«زهره ایواندا» الهه» شینیلینده گورونر کن (زهره باشتل الهه گی در ایوان دیده می شود)،
با خاسان حافظی ده اوردا جلالته گوررسن (خوب بنگری حافظ را نیز با جلال در آن مقام می بینی)
نه سنورسن» (و چه دل بسته می شوی)

چرا که انبیاء الهه شعر، زهره با حافظ هم نشین گشته است. زهره به مفهوم شاعر آسمانی با حافظ به مفهوم شاعر زمینی نشست و برخاست می کنند و گویی هر دو مست از می ناب گاه مشغول بازی شطرنج و گاه مشغول ساز و آوازند.

از بین تمامی شاعران، حافظ نزد شهریار از جایگاه ویژه ای برخوردار است و همانطور که می بینیم فقط حافظ است که با الهه شعر نشست و برخاست دارد و اوست که با منبع الهام یعنی شعر عجین گشته و شاعر با بیان این جملات «خواجه الحان اوخویاندا، هامی ایشدن دایانیرلار» یعنی حافظ زمان خواندن الحان، به معنی لحن و آواز، همه دست از کار می کشند و در اینجا شاعر خود را نیز جزئی از همه دانسته و همانند بقیه برای شنیدن آواز سراپا گوش می شود.

بعد از این ابیات، شاعر از دنیای خیال خود به زمین هبوط می کند و سهند را به شنیدن داستان زمینی خود فرا می خواند «قاناد ایستر بو فضا، قوی قالا طرلانلی سهندیم (بال پرواز می خواهد رسیدن به آن فضا، بگذار ای سهند پر از پرنده)

انشیت نوز قصه می، دستانیمی، دستانلی سهندیم» (قصه و داستان خودم را بشنو ای سهند پر از داستان) شهریار خود را با نام حیدر بابا معرفی می کند که هم اشاره به کوه حیدر بابا دارد و هم اشاره به اشعار «حیدر بابایه سلام» که اشعار «حیدر بابایه سلام» پیشامتن به شمار می رود. او کوه سهند را همانند کوه حیدر بابا "چشم تاریخ می داند، شاهد وقایع و ضبط کننده ی اعمال مردم که می تواند ناله های شاعر را در آسمان ها منعکس کرده و به گوش همه ی آفاق برساند." (ناصر الفقراء، ۱۳۷۵، ص ۲۷) یعنی همذات پنداری شاعر با کوه.

شهریار با بیان اسامی شاعرانی چون دده قورقود - سهند - راحیم و رستم که بعضی در وصف شهریار شعر نیز سروده اند، اشعار آنها را می توان به عنوان پیشامتن محسوب کرد چرا که شاعر با نامیدن این شخصیت

ها خواننده را به اشعار آنان ارجاع می دهد. بنابراین فهم و درک متن به دانش و اطلاعات خواننده ارتباط پیدا می کند. لذا هر چه سطح آگاهی خواننده بیشتر باشد میزان لذت او از متن نیز بیشتر خواهد بود. ادامه ی روند تکمیل و تکوین شعر بابررسی پیرا متن امکان پذیر می گردد.

پیرامتن ها:

در پیرامتن علاوه بر عواملی چون ویژگی سبک هنری اثر، عواملی چون اوضاع حاکم بر جامعه، حوادث سیاسی و اجتماعی تاثیر گذار در جریان خلق اثر را نیز مورد مطالعه و بررسی قرار می دهد. اوزان شعر «سهندیم» براساس بحر رمل است و از لحاظ ساختاری می توان گفت کاری نواست که مصراع-ها به شکل مستزاد کم و زیاد می گردد. بلندترین بند آن ۲۱ مصرع و کوتاهترین بند به ۳ مصرع می رسد. از لحاظ حوادث سیاسی و اجتماعی نیز شاعر اشاره به جدایی آذربایجان شمالی و جنوبی دارد حوادثی که منجر به جدایی و فراق خانواده ها و حتی برادران و خواهران از یکدیگر گشته است. شاعر از این اتفاق همیشه با نوعی حسرت یاد می کند «یثنه قارداش دئیه رک قاچمادا باشلار آیاغ اولدی» (دوباره فریاد کنان مردم با شتاب به سوی همدیگر دویدند) و یا «یثنه قارداش سایاغی سوزلریمیز بیر سایاغ اولدی» (بار دیگر همچون برادران سخنان مان یکی شد)

«وصل ایگین آلمادا، ال چاتمادی، عشقیم داماغ اولدی» (در لحظه وصال دستم به دستش نرسید و عشقم به حسرتی تبدیل شد)

شاعر با آوردن این مصرع «آما حیدر بابادا بیلدی کی بیز تک هامی داغلار» در اینجا شاعر خود را با نام حیدر بابا معرفی کرده است او می گوید حیدر بابا هم می داند که کوه های دیگر نیز همانند ما دستانشان با غل و زنجیر بسته شده و به همین علت ابرها به حال و احوال ما می گریند. «باغلاب قول - قول زنجیره بولودلار اودیر آغلار» شاعر در این مصراع ها بطور کنایه آمیز اشاره به نویسندگان و مردم آذربایجان شمالی دارد آنان نیز همانند برادران جنوبی خود مجبور تحمل فشارهای وارده از جانب حکومت هستند و مردم هر دو منطقه برخلاف میل باطنی خود تن به اوامر حکومتی داده اند و شاعر با لحنی گله مند از طبیعت این مصراعها را بیان می کند «نه بیلیم بلکه طبیعت نوزی، نامرده گون آغلار (حیرانم شاید طبیعت خود سرنوشت نامرد را در هم می پیچد).

اگری یوللاری آچارکن، دوز اولان قوللاری باغلار (راههای بسته را باز می کند و دست های به زنجیر کشیده انسانهای راستین را می بندد)

صاف اولان سینه نی داغلار» (سینه‌های پاک دل را داغدار می‌کند)

بنابراین جریان‌های سیاسی حاکم، که از سالهای ۱۳۲۳ بر آذربایجان سایه افکنده بود بدون دزه ای حل شدن همچنان ادامه داشت. چرا که مردم همچنان خسته و سینه‌ها پر داغ و زخم خورده بودند.

«هامی دوشگون، هامی یورغون، سینه لر داغلی، یارالی (مردم خسته، ناراحت، سینه‌ها پر داغ و زخم خورده)

گول آچان ئیرده سارالی» (گل‌ها باز نشده پژمرده می‌شوند)

ولی شاعر این جریان‌ها را دائمی نمی‌داند و با احساس قوی خود وقوع انقلاب را پیش‌بینی می‌کند.

«محشر اولماقدادی بونلار، داما وولقان اولاجاقدیر (محشر فرا می‌رسد، آتشفشان خواهد شد)

ظلم دنیاسی یانارکن ده تیلیت قان اولاجاقدیر (دنیای ظلم به خون آغشته دچار آتش خواهد شد)

وای! نه طوفان اولاجاقدیر» (و چه طوفانی بر پا خواهد شد)

گرچه برای مدت‌ها بحران منطقه آذربایجان به ویژه با موضوع زبان مطرح می‌شد و دولت پهلوی ممنوعیت استفاده از زبان آذری را اعلام داشته بود اما شهریار در مصرعی چنین اشاره می‌کند «درد ایل و تبار خود را به زبان فارسی نیز بیان می‌کنم» یعنی بدون هیچ‌غرض ورزی، او از هر دو زبان برای بیان کلام حق استفاده می‌کند.

شاعر در ادامه به ویژگی انسانهای خفته می‌پردازد، انسانهایی که در خواب خرگوشی به سر برده و غافل از تمام جریان‌ات اطراف خود روزگار سپری می‌کنند. او انزجار خود را از افرادی که بویی از انسانیت نبرده و در پی فتنه‌انگیزی هستند اظهار می‌دارد. گرچه چنین ویژگی‌های انسانی مربوط به یک دوره خاص نمی‌شود و در هر دوره‌ای انسانهایی با چنین خصوصیتی یافت می‌شود ولی شاعر با این ابیات تنفر خود را نسبت به انسانهای محیط اطراف اش اظهار داشته است.

«آتار انسانلیغی، آمما یالان انسایی یاتانماز، (انسانیت را بدور می‌اندازد اما هویت دروغین را نمی‌تواند رها کند)

فتنه قووزانماسا بیرگون گنجه آسوده یاتانماز، (شب نمی‌تواند آسوده سر به بالین بگذارد اگر روزی فتنه بر پا نکند)

باشی باشلاره قاتانماز!» (نمی‌تواند سری درمیان سرها داشته باشد)

شاعر بعد از بیان تمام مشکلات اجتماعی، در بند آخر به معرفی خود می‌پردازد. او خود را از تمامی انسانهای معرفی شده بر حذر کرده و به سان یک راهبر و رهرو راه حق معرفی می‌کند.

شهریار به شکل کنایه آمیزی به داستان فرعون و موسی اشاره دارد. خود را در جایی به موسی و در جای دیگر به علی تشبیه می‌کند مردانی که تاریخ ساز بوده و در مقابل ظلم و ستم سر تعظیم و تسلیم فرود نیاورده اند و در پایان خود را از نسل علی معرفی می‌کند «من علی اوغلویم، آزاده لرین مردی، مرادی» (من فرزند علی‌یم، آرمان تمام آزادگان هستم). که مشعل تاریکی‌ها و هادی روشنایی‌هاست. و با جمله «باشدا سینماز سپریم، الده کوتلمز قلعجیم وار» جمله را به آخر می‌رساند یعنی همانند علی با یک شمشیر همیشه تیز و سپری در دست آماده مبارزه‌ام.

پیش‌متن‌ها

پیش‌متن به متن‌های مستقلی گفته می‌شود که مربوط به هنرمندان دیگری بوده و به نحوی در متن مورد بررسی حضور دارند و یا در اثر مورد بررسی، منشاء الهام و تاثیر پذیری و یا اقتباس هنرمند بوده و بطور خود آگاه و یا ناخودآگاه از این متون برای خلق متن جدید استفاده کرده است.

گرچه در شعر «سهندیم» شهریار، نمی‌توان بطور شاخص به مصرعی اشاره کرد که استاد از آن استفاده کرده باشد. ولی ذهن شاعر هنگام سرودن این شعر انباشته از اشعار شاعرانی چون حافظ، صابر، راحم، رستم، دده قورقود، سهند، جوشغون و حتی فرخی سیستانی بوده است و بطور ناخودآگاه شاعر از هر کدام به نوعی استفاده کرده است حتی اگر در غالب یک کلمه بوده باشد همانند «حلله کروانی» که اشاره به قصیده مشهور فرخی سیستانی دارد با مصرع «با کاوران برفتم ز سیستان» اشاره دارد که متاع این کاروان پارچه‌های ابریشمین بوده است. و یا دده قورقود که اشاره به داستانهای خلق آذربایجان دارد. «الف لیلی» اشاره به داستانهای هزار و یک شب و «حیدر بابا» که منظور همان منظومه‌ی «حیدر بابایه سلام» است. شاعر در جایی از ضرب المثل «قورادان حالوا ئیه رسن» نیز استفاده می‌کند به معنی (گر صبر کنی زغوره حلوا سازی)

ولی بطور کلی همان گونه که شاعر خود در «مقامه» سوک سهند اشاره فرموده اند :

او شاعری که از چومنی باج می‌گرفت،

انگیزه‌ی سرود «سهندیه» ی من اوست.

می‌توان گفت یکی از پیش‌متن‌های مهمی که باعث خلق سهندیم شده است همان شعر سهند به شهریار بوده است.

منابع

- ۱- اسداللهی، الله شکر. (۱۳۸۶)، روش نقد تکوینی در ادبیات پژوهشنامه فرهنگستان هنر، تهران، شماره ۷، بهمن و اسفند.
- ۲- پژوهشنامه. (۱۳۸۶)، پژوهشنامه فرهنگستان هنر، شماره ۷، بهمن و اسفند.
- ۳- صدیق، ح. م. (۱۳۸۸)، دو سهندیه از شهریار، تهران، انتشارات تکدرخت
- ۴- ناصر الفقراء، محمد نقی. (۱۳۷۵)، سیمرغ و قاف، تبریز، نشر آئین.
- ۵- نیک اندیش نویر، بیوک. (۱۳۷۴)، در خلوت شهریار، تبریز، نشر آذران، جلد ۱.
- 6- Deppman, Jed, Daniel Ferrer and Micheal Groden, (2004), *Cenetic Criticism: texts and Avant-textes*, University of Pennsilvania Press, Philadelphia.
- 7- www.Kingofsahand.parsiblog.com
فرزانه، محمدعلی، بولود شاعر مقاومت و سهند، ترجمه صابر روحبخش.

گریه در غزلیات شهریار
دکتر جلیل امیرپور دریانی*
نادر گوهری[°]

چکیده:

شهریار را با گریه سر و سری بود، در اشعار او کلمه گریه به مراتب بیش از خنده مطرح شده است و شاید قوی ترین دلیل این ادعای بیت خود شهریار باشد.

پیداست از گلاب سرشکم که من جو گل یک روز خنده کردم و عمری گریستم
(شهریار: ۱۳۸۷: ۲۸۹)

یا آن شعر دیگر استاد کم نظیر ادب فارسی که از نیما می خواهد با هم گریه کنند که مطلع آن چنین است:

نیما غم دل گو که غریبانه بگیریم سر پیش هم آریم و دو دیوانه بگیریم
(همان: ۳۳۵)

او اشکش را دریاچه نامیده است. هر چند از آرایه غلو بهره برده، ولی اگرچه باورش سخت باشد دور نیست که شاعر از روی عمد این تشبیه را برگزیده است. ممکن است خوانندگان عزیز نویسندگان را مورد نکوهش قرار داده و اعتراض نمایند که مگر کار شاعر غیر از استفاده از ابزار شعری و آرایه های ادبی است؟ مگر شهریار شاعر نیست؟ آیا او حق استفاده از اغراق را ندارد؟ البته حق با منتقدین هم تواند بود. اما به نظر می رسد شهریار در زندگی غم باری که داشته - و بهترین سند اثبات این مدعا، اشعار خود اوست. تعمدی در استفاده از واژه های حزن آور به خرج داده است. سیم سه تار، آواز اقبال آذر موسیقی، ابوالحسن خان صبا و ایاتی که بیشتر نوای فراق دارند و نه صدای وصال. شاید نظر نگارندگان غلط باشد. در هر حال شهریار در دریاچه اشک و سیل سرشک و کوب بکاء خود غوطه ها دارد و از این راه حرف های دلش را - تا حدی که توانسته است - خوش خوش ادا کرده است. گاهی اشک را گلاب خوانده. زمانی چشمش را دریاکنار نامیده وقتی رود اشک را رانده است. جویبار اشک او بسان طبعش روان است. در این مقاله، سعی در ارائه نمود اشک در غزلیات شهریار را داریم، هر چند زیره به کرمان بردن باشد، اما ضمناً ابراز ارادت به ساحت پر از مرید شهریار است.

* استادیار ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر

[°] دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی

واژگان کلیدی: دریای اشک، سیل سرشک، جویبار اشک، گوهر اشک، کوکب اشک،
کوکبه اشک، گلاب اشک، اشک هجران

شهریار در این ابیات اشک خود را دریاچه و دریا نامیده است و ابیات غزایی سروده است. از جمله:

گر بدین جلوه به دریاچه اشکم تابی چشم خورشید شود خیره ز رخسانی ها
(شهریار: ۱۳۸۷: ۹۴)

باز:

در چشم خود سیاحت دریا کنار کن من دور بین دور نما می فرستمت
(همان: ۱۴۷)

در بیت زیر اشک را دریاچه ای می داند که کشتی خواب در آن گم شده است:
کشتی خواب به دریاچه اشکم گم شد تو به چشمم که نشینی دل دریا داری
(همان: ۳۹۴)

باز به پیرانه سر اشکش را دریا دیده:

در جوانی اشک ها گر بود حوضی فی المثل اشک پیری بین چه دریایی شگرف و ژرف شد
(همان: ۱۹۱)

شاعر شیرین سخن دیار آذربایجان و سخن سازترین شاعر معاصر ایران، اشک را گاهی گلاب و زمانی گوهر و گاهی ستاره و کوکب و در پاره ای از اوقات کوکبه شمرده است. حال ابیاتی بعنوان شاهد مثال ارائه می گردد:

در این بیت فقط گوهر سرشک را یار خود خوانده:

من شهریار ملک سخن بودم و نبود جز گوهر سرشک در این شهر یار من
(همان: ۳۵۲)

باز زیور شاهد شعر را گوهر اشک خوانده و سروده:

شاهد شعر بود زبسورش از گوهر اشک من اگر دعوی خُسن است گواهی دارم

(شهریار: ۱۳۸۷: ۳۰۱)

گوهر اشک روشنی دریا را دارد:

صدف دیده هم از چشمه دل برگردد قطره اشک غم این گوهر دریا پرتو

(همان: ۳۶۹)

هر چند حافظ بیشتر از شهریار با سیل اشک راه خواب را زده و فرموده:

دیشب به سیل اشک ره خواب می زدم نقشی به یاد خط تو بر آب می زدم

(حافظ ۱۳۸۱: ۴۳۲)

شهریار هم به پیروی از استاد و عزیز خود اشکش را سیل نامیده است و سروده:

کوه صبرم و این سیل سرشک می برد بنیه و بنیاد مرا

(شهریار: ۱۳۸۷: ۳۵۳)

باز سیل اشکش را روان می خواهد:

شهریارا سیل اشکم را روان می خواهم و بس تا مگر طبعم ز سیل اشکم آموزد روانی

(همان: ۴۱۶)

در سیلاب سرشک غوطه ور می گردد:

سیلاب سرشک و کنج غربت حمام من است و بنیه من

(همان: ۳۶۲)

شهریار در این بیت اشکش را جویبار و ناله سه تار را ترانه این جویبار خوانده و سروده:

اشک است جویبار من و ناله سه تار شب تا سحر ترانه این جویبار من

(شهریار: ۱۳۸۷: ۳۵۱)

و بیت زیر هم شاهد روان شدن جویبار اشک اوست:

هوای قامت چون سروت از نوای سه تار فزوده زمزمه بر جویبار دیده من

(همان: ۳۵۹)

اما این بار چشمه سار را در برابر دیده اش شرمسار دیده:

چو لاله سرخ شد از شرم عارض تو رواست که چشمه سار شود شرمسار دیده من

(همان: ۳۶۱)

از محبوب می خواهد که سایه از جویبار چشم ترش باز مگیرد:

از جویبار چشم ترم سایه وا مگیر تا چون مژه نهال تفرج بکارمت

(همان: ۱۴۶)

در این بیت می گوید هر چند چشمه سار طبعش خاموش شده اما جویبار اشکش روان است:

چشمه سار طبع من دیگر نمی جوشد ولی جویبار اشکم آهنگ روانی می کند

(همان: ۲۱۶)

از چشمه اشک طلب صفا نموده و گفته:

ای اشک بیاویز به چشم از صف مژگان باشد که بیاییم از این چشمه صفایی

(همان: ۴۳۹)

در این بیت هم هر چند از کلمه جویبار استفاده نکرده، اما می توان آن را در تقدیر گرفت. در سوز فراق دوستش شهیار گفته:

یارب گرش گناهی است از من به دیده منت آری به اشک حسرت شویم گناه شهیار

(شهریار: ۱۳۸۷: ۲۵۳)

در این بیت اشک شیرین را بالاتر از گنج خسرو دانسته:

اشک شیرین چه صفا داشت که از چشم افتاد گنج خسرو که نبودش گهری بهتر از این

(همان: ۳۶۴)

برای معشوقه- که تاج سر شاعر است- درّی بهتر از اشک نتوانسته نثار کند:

بسه شوقش درّ اشکی برفشاندم چه پاداشی دهم تاج سرم را

(همان: ۴۵۳)

باز:

تو گوهر سرشکی و دردانه صفا مژگان فشانمت که به دامن نشانمت

(همان: ۱۴۷)

و این بار اشک را گوهر مراد خوانده:

از گوهر مرادم چشم امید بسته است این اشک نیست کاندرا دامن من بیفتد

(همان: ۱۵۵)

در ایبات زیر سخن از گلاب اشک گفته است:

آخر چه گلابی است به از اشک من ای گل دیگی نه در این بادیه پر جوشتر از من

(شهریار: ۱۳۸۷: ۳۵۳)

باز:

تو شهریار بیفشان گلاب اشک و برو که کم دهی به وداع وطن صداع وطن

(همان: ۳۴۵)

در ایباتی شهریار اشک را کوکب و انبوه آن را کوکبه نامیده است که به ذکر آن می پردازیم.

شب شاعر با کوکب اشک با شکوه می گردد:

شکفته کوکب اشکش شبی که من دارم چه با شکوه شب و کوکی که من دارم

(همان: ۳۰۰)

شاعر با دامان پر از کوکب اشک صبح وار در انتظار آفتاب است:

آفتابی تو و در پای تو ریزم چون صبح اینهمه کوکب اشکی که به دامان دارم

(همان: ۳۰۱)

در خلوت شب از دیده ستاره می بارد:

آن لحظه که ریزم چون فلک از مژه کوکب بیدار کسی نیست که گیرم به گواهی

(همان: ۴۳۱)

در این بیت آسمان را در آستان جانان اشکریز می شمارد:

تا آسمان خم شده با اشک اختران دیدم بر آستان تورا و نیاز کن

(شهریار: ۱۳۸۷: ۳۴۶)

و اختران سرشک شاعر در دوری ماهش به آسمان چشمانش نشسته است:

رفت و به اختران سرشکم سپرد جای ماهی که آسمان بر بود از کنار من

(همان: ۳۵۱)

در این بیت کوکبه گوهر اشک را نثار مقدم یار نموده:

شهریار آمده با کوکبه گوهر اشک به گدایی تو ای شاهد طنز امشب

(همان: ۹۶)

بنات النعش را چیزی جز گریه شیرین بر مزار خسرو نمی شمارد:
اشک شیرین بر مزار شاه گویی بر فلک شمع تابوت بنات النعش پروین کرده اند

(همان: ۲۰۴)

کو کبۀ شبنم اشک را منتظر محبوب که گل و ریحان شاعر است دانسته است:
گلۀ زلف تو با کو کبۀ شبنم اشک کو بهاری که به گوش گل و ریحان گویم

(همان: ۳۳۵)

پیمانه های خم شعر شهریار تمام ناشدنی است. او اشک را غماز دیده و سروده:
غماز اشک بین که به دست کلید آه صندوق دل گشود و برون ریخت راز من

(همان: ۳۵۶)

و از طفل اشک سخن رانده:

کنار دیده من کارگاه نقش تو بود به طفل اشک سپردی کنار دیده من

(شهریار: ۱۳۸۷: ۳۶۰)

طفل اشک راز او را چون روز آشکار ساخته:

چون طفل اشک پرده دری شیوه تو بود پنهان نمی کنم که ز چشم اوفتادیم

(همان: ۳۲۴)

باز پرده دری اشک را مورد اشارت قرار داده و سروده:

وه که از چشم خود از بی پسری پروردم طفل اشکی که به رخ می دود از بی پدری

(همان: ۳۹۸)

شهریار در باغ پر از لاله و نسرين شعرش از اشک هجران و اشک حسرت، اشک شوق و اشک توبه هم سخن ها دارد. زمانی خون گریه کرده است و گاهی آرزو نموده چون اشک در پای محبوب فرو غلظد. ای بسا اشک را مهمان دائمی خانه چشم خود خوانده است. در ابیاتی نیز از فایده سبرشک سخن رانده که: زنگار گناه را از آینه دل می زداید. در این بیت اشک را روشنگر دیده شمرده، اما:

اشک روشنگر چشم است و لیکن نه چنان که چراغ دل افروخته خاموش کنیم

(همان: ۳۳۲)

شکوفایی شمع طرب مدیون اشک و آه است:

شمع طرب شکفت در آغوش اشک و آه ابری به هم بر آمد و ماهی به بر گرفت

(همان: ۱۴۲)

در ایاتی از اشک حرمان و سرشک هجران سخن گفته و مثلاً:

آه از شب جدایی کز تاب اشک حرمان جانم به شعله می سوخت چون شمع در تباهی

(شهریار: ۱۳۸۷: ۴۲۸)

و:

یاد از تو که یارم همه شد ناله و افغان دور از تو که کارم همه شد گریه و زاری

(همان: ۳۹۶)

اشک شوق را دلیل شور و ذوق می داند:

هنوز شور و شبانی مگر به سرداری که روز و شب دل شیدا و چشم ترداری

(همان: ۳۹۴)

در کوهسار عشق و وفا آبشار غم

خواند به اشک شوقم و گلبانگ شادیم

(همان: ۳۲۶)

اشک توبه گناه را می زداید:

کز اشک توبه ات به دوات ملک نریخت بگذار پای من بنویسد گناه تو

(همان: ۳۶۹)

باز:

شفیع دیده و دل اشک توبه ای جاری است ولی چه جلوه کند گوهری به عمانش

(همان: ۲۷۴)

با اشک ندامت سرای دیده را شست و شو کرده:

فرود آ ای عزیز دل که من از نقش غیر تو سرای دیده با اشک ندامت شست و شو کردم

(شهریار: ۱۳۸۷: ۲۹۴)

از اشک شمع نیز سخن دارد:

شمع اشکبارم داد در شب جدایی یاد بازبان خاموشی شیوه خداخوانی

(همان: ۴۱۳)

البته طرح همه مضمون‌های شهریار که درباره سرشیک سروده است، شاید از عهده یک مقاله خارج باشد و تفصیلی باشد که در این اجمال نمی‌گنجد اما به مصداق «ما لایدرک کله لا یترک کله» به این مقدار بسنده می‌کنیم.

منابع و مأخذ

- ۱- شهریار، م.، ۱۳۸۷، دیوان، چاپ سی و یکم، تهران، انتشارات موسسه نگاه.
- ۲- حافظ، م.، ۱۳۸۱، دیوان غزلیات به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ سی و دوم، تهران، انتشارات صفی علیشاه.

مسأله وحدت ملی و آذربایجان در شعر شهریار

حسین بخشی*

چکیده

کشور عزیز ما ایران از قدیم الایام سرزمینی بود با قومیت‌های مختلف که هر کدام دارای گویش، زبان، مذهب و آداب و رسوم خاصی بودند، اما هیچکدام از این مسائل باعث جدایی آنها از یکدیگر نبوده و قرن‌ها برادرانه در کنار هم و زیر یک پرچم واحد زیسته بودند. یکی از مهمترین این اقوام آذربایجانیها هستند که وطن پرستی آنها و رشادت‌هایشان در روزهای سخت انقلاب مشروطه و پس از آن زبانزد همگان است.

با سقوط قاجاریه و به قدرت رسیدن حکومت پهلوی، سردمداران این رژیم به نام ایجاد وحدت ملی به ظلم و ستم فراوان و سرمایه‌گذاریهای کلان در جهت نابودی فرهنگ‌های بومی آذربایجانیها و نیز دیگر اقوام ایرانی پرداختند که این مسأله نه تنها هیچ کمکی به ایجاد وحدت ملی نمی‌کرد، بلکه بیشتر باعث بروز کینه‌ها و شکل‌گیری تفرقه‌ها می‌شد. در این میان بیشترین ستم‌ها به آذربایجان رفت و آنچه که در این میان اتفاق افتاد عکس‌العمل شدید آنان به این سیاست غیر انسانی بود که به همراه عواملی دیگر، دست در دست دیگر هموطنان، طومار این رژیم را در جریان انقلاب اسلامی در نوردیدند.

شهریار شاعری است وطن پرست که همه چیز را در خدمت استقلال و وحدت ایران می‌خواهد و اشعار فراوان او به ترکی و فارسی لبریز از عمیق‌ترین احساسات وطن پرستانه اوست. در نظر او وحدت واقعی در سایه محترم شمردن حقوق همه اقوام ایرانی شکل می‌گیرد و به همین جهت او شدیداً به سیاست یکسان‌سازی پهلوی‌ها که قبل از هر چیزی به تفرقه داخلی منجر می‌شود، معترض است. این مقاله به بررسی مسأله وحدت ملی و آذربایجان در شعر این شاعر بزرگ می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: وحدت ملی، آذربایجان، شهریار، رژیم پهلوی

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

مقدمه

«آذربایجان را همیشه چشم و چراغ ایران، سر ایران نامیده اند و مردم آن سرزمین را مردمی پاک، غیرتمند و وطن پرست. دکتر مصدق که مدتی استانداری آذربایجان را داشت، در توصیف مردم آن دیار در مجلس شورای ملی گفت: عمری است به آذربایجانیها ارادت دارم. زیرا این مردمان پاک و اجد تمام صفات خوبند، مردمان وطن پرست، مردمان درست و مردمان مقتدری هستند و به هر کاری اقدام کرده اند، پیشرفت کرده اند.» (جامی، ص ۲۵۹)

به جرأت تمام می توان گفت در تاریخ معاصر ایران آذربایجان بزرگترین نقش را دارد؛ افکار آزادیخواهی و مشروطه طلبی در آنجا بیش از همه جای ایران رشد می یابد و مهمترین مرکز مشروطه خواهی می شود و در برابر حکومت استبدادی قاجار برمی خیزد و با تمام وجود در برابر آن مقاومت می کند. پس از آنکه مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را امضا نمود و مدتی پس از آن درگذشت، در جریان پادشاهی فرزند مستبد او، محمدعلی میرزا، و دشمنی فراوانی که او با مشروطه و مشروطه خواهان داشت و در این راه به شدت از طرف دولت روس حمایت می شد، بیشترین ستم ها نسبت به این نهال نوپای قانون خواهی و آزادی اعمال شد. در تهران مجلس شورا را به توپ بستند و آزادیخواهان معروفی همچون ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل را به وضع غمباری به شهادت رساندند و دشمنی خود را با مشروطه به آشکارترین وضع نشان دادند، به گونه ای که در تهران کوچکترین اثر و نشانه ای از آن باقی نماند.

اما در قلب آذربایجان، شهر تبریز، هنوز مجاهدان قهرمان سرپا بودند و تفنگ در دست تحت امر قهرمان بزرگ آزادی، ستارخان، با تمام وجود در راه آزادی و برپایی حکومت قانون می جنگیدند. تبریز به مدت یازده ماه در محاصره نیروهای فراوان دولت مرکزی بود. از ورود ارزاق و آذوقه به شهر جلوگیری می شد و پس از مدتی کار قحطی و گرسنگی بدانجا رسید که مردم به خوردن علف ها و گیاهان روی آوردند (کسروی، ص ۸۲۸) و سخت ترین رنجها و مصیبت ها را متحمل شدند اما هیچگاه به آزادی پشت نکردند و قهرمان خود را تنها نگذاشتند.

احمد کسروی در تاریخ مشروطه خود درباره مقاومت های ستارخان و دلیرهای او چنین می نویسد: «راستی هم این ایستادگی گردانه ستارخان یک کار بزرگی می باشد. در تاریخ مشروطه ایران هیچ کاری بدین بزرگی و ارجداری نیست. این مرد عامی از یک سو اندازه دلیری و کاردانی خود را نشان داد و از یک سو مشروطه را به ایران بازگردانید. مشروطه از همه شهرهای ایران برخاسته، تنها در تبریز باز می ماند. از تبریز هم برخاسته، تنها در کوی کوچک امیرخیز بازپسین ایستادگی را می نمود. در سایه دلیری و

کاردانی ستارخان بار دیگر به همه کویهای تبریز بازگشته، سپس به همه شهرهای ایران بازگردید. آن لکه سیاهی که در نتیجه زبونی و کارندانی نمایندگان پارلمان و شکست آزادیخواهان تهران به دامن تاریخ ایران نشسته بود، این مرد با جانبازی های خود آن را پاک-گردانید.» (همان، ص ۶۴۳)

ستارخان با کمتر از بیست تن، تفنگ به دست در کوچه ها و محله های تبریز به راه افتاد و بیرق روس را که بر بالای برخی خانه ها نصب شده بود، نشانه می گرفت و با شلیک تیر آنها را پایین می کشید. این کار او باعث دلگرمی و جرأت و جسارت مردم شد و باردیگر در هولناکترین زمانها که مشروطه آخرین نفس ها را می کشید، مردم را پشت سر خود گرد آورد و بارشادهای بی نظیر خود شهر را از تصرف نیروهای دولت مرکزی خارج نمود. (همان، ص ۶۴۴) شهریار نیز که همیشه به آذربایجان و مهد آزادیخواهی بودن آن افتخار می کرد، این واقعه را چنین ترسیم می کند:

سردار غیور ملی ما	کز اوست غرور ملی ما
آن لحظه که شهر بود تسلیم	در سنگر او چه بود؟ تصمیم
آزادی ما به چشم قانون	در سنگر او گریستی خون
آویخت به دامنش که پیادار	دست من و دامن تو سردار
مشروطه گرفته دامنش را	طوقی شده بغض گردنش را
آن روز به نعره های سردار	بر گشت حرارتی به احرار
ناگاه امیر خیز تبریز	سیلی شد و سیل وحشت انگیز
یک شهر عجیب خاک و خون شد	تا بیرق ظلم سرنگون شد

(دیوان فارسی، صص ۷۰۲-۷۰۱)

وطن پرستی این مرد تا آنجا بود که «کونسول (روس) به ستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کونسولخانه فرستاده شود و او به در خانه خود زده در زینهار دولت روس باشد... ستارخان چنین گفت: جنرال کونسول، من می خواهم هفت دولت به زیر بیرق ایران بیاید. من زیر بیرق بیگانه نروم.» (کسروی، صص ۶۴۳-۶۴۶) از آن زمان تبریز شهر مشروطه باقی ماند؛ شهری که بیشترین خون ها و بهترین قربانیان، ستارخان ها، عمو اوغلی ها، ثقه الاسلام ها و خیابانی ها را در راه آزادی میهن هدیه کرد.

پس از مدتی مجاهدان تهران را فتح کردند و محمدعلی میرزا را از سلطنت خلع نمودند و بار دیگر مجلس به راه افتاد و مشروطه برقرار شد. زمان گذشت و با کودتای سال ۱۲۹۹ توسط سید ضیاء الدین طباطبایی رژیم حاکمه تغییر یافت و پهلوی ها به جای قاجار بر سریر قدرت تکیه زدند. حکومتی که

بارزترین مشخصه آن مبتنی بر نژاد پرستی و احیای سلطنت و آداب و رسوم طاغوتی پیش از اسلام به جای ارزش های دینی و انسانی ما بود. اندیشه برتری یک قوم و تحقیر اقوام دیگر رواج یافت و چه کارها که در این زمینه انجام شد.

اقوام ایرانی اعم از ترک، فارس، کرد، عرب، بلوچ، ترکمن و... با وجود تفاوت های زبانی و نژادی در طول قرن های متمادی در زیر یک پرچم و برادرانه در کنار هم زیسته بودند. حال این حکومت می خواست با نابودی این سرمایه های بزرگ معنوی به مردم و اقوام برادر ایران وحدت ملی بدهد. کاری که نه تنها هیچ کمکی به این امر نمی کرد، بلکه روز به روز باعث بروز عکس العمل های منفی و تفرقه و دشمنی ها می شد. ماجرای استقلال کوتاه مدت آذربایجان به رهبری پیشه وری در سال های پس از خفقان رضاخان یا به قول مرحوم جلال آل احمد "قضیه دموکرات فرقه سی" نتیجه این سیاست به اصطلاح «وحدت ملی»! حکومت پهلوی بود. (آل احمد، صص ۱۳۹ و ۱۴۰) آن مرحوم در کتاب "در خدمت و خیانت روشنفکران" اعتقاد دارد که سیاست یکسان سازی پهلوی ها درباره آذربایجان جز «نوعی نفاق مخفی» میان ترک و فارس و «متلک گوییهای خفت آور دوجانبه» هیچ ارمان دیگری با خود به همراه نیاورد و «به جای ایجاد نوعی وحدت ملی، نوعی نقار ملی» را باعث شد. (همان، ص ۱۳۹)

اما در این میان بزرگترین دشمنی ها و بیشترین تحقیرها متوجه آذربایجان شد. «آذربایجانی که در جریان انقلاب مشروطیت سنگر آزادیخواهان بود، سنگری که هرگز تسلیم دشمن نشد و مشروطیت را به سراسر ایران بازگردانید، پس از انقلاب و مخصوصاً بعد از آنکه ثمره انقلاب در خدمت عمال ارتجاع و استبداد درآمد، مورد کینه خصمانه و ددمنشانه حکومت ضد ملی ایران قرار گرفت. آذربایجان تاوان فداکاریهایی را که در استقرار مشروطیت کرده و قربانیهایی که در راه آزادی مردم ایران داده بود، پس می داد» (جامی، ص ۲۵۹) و در این زمان «رضاشاه مانند شهروندان درجه دو با آنان رفتار می کرد» (آبراهامیان، ص ۳۵۹) و به همین دلیل «یک مستبد بی رحم، آزمند و اصلاح ناپذیر در اواخر عمرش، برکناری اش از قدرت و سپس مرگش در تبعید تأسف کسی را بر نیانگیخت.» (همان، ص ۱۴۹) بیشترین تبعیض ها و ستم های اقتصادی و عدم رسیدگی ها نسبت به این منطقه اعمال می شد و دلیل آن هم این بود که آذربایجانی ها ترکند و پست تر از نژاد فارس! در حالیکه کتاب مقدس ما تفاخر نژادی را به شدت مورد نکوهش قرار می دهد و همه انسان ها را برابر و برتری آنها را به تقوایشان می داند: اَنَا خَلَقْنَاكُمْ شُعوبًا وَقِبَائِلَ لَتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ

در کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» نمونه هایی از این تحقیرها و رفتارهای زشت و غیر انسانی حکومت پهلوی و عمال آنان در مورد آذربایجان و مردم و فرهنگ و زبان آن به تصویر کشیده شده است که یک مورد آن مربوط به مسأله آرد و نان مخلوط به خاک و شن تبریز است که به ناوایی های این شهر تحویل می دادند (جامی، ص ۲۶۲) که شهریار نیز در اشعارش بدان اشاره کرده است:

گندمت با وعده جو می برند و عاقبت می پزند از خاک اصطل فلان بهر تو نان

(دیوان فارسی، ص ۵۵۵)

و اهانت های بسیار زشت دیگری که از آوردن آنها در اینجا شرم داریم و خوانندگان را به متن این کتاب ارجاع می دهیم. (صص ۲۶۳-۲۵۹)

در این احوال آنچه که اتفاق افتاد عکس العملی بود که مردم، روشنفکران، هنرمندان و شاعران آذربایجانی در برابر این پدیده شوم و ضد انسانی نشان دادند. عکس العمل هایی آنچنان تند و خشم آلود که مخصوصا در جریان انقلاب اسلامی سال ۵۷ دست به دست عوامل دیگر طومار رژیم ضد دینی و ضد بشری پهلوی را در هم پیچید و آن را برای همیشه از صفحه روزگار محو کرد. در این مقاله به بررسی این مسأله در آثار شاعر بزرگ معاصر کشورمان، شهریار، می پردازیم.

شهریار: وحدت ملی و آذربایجان

شهریار شاعری است که می توان او را یکی از مردمی ترین شاعران ایران دانست. زندگی او در میان مردم بود و شعر او لبریز از احساسات انساندوستانه و انعکاس دهنده دردها و رنجها، شادی ها و غم ها، حسرت ها و آرزوها و رسم و رسوم شیرین و سنت های دیرینه مردم سرزمینش بود. او بخصوص شاعر محبوب آذربایجان بود.

شهریار در دورانی زندگی می کرد که تمام ظلم ها و ستم های حکومت پهلوی و تحقیرهای آنان را در حق مردم آذربایجان که از میان آنان برخاسته بود، می دید و می دید که کشور بزرگ و پهناور ایران با مردمانی از اقوام و مذاهب و زبانهای مختلف تنها و تنها محدود به «تهران تا کرج» شده است و به همین دلیل هم دل خوشی از تهران ندارد که به نمونه هایی از این دلخوری از پایتخت در اشعار او اشاره خواهیم کرد.

او که خود در اوج مبارزات مشروطه خواهان تبریز به تازگی از مادر متولد شده است و در خاطره ای نقل می کند که در کودکی ستارخان او را در آغوش گرفته و براسب خود گذاشته، و خود انسانی است آزادیخواه و عارف مسلک، از دیدن این واقعیت های تلخ غمگین می شود و بزرگترین غم او غم وطن او،

یعنی ایران است. او به خوبی می داند که این سیاست غلط و غیر انسانی پهلوی ها قبل از هر چیز به استقلال کشور و وحدت ملی ضربه می زند. شهریار شاعری است وطن پرست که به هیچ وجه راضی نیست کوچکترین خدشه ای به استقلال، اتحاد و تمامیت ارضی کشورش وارد آید و به همین دلیل در اشعار خود مرتب به این تبعیض ها و ستم ها آشکارا اعتراض می کند و بزرگترین اعتراض او این است که به زبان مادری ممنوع خود شعر بسراید. زبانی که حتی سخن گفتن بدان قدغن بود و موجب جریمه دانش آموزان آذربایجان در مدارس می شد (جامی، صص ۲۶۳-۲۶۲)، چه رسد به شعر گفتن بدان زبان. او درباره این قدغن بودن ترکی گویی چنین می گوید:

ترکی اولموش قدغن دیوانیمیزدان دا خبر یوخ
شهریارین دیلی ده وای دییه دیوانیله گندی
(دیوان ترکی، ص ۱۳۲)

و یا این بیت:

ترکی نین جانینی آلمیشدی حیا سیز طاغوت
من حیات آلدیم اونا حق ایچون احیا ائله دیم
(همان، ص ۲۳۱)

و الحق او موفقترین و بزرگترین صدای اعتراض آذربایجان بود که با آفریدن شاهکارهای بزرگ به این زبان پاسخ کوبنده ای به آنها داد و پیوسته به این امر افتخار می کرد:

ترکی بیر چشمه ایسه من اونی دریا ائله دیم
قمه قداره لر آغزیندا دیل اولموشدی سو گوش
ایندی گویلرده گوزل صفله صفا ایله گزیر
باخ کی حیدربابا افسانه تک اولموش بیر قاف
نه تک ایراندا منیم ولوله سالمیش قلمیم
باخ کی تهراندا نه فرزانه لر اولموش واله
آجی دیل لرده شیرین تور کی اولوردی جنظل
تور کی والله آنالار اوخشاغی لایلائی دیلی دیر
بیر سویوق معرکه نی محشر کبرا ائله دیم
من سونج ائتدیم اونی خنجری خرما ائله دیم
منجلا بلاردا اوزن اردگی دورنا ائله دیم
من کیچیک بیر داغی سرمنزله عنقا ائله دیم
باخ کی تورکیه ده قفقازدا نه غوغا ائله دیم
باخ کی تبریز ده نه شاعرلری شیدا ائله دیم
من شیرین دیل لره قاتدیم اونی حلوا ائله دیم
در دیسمی من بو دوا ایله مداوا ائله دیم.

(دیوان ترکی، ص ۲۳۲-۲۳۱)

شهریار که از تربیت یافتگان راستین مکتب اسلام بود، مسأله نژاد و قومیت در نزد او کوچکترین ارزشی نداشت و آموخته بود که انسانها همگی با هم برابر و برادرند و انتساب کسی به نژادی خاص هیچگونه برتری برای او نمی آورد. او خود در این باره می گوید: «قرآن می فرماید: واعتصموا بحبل الله

جمعاً، ما ایده آل مان این است که انسان باشیم؛ ما باید بگویم انسان، انسانیت؛ نه یک جای محدود، نه یک عده محدود.» (علیزاده، ص ۲۰۴) او در ادامه طرح مساله نژاد و قومیت را ساخته دست دشمنان می داند تا برای تفرقه افکنی از آن استفاده کنند و بدین-وسیله به مطامع خود برسند: «قومیت، ملیت، نژاد، فلان، اینها را از باب تفرقه و نزاع نوشته اند، از باب اختلاف نوشته اند. یک جبل باید گرفت که آن هم شایسته تر از همه مال خداست... سید قریشی و غلام حبشی هیچ فرقی ندارند، هر کس متقی تر باشد به خدا نزدیک تر است. این است قاعده کلی.» (همان، ص ۲۰۴)

شهریار کسانی را که با بافتن انساب دروغین برای خود، مردم آذربایجان را مورد تحقیر قرار می دهند و انسانیت را پاس نمی دارند، به باد انتقاد می گیرد و می گوید آنان از خواب غفلت بیدار نمی شوند:

نیسگیل اول چرچی یه فالسین کی جواهر نه دی قانمیر
مدنیت ده بین ایلیر بدویت، بیر اوصانمیر
گون گنڈیر آزقالا باتسین، گنجه سیندن بیر اویانمیر
بیر اؤز احوالینا یانمیر
آنار انسانلیغی آما یالان «انسابی آتانماز

(دیوان ترکی، صص ۷۹-۸۰)

استقلال ایران و حفظ یکپارچگی و پیوستگی آن و سعادت ساکنان و رشد پیشرفتش برای شهریار در درجه اول اهمیت قرار دارد تا حدی که مساله زبان مادری او که بسیار بدان وابسته است و تمام خاطرات گذشته و هویت او بدان باز می گردد، تحت الشعاع این مساله قرار می گیرد و حتی آن را نیز در خدمت ایران قرار می دهد. به نحوی که می گوید اگر زبان ترکی ما «ایران» نگوید، لال باد:

ترکی ما بس عزیز است و زبان مادری
لیک گر ایران نگوید لال باد از وی زبان

(دیوان فارسی، ص ۵۶۵)

به همین علت او با نگاهی واقع بینانه به کشور خود می نگرد و دیدن واقعیت های تلخی که در کشور وجود دارد، شدیداً او را آزار می دهد و با وجود افتخار به گذشته باشکوه آن، به بدبختی امروزش افسوس می خورد:

رود ایرانی سترگشته در دنبال بدبختی
کند این ملت بدبخت استقبال بدبختی
اجانب شد خریدار وطن اهل وطن را بین
به بازار خیانت ای عجب دلال بدبختی
به دوش خود به دشمن می بریم آذوقه خود را
خدارا شرم از اطفالت کن ای حمال بدبختی

به جان و مال یک جمع ستمکش تا زند آتش
 به هر جا کعبه آمال ملت مجلس شوری است
 ز مرکز بر ولایت ها رود عمال بدبختی
 در ایران هست مجلس کعبه آمال بدبختی
 نفاق و فقر و نادانی در این قرن اتم مارا
 چه ننگین می کند محکوم اضمحلال بدبختی
 (همان، ص ۳۸۱)

«شهریار... که ملول از نابسامانیهای کشور و رنج ملت بود... درباره علت سرودن قطعه بدبختی چنین گفت: من هم زمانی طرفدار گروهی بودم که واقعا تلاش می کردند که کشتی شکسته این ملت بدبخت و بی صاحب را به ساحل نجات هدایت کنند. اما بعدها متوجه شدم که ای بابا! ما غافلیم. دشمن اصلی بین خودمان است. سران بزرگ کشور دولتمردانی اند که برای رسیدن به مقامی و نوایی به هر قیمت نوکری بیگانگان را قبول می کنند و خود را درست در اختیار آنها می گذارند، در حالیکه ما دشمن اصلی را در خارج از ایران جستجو می کردیم.» (نیک اندیش، ص ۲۱) به همین علت نیش انتقادات تند و گزنده او متوجه کسانی است که آشکارا به ملت و کشور خود خیانت می کنند و با ایجاد تفرقه و ظلم و ستم بر ضد اتحاد ملی عمل می کنند.

شهریار به جهت تبعیض های فرهنگی و اقتصادی که بین تهران و غیر تهران گذاشته می شود، و به جهت تمرکز ثروت ممکلت در تهران، که از عوامل مهم نشاندهنده تبعیض و تفرقه است، آزرده خاطر است:

خود تل زر و سیم بود خانه به تهران
 از ارث کداین پدر این سیم و زر آری؟
 (دیوان فارسی، ص ۳۹۲)

او دل آزرده گی از پایتخت را در چند جای دیگر نیز نشان داده است:

ای پناه اهل دل شیراز علیین طراز
 رحمتی کاخر به جان از دست تهران آمدیم
 (همان، ص ۵۵۱)

و در شعر «در بازگشت به تبریز» از تهران مخوف به دامان سرزمین پر مهر مادری پناه می برد:

باز در تهران امان از حزب شیطانم نبود
 بلبلم کز چنگل زاغ و زغن باز آمدم
 (همان، ص ۲۹۸)

شعر زیبا و پر مضمون و معروف شهریار با عنوان «تهران و تهرانی» یا «نامه یک سرباز» تقریبا در بردارنده تمامی انتقادات او نسبت به کسانی است که با اعمال زشت خود وحدت ملی را به بازی گرفته اند. او از زبان یک سرباز آذربایجانی تهرانی را که اسم پایتخت نشینی دارند و «باید اهل معرفت باشند» و

خود را برتر دانسته، به تمسخر اقوام دیگر این سرزمین بزرگ و پهناور می پردازند و کارشان این است که ثروت مملکت را بخورند و بنشینند برای آنها «جک» سازند و روی هر یک از آنها القابی بگذارند، مورد شدیدترین حملات خود قرار می دهد:

تو ای بیمار نادانی چه هذیان و هدر گفתי به رشتی کله ماهی خور، به طوسی کله خر گفתי
 قمی را بد شمردی، اصفهانی را بتسر گفתי جوانمردان آذربایجان را ترک خر گفתי

تو را آتش زدند و خود بر آن آتش زدی دامن

الا تهرانیانیا انصاف می کن، خر تویی یا من

(دیوان فارسی، ص ۱۲۲۶)

و در ادامه می گوید که چگونه مردم آن سوی مرزهای جغرافیایی او را متورد محبت و لطف خود قرار می دهند، اما وقتی پا به تهران می گذارد که پایتخت کشور اوست و به عنوان یک سرباز سالها برای این کشور جانبازی کرده، به چشم دشمن و بیگانه به او می نگرند:

به قفقازم برادر خواند با خود مردم قفقاز چو در ترکیه رفتم، وه چه حرمت دیدم و اعزاز
 به تهران آمدم نشناختی از دشمنانم باز من آخر سالها سرباز ایران بودم و جانباز

چرا پس روز را شب خوانی و افرشته اهریمن

الاتهرا نیانیا انصاف می کن خر تویی یا من

به دستم تا سلاحی بود راه دشمنان بستم عدو را تا که نشاندم به جای از پای نشستم
 به کام دشمنان آخر گرفتی تیر از دستم چنان پیوند بگستی که پیوستن نیارستم

کنون تنها علی مانده است و حوضش، چشم ما روشن

الا تهرانیانیا انصاف می کن خر تویی یا من

(همان، صص ۱۲۲۷-۱۲۲۸)

و در یکی از بندهای زیبای این شعر بیان می کند که همه این اعمال تفرقه افکنانه به دست دشمنان هدایت می شود. آنها جمع متحد و یکپارچه ملت ها را دچار پریشانی می کنند و در دل آنها نسبت به همدیگر بذر کینه و نفرت می کارند و از هم جدایشان می سازند و وقتی جدا شدند و متفرق و پراکنده و در نتیجه ضعیف گردیدند، هر بلایی که بخواهند بر سرشان می آورند:

چو خواهد دشمنی بنیاد قومی را براندازد نخست آن جمع را از هم پریشان و جدا سازد

چو تنها کرد هر یک را، به تنهایی بدو تازد چنان اندادش از پا که دیگر سر نیفزاد
 تو بودی آنکه دشمن را ندانستی فریب و فن
 الا تهرانیانصاف می کن خر تویی یا من

(همان، ص ۱۲۲۸)

و از او می پرسد که به چه دلیل با وطن پرستان و دوستان خود دشمنی می کنی؟ می پرسد که چرا آذربایجان او با تمامی قهرمانی ها و رشادت هایش در راه وطن عزیز که به گوشه ای از آن در این مقاله اشاره کردیم، به دلیل عدم رسیدگی ها و اعمال تبعیض به یک «عضو فلج» تبدیل شده است؟ و بر پندار باطل او که ایران را «از تهران تا کرج» می داند، خط بطلان می کشد و سپس به او یادآوری می کند که مملکت هرچه تا حال به دست آورده، به همت همین اقوام شجاع و زحمتکش بوده است و تمام گرفتاریهای کنونی به این دلیل است که آنها را کنار گذاشته و از خود رانده اند:

چرا با دوستداران عناد و کین و لـج باشد چرا بیچاره آذربایجان عضو فلج باشد
 مگر پنداشتی ایران ز تهران تا کرج باشد هنوز از ماست ایران را اگر روزی فرج باشد
 تو گل را خار می بینی و گلشن را همه گلخن
 الا تهرانیانصاف می کن خر تویی یا من

تو را تا ترک آذربایجان بود و خراسان بود کجا بارت بدین سنگینی و کارت بدینسان بود
 چه شد کرد و لر یاغی کزو هر مشکل آسان بود کجا شد ایل قشقایی کزو دشمن هراسان بود
 کنون ای پهلوان چونی؟ نه تیری ماند و نی جوشن
 الا تهرانیانصاف می کن، خر تویی یا من

(همان، ص ۱۲۲۸)

شهریار ایران را با تمام آنچه که دارد، با تمام اقوام و مذاهب و فرهنگ های متنوعش دوست می دارد و در هر حالی به گذشته باشکوه آن افتخار می کند و پیوسته در اشعار خویش آن عظمت ها را به نمایش می گذارد:

کجا قومیتی ما قبل تاریخ بود محتاج قیم چون صغیران
 به گوش ابر گوید تخت جمشید هنوز افسانه کیوان سریران
 نه نام از دین، نه از دانش نشان بود که بنگاه تمدن بود ایران
 گرم خون ریخت دشمن شهریارا به خون دانی چه بندم نقش؟ ایران

(همان، صص ۵۶۲-۵۶۱)

یا در شعری که به مناسبت هزاره فردوسی سروده، می گوید:

جهان را تا جهانیان بود زنده نام ایران بود
خوشا ایران زمین تا بود مهد علم و عرفان بود
ز سرو و سوسن دانش یکی زیبا گلستان بود
هزار آوای این گلشن هزاران در هزاران بود

جمال گلبنانش مایه اقبال و پیروزی

نوای دلپذیر بلبلاش دانش آموزی

(همان، ص ۶۰۲)

او در شعری که برای شهر رضاییه (ارومیه) سروده است، تمام ساکنان آن اعم از اقوام و پیروان مذاهب مختلف را ایرانی نژاد می داند و می گوید که در ایران هیچکدام از اقلیت ها نباید با هیچ مشکلی مواجه باشند. زیرا همه ایرانی اند و ایران مهد عرفان و محبت است و مهم این است که همنوع را محترم بشماریم:

آنچه در این خطه کرد و آسوری و ارمنی است
جمله ایرانی نژادستند و ایرانی تبار
با اقلیت خلافی نیست در ایران از آنک
مهد عرفان است و اقلیم محبت این دیار
آنچه از ما خوانده دنیا درس اخلاق است و دین
دین ما هم مکتب اخلاق بود ای هوشیار
شاعران ما نگفتند از نفاق و دشمنی
زانکه انسانیم و انساندوستی ما را شعار
نوع خود را محترم می دار و با عشق وطن
هر که اینجا زاده و پرورده ایرانی شمار

(همان، ص ۵۱۸)

و چنین است که «روح ملیت» را در این نقطه از کشور غرور آفرین می داند:

غرور آورد روح ملیت اینجا
که یارب سرافراز باشی و مغرور

(همان، ص ۵۲۷)

اما آنچه که به عهده شهریار به عنوان شاعری از آذربایجان است، بیان پیوستگی آذربایجان به ایران و نقش تعیین کننده و مهم آن در شکل گیری ایرانی متحد و یکپارچه است. به همین دلیل او در اشعار خود پیوسته به فداکاریهای آذربایجان در راه وطن اشاره کرده و همان طور که قبلاً هم گفتیم و نشان دادیم، به این فداکاریها و رشادت ها و خون هایی که آذربایجان در راه وطن داده، افتخار نموده است و دقیقاً به همین جهت هم آذربایجان را دوست می دارد و بدان عشق می ورزد و همیشه خواسته است زادگاه او در خدمت آزادی ایران باشد و آن را مایه «پیوند ایران» می داند:

آزادی ایران ز تو، آبادی ایران ز تو
 آزاد باش ای خطه آباد آذربایجان
 تا باشد آذربایجان پیوند ایران است و بس
 این گفت با صوتی رسا فریاد آذربایجان
 در بیستون انقلاب از شور شیرین وطن
 بس تیشه بر سر کوفته فرهاد آذربایجان
 در مکتب عشق وطن جان باختن آموخته
 یا رب که بوده از ازل استاد آذربایجان

(همان، ص ۳۳۶)

با این حال همان گونه که قبلا نیز اشاره کردیم، او به بی توجهی ها و ستم هایی که بر سرزمین مادری اش رفته معترض است و این اعمال را جواب مناسبی در برابر جانبازیها و خدمات آذربایجان نمی داند:

جان داده آذربایجان امداد ایران را و نیست
 ایران مداران را سر امداد آذربایجان

(همان، ص ۳۳۶)

و تبریز که این همه در راه آزادی وطن روزهای سخت به خود دیده و بزرگمردان و قهرمانان بسیاری در این راه قربانی داده، مورد شدیدترین بی مهری ها و زخم زبان ها قرار می گیرد:

این همان تبریز کز خون جوانانش هنوز
 لاله گون بینی همی رود ارس، دشت مغان
 این همان تبریز خونین دل که بر جانش زدند
 دوستان زخم زبان و دشمنان زخم سنان
 که ندیم اجنبی خواندند و گه عضو فلج
 کور دل یاران فرق خادم و خائن ندان

(همان، صص ۵۵۸-۵۵۹)

در ماجرای بارندگی شدیدی که در آذربایجان اتفاق افتاده بود، توجهات مناسبی برای ساماندهی آنجا نمی شد و خسارات فراوانی به مردم وارد شده بوده است. به همین جهت لب به شکایت می گشاید و از اینکه زندگی سال های سال در آذربایجان زندان شده است، دردمند است:

با وجود التماس و پیش بینی های خلق
 رفت اینسان غفلت و نسیان در آذربایجان
 من فزون احساس دردم بود زیرا سالهاست
 زندگی را دیده ام زندان در آذربایجان

(همان، ص ۵۵۳)

و در جای دیگر از اینکه تهران رمق تبریز را ربوده و این شهر عزیز دیروزی امروز ذلیل و خوار شده، گلایه مند است:

تبریز که مهد هر فتوح است
 با مهر و نشان عهد نوح است
 تبریز همان بود که بوده است
 تهران دگرش رمق ربوده است
 دیروز عزیز و نور چشمی
 و امروز ذلیل و خوار و خمشی

آیا به سزا بود چنین شهر مخروبه و آب گنده در نهر
گر حاصل خود دهند بازش یکباره کنند بی نیازش

(همان، صص ۷۰۱-۷۰۲)

او سردمداران حکومت مرکزی را در دوران پهلوی ضحاک‌یانی می‌داند که عمداً بر این خاک پاک ستم می‌رانند و به همین جهت تهدید می‌کند که در برابر ضحاک‌ی آنها کاوه ای از آذربایجان سر برخواهد آورد و طومار زندگی آنان را در هم خواهد پیچید:

ضحاکیان مرکزی بیرون برند از حد ستم تا سر بر آرد کاوه حداد آذربایجان
خون شد دل آزادگان، یارب پس از چندین ستم کام ستمگر می‌دهی یا کام آذربایجان

(همان، ص ۳۳۶)

شهریار مثل هر انسان دیگری به زادگاه و سرزمین مادری خود دلبسته است و بدان عشق می‌ورزد. تمام خاطرات شیرین کودکی اش که موجودی یک انسان از عمر سپری شده اش می‌باشد، به آنجا تعلق دارد و تمامی آنچه که در شکل‌گیری این خاطرات و این هویت دخیل اند، برای او تقدس دارد: مناظر طبیعی، کوهها، رودها، چشمه‌ها، آداب و رسوم و سنت‌ها، شادی‌ها و غم‌ها و مهمتر از همه اینها شخصیت‌های انسانی که شاعر ما با هر یک ارتباطی خاص داشته است؛ مردم پاک و نجیبی که شهریار به آنها عشق می‌ورزد و دوستشان می‌دارد و این شخصیت‌ها آنقدر با روح و ذهن او گره خورده‌اند که در شاهکار بزرگ خویش، حیدرآبادیه سلام، جزئی‌ترین خاطرات خود را از تک‌تک آنها که تعدادشان کم هم نیست، آن هم پس از دهها سال، به زیبایی و وضوح تمام بازگو می‌کند. آذربایجان برای او قبل از هر چیز عبارت است از همین شخصیت‌ها و مردمی که ایل و تبار شاعر هستند؛ ایلی که شاعر به وجود آنها زنده است و سراینده دردها و اندوه‌های آنان است، هم به ترکی و هم به فارسی:

اثلیمین فارس‌یاجادا دردینی سویلر دیلی یم من

(دیوان ترکی، ص ۷۹)

ایلی که شاعر از آن دور افتاده است و آرزو می‌کند بال به بال بادها و گره خورده به سیل کوهها، بار دیگر آن را بیابد و دردمندانه با او به گریه بنشیند:

بیر اوچایدیم بو چیرپینان یثلین
باغلاشایدیم داغدان آشان سلین
آغلاشایدیم اوزاق دوشن اثلین

بیرگوریدیم آیرلیغی کیم سالدی
اولکه میزده کیم قیریلدی کیم قالدی

(همان، ص ۴۷)

شهریار در شعر بلند «به پیشگاه آذربایجان عزیزم» نهایت ایران دوستی خود و آذربایجان را به زیباترین و غراترین شکل به تصویر می کشد و با وجود تمامی بلاها و مصیبت هایی که دوست و دشمن بر سر آذربایجان آورده اند، همچنان از «سرایران» می خواهد سینه زخمی خود را به پیش آورد و بلاگردان ایران باشد و دشمنی های دوست نمایان داخلی را به حساب ایران که مادر اوست و بی کس مانده است، نگذارد. گزیده ای از این شعر زیبا را برای حسن ختام در اینجا می آوریم:

روز جانبازیست ای بیچاره آذربایجان	سر تو باشی در میان هر جا که آمد پای جان
ای بلاگردان ایران سینه زخمی به پیش	تیر باران بلا باز از تو می جوید نشان
کاخ استقلال ایران را بلا بارد به سر	پای دار ای روز باران حوادث ناودان
زیر آن باران آتش چونی ای کانسون انس	دود آهت تا که را آتش زند بر دودمان
ای که دور از دامن مهر تو نالد جان من	چون شکسته بال مرغی در هوای آشیان
دیگران را نامه صلح و صفا بارد به سر	در شگفتم پس ترا آتش چرا بارد به جان
آنکه لاف دوستی زد با تو آخر با تو کرد	آنچه کس با دشمن خونخوار خود نپسندد آن
با شتون ملت دیوانه بازی می کنند	مرحبا فرزانه استاندار کیوان آستان
لیکن اینها دشمنان کردند، از ایران مرنج	دوست را قربانی دشمن نشاید کرد هان
بی کس است ایران، به حرف ناکسان از ره مرو	جان به قربان تو ای جانانه آذربایجان
مادر ایران ندارد چون تو فرزنددی دلیر	روز سختی چشم امید از تو دارد همچنان
کوه هایت بسته صف چون حلقه انگشتری	آسمانی سرزمینی چون نگینش در میان
عفت زندهای تو تالی ندارد در بشر	غیرت مردان تو ثانی ندارد در جهان
داس دست دیهقان چون کمان تهمتن	بیل دوش آبیارت چون درفش کاوایان
تا که چون چوبه دار شهیدانت بلند	چشمه ها چون خون پاک نوجوانانت روان
این همان تبریز دریا دل که چندین روزگار	سد سیل دشمنان بوده است چون کوهی گران
این همان تبریز کاندرد دوره های انقلاب	پشتاز جنگ بود و پهلوان داستان
با خطی برجسته در تاریخ ایران نقش بست	همت والای سردار میهن، ستارخان

این همان تبریز کامثال خیابانی در او
این قصیدت را که جوش خون ایرانیت است
شهریارا تا بود از آب آتش را گزند

جان برافشانند بر شمع وطن پروانه سان
گوهر افشان خواستم در پای ایران جوان
باد خاک پاک ایران جوان مهد امان
(دیوان فارسی، صص ۵۵۵-۵۵۹)

نتیجه:

ایجاد وحدت واقعی در یک جامعه هیچگاه با یکسان‌سازی کامل و نابود کردن سرمایه‌های فرهنگی اقوام محقق نمی‌شود. بلکه این امر بیشتر باعث بروز عکس‌العمل‌های منفی شده، جامعه را دچار تفرقه می‌سازد. آنچه که حکومت پهلوی به نام وحدت ملی انجام می‌داد نه تنها به وحدت منجر نشد، بلکه عکس‌العمل شدید اقوام را در پی داشت به نحوی که همه این اقوام دست در دست هم برای ایجاد حکومتی عادل که مبتنی بر ارزش‌های دینی و انسانی باشد، به پا خاستند و آن رژیم را ساقط کردند.

استاد محمد حسین شهریار، شاعر ملی و بزرگ معاصر کشورمان که شاهکارهای بزرگی به دو زبان ترکی و فارسی خلق نمود، بی‌آنکه ترک زبان بودن او خدشه‌ای به ایران دوستی‌اش وارد آورد، در جای‌جای اشعار خود به صادقانه‌ترین شکل ممکن عشق خود را به وطن نشان داد و ثابت کرد که برای ایجاد ایرانی متحد نیازی به نابودی فرهنگ‌های بومی نیست؛ بلکه در صورت استفاده صحیح، این تنوع فرهنگی‌ها خود عامل مهمی در راه رسیدن به هدف والای وحدت می‌باشد.

منابع

- ۱- آبراهامیان، پرواند، ۱۳۷۷، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فروزمند، حسن شمس آوری و محسن مدیر شانه چی - تهران، نشر مرکز، چاپ اول
- ۲- آل احمد، جلال، ۱۳۵۷، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲-تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ اول
- ۳- جامی، پاییز ۱۳۷۱، گذشته چراغ راه آینده است - تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ دوم
- ۴- شهریار، محمد حسین، ۱۳۸۶، دیوان فارسی، ج ۱ و ۲ - تهران، مؤسسه انتشارات نگاه، چاپ سی ام
- ۵- شهریار، محمد حسین، ۱۳۸۶، کلیات اشعار ترکی - تهران، انتشارات نگاه، چاپ بیست و یکم
- ۶- علیزاده، جمشید، ۱۳۷۹، گفتگو با شهریار - تهران، انتشارات نگاه، چاپ اول
- ۷- کسروی، احمد، ۱۳۸۴، تاریخ مشروطه ایران - تهران، صدای معاصر، چاپ پنجم
- ۸- نیک اندیش نوبر، بیوک، ۱۳۷۹، در خلوت شهریار، ج ۳ - تبریز، انتشارات پریور، چاپ اول

«بازتاب داستان قرآنی یوسف(ع) در دیوان فارسی شهریار»

دکتر خدابخش اسداللهی*

چکیده

داستان حضرت یوسف (ع) که در قرآن از آن به عنوان «احسن القصص» یاد شده است، یکی از پربسامدترین مضامین قرآنی در ادبیات فارسی است که در اشعار شاعران فارسی زبان، بازتاب گسترده‌ای داشته است. شهریار از جمله شاعرانی است که در اشعار خود از این داستان الهام گرفته و به وجوه گوناگون این داستان از قبیل: خواب یوسف، به چاه افتادن یوسف، نجات یوسف از چاه توسط کاروانیان، زیبایی یوسف، عفت و پاکدامنی یوسف، به زندان افتادن یوسف، احوال یعقوب نبی، بوی پیراهن یوسف و... اشاره کرده است.

تسلط شهریار به قرآن کریم، به ویژه داستان مربوط به سوره یوسف (ع) موجب آن شده است که وی در دیوان خود با استفاده از قسمت‌های مختلف این داستان، سرگذشت‌ها و حالات مختلف دوران زندگی خود را با ماجراهای مناسب آن سنجیده و مطابقت دهد. او دوران کودکی، پاکی و معصومیت خود را به معصومیت دوران کودکی یوسف (ع) تشبیه می‌کند و عشق روزافزون و خالص خود را نسبت به معشوق در روزگار جوانی، به عشق زلیخا نسبت به یوسف که از مجاز به حقیقت مبدل شد، مانند می‌نماید. همچنین دوران هجران و ناکامی پیری را با دوری و محرومیت یعقوب نبی از یوسف مقایسه می‌کند. بنابراین شهریار به برکت و میمنت داستان یوسف، داستان پاکی‌ها، دلدادگی‌ها، رنج و مشقت دیدن‌ها و هجران کشیدن‌های خود را برای خوانندگان اشعار شورانگیز خود بازگو می‌کند.

واژگان کلیدی: قرآن، حضرت یوسف (ع)، حضرت یعقوب (ع)، برادران یوسف.

مقدمه

داستان حضرت یوسف (ع) یکی از مهم‌ترین داستان‌های قرآن است که علاوه بر قرآن در تورات نیز با برخی تفاوت‌ها آمده است. این داستان، زندگی یوسف را از کودکی تا رسیدن او به مقام خزانهداری کشور مصر، عفت و پاکدامنی او، خنثی شدن توطئه‌های مختلف علیه او و جلوه‌هایی از قدرت الهی را مطرح می‌کند. شاعران به علت تقدس بخشیدن به اشعار خود، نشان دادن اطلاعات دینی، مفاخره استشهاد و ... از مضامین و مفاهیم قرآنی بهره برده‌اند. شهریار در اشعار خود به همی وجوه زندگی حضرت یوسف اشاره کرده است، در این مقاله به بررسی اشعار شهریار در مورد این داستان با نیم‌نگاهی به آیات قرآنی و مطالب تورات می‌پردازیم.

پیشینه مطالعاتی تحقیق

در ادبیات فارسی هر کدام از شاعران از داستان حضرت یوسف (ع) الهام گرفته‌اند. این شاعران از این داستان بیشتر به عنوان نماد استفاده کرده‌اند؛ یوسف: مظهر زیبایی و گمگشته‌ای که روزی به وطن باز می‌گردد، یعقوب: نماد انسان‌های هجران کشیده، زلیخا، نماد انسان‌های عاشق که عشق هوس‌آلود آنان به عشق مقدس مبدل می‌شود، باد صبا: قاصدی که مژده‌ی وصال دوست را به عاشق می‌دهد. در مورد پیشینه‌ی این مقاله تا جایی که اطلاع داریم در دوره‌ی معاصر هیچ پژوهشی انجام نگرفته است.

مبانی نظری تحقیق

یوسف در لغت عبرانیان یعنی «خواهد افزود» به روایت تورات هنگامی که راحیل اولین فرزند خود را زاید این نام را بر او نهاد، به امید اینکه پس از اولین فرزند خداوند فرزند دیگری نیز به راحیل بدهد. یعقوب: «کسی که عقب چیزی را می‌گیرد، در کتاب مقدس وجه تسمیه این نام را صرفاً به مناسبت واقعه تولد عیسو (عیص) و یعقوب باهم دانسته‌اند و اینکه یعقوب پاشنه عیسی را می‌گیرد تا او را به عقب بکشد؛ اما در داستان یعقوب می‌بینم که او به بالاترین مقام می‌رسد تا جایی که لقب اسرائیل را دریافت می‌کند» (طهماسبی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۵).

داستان حضرت یوسف در قرآن و تورات با تفاوت‌هایی آمده است: به روایت تورات یعقوب سخن فرزندان را در مورد این که یوسف را گرگ خورده است باور می‌کند اما در قرآن یعقوب سخن فرزندان را باور نمی‌کند. در تورات آمده که کاروانیانی که یوسف را در بازار ثمن بخش فروختند قبیله‌ای از اسماعیلیان بوده‌اند؛ اما قرآن به گونه‌ای دیگر از این قبیله یاد می‌کند و بی‌آنکه بگوید چه نام داشتند زهد و پارسایی آنان را نسبت به یوسف بیان می‌کند، در تورات موضوع بریدن دستان زنان مصری به سبب زیبایی

یوسف مطرح نشده در قرآن به جای پسران یوسف و وفات یوسف در مورد عبرت‌انگیزی از این داستان سخن گفته شده است.

بحث و نتایج

داستان حضرت یوسف (ع) در نگاه شاعران

رودکی اولین شاعری است که به داستان حضرت یوسف توجه نمود، او در قطعه‌ای می‌گوید:

نگار نیا شنیدستم که گناه محضت و راحت سه پیراهن سلب دوست یوسف را به عمر اندر
یکی از کید شد پر خون، دوم شد چاک از تهمت سوم یعقوب را از برش روشن گشت چشم ترا
رخم ماند بدان اول، دل‌م ماند بدان ثانی نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر؟
(رودکی، ۱۳۷۳، ص ۸۷)

بعد از رودکی کسانی در شعرهایش به این موضوع نظر داشته است:

گلزار با تأسف خرید بی‌تکلف چون پیش تخت یوسف رخساره‌ی زلیخا
(ریاحی، ۱۳۸۰، ص ۶۷)

از شاعران دیگر می‌توان به سعدی اشاره کرد:

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند که ای روشن گهر پیر خرسند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفت: احوال ما بسرق جهان است دمی پیدا و دیگر دم نهان است
(خزائلی، ۱۳۸۱، صص ۳۱۹، ۳۱۸)

حافظ نمونه‌های بسیاری از این داستان را در اشعار خود تلمیح و تضمین کرده است که به یک نمونه اکتفا می‌کنیم:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
(حافظ، ۱۳۷۱، ص ۲۲۸)

از مثنوی‌سرایانی که از این داستان الهام گرفته‌اند می‌توان به ابوالمؤید بلخی (قرن چهارم)، بخاری (قرن پنجم)، عمق بخارایی (قرن ششم)، عبدالرحمن جامی (قرن نهم)، مقیم شیرازی (قرن سیزدهم) اشاره کرد. یوسف زلیخا منسوب به فردوسی را می‌توان نام برد، در حالی که از او نیست.

نگاهی کلی به داستان حضرت یوسف در قرآن و تورات

داستان حضرت یوسف (ع) در تورات از نقطه‌ی شروع تا پایان به صورتی به هم پیوسته، به ترتیب و با شرح و جزئیات آمده است. سبک نگارش همان است که در تاریخ‌نویسی مرسوم بوده است و صبغه‌ی تاریخی بودن تا حدودی در آن آشکار است، نام‌های اشخاص، مکان‌ها که وقایع در آن شکل می‌گیرد و وسایل و ابزاری که داستان را همراهی می‌کند نشانه‌ی این امر است. ذکر سال‌ها و تعیین سال‌های عمر شخصیت‌های داستان و فاصله‌ی حوادث، همه و همه به صبغه‌ی تاریخی بودن یوسف در تورات کمک می‌کند؛ اما در قرآن بیشتر نام‌ها اعم از نام مکان‌ها به اشخاص و اشیا حذف شده است.

از نام‌های اشخاص تنها نام یعقوب و یوسف آمده است، از مکان‌ها تنها نام مصر و از اشیا جام ویژه‌ی یوسف آن هم با تعبیرهای متفاوت آمده است «حذف نام‌ها به سبب گرفتار نشدن به تکرار و اطناب است! اما دلیل مهم‌تر برای حذف، جدا کردن این قصه از زمان و مکانی ویژه است، یا رها کردن آن از قید و بند زندان تاریخ و تسری دادن یوسف به همه زمان‌ها و مکان‌های دیگر، به‌ویژه آنکه قرآن هیچ زمان خاصی را برای وقوع داستان ذکر نکرده» (طهماسبی، ۱۳۸۰، ص ۱۵).

کلمه‌ی قصه که در آغاز سوره‌ی یوسف آمده بیانگر این است که قصه اثر واقعه‌ای که رخ داده پیگیری می‌کند، ولی خبر از واقعه‌ای که رخ داده سخن می‌گوید «داستان یوسف در قرآن به لحاظ حجم نوشته بیشتر از یک پنجم داستان یوسف در تورات نیست» (طهماسبی، ۱۳۸۰، ص ۱۶).

تفاوت‌های دیگری که میان تورات و قرآن در این داستان مربوط به جوهره‌ی درونی داستان است. شخصیت‌های اصلی قصه در هر دو داستان یکسان هستند. یعقوب، یوسف، برادران و آن زن مصری که به زلیخا مشهور شده است، هیچ کدام از این شخصیت‌ها دگرذیسی قابل توجهی در تورات ندارند. در پایان همه‌ی آنها همان کسانی هستند که در آغاز داستان بوده‌اند، فقط جایگاه یوسف تغییر می‌کند و از اسارت به عمارت می‌رسد، اما یوسف نیز به لحاظ شخصیتی و روانی تغییر چندانی نکرده است، در حالی که در روایت قرآنی از قصه‌ی یوسف همه‌ی شخصیت‌ها مشمول تغییرات اساسی و دگرگونی‌های فکری و روانی می‌شوند.

خواب یوسف و تعبیر آن

قرآن کریم متن خواب یوسف را این گونه نقل می‌کند: «اکنون متذکر شو خواب یوسف را) آن‌گاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر در عالم رویا دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه مرا سجده می‌کردند»

یعقوب نیز او را از تعبیر خواب برای برادرانش منع می‌کند، و ادامه‌ی سخن یعقوب را قرآن این‌گونه می‌آورد:

«وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيَتِيمٌ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (قرآن، یوسف، ۶).

استاد شهریار با توجه به این آیه در قصیده‌ای می‌گوید:

تو بر کشیده از چاه یوسف صدیق به اوج ماه به رگم برادران حسود
(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۹۸۲)

مصراع دوم این بیت می‌تواند اشاره‌ای به این آیه باشد که با توجه به تعبیر خواب یوسف توسط یعقوب (ع) او روزی به بالاترین مقام خواهد رسید. شهریار با توجه به این داستان اشاره به بالا رفتن مقام انسان‌ها و شهدا دارد.

به چاه انداختن یوسف

هنگامی که برادران یوسف به صحرا آمدند، تصمیم گرفتند که یوسف را به چاه اندازند. «تصمیم قبلی آنها این بود که به هر ترتیبی شده یوسف را از پدر دور کنند و به سرزمینی دور ببرند تا به او دستی نرسد؛ اما وقتی به صحرا آمدند و شاید در بین مسیر، گذرشان به چاهی افتاد و به این فکر افتادند تا او را در چاه افکنند و بدین طریق هدفشان را عملی سازند» (تاریخ انبیا، ۱۳۸۶، ص ۲۳۰).

قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابِ الْجُبِّ وَآوَحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (قرآن، یوسف، ۱۵).

شهریار با توجه به این آیه در یکی از غزلیات خود می‌گوید:

کاروان آمد و از یوسف من نیست خبر این چه راهی است که بیرون شدن از چاهش نیست
(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۶۳)

شاعر در مصراع دوم نیامدن معشوقه‌ی خود را ناشی از مشکلی می‌داند، همان‌گونه که یوسف نیز به علت انداخته شدنش در چاه نتوانست به نزد پدر خود باز گردد.

یعقوب‌ها ز هجر تو بیت‌ال‌حزن‌نشین ای صد هزار یوسف مصری به چاه کن
(همان، ص ۱۶۴)

مصراع دوم اشاره به طاق‌ت زیاد عاشق در برابر دوری معشوق است که سختی این دوری با سختی دوری یوسف با یعقوب هنگام افتادن در چاه مقایسه شده است.

چو یوسفم به چاه بیابان غم اسیر وز دور مـــــــژده‌ی جــــرس کاروانی

(همان، ص ۲۰۶)

در مصراع اول شاعر (شهریار) از دیار و موطن خود دور افتاده است و غمگین است، همان گونه که یوسف هنگام به چاه افتادن از دیار خود دور افتاد و غمگین شد.

بی تو چون یوسف به چنگال حریفی گرگ سیرت رو به چاه گور دارم آه و واویلا جوانی
(همان، ص ۲۱۹)

در مصراع دوم شاعر خطاب به دوران جوانی رسیدن به دوران پیری را همانند رسیدن به چاهی (گور) می‌داند که راه برگشتی ندارد و با چاهی که حضرت یوسف را در آن انداختند، کاملاً متفاوت است.

همتی ای کاروان مصر که یوسف ماه عزیز است و تاب چاه ندارد
(همان، ص ۲۸۱)

در مصراع دوم شاعر یوسف را جلوه‌ای از جمال الهی می‌داند که در چاه افتاده است.

تا مــــه کنعان من به چاه فراق است کلبه احزان خوشست و ناله یعقوب
(همان، ج ۱، ص ۲۸۶)

مصراع اول اشاره به دوری شهریار از معشوق خود دارد؛ همان گونه که یعقوب (ع) از یوسف (ع) خود دور شده است:

چگونه بگذرد از آن چه ذقن عاشق که یوسف دل از این رهگذر به چه دانست
(همان، ج ۲، ص ۸۹۶)

در چاه غم و غوغا چون من چه نشستی، خیز ای یوسف از این زندان برکن سر غوغایی
(همان، ج ۳، ص ۳۶)

حاسدان چاه کنان اند و گرنه یوسف نیست ماهی که دل از مهر کند کنعان را
(همان، ج ۳، ص ۱۲۳)

شهریار در این شعر اشاره به ماجرای خود در تهران همراه یاران خود دارد که روزی از آنها جدا شد. همانند یوسف که به علت حسادت برادرانش از سرزمین خود دور افتاد.

طبیعت بیت‌الْحزن است باید طی کند یعقوب و گرنه ماه خود از چاه کنعان در نخواهد برد
(همان، ج ۳، ص ۸۶)

مصراع دوم اشاره دارد به همراهی خداوند با جماعت مردم (شرط پیروزی این دو مورد است) همان‌گونه که خداوند و کاروانیان در بیرون آمدن یوسف از چاه کمک کردند.

شهریار در مثنوی‌های خود در مورد این موضوع فقط به این دو بیت اشاره دارد:

ترک یوسف بیفکندی به چاه درخ یعقوب توانی نگاه

(همان، ج ۱، ص ۴۰۴)

شاعر در این بیت اشاره به این موضوع دارد که خداوند ناظر بر اعمال ماست و در مقابل هر کاری باید جواب پس داد.

طایب مع یعقوب ملک شد سیاه یوسف خورشید فرو شد به چاه

(همان، ج ۱، ص ۹۸۲)

این بیت اشاره به دگرگونی احوال و تأثیر سرنوشت بر آدمیان دارد همان‌گونه که فردی چون یوسف به چاه انداخته شد شهریار در قصیده‌های خود در مورد این موضوع به این بیت اشاره کرده است.

تو که کشیده از چاه یوسف صدیق به اوج ماه به‌رغم برادران حسود

(همان، ج ۲، ص ۹۸۲)

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، این بیت اشاره دارد به عظمت مقام انسانی که با تلاش‌های خود به رغم وجود مشکلات ادامه می‌دهد همان‌گونه که یوسف (ع) بعد از افتادن به چاه، روزی عزیز مصر شد.

بازگشتن پسران یعقوب

به موجب «وَجَاءَ أَبُوهُمُ عِشَاءً يَبْكُونَ» (قرآن، یوسف، ۱۶) برادران یوسف پس از انداختن او در چاه نزد پدر خود بازگشتند.

شهریار نیز در این مورد به یک بیت در غزلیاتش اشاره نموده است:

کاروان آمد و از یوسف من نیست خبر این چه راهی است که بیرون شدن از چاهش نیست

(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۶۳)

نجات یوسف از چاه

مطابق روایت‌ها و تاریخ، یوسف سه روز در چاه بود تا خدای تعالی وسیله‌ی نجات او را فراهم ساخت. در حدیثی آمده است که حضرت برای شتاب در نجات خویش از آن مهلکه‌ی سخت، این دعا را خواند:

«يا اِلهَ اِبْرَاهِيْمَ وِ اسْحٰقَ وِ يَعْقُوْبَ اَرْحَمَ رَحْمٰتِي وِ صَغْرِي» (تاریخ انبیاء، ۱۳۸۶، ص ۲۳۵)

قرآن کریم در این مورد می‌فرماید:

وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرَوهُ بَضَاعَةٌ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ
(قرآن، یوسف، ۱۹)

شهریار در مورد این موضوع در غزل‌های خود به این ابیات اشاره کرده است:

ماه کنعان چو به تلخی به دل چاه کند جان کاروان گر همه بابار گلاب و شکر آید
(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۵۷)

گذر کاروان مصر راه دلو و آبش هست ولی کو دیگر آن کنعان که یوسف خیزد از چاهش
(همان، ج ۳، ص ۱۴)

می‌رسد آن کاروان که یوسف مصری از چاه زندان حاسدان به در آید
(همان، ص ۹۰)

مقصود شاعر در این ابیات ترتیب ندامت و پشیمانی، پیروزی و امید و قاصد و مقصود است.

فروش یوسف (ع) به ثمنِ بخش

میان مفسران اختلاف است که فروشندگان یوسف چه کسانی بودند؟ بعضی گفته‌اند «ظاهر آیات این است که کاروانیان اقدام به چنین کاری کردند؛ زیرا در آیات قبل در مورد برادران یوسف سخنی به میان نیامده» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ص ۳۵۵) ولی برخی نوشته‌اند: «برادران یوسف بودند که ایشان را به کاروانیان فروختند» (محدث، ۱۳۷۳، ص ۸۲).

قرآن کریم در این مورد می‌فرماید:

«وَسَّرُوهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ» (قرآن، یوسف، ۱۰).

شهریار در غزلیاتش در مورد این موضوع می‌گوید:

به کلامی نخرد زال جهان دیده عشق یوسف مصری اگر شاهد بازاری بود
(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۴۷)

بردم از آشفته بازار قلبی سلیم صحبت یوسف کجا و صرفه‌ی سیم دغل
(همان، ص ۲۰۵)

شاعر در بیت اول اشاره به زیبایی باطنی یوسف (معشوق) دارد که پیر جهان‌دیده این زیبایی را دوست دارد و در بیت دوم اشاره به این دارد که معشوق خود را با هیچ پولی معامله نمی‌کند. شهریار در یکی از مثنوی‌هایش به این موضوع اشاره کرده است.

سود و سرمایه سوختند بسی یوسف ارزان فروختند بسی

(همان، ص ۴۸۹)

«ی» در اینجا نشانه‌ی تقلیل است و شاعر ضمن اشاره به فروش یوسف به قیمت اندک از سوی برادرانش، به بی‌اعتنایی مردم نسبت به شعر خود تأکید دارد.

در خانه‌ی عزیز مصر

«سرانجام این گوهر گران بها نصیب عزیز مصر گردید که برخی نامش را «قطفیر» ذکر کرده‌اند و گفته‌اند: وی نخست‌وزیر مصر بوده و منصب جانشینی و خزانه‌داری و فرماندهی لشکر پادشاه را به عهده داشته است» (تاریخ انبیاء، ۱۳۸۶، ص ۲۳۸).

قرآن کریم در این مورد می‌فرماید:

«وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (قرآن، یوسف، ۲۱).

شهریار در غزلیات خود در این زمینه می‌گوید:

بردم از آشفته بازار جهان قلبی سلیم صحبت یوسف کجا و صرفه‌ی سیم دغل

(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۰۵)

شاعر در این دنیا معشوقه‌ای برای خود برگزیده همان‌طور که عزیز مصر یوسف را برگزید و به خانه خود برد.

جمال یوسف مصری و لحن داودی بدان عزیز پسر داشتند ارزانی

(همان، ص ۲۳۶)

در اشعار متفرقه خود نیز به این موضوع این‌گونه اشاره می‌کند:

کشیده یوسف بر سر بازار مصر غم کلاف حيله در کف مشتری بین زال بدبختی

(همان، ۷۲۵)

شهریار با تلمیح به داستان تحمل رنج‌های یوسف (ع)، بدبختی‌های خود را با مشکلات یوسف هنگامی که توسط عزیز مصر خریداری شد، مقایسه می‌کند.

قهرمان تقوا و عفت

عشق زلیخا به یوسف به جایی کشید که همه‌ی ملاحظات را کنار گذاشت و از همه‌ی عنوان‌ها چشم پوشید و تصمیم گرفت عشق سوزانش را به این جوان ماه‌سیما و غلام کنعانی ابرار کند و به هر ترتیبی شده از وی کام گیرد.

قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهٗ السُّوْءَ وَ الْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ» (قرآن، یوسف، ۲۴)

شهریار در یکی از غزلیاتش به این موضوع این‌گونه اشاره کرده است:

یوسفی بود و زلیخا و همان توسن عشق کز نهیب ملک‌العرش، مهار آمده بود

(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۵۵)

شهریار خرابی و خماری خود را با سرکشی و هوس‌بازی زلیخا مقایسه کرده است.

او همچنین در یکی از قصیده‌هایش می‌گوید:

نه تو آن یار عزیزی به جمال یوسف نه من آن عاشق زارم به نوای دارد

(همان، ص ۳۱)

قرآن کریم ادامه‌ی ماجرا را این‌گونه بیان کرده است:

«وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ اَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سَوْءًا اِلَّا اَنْ يَسْجَنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ» (قرآن، یوسف، ۲۵).

شهریار در غزلی به این موضوع اشاره می‌کند:

زلیخا چاک زد در دامن یوسف، نمی‌دانست که خواهد کردن از پاکی حکایت دامن چاکی

(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۷۸)

او همچنین در یکی از قصیده‌هایش به این موضوع چنین اشاره نموده است:

زمانه تربت لیلی کشد بریده مجنون سپهر دامن یوسف درد به دست زلیخا

تهمت و دفاع

خدای سبحان در این موقع حساس اولیای خود و افراد باتقوایی چون یوسف را یاری می‌کند و پاکی آنان را آشکار ساخته و از آلودگی و اتهام آنان حفظ می‌کند و همان‌گونه که او را تا به آن روز همه‌جا

محافظت نموده بود، در اینجا نیز با لطف و عنایت یاری اش کرد. هنگامی که عزیز مصر دید که پیراهن یوسف از عقب دریده شده است، زلیخا را متهم ساخت. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

«فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدِّمَ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ» (قرآن، یوسف، ۲۸).

شهریار به این ماجرا نیز در یکی از غزلیاتش چنین اشاره کرده است:

زلیخا چاک زد در دامن یوسف، نمی‌دانست که خواهد کردن از پاکی حکایت دامن چاکی
(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۷۸)

انتقال به زندان

غرور و خود خواهی زلیخا سبب شد تا تهدید خود را عملی سازد، از این رو به شوهرش پیشنهاد داد که یوسف را بی‌گناه زندانی کند:

«و تصمیم بر آن شد که یوسف را چندی به زندان افکنند تا اولاً سروصدا، از بین برود و ثانیاً با زندانی کردن یوسف در خارج چنین منعکس کنند که وی گناه کار است و در صدد خیانت بوده و همسر عزیز، گناهی در این ماجرا نداشته است» (تاریخ انبیاء ۱۳۸۶، ص ۲۵۷).

بدین ترتیب یوسف قربانی توطئه‌ها و عیاشی‌های کاخ‌نشینان مصر گردید. قرآن کریم زندانی شدن یوسف را این گونه بیان می‌کند:

«ثُمَّ بَدَأْ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ» (قرآن، یوسف، ۳۵).

شهریار در شعرهای متفرقه خود به این امر چنین اشاره می‌کند:

از عزیز مصر باید قصر پنهان داشتن عشق اگر آزاد شد یوسف به زندان می‌رود

(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۶۷۶)

درخواست یوسف از رفیق زندانی

پرونده‌ی آن دو رفیق زندانی یوسف بررسی شد: یکی تبرئه و دیگری محکوم به اعدام گردید. مأموران برای بیرون بردن آنان وارد زندان شدند، آن دو برای خدا حافظی نزد دوست خردمند و دانشمند خود یوسف صدیق آمدند. یوسف به آن یکی که می‌دانست تبرئه و آزاد می‌شود، سفارشی کرد. قرآن کریم در زمینه توصیه یوسف (ع) می‌فرماید:

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاءَ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» (قرآن، یوسف، ۴۳)

شهریار به این موضوع نیز چنین اشاره نموده است:

عزیز مصر به شکران سلطنت چه شود که پرسشی کند از همنشین زندانی

(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۳۷)

شاید چو یوسفم بنوازد عزیز مصر پاداش زلتی که به زندان کشیده‌ام

(همان، ص ۲۸۴)

عظمت یوسف (ع) در مصر

شاه مصر پس از دیدن یوسف یکی از منصب‌های بزرگ مملکتی را برای او در نظر گرفت. مردم نیز در زمان قحطی هر چه داشتند به یوسف دادند تا در برابر آن آذوقه و غله بگیرند، بدین ترتیب هر انسان آزاده و برده‌ای با هر چه داشتند، همه در ملک یوسف در آمده بود، مردم گفتند: «تاکنون ندیدیم و نشنیدیم که خداوند چنین ملکی به پادشاهی عنایت کرده باشد و چنین علم و تدبیری به کسی داده باشد» (تاریخ انبیاء، ۱۳۸۶، ص ۲۸۱). خداوند در این زمینه در قرآن می‌فرماید:

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (قرآن، یوسف، ۵۶).

شهریار به این موضوع این گونه اشاره می‌کند:

هم تواند ماه زندانی کشاندن برسریر اینکه یوسف برکشید از چاه کنعان غم مخور

(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۸۹۸)

احوال یعقوب نبی

بلاهای پی‌درپی و مصیبت‌های گوناگون پیر کنعان را احاطه کرده و هر روز غم تازه و اندوه جدیدی به غم‌های گذشته می‌افزاید. روزی به فراق یوسف عزیز گرفتار می‌شود و سال‌ها در هجرانش اشک می‌ریزد و آه می‌کشد. دل خود را به بنیامین خوش می‌کند، ولی پیش‌آمدی دیگر موجب می‌شود تا وی نیز از او جدا شود و به دوری و هجرانش مبتلا می‌گردد و در ماتم‌سرا (کلبه‌ی احزان) که در فراق یوسف ساخته است به یاد فرزندش می‌گریست تا اینکه چشمانش نابینا شد:

«وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَيَّ يَوسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ» (قرآن، یوسف، ۸۴).

شهریار در غزلیاتش به این موضوع این گونه اشاره دارد:

از هجر یوسف سال‌ها بگذشت و برخیزد هنوز افغان این پیر حزین شب‌ها از این بیت‌ال‌حزن

(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۴۱)

- یعقوب‌ها ز هجر تو بیت‌ال‌حزن نشین
ای صد هزار یوسف مصری به چاه کن
(همان، ص ۱۶۳)
- بوی پیراهن آن یوسف گم گشته بیار
تا کته یعقوب ز بیت‌ال‌حزن آید بیرون
(همان، ص ۱۸۷)
- ای یوسف عزیز که ثانی دیدمت
باز آ که در فراق تو یعقوب ثانی‌ام
(همان، ص ۱۸۹)
- مسند مصر تو را ای مه کنعان که مرا
نال‌هایی است در این کلبه‌ی احزان که میرس
(همان، ص ۲۱۴)
- پسر به جانب کنعان کشیده ناله‌ی یعقوب
ولسی به گور نشان می‌دهد بیت‌ال‌حزن را
(همان، ص ۲۲۲)
- اسیر بیت‌ال‌حزن گو در یچه‌ها بگشای
اشم رائحه یوسفی و کیف شمیم
(همان، ص ۲۲۳)
- یارب آن یوسف گم گشته به من بازسان
تا طرب‌خانه کنی بیت‌ال‌حزن بازسان
(همان، ص ۲۲۹)
- تا گلستان کند آفاق به یعقوب حزینش
یوسفی بود که در کلبه‌ی احزان من آمد
(همان، ص ۲۳۲)
- در بیت‌ال‌حزن ای پیر مناجات به رخ
سخت در بند که آن گم شده پیدا کنی
(همان، ص ۲۷۴)
- جهانم بی‌سوای گم گشته فرزند
به جز چاه غم و بیت‌ال‌حزن نیست
(همان، ص ۲۷۹)
- تام کنعان من به چاه فراق اسست
کلبه‌ی احزان خوشست و ناله‌ی یعقوب
(همان، ص ۲۸۶)
- دلم به حسرت گم کرده‌ای است چون یعقوب
گر آن عزیز نوازد به بوی پیرهنم
(همان، ج ۲، ص ۸۶۰)

شهریار این بیت را دوبار در غزلیاتش استفاده کرده است.

برادران یوسف برای رفع مشکل (نجات بنیامین) انجمن کردند. پس از مشاوره رأیشان بر این قرار گرفت که نزد عزیز مصر رفته و از وی درخواست کنند که یکی دیگر از آنها را به جای بنیامین بازداشت کند و او را به آنان بازگرداند تا نزد پدر ببرند، به همین منظور نزد یوسف آمدند. قرآن کریم سخن برادران یوسف را این گونه بیان می کند:

«قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبَا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَخَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (قرآن، یوسف، ۷۸).

شهریار در طرح همین ماجرا در یکی از غزلیاتش می گوید:

مسند مصر تو را ای مه کنعان که مرا ناله‌هایی است در این کلبه‌ی احزان که مپرس

(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۱۴)

یوسف وقتی از مصر عزیزان ترسم نفرستند به کنعان حزین پیرهنی

(همان، ص ۱۸۸)

بوی پیراهن یوسف

خاندان یعقوب و زنان و خانواده‌ی پسران آن حضرت بی آنکه بدانند در مصر چه گذشته و به دنبال این سفر پربرکت چگونه سرنوشت زندگی آنها عوض شده است، شب و روز خود را به انتظار ورود سرپرستان خویش سپری می کردند.

بزرگ این خان یعقوب روشن ضمیر با حرکت کردن کاروان از مصر جمله‌ای فرمود که حکایت از پیدا شدن یوسف و پایان دوری فراق و جدایی می کرد. قرآن کریم می گوید: «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُون» (قرآن، یوسف، ۹۴).

پیراهن یوسف سه بار در قرآن آمده است:

۱- زمانی که برادران یوسف پیراهن را به خون آغشته کردند و نزد پدر خود آوردند و آن را سند ادعای خود قرار دادند.

۲- وقتی که پیراهن یوسف در موقع فرار از فتنه از پشت دریده شد.

۳- پیراهن یوسف که سبب بازگشتن بینایی به چشمان یعقوب شد.

شهریار در اشعار خود به مورد اول اشاره‌ای نکرده ولی به مورد دوم اشاره کرده همچنان که در قبل ذکر کردیم اینک در اشعار شهریار به پیراهن سوم که از فاصله دور یعقوب نبی بوی آن را احساس کرد می - پردازیم:

به تیر طعنه یعقوب حزین چاک گریبان دوخت ولی گربادش آرد بوی پیراهن نخواهد شد

(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۲۳)

تا که یعقوب ز بیت الحزن آید بیرون

(همان، ص ۱۸۷)

اشم رائحة یوسفی و کیف شمیم

(همان، ص ۲۲۳)

شاعر چون موضوع پیراهن معشوقه در بین است، یاد پیراهن یوسف افتاده و غزل خود را با اشاره به قصه‌ی یوسف آغاز می‌کند:

که بوی پیراهن آرد به پیر کنعانی

(همان، ص ۲۳۶)

گر آن عزیز نوازد به بوی پیرهنم

(همان، ج ۲، ص ۸۶۰)

بوی پیراهن آن یوسف گم‌گشته بیار

اسیر بیت التحزن گو دریچه‌ها بگشا

مگر ز مصر نمی‌خیزد آن نسیم کرم

دل‌م به حسرت گم کرده‌ای است چون یعقوب

از بیان آیه‌ی قبلی معلوم می‌شود یعقوب آنچه را از راه وحی الهی و الهام غیبی یا از روی فراست ایمانی درک کرده و فهمیده بود، نمی‌توانست به صراحت اظهار کند، زیرا از تکذیب و تمسخر و سرزنش اطرافیان بیم داشت، لذا فرمود: «...اگر مرا سبک عقل نشمارید»

و گفته‌ی حضرت نیز صحت داشت چون بی‌درنگ در جوابش با ناراحتی لب به سخن گشود. قرآن کریم به این موضوع این‌گونه اشاره کرده است: «قَالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِي ضَلٰلِكَ الْقَدِيْمِ» (قرآن، یوسف، ۹۵). شهریار با توجه به این آیه در غزلی می‌گوید:

پسری نیست که دیگر به سراغ پدر آید

پیر کنعان من ناله بیاسای که یوسف

(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۵۷)

آمدن بشیر و مؤده‌ی او

یعقوب خردمند پس از شنیدن این خبر مسرت‌بخش و پس از اینکه بشیر پیراهن یوسف را به رخسارش انداخت برای تقویت ایمان اهل خود احساسات خود را بیان کرد که قرآن در این مورد می‌فرماید:

(فَلَمَّا اَنَّ جَاءَ الْبَشِيْرُ اَلْقَاهُ عَلٰى وَّجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيْرًا قَالِ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّيْ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ) (قرآن، یوسف، ۹۶)

شهریار مؤده دادن به یعقوب را در یکی از غزلیاتش این‌گونه می‌آورد:

خبری بود به یعقوب که یوسف در مصر مژده‌ای بود به فرهاد که شیرین آمد

(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۱۲)

شهریار همچنین در اقتباس و ترجمه از دیوان حضرت امیر(ع) به این موضوع اشاره دارد:

مژده‌ی یوسف گم گشته به یعقوب رسید مولوی در طلب شمس به تبریز آمد

(همان، ج ۳، ص ۱۱۸۰)

مهاجرت به مصر

ورود پسران اسرائیل به کنعان و بینا شدن یعقوب و درخواستشان از پدر در مورد طلب آموزش از خداوند متعال و وعده‌ی پدر در این باره، همگی به سرعت انجام شد. آن‌گاه یوسف بدون حشمت و مقام و عظمت و شوکتی که داشت، با کمال ادب پدر مادر خود را در کنارش جای داد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

(فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يَوْسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ) (قرآن، یوسف، ۴۴).

شهریار با توجه به این آیه، رسیدن دوباره یوسف به یعقوب را این‌گونه بیان می‌کند:

ای یوسف عزیز که ثانی دیدمت باز آ که در فراق تو یعقوب ثانیم

(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۸۹)

ای خدایی که به یعقوب رساندی یوسف این زمان یوسف من نیز به من بازسان

(همان، ص ۲۳۰)

پی‌نوشت‌ها

۱- مصر در قرآن به هر شهری گفته می‌شود و تنها به شمال آفریقا خلاصه نمی‌شود.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۴

۳- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۹۴

نتیجه

داستان حضرت یوسف (ع) یکی از داستان‌هایی است که اولین بار در تورات آمده، این داستان گرچه از دوران مسیحیت عبور کرده و از آن تأثیر پذیرفته، ولی در اتجیل نیامده است و صورت کامل و زیبای آن در قرآن آمده است که با داستانی که در تورات آمده، اندکی فرق دارد. شهریار با معارف دینی و قرآن آشنایی کامل داشته است چنان که می‌گوید:

به شمع صبحدم شهریار و قرآنش کز این ترانه به مرغان صبح‌خوان مانم

(شهریار، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۷۰)

در سواد شب توان خواندن کتاب آسمان شمع بزم صبحدم با ما و قرآن پیش ماست

(همان، ص ۲۹۳)

این آشنایی باعث شده اشعار خود را به آیات قرآنی مزین کند، یکی از داستان‌های قرآنی که شهریار از آن الهام گرفته، داستان حضرت یوسف (ع) است. این داستان را پر از پند و اندرز و از بهترین داستان‌های قرآن می‌داند چنان که می‌گوید:

داستان یوسف از قرآن بخوان و پندگیر سرنوشت این است یا من عنده ام‌الکتاب

(همان، ص ۲۹۷)

حضرت یوسف (ع) شخصیت اول این داستان است که با وقایعی که رخ می‌دهد و در موقعیت‌هایی که قرار می‌گیرد باعث به وجود آمدن بحران می‌گردد و خواننده پا به پای این داستان پیش می‌رود سپس هیجان با گره‌گشایی خود او پایان می‌پذیرد. شهریار در این داستان به وقایعی مانند: تعبیر خواب یوسف، نجات یوسف توسط کاروانیان، فروختن یوسف، رفتن یوسف به خانه عزیز مصر تهمت زدن به یوسف و دفاع کردن او، زندانی شدن یوسف و درخواستی که از رفیقش در زندان داشته، احوالات حضرت یعقوب (ع)، اندیشه برادران یوسف برای نجات بنیامین، بوی پیراهن یوسف، مژده دادن به حضرت یعقوب، مهاجرت حضرت یعقوب به مصر و دیدن یوسف اشاره داشته است. او همچنین از این داستان بیشتر در غزلیاتش استفاده نموده و بیشترین تلمیح را به اندوه یعقوب و بوی پیراهن یوسف اختصاص داده است.

منابع

- ۱- قرآن کریم، ۱۳۸۶. ترجمه مهدی الهی قمش‌های، چاپ سیزدهم، تهران، انتشارات تلاوت.
- ۲- کتاب مقدس عهد عتیق، ۲۰۰۲، ترجمه عهد عتیق و جاویدان، چاپ سوم، انتشارات ایلام.
- ۳- جادالمولی، محمداحمد. ۱۳۸۰، قصه‌های قرآن، چاپ سوم، تهران، انتشارات پژوهش‌اندیشه.
- ۴- حافظ، دیوان. ۱۳۷۱. به تصحیح علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۵- خزانلی، محمد. ۱۳۸۰. شرح گلستان، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات بدرقه جاویدان.
- ۶- رسولی محلاتی، سید هاشم. ۱۳۸۶، تاریخ انبیا، قصص قرآن از آدم تا خاتم النبیین، چاپ نوزدهم، قم، انتشارات بوستان کتاب.
- ۷- ریاحی، محمد امین. ۱۳۸۰، کسایب مروزی، چاپ نهم، تهران، انتشارات جاویدان.
- ۸- رودکی، دیوان. ۱۳۷۳، بر اساس نسخه سعید نفیسی، ی. براگینسکی، چاپ اول، تهران، انتشارات نگاه.
- ۹- شهریار، دیوان. ۱۳۷۱، جلد اول، چاپ پنجم، تهران، انتشارات زرین.
- ۱۰- طهماسبی، علی. ۱۳۸۰، اندوه یعقوب، روایتی از یعقوب تورات تا یوسف قرآن، تهران، انتشارات یاد آوران.
- ۱۱- محدث، میر هاشم. ۱۳۷۳، تفسیر سوره‌ی یوسف، چاپ اول، تهران، انتشارات صدوق.
- ۱۲- مکارم شیرازی، ناصر. ۱۳۸۲، تفسیر نمونه، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات دارالکتاب.

از زندگانیم گله دارد جوانی ام (مویه های استاد شهریار بر فوت ایام جوانی)

دکتر خداوردی عباس زاده*

یکی از مضامینی که شاعران و نویسندگان ما پیوسته در آثار خویش از آن یاد کرده اند، فوت ایام جوانی است. این یادکرد، مدام با حسرت و افسوس بوده است و هیچ کسی ارزش این عزیز بی بدیل و بیش بها را ندانسته و چون کودکی که گوهر به قرص نان دهد، این متاع نفیس را به به ثمن بخشی فروخته است. این نگاه حسرت بار به گذشته (نوستالوژی یا غم غربت) در ادبیات ما سابقه ای دیرین دارد.

از رودکی گرفته تا شهریار همه به نوعی از این بهار عمر، هنگام دم سردی خزان با اندوهی انبوه یاد کرده اند و بازگشت ایام جوانی را از خدا به دعا خواسته اند. رودکی به سبب مصیبت پیری، موی خویش سیاه می کند و با حسن تعلیل می خواهد این توهم را از ذهن ها بزدايد که سیاه کردن مو برای جوان شدن نیست بلکه هنگام مصیبت باید جامه سیاه به تن کرد. (ر.ک دیوان رودکی، ۱۳۷۸: ۱۲۴) اما کیست که نداند شاعر به یاد جوانی چه خون دلها که نمی خورد؛ برای نمونه قصیده دندانیه وی که یکی از شواهد محکم بر این مدعاست. (ر.ک: همان: ۲۵-۲۲).

یکی دیگر از گویندگان بزرگ ادب پارسی، مسعود سعد سلمان است که به قول نظامی عروضی، هنگام خواندن اشعارش، موی بر تن آدمی بر پای می خیزد و اشک در چشم حلقه می زند و فرو می ریزد (نظامی عروضی، ۱۳۶۸: ۸۲) مسعود بارها و بارها در دیوان خویش به سوگ ایام جوانی نشسته و مویه ها سر داده است، ضجه های او بسیار جانگزا و دلخراش است، نمونه را در قطعه ای میگوید:

دریغا جوانی و آن روزگار	که از رنج پیری تن آگه نبود
نشاط من از عیش کمتر نشد	امید من از عمر کوتاه نبود
(مسعود سعد، ج ۲، ۱۳۶۴: ۵۸۹-۵۸۸)	

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی

و اگر از تک تک گویندگان تنها یک نمونه نقل شود، «مثنوی هفتاد من کاغذ شود.»

مضامین شهریار به قدری فراوان است که در هر باب می توان غواص وار غوطه خورد و سربلند با دامنی پراز گوهر بیرون آمد. مضامینی همچون وطن دوستی، آزادی، ایثار، مقام پدر و مادر، عشق و عاشقی، مراثی، توصیف وقایع کربلا، نعت ائمه اطهار (ع) و دهها مضمون دیگر که به حق یکی از دیگری شیرین تر و دلنشین تر است. در میان همه این مضامین رنگا رنگ و متنوع آنچه که حسرت بار و استخوان سوز است، مویه بر فوت ایام جوانی است که در جای جای دیوان شهریار حواس خواننده را ناخود آگاه به سوی خود معطوف می کند تا جایی که خواننده باید با آههای سرد و اشکهای گرم دیوان شهریار را وداع گوید.

جوانی فصل پربار زندگانی و بهار جاودانه عمر است که با کمال تأسف رایگان از دست می رود و آدمی وقتی از خواب غفلت دیده مستانه می گشاید که از آتش سرکش جوانی، خاکستری بر جای مانده است و جز درد و دریغ و اندوه و حسرت چیزی در انبان عمر وجود ندارد. بنابر این آدمی خایب و خاسر، با نعلین و عصای آهنین برای یافتن جوانی، چراغی بدست گرفته و شهر و روستا و در و دشت را در می نوردد ولی از گمشده خویش نشانی نمی یابد و پژواک «یافت می نشود» را به گوش دل می شنود و این غبنی است که جبران نمی پذیرد.

سخن شهریار حرف دل است، به هر موضوعی که وارد می شود مردانه داد سخن می دهد و گاهی خواننده در دل خویش اعتراف می کند که به قول سعدی « حد همین است سخندانی و زیبایی را» (سعدی، ۳۴: ۱۳۶۸)

آنگاه که از شور عشق و دلدادگی غزالی، غزلی سر می دهد، آنچنان نرم و لطیف و عاشق وار و مستانه سخن می گوید که مغز استخوان را به لرزش و جنبش در می آورد و آنگاه که از درد یتیمی سخن می گوید، سعدی وار گویی رگ جانش از درد طفلان خبر دارد (سعدی، ۱۳۶۹: ۸۰) تا جایی که در جستجوی پدر «دلتنگ غرویی خفه» از در بیرون می زند. (ر.ک: علیزاده، ۱۳۷۹: ۶۱-۵۷) و زمانی که خواننده شعر «علی ای همای رحمت» یا «علی آن شیر خدا، شاه عرب» را می خواند نوای دیگری در تار دلش نواخته می شود و شور دیگری بر سرش می افتد، گاهی شهریار مضامینی را از کوچه باغهای زندگی رنگین و پر نقش و نگار خویش بازگو می کند که خواننده در پاکی و صفای آن غرق می شود؛ مضمونهایی که شاید هر روز، هر خواننده ای چندین و چند بار با آن مواجه می شود ولی هیچ وقت به ذهنش خطور نمی کند که شهریار از این اتفاقات روزمره چه مضامینی زیبا و دلنشین را به شعر کشیده است؛ مثلاً: (دخترک گل فروش، ج ۱ ص ۳۶۱؛ مسافرنهای شاعر، ج ۱ ص ۳۳۱؛ در انتظار شنبه، ج

ا ص ۳۶۵ و ...) و برآستی که در این گونه موارد است که ما به عظمت شهریار و شکوه شعر او پی می‌بریم و الحق که او را شهریار ملک سخن می‌شناسیم. ای کاش ما امثال شهریار و دکتر مرتضوی را آنگاه که در جمع ما بودند می‌شناختیم و اینک انگشت حسرت به دندان نمی‌گزیدیم.

شهریار می‌فرماید:

گله ای دارم از خدای خودم	کاین چه نقصی به خلقت است مرا
نعمتم تا به نقد هست به دست	کمتر احساس لذت است مرا
چون ز دستم بشد بیا و ببین	که چه اندوه و حسرت است مرا

(دیوان شهریار، ج ۱: ۳۷۴)

آری ما شهریار خودمان را باید از نو بشناسیم و به قول سهراب «چشمها را باید شست و جور دیگر باید دید» (سهراب، ۱۳۷۸: ۲۹۱) انجان که بایسته و شایسته مقام رفیع و منیع شهریار است ما او را نشناخته ایم. شهریار فراتر از اندیشه‌های پوچ و افکار مالخولیایی است که او را به نوعی دیگر می‌بینند و تعبیر می‌کنند و قرائتی سطحی از او دارند. باید شعر شهریار را خواند، احساس او را دریافت، با او هم نوا شد و سپس درباره‌ی هیبت و شکوه، شعر شهریار سخن گفت. شعر شهریار ساده و صمیمی است، (ر.ک: یوسفی، ۱۳۷۶: ۶۴۲-۶۳۵؛ حقوقی، ۱۳۷۸: ۵۱۵-۵۱۳) و چون از دل طوفانی شهریار برخاسته، ناگزیر دل خواننده را می‌لرزاند و شوری دیگر در سرش می‌اندازد، صمیمیت شعر شهریار به قدری است که خواننده احساس می‌کند شهریار رو در روی وی نشسته، و به زبان خود شعرش را می‌خواند و جالب این است که تصویر شهریار همواره پیش روی خواننده است؛ آن صداقت، آن احساس و آن عواطف انسانی که در وجودش بود در شعرش نیز نمود یافته است.

در این مقاله «بر سر آنم که گرز دست بر آید» (حافظ، ۱۳۶۹ ج ۲، ۹۷۱) سیری در دیوان شهریار داشته باشم و درد و دریغ و مویه‌های او را در مورد فوت ایام جوانی باز نمایم.

شهریار خیلی زیاد در حسرت و اندوه جوانی شعر سروده است که به هیچ وجه همه آنها را در این مقاله نمی‌توان گنجانند، بنابراین بنده ضمن اشاره به غزلی چند، نشانی اشعار دیگر شهریار را در این موضوع، در پایان یادآور خواهم شد.

شهریار در غزلی تحت عنوان «جرس کاروان» در غار تنهایی خویش خزیده و دور از دیار و یار، چون یوسف در چاه بیابان غم، به مژده جرس کاروان غم گوش سپرده است و این چنین از جوانی خویش اظهار شرمندگی می‌کند:

از زندگانیم گله دارد جوانیم
 دور از کنار مادر و یاران مهربان
 دارم هوای صحبت یاران رفته را
 گوش زمین به ناله من نیست آشنا
 گویم که آب و دانه دریغم نداشتند
 ای لاله بهار جوانی که شد خزان
 شرمندۀ جوانی از این زندگانیم
 زال زمتانه کشت به نامهربانیم
 یاری کن ای اجل که به یاران رسانیم
 من طایر شکسته پر آسمانیم
 چون می کنند با غم بی همزبانیم
 از داغ ماتم تو بهار جوانیم
 (دیوان شهریار، ج ۱: ۲۰۶)

(در بارۀ شعر فوق نیز ر. ک: نیک اندیش، ج ۲: ۵۷-۵۴)

استاد شهریار در غزلی به نام «در راه زندگی» از این که جوانی خویش را همچون شمعی برای یافتن زندگانی سوزانده و هدر داده و زندگانی را نیافته است، اظهار پشیمانی می کند و اینک که بار پیری بر شانه های تکیده او سنگینی می کند آرزوی محالی را در سر می پرواند: برگشتن به جوانی، بهار جوانی که در خواب شیرین و شکرین غفلت سپری شد و از شیخون خزان بی خبر:

جوانی شمع ره کردم که جویم زندگانی را
 کنون با بار پیری آرزومندم که برگردم
 به یاد یار دیرین کاروان گم کرده را مانم
 بهاری بود و مارا هم شبابی و شکر خوابی
 چه بیداری تلخی بود از خواب خوش مستی
 نجستم زندگانی را و گم کردم جوانی را
 به دنبال جوانی کوره راه زندگانی را
 که شب در خواب بیند همراهِ کاروانی را
 چه غفلت داشتیم ای گل شیخون خترانی را
 که در کامم به زهر آلود شهد شادمانی را

(همان: ۱۴۹)

استاد در غزل «انتحار تدریجی» بار دیگر از جوانی خویش اظهار شرمندگی می کند، چرا که فقط نام زندگی و جوانی را در دفتر عمر داشته است و بهره ای از عمر و جوانی نبرده است و بشدت از دوران جوانی خویش که گرگانی در جلد سگ پاسبان فرو رفته اند شکوه ها سر می دهد:

خجل شدم ز جوانی که زندگانی نیست
 من از دو روزه هستی به جان شدم بیزار
 به غصه بلکه به تدریج انتحار کنم
 بین به جلد سگ پاسبان چه گرگانند
 به زندگانی من فرصت جوانی نیست
 خدای شکر که این عمر، جاودانی نیست
 دریغ و درد که این انتحار آنی نیست
 به جان خواجه که این شیوه شبانی نیست

(همان: ۱۸۰)

در غزل «وداع جوانی» شهریار با درد و حسرت از سپری شدن ایام جوانی یاد کرده، به آن دوران به عنوان «بهار زندگانی» اشاره می‌کند و با کلمات و ترکیباتی پر احساس و عاطفی این چنین با خود زمزمه می‌کند: (صنعت طرد و عکس را در بیت اول داریم).

جوانی حسرتا بامن وداع جاودانی کرد

وداع جاودانی حسرتا با من جوانی کرد

بهار زندگانی طی شد و کرد آفت ایام

به من کاری که با سرو و سمن باد خزانگی کرد

رفیق نیمه راهی چون مرا در خواب نوشین دید

به لالای جرس آهنگ کوچ کاروانی کرد

جوانی کردن ای دل شیوه جانانه بود اما

جوانی هم پی جانان شد و با ما جوانی کرد

جوانی خود مرا تنها امید زندگانی بود

دگر من با چه امیدی توانم زندگانی کرد؟

جوانان در بهار عمر یاد از شهریار آرید

که عمری در گلستان جوانی نغمه خوانی کرد

(همان: ۱۷۶-۱۷۵)

شهریار در قطعه «بهشت گمشده» از معشوق خویش می‌پرسد که «چه روی داده، که لطفی به زندگانی نیست؟» نه در شراب و شاهد و شب شیرینی و نه در شب بو و شمعدانی، شمیم عشق مانده است؛ نه اختران چشمک می‌زنند و نه شوری در مهتاب هست گویی عالم را سراسر غم گرفته، درختان هوس رقص و گل افشانی ندارند، هیچ کس عاشق نمی‌شود نه شوری در سرو و نه عشق بر دلهاست؛ شاعر در کوی عشق و محبت نشانی از بهشت گمشده خویش نمی‌یابد و خلاصه چه شده است که عالم دیگر گونه گشته و صفایی در کسی وجود ندارد آنگاه «شمع شبستان» شهریار در برابر رگبار سوالهای متلون و پریشان استاد چنین پاسخ می‌دهد:

بخنده گفت: تو خود را ببین که آن همه هست

ولی به چشم تو آن عینک جوانی نیست

(همان: ۳۷۶-۳۷۵)

یعنی اگر جوانی نباشد در دنیا خوشی وجود ندارد و هر چیزی به رنگ نفرت دیده می شود. شهریار در غزل «رویای جوانی» آرزو می کند که «کاش پیوسته گل و سبزه و صحرا باشد» و همه زیبا رویان به تماشا و گلگشت پردازند و پری رویان با چنگ و نای به طرف چمن می و مینا گیرند، ولی سپس استاد همه این عوالم را شکر خواب جوانی و افسانه و رویا می داند (ر.ک: همان ج ۲: ۹۴۰)

شهریار هنگام پیری انتظار ندارد که معشوق او را پسندد؛ بنابراین با ناامیدی می گوید:

سر پیری مرا مشکل پسندد نگارم کو همه خوشگل پسندد
نگارینی باین خوشگل پسندی مرا پیرانه سر مشکل پسندد...

(همان، ج ۲: ۹۴۱)

اوقات خجسته و طالع همایون شهریار زمانی بود که دوستان و عزیزانش را در کنار خود داشت، به قول خواجه شیراز «اوقات خوش آن بود که با دوست بسر رفت» و این اتفاق فرخنده همراه با جوانی شاعر بود:

خجسته طالع وقتی که دور هم بودیم خوشا جوانی و آن طالع خجسته من

(همان، ج ۲: ۹۴۳)

وقتی که استاد برف پیری را بر سرو چگه های اشک را در چشم می بیند، متوجه می شود که خانه وجودش کم کم از درون روی به ویرانی نهاده است به قول سعدی «خانه از پای بت ویران است».

برف بر بام سرو چگه اشکم در چشم خانه بین ، خانگیش مایه ویرانگیش

(همان، ج ۳: ۳۱)

دل شهریار در برابر سپاه هجران سالهاست که شکیبایی ورزیده و صبوری پیشه کرده است ولی در مقابل بار سنگین پیری پشت شکیبایی شکسته می شود:

دل به هجران تو عمری است شکیباست ولی

ببار پیری شکنند پشت شکیبایی را

(همان، ج ۳: ۳۳)

قانون طبیعت چنان است که قدو بالا و سرو سیمای سالمندان شکسته شود و خمیده به نظر آید اما دوران استاد شهریار به گونه ای است که سرو سیمای جوانان نیز شکسته دیده می شود:

سرو سیمای پیران بشکستند اما در این ایام جوانان نیز بینی با سرو سیمای بشکسته

(همان، ج ۳: ۴۹)

با وجود این که سن و سال استاد بالا گرفته است به قول خودش «شر و شور و شعورش» رو به کاستی نهاده اما غم عشق در وجود او همچنان رو به فزونی است:

سالم افزود و شر شور و شعورم همه را کاست
از همه کاستم اما به غم عشق فزودم
(همان، ج ۳: ۵۶)

و در غزلی مضمون بالا را چنین پرورده است:

پیر اگر باشم چه غم، عشقم جوان است ای پری

وین جوانی هم هنوزش عنفوان است ای پری

هرچه عاشق پیرتر، عشقش جوانتر ای عجب

دل دهد تاوان اگر تن ناتوان است ای پری

(همان، ج ۳: ۴۸) و (نیز ر.ک همان: ۸۴)

اما این عشق شهریار که هنگام پیری برایش دست داده، منافای قد است و عفاف نیست بلکه از عشق مجازی پلی برای رسیدن به حقیقت زده تا جمال جانان را بی پرده و عیان ببیند:

پیرانه سرم عشق جوانی است و لیکن عشقی که نه با قدس و عفاف است منافای

(همان، ج ۳: ۴۴۰)

شهریار ایام جوانی را دورانی پر شو و شور می داند که هیچ وقت تصمیمی از روی خرد و اندیشه گرفته نمی شود با وجود این که جیب جوان خالی است و تنی برهنه دارد، شور جوانی همه این تلخیها را به شیرینی مبدل می سازد؛ با ابیاتی از این قصیده زیبای شهریار را باهم می خوانیم:

یاد از شب مستی و شروشور جوانی	و آن کله خود کسار کرو کور جوانی
جیبی پُر خالی و تنی برهنه خوشحال	بس تلخ که شیرین شود از شور جوانی
سازی است به زیرو بیم ناجور ولی کوک	قانون نوشتند به سنتور جوانی
هم سوز در این زخمه و هم شور و شهامت	فرقی نکند دشتی و ماهور جوانی
موزیک بهارش شب بوران زمستان	در گوش نوازند به شیپور جوانی ...

(همان، ج ۳: ۲۲۶-۲۲۳)

در اینجا غزل «ساز فراموشی» استاد را می آورم که با ردیف «بلبل» سروده است و در آن این پرنده عاشق را مخاطب خویش ساخته و دل خود را بدین غزل از غم خالی کرده، این غزل از نظر بار عاطفی بسیار زیبا و

(همان، ج ۳: ۴۹)

با وجود این که سن و سال استاد بالا گرفته است به قول خودش «شر و شور و شعورش» رو به کاستی نهاده اما غم عشق در وجود او همچنان رو به فزونی است:

سالم افزود و شر شور و شعورم همه را کاست از همه کاستم اما به غم عشق فزودم

(همان، ج ۳: ۵۶)

و در غزلی مضمون بالا را چنین پرورده است:

پیراگر باشم چه غم، عشقم جوان است ای پری

وین جوانی هم هنوزش عنفوان است ای پری

هرچه عاشق پیرتر، عشقش جوانتر ای عجب

دل دهد تاوان اگر تن ناتوان است ای پری

(همان، ج ۳: ۴۸) و (نیز ر.ک همان: ۸۴)

اما این عشق شهریار که هنگام پیری برایش دست داده، منافای قد است و عفاف نیست بلکه از عشق مجازی پلی برای رسیدن به حقیقت زده تا جمال جانان را بی پرده و عیان ببیند:

پیرانه سرم عشق جوانی است و لیکن عشقی که نه با قدس و عفاف است مُنافی

(همان، ج ۳: ۴۴۰)

شهریار ایام جوانی را دورانی پر شو و شور می داند که هیچ وقت تصمیمی از روی خرد و اندیشه گرفته نمی شود با وجود این که جیب جوان خالی است و تنی برهنه دارد، شور جوانی همه این تلخیها را به شیرینی مبدل می سازد؛ با ابیاتی از این قصیده زیبای شهریار را باهم می خوانیم:

یاد از شب مستی و شروشور جوانی	و آن کله خودکار کرو کور جوانی
جیبی پر خالی و تنی برهنه خوشحال	بس تلخ که شیرین شود از شور جوانی
سازی است به زیرو بمِ ناجور ولی کوک	قانون ننوشتند به ستور جوانی
هم سوز در این زخمه و هم شور و شهامت	فرقی نکند دشتی و ماهور جوانی
موزیک بهارش شب بوران زمستان	در گوش نوازند به شیور جوانی ...

(همان، ج ۳: ۲۲۶-۲۲۳)

در اینجا غزل «ساز فراموشی» استاد را می آورم که با ردیف «بلبل» سروده است و در آن این پرنده عاشق را مخاطب خویش ساخته و دل خود را بدین غزل از غم خالی کرده، این غزل از نظر بار عاطفی بسیار زیبا و

تأثیر گذار است که گاهی نوید خوشی به بلبل می دهد و گاه از اوضاع آشفته اظهار گله و شکایت می کند:

شهریار در منظومه «حیدربابایه سلام» نیز به این نوستالوژی و حسرت بر گذشته و بازگشت به ایام سپری شده پرداخته است و با درد و دریغ از آن ایام طلایی که دست روزگار به ستم آن را از چنگ وی به در برده است، یاد می کند؛ هر بند از این منظومه عزیز و شریف صد دفتر خاطره و صدها یاد کرد و یادبود است و تابلوهایی رنگارنگی است که آینه وار گذشته استاد را در آنها می توان به تماشا نشست؛ برای نمونه ۳ بند از این منظومه ارزشمند و نفیس در اینجا آورده می شود:

حیدر بابا داغین داشین سره سی

کهلک اوخور، دالیسیندا فره سی

قوزولارین آغی، بوزی، قره سی

بیر گئدیدییم داغ دره لر اوزونی،

اوخویدییم، «چوبان، قیتر قوزونی»

شماره ۱۶

قاری ننه گنجه ناغیل دیسنده

کولک قالخیب، قاب - باجانی دوینده

قورد گنچینین، شنگلیسین یینده

من قایسیدیب، بیرده اوشاق اولیدییم

بیر گل آچیب، اوندان سونرا سولیدییم

شماره ۲۰

عمه جانین بال بلله سین ییه ردیم

سوندان دوروب اوس دونومی گییه ردیم

باخچالاردا تیرینگی دییه ردیم

آی نوزومی او ازدیرن گونلریم

آغاچ مینوب، آت گزدیرن گونلریم

شماره ۲۱

(کلیات اشعار ترکی شهریار، ۱۳۷۵: ۳۵ - ۳۴)

در حالی که از استاد شهریار سن و سالی نگذشته است، با دیدن موی سپید خویش در آینه سخت شگفت زده می شود و این اتفاق نا میمون را چنین بازگو می کند: -

آینایا باخاندا گوردوم سقلیمه دن دوشوبدی
من که چوخ قوجالما میشام، بیلرم ندن دوشوبدی
(همان، ۱۶۰)

و در پایان، استاد شهریار درباره چگونگی سپری شدن عمرش چنین می گوید:
بیر اوشاقلیقدا خوش اولدوم، اودایئر-گوی قاچارق
قوش کیمی داغلار اوچوب، یئل کیمی باغلار گنچدی
سونرا، بیردن قاطار آلتیندا قالب، اوستومدن
دئیه بیلیم نه قدر سئل کیمی، داغلار کنچدی
اوره گیمدن خبر آلسان: «نئجه کنچدی عمرون؟»
گوز یاشیملا یازاجاق: من گونوم آغلار کنچدی»

منابع و مأخذ:

- ۱- دیوان شهریار (۱۳۸۰)، حمید محمدزاده، انتشارات زرین، چاپ بیستم (چهار جلد)
- ۲- کلیات اشعار ترکی شهریار (به انضمام حیدر بابایا سلام) (۱۳۷۵) حمید محمدزاده، انتشارات زرین، چاپ یازدهم.
- ۳- سپهری، سهراب، (۱۳۷۸) هشت کتاب، انتشارات کتابخانه طهوری، چاپ بیست و سوم
- ۴- سعدی، مصلح الدین، (۱۳۶۸) دیوان غزلیات دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات سعدی ۲، چاپ سوم
- ۵- مسعود سعد سلمان- (۱۳۶۴)، دیوان، دکتر مهدی نوریان، انتشارات کمال، چاپ اول.
- ۶- رودکی (۱۳۷۸) دیوان شعر، دکتر جعفر شعار، انتشارات مهدینیا، چاپ اول
- ۷- عزیزاده جمشید (۱۳۷۶)، گفتگو با شهریار، انتشارات نگاه، چاپ اول.
- ۸- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۶)، چشمه روشن، انتشارات علمی، چاپ هفتم.
- ۹- نیک اندیش، بیوک (۱۳۷۷) در خلوت شهریار، نشر آذران، چاپ اول
- ۱۰- حقوقی، محمد، (۱۳۷۸) ادبیات امروز ایرانم، ج ۲ نظم، نشر قطره، چاپ سوم
- ۱۱- سعدی (۱۳۶۹) بوستان، دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم
- ۱۲- حافظ، محمد (۱۳۶۹) شرح غزلهای حافظ، دکتر حسینعلی هروی، انتشارات صفا، چاپ سوم
- ۱۴- نظامی عروضی (۱۳۶۸) چهار مقاله علامه محمد قزوینی، انتشارات طهوری، چاپ اول

تأثیر قرآن و احادیث در دیوان شهریار

زهرآ خلفی*

چکیده:

اندیشه تابان و تخیل طرب انگیز استاد شهریار در آفرینش اشعار از نسیم سروربخش قرآن و سخنان ارزشمند مقربان درگاه الهی بهره مند گردیده است. او با توسل به قرآن و تکیه به مقدسات قدسی به شعرش اعتلا و قوت و قدرت بخشیده است. غزل های سوزناک، قصیده و قطعه های رسا و استوار، رباعیات دلنشین و دوبیتی های شیوا که از سینه پُر صفا و سبز او برخاسته اند، محصول شرابی است که از ساغر سماوی قرآن و سخنان سایه گستر انسان های کامل نوشیده و مستفیض گشته است. ذهن زرخیز، رقت قلب، احساسات لطیف و طبع سلیم او با تأثرپذیری از نادره کلام وحی و انوار اندیشه مقربان حق، اشعاری شکوهمند آفریده که گوهرهایی گران مایه از تاج تابناک شعر و ادب ایران است.

عواطف عمیق او با اعتقادات مذهبی عجین شده و تأویل و تفسیرش از قرآن با توسل به مقدسات مذهبی، پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) و ائمه اطهار، رایحه ی قدسی به شعرش بخشیده و از نسیم سروربخش سخنان الهی و مقربان درگاهش بهره ها جسته است. کوشیده ام که دروازه دیوان او را گشوده و از میان هزار و هفتصد صفحه شعر که تراوشات شیوا و دلنشینی است از اندیشه ای شارق، تخیلی شیوا و شکرریز و دلی شیدا و شورانگیز، شمه ای از اشعاری را که به طور صریح به آیاتی از آیات گران قدر قرآن یا به مضمونی از مضامین ارزنده آن و یا به حدیثی از پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) اشاره می کند، در این تحقیق گردآوری نموده، به خواستاران سعادت حقیقی و جویندگان جواهر کمال تقدیم دارم تا مرواریدهای نفیس و معارف قرآن را که این استاد بلندپایه به رشته شعرش کشیده، آویزه گوش هوش خود قرار دهند، باشد که این وجیزه مقبول درگاه حق واقع گردد.

واژگان کلیدی: قرآن، آیه، سوره، دیوان شهریار

* (عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی دزفول)

مقدمه

الهام بخش اشعار شاعرانی که رَشحه ای از شراب اقیانوس سترگ آیات الهی را نوشیده و بر شعور شعرشان افزوده اند، کتاب بی بدیل کردگار کریمی است که کمالش مطلق و ذاتش بی زوال است. استاد شهریار یکی از آن شاعران شهیری است که سینه ی وسیع از صفای سماوی خود را با شراره های خورشید زربخش شریفه های قرآن روشن نموده است. سینه ای که از ذوق معرفت حق لبریز است و جایی برای کینه ورزی و کدورت ندارد. پرنده اندیشه اش سبکبال در آسمان سرمدی سیر می کند و ستارگان سخنان سحرآمیزش را نثار دوستداران شعر و ادب می نماید. غزل های سوزناکی که نشانگر رقت قلبی اوست، حکایت ها از حماسه حرمان عشق های او دارد.

عشق هایی که معراج عرفانی او گشته و تهجد مناجاتهای او با ربّ جلیل گردیده اند. قصاید، قطعه ها، مثنوی ها، رباعیات و دوبیتی های او در خور تحسین است.

عواطف عمیق او با اعتقادات مذهبی عجین شده و تأویل و تفسیرش از قرآن با توسل به مقدّسات مذهبی، پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) و ائمه اطهار، رایحه ی قدسی به شعرش بخشیده و از نسیم سروربخش سخنان الهی و مقرّبان درگاهش بهره ها جسته است. کوشیده ام که دروازه دیوان او را گشوده و از میان هزار و هفتصد صفحه شعر که تراوشات شیوا و دلنشینی است از اندیشه ای شارق، تخیلی شیوا و شکرریز و دلی شیدا و شورانگیز، شمه ای از اشعاری را که به طور صریح به آیاتی از آیات گران قدر قرآن یا به مضمونی از مضامین ارزنده آن و یا به حدیثی از پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) اشاره می کند، در این تحقیق گردآوری نموده، به خواستاران سعادت حقیقی و جویندگان جواهر کمال تقدیم دارم تا مروریهای نفیس و معارف قرآن را که این استاد بلندپایه به رشته شعرش کشیده، آویزه گوش هوش خود قرار دهند، باشد که این وجیزه مقبول درگاه حق واقع گردد.

متن

آیات و مفاهیم قرآنی و احادیث در اشعار استاد شهریار بدین گونه مورد بررسی قرار گرفته است که ابتدا مفهوم آیه یا حدیث به عنوان بخشی از ۱۸۹ بخش این تحقیق ذکر گردیده، سپس اشعاری از استاد شهریار با توجه به مضمون هر بخش بیان می شود و پس از آن به آیه یا حدیث موردنظر اشاره می شود.

۱- دنیا زندان مؤمن است :

مکافاتش بهشت جاودانی^۱

جهان زندان آزاده است لیکن

جهان زندان تاریکی شد از جور جهانداران
مگتر داد دل مردم جهان داور نمی گیرد

زندگی زندانی من بود و چندین روزگار
حسن من خود زهر بود و صبر من تریاق بود^۲

گر نعیم جاودان پاداشن زندان دنیا
شب گُلاه فقر من بهتر که تاج پادشاهی

شهریارا با تو زندان جهان باید جحیم
کز امانت این موکل خودبخود بگماشتی^۳

مأخوذ از حدیث «الدنیا سجنُ المؤمن و جَنَّةُ الكافر»^۴.

۲- با هر سختی آسانی است :

هزارا با خزان زرد سر کن
که باز آید بهار ارغوانی

تحولی است که از رنجهای پدید آید
نه قصه‌ئی که به چون و چرا توانی یافت

اگر به سر مشقات انبیا برسی
مقام و منزلت اولیا توانی یافت

عید ما امسال از آن در گویا با نوبهار
چون عزای ما از این در با زمستان می رود^۵

ابر گریان دارد و خورشید خندان غم مخور

پشت هر غم شادنی بنهفته، بنگر کاآسمان

بار یک مشکل زند پشت دو آسان غم مخور^۶

شرح صدری گریود دانی که این سالار خیل

مأخوذ از آیه ۵ سوره (انشراح): «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا؛ پس (بدان که به لطف خدا) با هر سختی البتّه

آسانی هست».

۳- دل نیستن به دنیا :

ز مقصد بساز دارد کاروانی

به دنیا دل منه که این کاروانگاه

چه دولتند دریغا نمی کنند دوامی

صفای روی جوانان و ذوق عشق و جوانی

که جز خون دل آخر نقشش این دامن نخواهد شد

گل از دامن فرو ریز و چو باد از این چمن بگریز

پیش ما سوختگان نام و نشان اینهمه نیست

شهریارا هوس نام، نشان خامی است

که حاصل دو جهان خواهدت به مهر و قباله

دلا به عقد و عروسی مخوان عجزوزه دنیا

راست یک موبه تنت نیست دروغ ای دنیا

آب داری عوض ماست به دوغ ای دنیا

بر سرش غوغای کرکس، جارو جنجال کلاب

راست می گفتند، دنیا لاشه گندیده ایست

ور نجوئی این جدل از لاشه باید اجتناب

گر تو هم زین لاشه خواهی با سگان باید جدل

سرتاسر جهان سر آبی پدید نیست هشدار تا تو را نفریبد سرابها

گردنده آسیای فلک خاک کرده است در زیر سنگ حادثه افراسیابها^۷

به آب و خاک جهان دل منه که خانه عمر بسان خرمن آتش گرفته بر باد است

هی تار آرزوها بر دور خود تنیدیم این کرم پله دائم زنیل باف باشد

دنیاست شهریارا غرقاب کشتی عمر خواهی اگر سلامت در پشت قاف باشد^۸

شهریار از چه زندان طبیعت بدر آی چند در چنبر این گنبد و ارون باشی^۹

مبتنی است بر آیه ۷۰ سوره (انعام) : «ای رسول آنان را که دین خود را به بازیچه و هوسرانی گرفتند و زندگانی دنیا آنها را فریب داد به حال خود واگذار...».

و نیز در آیه ۱۸۵ سوره (آل عمران) آمده است که : «... وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ؛ ... و (بدانید که) زندگانی دنیا جز متاعی فریبنده نخواهد بود».

۴- بقا در پی فنا :

اگر گنج بقا خواهی فنا شو خراب آباد دیدم دهر فانی

بیک قاف مُحَبِّتَم، نه عجب
گر فرو آییم و فرا بروم

از غبار امکانست چشمه بقا زاید
گر به اشک شوق ای دل این غبار بنشانی

برشدن ز چاه شب از چراغ ماه آموز
تابه خنده در آفاق گل به دامن افشانی

در حقایق و گنجینه ادب قفل است
کلید فتح به گنج فنا توانی یافت

ز قعر چاه توان دید در ستاره و ماه
گر این فنا پذیری بقا توانی یافت

خضرم از آب بقا سُست و صفا داد مرا
از فنا لُخت شدم رخت بقا داد مرا

آب بود آتش و اول من پنداری سوخت
پس به خاکم زد و بر باد فنا داد مرا

تا شوم آینه گردان جمال جاوید
زنگم از آینه بزدود و جلا داد مرا^{۱۱}

اشاره به حدیثی از پیامبر (ص) که فرمود: «شما برای جاوید ماندن آفریده شده اید نه برای فانی شدن و از بین رفتن».^{۱۱}

۵- خدا در دل‌های شکسته است :

خدا را جا به دل‌های شکسته است

دل بشکسته جو تا می توانی^{۱۲}

دل شکسته که آینه جمال خداست چه سنگدل که به آهش کند غبار اندود^{۱۳}

اقتباس از حدیث «أَنَا عِنْدَ الْمُكْسِرَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ أَجْلِي»^{۱۴}.

۶- دیدن خدا با چشم دل :

به چشم دل خدا را بین، خدا را که با ما لطف ها دارد نهانی^{۱۵}

حضرت علی (ع) در جواب کسانی که پرسیدند آیا خدا را می بینی گفت : «لَا أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ ؛ خدایی را که نبینم بندگی و عبادت نمی کنم»^{۱۶}.

۷- جهان خلق از عدم پدید آمده است :

دم به دم زنده از آنیم که دم زنده از اوست دم زن از عشق وجودی که عدم زنده از اوست^{۱۷}

اشاره دارد به آیه ۱۱ سوره (روم) : «اللَّهُ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ؛ خداست که خلق را نخست از عدم پدید آورد و باز به مرگ بازگرداند آن گاه به قیامت، رجوع به حضرت او خواهند کرد».

۸- کرامت انسان که شاهکار آفرینش است :

شاهکاری که تو اش آدم خاکی خواندی سرو نازی است که خود باغ ارم زنده از اوست^{۱۸}

همه دردها از تو و خود بینی همه نسخه ها در تو و خود نخوانی

تو یک لفظی اما طلسم عجائب دریغا که معنای خود را ندانی

نشسته همه رازهای نهانی	توئی آن کتاب مقدس که در وی
کجا شعر بفرنج با این روانی	تو شعری و در جمله دیوان خلقت
کدام است گنجی بدین شایگانی	به گنجینه آفرینش، بیندیش
تو جان جهانستی و جاودانی	زمین و زمانی برون از تو؟ حاشا
ملک در تو محو و فلک در توفانی ^{۱۹}	تو انسانی و خود خدا در تو مخفی

مناسب است با آیه ۷۰ سوره (اسراء): «و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنها را بر مرکب برّ و بحر سوار کردیم (و جهان جسم و جان را مسخّر آنها ساختیم) و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آنها را روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت بزرگ بخشیدیم».

و آیه ۷ سوره (سجده): «آن خدایی که هر چیز را به نیکوترین وجه خلقت کرد و آدمیان را نخست از خاک پست بدین حسن و کمال بیافرید».

و در آیه ۱۴ سوره (مؤمنون) در این مورد این چنین بیان شده است که: «... فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ؛ ... آفرین بر قدرت کامل بهترین آفرینندگان».

و ناظر به سخن علی (ع) است که می فرماید: «أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ».^{۲۰}

۹- نقاش ازلی و ابدی :

شاعران هم قلمی در کف این نقاشند	شعر چون زنده نباشد که قلم زنده از اوست ^{۲۱}
---------------------------------	--

کلک نقاش ازل کز ابدیت دم زد	از بر لوح عدم نقش همه عالم زد ^{۲۲}
-----------------------------	---

مأخوذ از آیه ۶ سوره (آل عمران): «هُوَ الَّذِي يَصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ خداست آنکه می نگارد صورت شما را در رحم مادران هر گونه اراده کند (زشت و زیبا، نر و ماده) خدایی جز آن ذات یکتا نیست که بر هر کار توانا و به هر چیز داناست.»

۱۰- صمدیت حق :

صمدیت همه شایان جمالی که جلال جلوه سر در حرمش داد و صنم زنده از اوست^{۲۳}

اقتباس از آیه ۲ سوره (اخلاص): «اللَّهُ الصَّمَدُ؛ خدا بی نیاز است.»

۱۱- حیات ابدی پس از مرگ :

شهریار از پس مرگ تو حیات ابد است جان ما کشته او باد که هم زنده از اوست^{۲۴}

مبتنی است بر آیه ۲۹ سوره (انعام): «وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ؛ و کافران گفتند جز همین زندگی دنیا زندگی دیگر نخواهد بود و ما هرگز بعد از مرگ زنده نخواهیم شد (قیامتی نیست).»

۱۲- خدای کریم :

نیست چندان کرم این جان جنین افشاندن جان به قربان کریمی که کرم زنده از اوست

ای دل اگر در جهان نشان کرم نیست غصه مخور جان من خدای کریم است^{۲۵}

به مهمانسرای کریم آمدم تهنیدستِ اخلاص و قلب سلیم

که گفتند زشت است با زاد راه فرود آمدن در سرای کریم^{۲۶}

مقتبس از آیه ۶ سوره (انفطار): «یا ایها الإنسانُ ما عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ؛ ای انسان (غافل) چه باعث شد که به خدای کریم و بزرگوار خود مغرور گشتی؟ (و نافرمانی کردی)».

۱۳- انتخاب امور این جهانی یا آن جهانی :

تا چشم جان ز غیر تو بستیم - پای دل هر جا گذشت جلوه جانانه تو بود

ای دل به ساز عرش اگر گوش می کنی از ساکنان فرش فراموش می کنی

گر نای زهره بشنوی ای دل به گوش هوش آفاق را به زمزمه مدهوش می کنی

به روی و موی تو تا سایه وا گرفتیم از سر دگر ز عُمر ندیدم به غیر صبحی و شامی

گر از این چاه طبیعت که جهان من و تست بدر آئیم جهان جمله از آن من و تست^{۲۷}

خارزار است این جهان لیکن به سود آخرت می توان از وی گل مقصود خود را چید و رفت

به کاخ قیصر و کسری فرو نمی آید سری که در قدم کاروان کوی تو سود^{۲۸}

اشاره دارد به آیه ۱۴۵ سوره (آل عمران): «هیچ کس جز به فرمان خدا نخواهد مُرد که اجل هر کس در لوح قضای خدا به وقت معین ثبت است. هر که برای متاع دنیا کوشد از دنیا بهره مندش گردانیم و هر

که برای ثواب آخرت سعی نماید از نعمت آخرت برخوردارش گردانیم البتّه خداوند سپاسگزاران را اجر نیک (آسایش دنیا و بهشت آخرت) خواهد داد.»

۱۴- یوسف و چاه :

بیا ای کاروان مصر آهنگ کجا داری؟ گذر بر چاه کنعان کن من آخر ماه کنعانم^{۲۹}

اشاره ای است به آیه ۱۰ سوره (یوسف): «یکی از برادران یوسف اظهار داشت که اگر ناچار سوء قصدی دارید باید از کشتن وی صرف نظر کنید ولی او را بر سر راه کاروانیان به چاهی درافکنید که کاروانی او را بیابد (و با خود به دیار دور ببرد)».

۱۵- خدا کافی است اگر چه بیم هلاک باشد :

چه بیم غرقم از عُمّان که مجستم گوهر ایمان دلا هر چند کز جرمان هنر بس بود تاوانم^{۳۰}

مستفاد از مضمون آیه ۴۸ سوره (احزاب): «ای رسول هرگز به فرمان کافران و منافقان مباش و از زجر و آزارشان درگذر و کارت را به خدا واگذار که خدا بر کفالت و کارسازی خلق کفایت است.»

۱۶- تکیه به حق نه به جاه و مقام :

لوح خدا نمائی و آینه تمام قد بهتر از این چه تکیه بر منصب و جاه کردن^{۳۱}

بر منصب و مقام مکن تکیه کز دروغ تا کی مجیز و مدح و ثنا می توان شنید

مرد دانا نکند روی زر و سیم حساب دارد این مسأله را مردم نادان از بر^{۳۲}

اشاره دارد به آیه ۳۶ سوره (شورا): «باز چیزی که از نعمتهای دنیا نصیب شما گردیده متاع (فانی) زندگی دنیا است و آنچه نزد خداست بسیار بهتر و باقی تر است اما آن مخصوص است به آنان که به خدا ایمان آورند و در امورشان به پروردگار توکل می کنند».

۱۷- مهربانی و محبت و تعاون :

به شاخ دشمنی یک میوه شیرین نمی روید
برو باغ محبت کار و کار از کشت کاران پرس

تب عشق آمد و گشت آتش جانسوز حسد
نماز قانون محبت که شفا داد مرا

با همه آفاق مهر ورز که خورشید
ملک جهان گیرد و سپاه ندارد

گردن آزاده را با رشته احساس ببند
کاین کرامت مر کریمان را کند مالک رقاب

تا که بر روی ترابی دستی از بیچاره گیر
هین ترا بیچارگی ها خفته زیر این تراب

حس تعاون، مدنیت، وداد
مایه الفت بود و اتحاد

گر بشود مهر و صفائی بورز
ورنه نه قانون تو پاید نه مرز

شرط اخوت نه ستمکاری است
حق برادر همه غمخواری است

شرط بود با همه یکرو شدن
درد بشر دیدن و دارو شدن

گر سینه‌ئی تا غم جانش بود	گر سینه طبع است که نانش بود
شب چو ز گمگشته سراغیش هست	دل‌سیه است آن که چراغیش هست
شب که یتیمی است به اندوه جفت	وای بر آن کس که توانست خفت
کودک لختی به زمستان سرد	چون دل سخت تو نیارد بدرد؟
گر کسی از تنگی نان جان سپرد	قاتل او جامعه باید شمرد
نوع بشر یک سره مسؤول اوست	ذمه مردم همه مشغول اوست
ای که نگیری ز دل افتاده دست	گر بشری نقص وجودیت هست
زاهد او هر که بود یار خلق	کفر طریقت بود آزار خلق ^{۳۳}

هر سالکی به جِزب و مرامی سپرده سر	ما حزب عاشقان و محبت مرام ما
شکرانه کمند محبت رها کنیم	هر آهوی رمیده که کردند رام ما

نقطه عشق که از کلک محبت بچکید	دل آدم شد و از عشق و محبت دم زد
-------------------------------	---------------------------------

زنهار، دستگیری افتادگان کنید	کاین دستها سپر شده دفع بلا کنند
------------------------------	---------------------------------

پیش پای هم افتاده کلید مقصود چیست دانی؟ دل افتاده به دست آوردن

برادرانه بیا زیر بال هم گیریم به چاه کردن یوسف حکایتی رسواست

گر شادی از خدای محبت طلب کنید خلق خدا به لطف و محبت کنید شاد

به جز خوف خدا و خدمت خلق برای توشه عقبسا نمائند

اگر دولت از در فراز آیدت به دست و دل باز گن در فراز

که دولت نخواهد به انفاق رفت و گر رفت ناید به امساک باز

تار و بود عالم هستی بهم پیوسته است عالمی راشد کرد آن کس که یک دل شاد کرد

راه بسیار است مردم را به سوی حق و لیک راه نزدیکش دل مردم به دست آوردن است

از حلال آنچه که روزی رسدت اجرت تست وانچه در راه خدا می دهی آن قیمت تست

شرط بود با همه یکرو شدن درد بشر دیدن و دارو شدن^{۳۴}

در آیات ۱۸ و ۲۲ سوره (مطففین) می فرماید: «چنین نیست که (شما کافران پنداشتید) امروز نیکوکاران عالم با نامه اعمالشان در بهشت علین روند * محققاً نیکوکاران در بهشت اند، متنعمند». و نیز در آیه ۲ سوره (مائده) می فرماید: «... تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَا ... ؛ ... و باید که شما در نیکوکاری و تقوا به یکدیگر کمک کنید...».

۱۸- همه چیز این عالم نابودشدنی است :

جهان ویران کند گر خود بنای تخت جمشید است برو تاریخ این دیر کهن از یادگاران پرس
به هر خشتی که خود آئینه اسکندر و داراست شکست جام جم بین وزشکوه کامکاران پرس
به هر زادن، فلک آوازه مرگی دهد با ما خزان لاله و نسرين هم از باد بهاران پرس

هر خرابه خود قصریست یادگار صد خاقان چون مدانشش بشنو خطبه های خاقانی

از گدا پرس که تابوت شهنش گفت به گوش مُهلتِ تاج زر و تخت روان این همه نیست

گردون ز جمع ما همه تفریق می کند با این حساب باز نماند تفاضلی

قصر بُوالقیس چه شد؟ تخت سلیمان کوی؟ همه افسانه شد، آن فرّو فروغ ای دنیا

کجاست تخت سکندر کجاست افسر دارا از این حدیث بخوانید بی وفائی دنیا

زمانه مدفن خسرو کند ز حجله شیرین جهان عروس سکندر شود به ماتم دارا

زمانه تربت لیلی کشد به دیده مجنون سپهر دامن یوسف درد به دست زلیخا

سپهر سنگ به جمشید زد چنانکه به جامش زمانه تیشه به فرهاد زد چنانکه بخارا

تو سر به پای فرومایگان نهی و ندانی که خود به کله جمشید و داریوش نهی پا

شکست طاق مدائن گسست طره ابوانش بخفت کاخ فلک فر نماند قصر فلک سا

نه گنج ماند ز خسرو نه تخت ماند ز جمشید نه قصر ماند ز شیرین نه طاق ماند ز کسرا

بین به قصر سلاطین که فاخته زده کوکو شنو ز بام مدائن که بوم برکشد آوا

چو جیش مرگ ستیزد چه مسجدی چه کنشتی چو سیل حادثه خیزد چه کعبه و چه کلیسا

خاصه در قرآن پیغمبر که وحی مُنزل است خود خدا فرمود کُلُّ من علیها فان همی^{۳۵}

از همان دست که گل‌های چمن داده به باد جاروئی هم به سرِ خار و خسی می آید

گرفتم آشیان بر قاف کردی به جز افسانه از عنقا نماند

کار ما چیدن و آئین فلک بر چیدن عمر، واکردن و پیچیدن طومار قضاست

لانه جُغد بود آنچه که ما را خانه است مال میراث بر است آنچه که در خانه ماست

به خدا روی زمین پای به غفلت نهید که سر پادشهان زیر کف پای شماست^{۳۶}

در این قمار کلان، گنج های قارونها به باد رفت و چه گنجورها که مُفلس شد^{۳۷}

مأخوذ از آیه ۲۶ سوره (الرحمان): «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ؛ هر که در روی زمین است دستخوش مرگ و فناست».

و آیه ۸۸ سوری (قصص): «... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَئِنَّ الْحُكْمَ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ هر چیزی جز ذات پاک الهی نابود است فرمان و سلطنت عالم با او و رجوع همه خلایق به سوی اوست».

۱۹- پایدار بودن سلامت و خوشی در جهان اخروی :

سلامت آن سوی قاف است و آزادی در آن وادی نشان منزل سیمرغ از شاهین شکاران پرس^{۳۸}

اقتباس از آیه ۱۷ سوره (اعلی): «در صورتی که منزل آخرت بسی بهتر و پاینده تر (از دنیا) است».

۲۰- خدا همه جا هست :

گر چه با خنگ بادپا بروم

هر کجا سر زخم قلمرو توست

یاری که هست در همه جا نیست هیچ جا^{۳۹}

نه جای بی تو و نه تو را جا و این عجب

جلوه اوست جهان کز همه سو می بینم

از همه سوی جهان جلوه او می بینم

ما عاجزان نظاره به چشم مجاز کن^{۴۰}

هر جلوه ای به چشم حقیقت جمال تست

خدا بینی در ایسن آئینه خانه^{۴۱}

به هر سمتی بچرخی، شهریارا

مأخوذ از آیه ۱۱۵ سوره (بقره) : «مشرق و مغرب هر دو ملک خداست پس به هر طرف که روی کنی به سوی خدا روی آورده اید خدا به هر جا محیط و به هر چیز داناست».

۲۱- یاری خواستن از حق :

بو که چون دود در هوا بروم

آب و خاکم به آتشی بنواز

آشیمانم نمای تا بروم

آبخوردی به خاکدانم نیست

تا در اقلیم آشنا بروم

بسال از دام غربتم بگشای

از حصار گردونم شب دریچه نی بگشا گو رسد بخرگاهت ناله های زندانی

گفتی که برنایدت از ناله هیچ کار دیدی که ناله کردم و آمد به کار هم

آن قهرمان که نصر من الله سپاه اوست خوش داد دوش مژده فتح قریب من

کشتی شکسته دست ز جان شوید، از تو نه آنجا که عاجز آمده تدبیر ناخدا

آنجا که دست هیچکس نیست دستگیر مسکین دل شکسته تو را می کند صدا^{۴۲}

تو را بخوانم و دانم که جز تو نتواند نوای ناله شبگیر دل شکسته شنود

بیا که جز به خدا از خدا گریزی نیست جزا دهنده قهار، غافر است و ودود

به روی من، در حق یقین خود بگشای و گرنه روبه که آرد مُردَدِ مردود^{۴۳}

ناظر به آیه ۵ سوره (روم): «بَنصِرِ اللّٰهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»؛ به یاری خدا که هر که را بخواهد نصرت و یاری دهد و پیروزی می بخشد و اوست که بر هر کار مقتدر و به تمام خلق جهان مهربان است.»

و نیز آیه ۱۵۰ سوره (آل عمران): «بَلِ اللّٰهِ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ»؛ (ای مسلمانان) از کافران یاری مجوید که خدا یار شماست و او بهترین یاری کنندگان است.»

۲۲- از ضلالت به هدایت

که به دنبال توتیا بروم	رمدم نیش می زند در چشم
من به قربان آن خدا بروم	چند خودپروری چو میشم، دام
تا به سرچشمه بقا بروم	تشنه ام تشنه، خضر راهم ده
همه در سایه هما بروم	شهریارا گرم بود همت

خلاف خواهش خود، تا خدا توانی یافت	سری به سینه خود تا صفا توانی یافت
بجوی جوهر خود تا جلا توانی یافت	جمال معرفت از خواب جهل بیدار است
به کارخانه راز قضا توانی یافت	کی اتصال از این دستگاه زنگ زده
بکوش بیهده تا کیمیا توانی یافت	بجوش تا مس قلبت طلا کنی ورنه

دوست را باش که یاد دگران این همه نیست ^{۴۴}	دگران دشمن و دامند تو تا دم باقی است
---	--------------------------------------

اقتباس از آیه ۱۰۸ سوره (یونس) : «(ای رسول ما) بگو ای مردم (کتاب و رسول) حق از جانب خدا برای هدایت شما آمده اند پس از این هر کس هدایت یافت نفعش بر خود اوست و هر کس به راه گمراهی شتافت زیانش بر خود اوست و من پس از اتمام حجت نگهبان شما (از مؤاخذه خدا) نیستم».

۲۳- ید بیضا :

از ما مجوی معجز حافظ خدای را کاین ساحریست و آن ید بیضای موسوی^{۴۵}

در حصار ساحران بودم چو موسا لیکن با من نی ید بیضای موسائی نه نُعبان عصائی^{۴۶}

مبتنی است بر آیه ۱۰۸ سوره (اعراف) : «و دست از جیب خود بر آورد که ناگاه بینندگان را آفتابی تابان بوده».

۲۴- فرصت طلبی جهت سوء استفاده :

دُزد به بازار نخواهد مگر آشفته و روند آب را کرده گل آلود که ماهی گیرد^{۴۷}

اشاره دارد به آیه ۱۴۱ سوره (نساء) : «منافقان آناند که مراقب حال شما هستند که اگر برای شما پیروزی و فتحی پیش آید برای اخذ غنیمت گویند نه آخر ما با شما بودیم؟ و اگر کافران را پیروز بینند گویند آخر نه ما شما را به اسرار و احوال مسلمانان آگاه کردیم؟ و شما را از آسیب مؤمنان نگهداری کردیم پس خدا فردای قیامت میان شما مؤمنان و آن گروه منافق حکم کند (و شما را به بهشت و آنان را به دوزخ محکوم سازد) و خداوند هیچ گاه برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نخواهد کرد».

۲۵- همت بلند :

سرفرازی جاوید در کلاه درویشی است تا فرو نیارد کس سربه تاج سلطانی

تا به کوی میخانه ایستاده ام دربان همت نمی گیرد شاه را به دربان

به خوان ناکسان جان سپر هرگز نبردم دست که گر خود نان خالی خوردم از خوان پدر خوردم

در دیاری که در او نیست کسی یار کسی کاش یارب که نیفتد به کسی کار کسی

شهریارا سر من زیر پی کاخ ستم به که بر سر فقدم سایه دیوار کسی

بازخم اگر بسازی و با درد خو کنی بی منت طیب ز مرهم توان گذشت

مردی ای دل طلب از مردم دنیا نکنی گوهر آینه از سنگ تمنا نکنی^{۴۸}

ناظر است به حدیث پیامبر (ص): حوائج خویش را با عزت نفس بجویید زیرا کارها جریان مقدر

دارد.^{۴۹}

۲۶- خوشی های دنیا کم و ناچیز است :

تا کران این بازار نقد جان به کف رفتم شادیش گران دیدم اندهش به ارزانی^{۵۰}

مأخوذ از آیه ۲۶ سوره (رعد): «خدا هر که را خواهد فراخ روزی و هر که را خواهد تنگ روزی

گرداند (این مردم کافر) به زندگانی و متاع دنیا دلشادند در صورتی که دنیا در قبال آخرت متاع ناقابلی
بیش نیست».

۲۷- امید به خدا :

ساحل نجاتی هست ای غریق دریا دل تا خراج بستانی زین خلیج طوفانی^{۵۱}

اسم اعظم باز گردد با سلیمان غم مخور بشکند اهریمن از تعویذ یزدان غم مخور

چرخ گردون را هم از دور و دوار نابکار	باز گرداند خدای چرخ گردان غم مخور
گر به ظلمات اندری دامان خضر از کف منه	مَتی لمی آخر کنار آب حیوان غم مخور
هم تواند ماه زندانی کشاندن بر سریر	آنکه یوسف بر کشید از چاه کنعان غم مخور
قصر شاهان در قُرُق دائم نماند از رقیب	عرض ما هم می رسد روزی به سلطان غم مخور
امتحان صبر چون شایسته دادی در بلا	نوبت شکر آید و تحسین و احسان غم مخور
درد بی درمان رسد گاهی به درمان صبر کن	کار بی سامان شود روزی به سامان غم مخور
ناامیدی کُفر باشد تا شبستان ضمیر	روشن است از چلچراغ عشق و ایمان غم مخور
بای دار ای عاشق مسکین که آخر می دمد	صبح وصلی از دل شبهای هجران غم مخور
آشیان گم کرده گو دائم نمی ماند خزان	بگذرد بوران و باز آید بهاران غم مخور
می رسد از در بهار ای بلبل عاشق که باز	سرخ گل دربر کشی مست و غزل خوان غم مخور ^{۵۲}

اقتباس از آیه ۵۳ سوره (زُمر): «(ای رسول) بدان بندگانم که اسراف بر نفس خود کردند، بگو هرگز از رحمت خدا ناامید نباشید. البتّه خدا همه گناهان را (چون توبه کنید) خواهد بخشید که او خدایی بسیار آمرزنده و مهربان است.»

۲۸- سایه ی خدا :

جان پرور است سایه سرو بلند یار تا پی بری به سایه پروردگار هم

سایه پرور ماه من بفکن کلاه سایه گستر تا نگردد آفتاب از شرم رویت آفتابی^{۵۳}

اشاره دارد به آیه ۵۷ سوره (نساء) : «... برای آنها در بهشت جفت های پاکیزه است و آنان را به سایه ی رحمت ابدی خود در آوریم».

۲۹- خوف و رجا :

خوف و رجاست وزنه میزان آدمی دل ییمناک باید و امیدوار هم^{۵۴}

در همین خوف و رجا خفته کم و کیف حیات که گه آسان رود و گاه هراسان گذرد

خوف و رجائی که سایه روشن دلهاست چون شب و روز از قفای یکدگر آید^{۵۵}

مأخوذ از آیه ۵۶ سوره (اعراف) : «و هرگز در روی زمین پس از آنکه کار آن به امر خدا نظم و اصلاح یافت به تباه کاری برنخیزد و خدا را هم از روی ترس و هم از روی امید بخوانید که البتّه رحمت او به نیکوکاران نزدیک است».

و نیز آیه ۱۶ سوره (سجده) : «(شبها) پهلو از بستر خواب حرکت دهند و (در دل شب) با بیم و امید خدای خود را بخوانند و از آنچه روزی آنها کردیم به مسکینان انفاق کنند».

۳۰- نامساوی ها :

ناقوس دیر را جرس کاروان مگیر سیمرغ را مقایسه با قوش می کنی

با شیر از گوزن حکایت کنند و میش خود کیست گربه تا سخن از موش می کنی

بال مگس کجا و بلند آشیان عشق آنجا که پر زدن نتواند عقاب ها^{۵۶}

سُلاله نبوی و غرور شیطانی؟ (بین تفاوت ره از کجا و تا به کجاست)^{۵۷}

پرده کعبه کجا و کف دستی ناپاک ای همه ناخن تو انگل و انگشت انگشت^{۵۸}

اشاره دارد به آیات ۱۹ و ۲۰ سوره (فاطر): «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ * وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ؛ وَ هِرْكَزْ كُورٍ وَ بَيْنَا يَكْسَانُ نَيْسْت * وَ هِيَجْ ظَلَمْتُ بَا نُورٍ بَرَابِرْ نَخَوَاهِدْ بُوْد.»

۳۱- توبه :

من خود خطا به توبه بپوشم تو هم بیا گر توبه با خدای خطا پوش می کنی

گریم بر آستان کریمی که رحمتش شاید به آب لطف بشوید گناه من^{۵۹}

شبها گناه خود شرم چون ستاره ها گر بی شمار بود تو هم بی شمار بخش

بس روزهای روشنم از چنگ شد به مفت	یارب مرا به ناله شبهای تار بخش

ای خوشا توبه و آویختن از خوبیها	وز بدیهای خود اظهار ندامت کردن

جز به اشک توبه نتوان پاک کرد	لگه ننگی که بر دامان ماست

ملامت همه عالم به جان کشم خرسند	اگر خدای من است از خطای من خشنود
وگر خدای نخواهد خطای من بخشید	(شفاعت همه پیغمبران ندارد سود)

ترسمت فرصت توفیق به فردا ندهند	باری امروز کن آن توبه که طوق فرداست ^{۶۰}

مرغ و ماهی به ذکر توآین	همه در یار رنند و یا توآب ^{۶۱}

در قرآن کریم آیات بی شمار در این مورد وجود دارد. از جمله در آیه ۵۳ سوره (زمر) می فرماید: «ای رسول بدان بندگانم که اسراف بر نفس خود کردند بگو هرگز از رحمت خدا ناامید نباشید البتّه خدا همه گناهان را (چون توبه کنید) خواهد بخشید که او خدایی بسیار آمرزنده و مهربان است».

و نیز آیه ۲۵ سوره (شورا) می فرماید: «و اوست خدایی که توبه بندگان را می پذیرد و گناهانشان را می بخشد و هر چه می کنید، می داند».

مأخوذ از آیه ۸ سوره (تحریم): «الا ای مؤمنان به درگاه خدا توبه نصوح (با اخلاص و دوام) کنید که خدا گناهانتان را مستور و محو گرداند و شما را در باغ های بهشتی که نهرها زیر درختانش جاری است

داخل کند در آن روزی که خدا پیامبر خود و گرویدگان به او را ذلیل نسازد (بلکه عزیز و سرافراز گرداند) در آن روز نور (ایمان و عبادت) آنها در پیش رو سمت راست ایشان می رود (و راه بهشت به آنها می نماید) در آن حال (به شوق و نشاط) گویند پروردگارا تو نور ما را به حد کمال رسان و ما را ببخش که تو تنها بر هر چیز توانایی».

۳۲- دنیا محل عبرت است :

دنیا خود از دریچه عبرت عزیز ماست
زین خاک و شیشه آینه هوش می کنی^{۶۲}

سری از روزن عبرت به گذشت ایام
کرخه نی می گذرد یا ارسی می آید

توتیای چشم عبرت کن غبار رفتگان
کاین همه در آسیای روزگار آید به کار

این نعره سوانح و صرصر که می رسد
نقل ثمود و قصه عاد آورد به یاد

من آن صواعق و صرصر به چشم می بینم
که میرسد به سر وقت قوم عاد و ثمود^{۶۳}

ناظر به بخشی از آیه ۲ سوره (حشر) است که می فرماید : «... فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ؛ ...ای هوشیاران عالم از این حادثه عبرت بگیرید».

۳۳- اُمّی بودن پیامبر اسلام (ص) :

خسته از درس و کتابم عشرتی خواهم حسابی
بی کتاب ای ماه مکتب از بغل برکش کتابی

من خوشم با بی کتابی تا خط سبز تو دارم
خاصه چون ساغر بگیری خوشترم با بی حسابی^{۶۴}

اشاره به آیه ۱۵۷ سوره (اعراف): «آنان که پیروی کنند از رسول (ختمی مرتبت) و پیغمبر اُمّی که در تورات و انجیلی که در دست آنها است (نام و نشانی و اوصافش را) نگاشته می یابند».

۳۴- از جان گذشتگان راه حق :

گفت قربان ره جانان چه داری؟ گفتمش جان
وای از آن مرد آزمائی وه از این حاضر جوابی

بر سینه فشارم سر خجلت که ندارم
جانی که سزد هدیه جانانه ما را

گر من از مویه شدم موئی و رفتم ز میان
به فدای تو که ای موی میان اینهمه نیست

قابل شد از قبول تو ای جان و گرنه من
دانم که هدیه سر و جان قابل تو نیست

درجان فروشی من همی دانم که جای حرف نیست
باری گران جانی مکن جان می خری حرفی بزن

تو چون نسیم گذر کن به عاشقان و ببین
که همچو برگ خزانت چه جان نثارانند

بام و برزن آرزوی جان کنند
تا نثار چون توئی جانان کنند

خاکش به سر که نگذرد از زر به راه دوست آنجا چه جای زر که ز سر هم توان گذشت^{۶۵}

گر خون ما به پای تو ریزد حلال تو ور خوبها به غیر تو باشد حرام ما^{۶۶}

در آیه ۲۰۷ سوره (بقره) چنین آمده است: «بعضی مردانند (مراد، علی (ع) است) که از جان خود در گذرند (مانند شبی که علی (ع) به جای پیغمبر (ص) خوابید) برای خشنودی خدا و خداوند دوستدار چنین بندگان است».

۳۵- دوستی با دشمن :

دلی کو شهریارا دشمن جان دوستر دارد دریغ از دوستی با وی که جز دشمن نخواهد شد^{۶۷}

آیه ۱ سوره (ممتحنه) در این مورد می‌فرماید: «ای کسانی که به خدا ایمان آورده اید هرگز نباید کافران را که دشمن من و شمایند یاران خود بر گرفته طرح دوستی با آنها افکنید در صورتی که آنان به کتابی که بر شما آمد از قرآن حق سخت کافر شدند و رسول خدا و شما مؤمنان را به جرم ایمان خدا از وطن خود آواره کردند. پس نباید اگر شما برای جهاد در راه من و طلب رضا و خشنودی من بیرون آمده اید پنهانی با آنها دوستی کنید و من به اسرار نهان و اعمال آشکار شما (از هر کس) دانانترم و هر که از شما چنین کند سخت به راه ضلالت شتافته است».

۳۶- عشق خدایی :

بیا این نرد عشق آخری را با خدا بازیم که حُسن جاودان بُرده است عشق جاودان بازی

از جذبه محبت تو محور وجود بی جود جذبه های تو اجزا ز هم جدا

جام محبت تو به صهبای معرفت بر تشنگان وادی حیرت ز نسد صلا^{۶۸}

اشاره است به آیه ۱۶۵ سوره (بقره) : «و بعضی از مردم نادان غیرخدا را (چون بتان و مدعیان باطل) همانند خدا گیرند و دوست دارند بتان را چنان که خدا را باید دوست داشت لیکن آنها که اهل ایمانند کمال محبت و دوستی را فقط به خدا مخصوص دارند».

۳۷- کبوتر با کبوتر باز با باز :

خزان گل نوای بلبلان را در گلو بندد که بوم است آنکه با زاغ و زغن داند هم آوازی^{۶۹}

مقتبس است از مفاد این حدیث پیامبر (ص) : «الارواحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اِتَّخَذَتْ وَ مَا تَنَافَرَ مِنْهَا اِخْتَلَفَتْ».^{۷۰}

۳۸- صبر :

این صبر تلخ و نغمه شیرین طیب ماست با اشک شور خود که شفا می دهد به دل

شور و شر حوادث ایام شاهند کز پیش شور و شر نگریزد شکیب من^{۷۱}

امتحان صبر چون شایسته دادی در بلا نوبت شکر آید و تحسین و احسان غم مخور

درد بی درمان رسد گاهی به درمان صبر کن کار بی سامان شود روزی به سامان غم مخور

عقل را اسلحه در جنگ مصائب صبر است
 او چه مکاری که معافی دهد از هر مکروه
 چون فلزی که مُطْلًا کنی از آب طلا
 به شکر خنده هم اندود توانی اندوه
 گاهی آزاده کند تیغ زبان را به غلاف
 بو که از حرف ستیزنده نیاید به ستوه
 چه بسا لب به تبسم بگشاید چون فجر
 با وجودی که غم انباشته دارد چون کوه

به حسن درد و صبورست آدمی ممتاز
 بهائمنند که فارغ ز فکر شور و شرند
 تو نیک مرد برای جهاد خلق شدی
 سزای گریه و زاری زنان نوحه گرند^{۷۱}

به صبر کوش و سر و سینه کانِ گوهر کن
 که این خزینه به خون جگر توانی کرد

صبر شد مزرع صبر من و محصول ظفر داد
 آنچه کِشتم به جوانیش به پیریش درودم

فضا از آه من دائم پُر از ابر
 فضائی با فشار و تنگی قَبِر

طیبم صبر تلخی داده دارو
 کجا تا بار شیرینم دهد صبر^{۷۲}

اشاره دارد به آیه ۴۳ سوره (شورا): «و هر که بر ظلم کسی صبر کند و (با قدرت انتقام) ببخشد این (مقام بردباری است که) عزم در امور الهی است».

آیات ۹۶ و ۱۲۶ و ۱۲۷ سوره (نحل) در این مورد می فرماید: «آنچه نزد شماست (از مال و جاه دنیا) همه نابود خواهد شد و آنچه نزد خدا است (از ذخایر اعمال نیک و ثواب آخرت) تا ابد باقی خواهد بود البتّه اجری که به صابران بدهیم اجری است بسیار بهتر از عملی که بجا آوردند* و اگر به شما مسلمانان کسی عقوبت و ستمی رسانید شما باید به قدر آن در مقابل انتقام کشید (و رسم عدالت از دست ندهید) و اگر صبور باشید (از او درگذرید) البتّه برای صابران اجر بهتری خواهد بود* و تو ای رسول به رضای خدا بر رنج تربیت امت صبر و تحمل پیشه کن و بر آنها (که ترک کفر و عناد نمی کنند) غمگین مشو و از مکر و حيله آنان دلتنگ مباش (که خدا از مکر خلق تو و دین تو را محفوظ می دارد)».

۳۹- چه بسا خوشی هایی که ناخوشی است :

بس خنده ها که ظلم تن و ظلمت دل است ای زنده باد غم که ضیا می دهد به دل^{۷۴}

دلا بگذر از خیر دنیا که دنیا کهن داستانی است در بی وفائی^{۷۵}

مأخوذ از آیه ۲۱۶ سوره (بقره) : «...وَ عَسَىٰ أَن تَٰجِبُوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ ... و چه بسیار شود که چیزی را دوست دارید و در واقع شرّ و فساد شما در آن است و خداوند به مصالح امور داناست و شما نادانید».

۴۰- تسلیم قضا و قدر :

تسلیم با قضا و قدر باش، شهریار وز غم جزع مکن که جزا می دهد به دل

بر سینه رضا سر تسلیم اگر نهی از تنگنای فاقه مسلم توان گذشت

سر نیاز من و در گه خداوندی که بی مشیت او نیست رنج و راحت من

سپر تیر قضا سینه تسلیم و رضاست
 زخم شمشیر اجل مرهم درویشان است^{۷۶}

تو شهریار به بخت و نصیب شو تسلیم
 که مرد راه به بخت و نصیب نستیزد

رضا به قسمت و تسلیم با قضای الهی است
 مناقضات براند به نزد قاضی عادل

مُنَجِّم به سفر داد احتمال اجل
 که اِقتِران زحل دیده بود و برج حمل

بگفتش برو این عشوه ها به خود بفروش
 برای من چه عطارد، چه مشتری، چه زحل

عقیدتست و جهاد و اجابت و تسلیم
 رضای من به قضای خدای عزوجل

راضی شدن قضا را تسلیم امر حق را
 این جاده مستقیم و این باده صاف باشد^{۷۷}

تسلیم شو که حکم قضا می توان شنید
 حکم قضا به سمع رضا می توان شنید

درد قضاست، کی بود چاره پذیر، شهریار
 کون و مکان پذیره شد آنچه قضا اراده کرد

پسذیر شهریارا همه بازی قضا را به سر تو نیز بازی همه را قضا در آورد^{۷۸}

مآخوذ از آیه ۱۱۲ سوره (بقره): «آری کسی که از هر جهت تسلیم حکم خدا گردید و نیکوکار گشت مسلماً اجرش نزد خدا بزرگ خواهد بود و او را هیچ خوف و اندیشه و هیچ حزن و اندوهی در دنیا و آخرت نخواهد بود».

۴۱- استقامت در برابر سختی ها :

همتی کن که به هر باد و دم از رو نیروی پشه گر پيله کند پیل دمان این همه نیست

مرد آن است که با پای خود آید به مزار ورنه بر دوش کسی بار گران این همه نیست

شاد بادا روح آن مردان که در بیداری ما پافشردند و نترسیدند از تکفیر گشتن

شد کمان در جستجوی گوهر مقصودشان قد تا توانستند پیروز هدف چون تیر گشتن^{۷۹}

جبین گره مکن از هر بدی که پیش آید کز این نوشته تو یک روی صفحه می خوانی

ز من مپرس که چونی به زیر پتک حوادث به کام کوره آتش تفسیده پاره آهن

اگر نه تیغ جهادی سبک برآی و سپر شو که شرم دوست گران دیدم و شماتت دشمن

مرد از قیل حادثه راهی بگشاید نامرد به خویش و دگران عرصه کند تنگ

ای غم چه فسونی تو که چون تیغ کنی تیز مرد از تو خورد صیقل و نامرد زند زنگ^{۸۱}

آیه ۱۱۲ سوره (هود) می فرماید: «پس ای رسول ما تو چنانکه مأموری استقامت و پایداری کن و کسی که با همراهی تو به خدا رجوع کرد (و نیز پایدار باشد) و هیچ از حدود الهی تجاوز نکند...». و نیز در آیه ۱۳ سوره (احقاف) بیان شده است که: «آنان که گفتند آفریننده ما خداست و بر این سخن پایدار و ثابت ماندند بر آنها هیچ اندوهی نخواهد بود».

۴۲- حافظ همه چیز خداست :

کدخدا گر سر پاس گله دارد از گرگ آس و دوغاب سگ و مزد شبان این همه نیست^{۸۱}

برو نور خدا کن دیده بان کشتی توفیق که کشتی ها به نور دیده بان یابند ساحل ها^{۸۲}

اشاره است به بخشی از آیه ۲۱ سوره (سبأ): «... وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ؛ ... و خدای تو بر هر چیز نگهبان و آگاه است».

۴۳- فراز و فرود زندگی :

گفتم این لاله سزد تاج بهارش خوانی باغبان گفت به تاراج خزان این همه نیست^{۸۳}

گه به اوجم برد آویز زمان گه به حسیض روزگار است و از اینسان نوسانی دارد^{۸۴}

آیه ۵ سوره (انشراح) می فرماید: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا؛ پس (بدان که به لطف خدا) با هر سختی البتّه آسانی هست».

۴۴- خدای عادل :

داور داد‌گیری هم به عوض دارم من
گر همه شیوه بیداد‌گران دارد یار^{۸۵}

دلا اگر همه بیداد دیدی از مردم
غمین مباش که دادار دادخواهت بس^{۸۶}

مأخوذ از آیه ۱۱۵ سوره (انعام): «کلام خدای تو از روی راستی و عدالت به حدّ کمال رسید و کسی در کلمات آن تغییر و تبدیل نتواند کرد او خدای شنوا و دانا به گفتار و کردار خلق است».

۴۵- باقیات صالحات :

من به قربان کسی کز باقیات صالحات
گر بنائی می کند جز قُربَةً لِلّٰه نیست^{۸۷}

اقتباس از آیه ۴۶ سوره (کهف): «مال و فرزندان زیب و زینت حیات دنیاست (و لیکن) اعمال صالح که تا قیامت باقی است (مانند نماز تهجد، ذکر خدا، صدقات جاری چون بنای مسجد و مدرسه و موقوفات و خیرات در راه خدا) نزد پروردگار بسی بهتر و عاقبت آن نیکوتر است».

۴۶- کوچکترین گناه پنهان نمی ماند :

روزگار اعمال مردم را نظارت می کند
یک خطا در چشم این مأمور کارآگاه نیست^{۸۸}

مأخوذ از آیه ۸ سوره (زلزله): «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ؛ و هر کس به قدر ذره ای کار زشت مرتکب شده آن هم به کیفرش خواهد رسید».

۴۷- جهان گذران و گذشت عمر و غنیمت شمردن فرصت ها :

سهل باشد همه بگذاشتن و بگذشتن کاین بود عاقبت کار جهان گذران

شباب و شاهد و گل مغتنم بود، ساقی شتاب کن که جهان با شتاب می گذرد

به چشم خود گذر عمر خویش می بینم نشسته ام لب جوئی و آب می گذرد

کمان چرخ فلک، شهریار در کف کیست که روزگار چو تیر شهاب می گذرد

دیدم به لب جوی جهان گذران را آفاق همه نقش رخ آب برآمد

منصور زنده باد که در پای دار گفت آسان گذر ز جان که جهان پایدار نیست

هان که بر جان نخلد خار جهانت که جهان گر بود خلد برین نیستش امکان خلود^{۸۹}

برو از سر پُل آفاق بسین سیل قرون کاروانی که بسی رفت و بسی می آید

مهر و ماه از پس و پیش است و قطار ایام با چنین کوکبه پیش و پس می آید

بگذاشت به شب خوابت و بگذشت شبابت

دیدم که چه غافل کند قافله عمر
نزد

این شکر خواب جوانی است که چون باد گذشت
وای از این عمر که افسانه و رؤیا باشد

دو روز فرصت باقی غنیمت است بیا
مگر به طبع مساعد توان شدن مسعود

جوانا مهلت امروز دریاب
که فردایی بماند یا نماند

چو بادی هست، بوجاران بجنبند
که دارد هر چمیدن آرمیدن

نفس تا هست باری دم غنیمت
که دائم کوره نتوانی دمیدن

تا توانی لثیم عمرت باش
مال اگر رفت ای لثیم منال

می توان مال رفته یافت به عمر
نتوان عمر رفته یافت به مال^{۹۰}

عجب پایی گریزان دارد این عمر
تو گو باران ریزان دارد این عمر

مگر از دنگ ساعتهای خود کوک
که دمهایی گریزان دارد این عمر

باد و هواست عمر و دریغا که آدمی یک عمر تکیه کرده به باد و هوای عمر^{۹۱}

حضرت علی (ع) در خطبه ۱۱۳ قسمت ۳ می‌فرماید: «عمری که همچون زاد و توشه پایان می‌گیرد»^{۹۲}.

۴۸- خوشی دنیا، گریه آخرت :

خنده گر شدیم اینجا، گریه می‌شویم آخرت گریه شو که این گریه خنده می‌کند ما را^{۹۳}

اگر دنیا متاع عافیت داشت در او کافر نه می‌زاد و نه می‌زیست

ولی سرمایه وزر و وبالی است که سودش جز زیان آخرت نیست

دوست دارم شب فراق که هست در قفایش امید صبح وصال

روز و صلح نوید فردا نیست که به هر دولتی است بیم زوال^{۹۴}

اشاره دارد به حکمت ۲۵۱ نهج البلاغه: «شیرینی دنیا تلخی آخرت است»^{۹۵}.

۴۹- ای که دستت می‌رسد کاری بکن :

ای اسیر آب و گل نقشی برآر پیش از آن کز خشت ما ایوان کنند

اثر بگذار از خود شهریارا عمر اگر خواهی که عمر جاودان دارد کسی کز وی اثر ماند^{۹۶}

مأخوذ از آیه ۲۵۴ سوره (بقره): «ای اهل ایمان از آنچه روزی شما کردیم انفاق کنید پیش از آنکه بیاید روزی که نه کسی برای آسایش خود چیزی تواند خرید و دوستی و شفاعتی به کار آید و کافران (آن روز دریابند که به روزگار خود) ستم کردند».

۵۰- آزمندی :

من که با جامعه کور و شلی ساخته ام

می گنم دست طمع می شکم دست سؤال

یعنی به غیر حرص و غضب نیست حالیم

با مشت بسته چشم گشودی در این جهان

یعنی بین که می روم و دست خالیم^{۹۷}

با مشت باز هم روی آخر به زیر خاک

که سعادت همه در کشتن حرص دنیاست

حرص دنیا همه را کشت و درونها دانااست

که دین خویش خواهی داشت موهون

طمع در کس مبند از بهر دنیا

که مطلب زیر یک کاف است و یک نون

برو حاجت که داری از خدا خواه

که خود بیش از تو مفلوک است و مفتون

چه امید کرم داری از آن خلق

ولی گر دین نشد دنیا شود دون

اگر دنیا و دین یک جا چه بهتر

تمام عاقلان بودند قارون

اگر روزی به قدر عقل بودی

ولیکن رزق در میزان عدل است

نه عاقل در شمار آرد نه مجنون^{۹۸}

در آیه ۱۵ سوره (مُدَّثِّر) می فرماید: «ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ» (و با کفران این نعمتها) باز هم از من طمع افزونی آن دارد».

در آیه ۳۴ و ۳۵ سوره (توبه) در مورد آزمندی افرادی که زندگی را فقط در ضبط زر و زیور و زینت زندگی می گذرانند چنین یاد شده است: «ای اهل ایمان بسیاری از علما و راهبان (یهود و نصارا) اموال مردم را به باطل طعمه (هوس) خود می کنند و خلق را از راه خدا (و طاعت امر خدا) منع می کنند (هم به زبان گمراه می کنند و هم به عمل دنیاطلبی خلق را از خداطلبی دور می کنند) و کسانی که طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می کنند و در راه خدا اتفاق نمی کنند آنها را (ای رسول بر این کار) به عذاب دردناک بشارت ده * روزی که (آن طلا و نقره) در آتش گذاخته شود و پیشانی و پشت و پهلویشان را به آن داغ می کنند (فرشتگان عذاب به آنها گویند) این است نتیجه آنچه از زر و سیم بر خود ذخیره کردید اکنون بچشید عذاب سیم و زری که اندوخته می کردید».

۵۱- توکل به خدا:

تو شهریار به شاهی رسی ز فرگدانی
چو کار خود بکنی با خدای خویش حواله

چه دولتی است توکل که شهریار، به کام
جهان خویشتن از دولت توکل کرد^{۹۹}

اقتباس از آیه ۲۳ سوره (مائده): «و نفر مرد خدا ترس (یوشع و کالب) که مورد لطف خدا بودند گفتند شما بر آنها از این در (که خدا فرمود) در آید چون در آمدید آن گاه محققاً بر آنها غالب خواهید شد و نرسید و بر خدا توکل کنید اگر بر او گرویده اید».

۵۲- وفای به عهد:

هر که سر باخت به چوگان وفا
گسوی میدان سعادت او برسد^{۱۰۰}

مقتبس از آیه ۴۰ سوره (بقره): «ای بنی اسرائیل به یاد آورید نعمت هایی که به شما عطا کردم و به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا کنم و از (شکستن پیمان) من برحذر باشید».

۵۳- زنده کردن استخوان های پوسیده :

کجائی ای خط سبزت به پشت خاتم لعل نوشته آیه یحیی العظام و هی رمیم^{۱۱}

مأخوذ از آیه ۷۸ سوره (یاسین): «و برای ما مثلی (جاهلان) زد در حالی که آفرینش خود را از یاد برد و گفت این استخوان های پوسیده را که باز زنده می کند».

۵۴- تکلیف هر کس به وسع اوست :

ملائم الحبّ تحمیل المشقّة و تکلیف غلی ما لا یطاقی^{۱۲}

مأخوذ از آیه ۲۸۶ سوره (بقره): «خداوند کسی را تکلیف نکند مگر به قدر توانایی او (و در روز

جزا)،

نیکی های هر کس به سوی خود او و بدیهایش نیز به زیان خود او خواهد بود. پروردگارا ما را بر آنچه به فراموشی یا خطا کرده ایم مؤاخذه مکن. بارپروردگارا بار تکلیف گران و طاقت فرسا چنان که بر پیشینیان نهادی بر ما مگذار. بارپروردگارا بار تکلیفی فوق طاقت ما را به دوش منه و بیامرز و ببخش گناه ما را و بر ما رحمت فرما سلطان ما و یار و یاور ما تویی. ما را (بر مغلوب کردن) بر کافران یاری فرما».

۵۵- روی و ریا :

جانم به لب از صحبت احباب برآمد

در صحبت احباب ز بس روی و ریا بود

چهره پنهان داشتن در پرده چندین نقاب

سیرت و صورت یکی کن این نه شرط مردمی است

چون شدت اکنون که ارث شیخ می بخشی به شاب^{۱۳}

از ریای شیخ آخر خود نبودی در ستوه؟

دل در او بند که عهدی و وفائی دارد

این رفیقان ریائی همه قدّند و قبا

خَنَاسِ یوسوس صدورَ النَّاسِیمِ

خواننده قُل اَعُوذُ و خود چون ابلیس

کُلاهِ فقر به سر بر نهاد و روش انداخت

ریا که خرقه صوفی به روی دوش انداخت

به روی دوش چو ضحاک مار دوش انداخت

خورش ز مغز جوانان کُند که افعی زلف

به کُفر زلف به پیچید و پشت گوش انداخت

به پیش چشم جهانی، صلاّی ایمان را

چو موش، فضله به پاتیل دیگجوش انداخت

صفای مشرب صوفی از او مُکدّر شد

باری زبان میا که زمان داوری کند

فرق من و تو ای متظاهر رفیق چیست

طوطی به یک دو کلمه زبان آوری کند^{۱۰۴}

بلبل به صد ترانه به کنج قفس خموش

چه کنی ظاهر زیبا، بزک باطن زشت

ای تو که مُعتکف کعبه و دیری و کنشت

که تو را با گِل و لای و لجن آلوده سرشت

با گل و لاله میآرای خودی چون خس و خار

رونوشتی نه مُطابق چو تو با اصل سرشت

نسخه اصل سرشت است ولی صورت گناه

ولسی از بساطنم تشویش دارم

به ظاهر کسوت درویش دارم

رگ و ریشه ریا را همه جا ز جا در آورد^{۱۰۵}

خبر از ریا نباشد به دیار ما که حافظ

قرآن که به ریاکاران عذابی الیم و دَرَکی اسفل از آتش را هشدار می دهد و در آیات گوناگون به شدت از آنان مذمت می کند در این مورد در آیات ۱ تا ۴ سوره (منافقون) می فرماید: «ای رسول چون منافقان (ریاکار) نزد تو آمده، گفتند که ما به یقین و حقیقت گواهی می دهیم که تو رسول خدایی (فریب مخور) خدا می داند که تو رسول اوئی و خدا هم گواهی می دهد که منافقان، سخن (به مکر و خدعه و) دروغ می گویند قسم های (دروغ) خود را سپر جان خویش (و مایه فریب مردم) قرار داده اند تا بدین وسیله راه خدا را (به روی خلق) ببندند (و بدانید ای اهل ایمان) که آنچه می کنند بسیار بد می کنند برای آن (نفاق و دروغ) که آنها (به زبان) ایمان آوردند سپس (به دل) کافر شدند و خدا هم مُهر (ظلمت) بر دلهایشان نهاد تا هیچ درک نکنند».

و نیز در آیه ۴۷ سوره (انفال) می فرماید: «و شما مؤمنان مانند منافقان نباشید که آنها (نه برای جهاد در راه خدا بلکه) یا برای هوس و غرور و یا برای ریا و تظاهر خارج شدند و از راه خدا خلق را منع می کنند و بترسند که علم خدا به هر چه کنند محیط است (و آنان سخت به کیفر خواهند رسید)».

آیه ۲۰۴ سوره (بقره) در این مورد می فرماید: «بعضی مردم از گفتار دلفریب خود تو را به شگفت آرند که از چرب زبانی و دروغ به متاع دنیا رسند و از نادرستی خدا را به راستی خود گواه گیرند و این کس بدترین دشمن اسلام است».

۵۶- آزار خلق:

نپسندید دل زار من آزار کسی

هر کس آزار من زار پسندید ولی

نشود یار کسی تا نشود بار کسی	لطف حق یار کسی باد که در دوره ما
شکر ایزد که نبودیم به پا خار کسی	گر کسی را نفکنندیم به سر سایه چو گل

ولیکن خانه بر سر کوفتن داند گدایان را	به کاخ ظلم باران هم که آید سر فرود آرد
خدا ویران گذارد کاخ این فرمانروایان را	به هر فرمان آتش عالمی در خاک و خون غلطید
که روزی سفره خواهد شد شکم این ازدهایان را	به کام محتکر روزی مردم دیدم و گفتم

ظلم تو را غفلت من موجب است ^{۱۰۶}	دفع مظالم همه را واجب است

هم به مردی که گناه است دلی آزدن	گر به مردی نشد از غم دلی آزاد کنی

گو ساقه ستمگری از ریشه کنده باد	هر شاخه ای که بار ستم داد بشکنش
دیگر به کاخ صبر خدا لرزه اوفتاد	من دیده ام به صرصر آه شکستگان
پاداش ظلم ما که خدایا به سر رساد ^{۱۰۷}	هولی عظیم در شرف سر رسیدن است

که گر با زیردستان سر ظلم است، ضحاک	تو باری عدل کن نوشیروان خانه خود باش

حقّ مظلوم ادا گر نکسی خود به وفا مطمئن باش که ظالم به جفا می گیرد^{۱۰۸}

از آیات بی شماری که در این مورد در قرآن آمده است چند آیه به عنوان نمونه ذکر می گردد. آیه ۴۷ سوره (طور) می فرماید: «و برای ستمکاران عالم در دنیا عذابی پیش از آن (جهنم قیامت) خواهد بود و لکن اکثرشان نمی دانند».

آیه ۶۵ سوره (زخرف) می فرماید: «باز فرّق یهود و نصارا بین خود اختلاف انداختند وای بر ستمکاران عالم از عذاب دردناک روز قیامت».

و نیز در آیه ۲ سوره (مائده) می فرماید: «... تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَا وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ؛ ... و باید که شما در نیکوکاری و تقوا به یکدیگر کمک کنید نه بر گناه و ستمکاری و از خدا بترسید که عقاب خدا بسیار سخت است».

۵۷- عمر به غفلت گذراندن :

خبر از حاصل عمرم نشد آوخ که گذشت این همه عمر به بی حاصلی و بی خبری^{۱۰۹}

عمر ما دائم به تشویش و تباهی ها گذشت گه چُمَاق قاضی و گه چکمه قزاق بود

به یاد عمر تبه کرده اشک می ریزم چه حسرتی است که یک دم نمی توان آسود^{۱۱۰}

آیات ۱ و ۲ سوره (انبیاء) می فرماید: «روز حساب مردم بسیار نزدیک شد و مردم سخت غافلند (از یاد قیامت و مهیای حساب شدن) اعراض می کنند این مردم غافل هیچ پند و موعظه ای از جانب پروردگارشان نیامد جز آنکه آن پند را اشتباه (نشیده گرفتند) و باز به بازی های لهو و لعب عمر می گذرانند».

و نیز در آیه ۷۲ سوره (حجر) در مورد انسان های غافل می فرماید: «ای محمد به جان تو قسم که این مردم دنیا همیشه مست شهوات نفسانی و به حیرت و گمراهی خواهند بود».

در آیه ۳۷ سوره (فاطر) از انسان های غفلت زده در روز رستاخیز چنین یاد می کند: «و آن کفار در آتش دوزخ فریاد و ناله کنند که ای پروردگار ما را از این عذاب بیرون آور تا برخلاف گذشته به اعمال نیک پردازیم (خطاب شود) آیا شما را عمری مهلت ندادیم و رسولان بر شما نفرستادیم تا هر که قابل تذکر و پند شنیدن است (این روز را) متذکر شود پس امروز عذاب دوزخ را بچشید که ستمکاران را هیچ یاور و نجات دهنده نخواهد بود».

۵۸- قناعت :

دولت همت سلطان قناعت خواهم تا تمنا نکنم نعمت ارباب نعیم

با جام می ز مملکت، جم توان گذشت با چشم سیر از سر عالم توان گذشت

با نیم نان خالی محصول رنج خویش از خوان پر نواله حاتم توان گذشت

گر سر بر آستان قناعت توان گذاشت از آسمان بر شده طارم توان گذشت

شهریارا میهمان ماه خود بودن خوشست ورنه از جان قانعم نان و پیاز خویش را

از سرکشی طبع بلند است شهریار پای قناعتی که به دامان کشیده ام^{۱۱}

تا به ویرانه خود گنج قناعت جستم قصر آمال و امانی همه ویران کردم

تشنه جوی کریمان نشوی که قناعت همه دریا باشد

مرد را پای قناعت به زمین سر همّت به تُریا باشد

از بخیلان چه تمنا داری بخل خود دست تمنا باشد

آب حیوان که به دستان گویند رمیزی از آبروی ما باشد

فقر و ثروت مُلازم روحند روح قانع که قوت یافت، غنی است

لیک روح حریص دنیا دار تخت و تاجش دهی گدای دنی است

حریفی کو به امکانش نه راضی است دل آویزد به نقش هر محالی

به هر خواب و خیالی، مست و مسحور به هر افسانه ای حالی به حالی

رها کن تا گلاب از گل کشندش به روزی خندد و گیرد به سالی

ما نداریم و نداری به از آن دارائی است که سر نخوت و گردنکشی آرد ما را

هر که را روح قناعت، به کفافی داراست ورنه قناع نشود ملک همه دنیا را^{۱۱۲}

گر از حضيض جهالت خذر توانی کرد به اوج عز و قناعت گذر توانی کرد^{۱۱۳}

حضرت علی (ع) در حکمت ۴۴ می فرماید: «خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد و برای روز حساب عمل کند و به مقدار کفایت قناعت نماید و از خدا راضی باشد».^{۱۱۴}

۵۹- هم نشینی :

نشود مرغ چمن همنفس زاغ و زغن «روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم»^{۱۱۵}

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «حکایت هم نشین خوب مثل عطار است که اگر عطر خویش به تو ندهد بوی خوش آن در تو آویزد و حکایت هم نشین بد مثل آهنگر است اگر شرار آتش آن تو را نسوزد بوی بد آن در تو آویزد».^{۱۱۶}

۶۰- گمراه اصلاح نمی شود :

ره به منزل نبرد راه ضلالت پیمای گرچه صد بار به گوش آیدش آواز جرس

اثر تربیت و تابش خود را چه گنه گر خزف را نه گهر سازد و ناکس را کس^{۱۱۷}

اقتباس از آیه ۵۳ سوره (روم): «و نیز تو مردمی را که کوردل (و کافر) هستند نتوانی از ضلالت به راه هدایت آری. تنها تو آنان را که به آیات ما ایمان می آورند و در پی آن ایمان تسلیم امر ما شوند توانی و سخن خدا به گوش هوششان برسانی».

۶۱- خوشی ها و جاه و جلال دنیا ناپایدار است :

آسمان جام طرب بر سر جم می کشند طلب سرخوشی از این خم مینا نکنی^{۱۱۸}

در بهاران سری از خاک برون آوردن

خنده ای کردن و از باد خزان افسردن

همه این است نصیبی که حیاتش نامی

پس دریغ ای گل رعنا غم دنیا خوردن

مشو از باغ شبابت بشکفن مغرور

کز پیش آفت پیری بُود و پژمردن

پایه بر آب می رسد و پابه پرتگاه

ای دل بهوش باش که سر می رود به باد^{۱۱۹}

صُبْحش از چاک گریبان دمد این چرخ ولی

عصر بندد یقه تا صُبح جهان شام کند^{۱۲۰}

حضرت علی (ع) در حکمت ۱۱۹ می فرماید: «مثل دنیا مثل مار است که زیر دست انسان نرم و ملایم، ولی سم کشنده در درون آن می باشد. نادان بی خبر به آن علاقه پیدا می کند، هوشمند عاقل از آن برحذر می شود».^{۱۲۱}

۶۲- دولت فقر :

تاج فقر آنجا که فخر پادشاه انبیاست

سربه تاج پادشاهی کی فرود آرد فقیر

شهریار از خاکساری پادشاهی یافتی

ای بلند اختر مبارک بادت این تاج و سریر^{۱۲۲}

پیامبر (ص) در این مورد فرمود: «الفقر فخری وَ بِهِ أَفْتَحُ».^{۱۲۳}

۶۳- با چشم عیب نگریستن :

این همه دیدن بهل به دیده معیوب^{۱۲۴}

چشم محبت به عیب خلق نبیند

کونه در اثبات جبر و اختیار آید به کار^{۱۲۵}

من نجویم عیب کس زیرا به عالم هیچ نیست

آیه ۱ سوره (همزه) می فرماید: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هَمْزَةٍ لَمَزَةٍ؛ وای بر هر عیب جوی هرزه زبان».

۶۴- از علاقه ها و لذات خویش گذشتن :

کز ازل تا به ابد همدم درویشان است

علی آن شعشه سرمدی لم یزلی

شمه ای از کرم حاتم درویشان است

روزه داری و شب افطار به سائل دادن

به قرآن «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ» بخوانید

و گر خواهید این معنی بدانید

کزین سودا نخواهی گشت مغبون^{۱۲۶}

به «حَتَّى تُتَفَقَّهُوا مِمَّا تُجِبُّونَ»

مأخوذ از آیه ۸ سوره (انسان): «و هم به دوستی (خدا) به فقیر و اسیر و طفل یتیم طعام می دهند (به روایت عامه و خاصه این آیه در مورد اعطای غذای افطار سه شب متوالی از طرف علی (ع) و فاطمه (س) و حمنین (ع) و فضه به فقرا نازل شده است)».

و نیز آیه ۹۲ سوره (آل عمران): «شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان خدا نخواهید رسید مگر آنکه از آنچه دوست می دارید و بسیار محبوب است در راه خدا انفاق کنید و هر آنچه انفاق کنید محققاً خدا از آن آگاه است».

۶۵- مالک الملک :

ای بر سریر ملک ازل تا ابد خدا وصف تو از کجا و بیان من از کجا^{۱۲۷}

به آن خدا که بقا پایتخت کشور اوست که ملک هر دو جهانم بدیده گرد فناست^{۱۲۸}

مأخوذ از آیه ۲ سوره (ناس) : «مَلِكِ النَّاسِ ؛ پادشاه آدمیان».

۶۶- توحید :

تنها توئی که هستی و غیر از تو هیچ نیست ای هر چه هست و نیست، به تنهائیت گوا^{۱۲۹}

نای توحید به چنگ آرزوی دم کآفاق گوش در نغمه آیات خدا بگشایند

کوه توحید شو از دولت ایمان و بهل سیل شرک مدینت همه دنیا ببرد^{۱۳۰}

گیتی آیات و درس توحید است همه اعجاز و مایه اعجاب^{۱۳۱}

اقتباس از آیه ۲۵۵ سوره (بقره) : «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ... ؛ خدای یکتاست که جز او خدایی

نیست، زنده و پاینده است ...».

۶۷- بار امانت الهی :

بار امانتی که نهادی به دوش
باری بود که پشت فلک می کند دو تا^{۱۳۲}

هر خازنی به گنج امانت امین نبود
این قرعه را کشید مشیت به نام ما

شانه خالی کند از عهد امانت افلاک
من چیم کاین همه بارم به سر شانه زدند^{۱۳۳}

فلک غلتید و از بار امانت شانه خالی کرد
تو زیر بار این کوه کلان رفتی؟ چه بی باکی

بر نتابد فلک این بار امانت، یارب
آدمی با چه دل و حوصله ای برتابد

فلک خمیده، نگاهش به من که با تن چون دوک
چگونه بار امانت نشانده اند به دوشم^{۱۳۴}

مأخوذ از آیه ۷۲ سوره (احزاب): «ما بر آسمان ها و زمین و کوه های عالم (و قوای عالی و دانی ممکنات) عرض امانت کردیم همه از تحمل آن امتناع ورزیده، اندیشه کردند تا انسان (ناتوان) بپذیرفت و انسان هم (در مقابل آزمایش و اداء امانت) بسیار ستم کار و نادان بود (که اکثر به راه جهل و عصیان شتافت)».

۶۸- خدای باقی :

در چشم دلفریب تو بیداری قدم
بالعمل جانفزای تو سرچشمه بقا

به جز آن پرتو پاینده که اقلیم بقاست گیتی و هر چه در او هست فنا خواهد بود^{۱۳۵}

مأخوذ از آیه ۲۷ سوره (الرَّحْمَان): «و زنده ابدی ذات خدای منعم و با جلال و عظمت است».

۶۹- عبادت و ستایش حق :

ملک قدیم از آن تو ای ذات تو غنی کرنش تو را روا و ستایش تو را سزا

همه عشاق جهان مست عبودیت اوست ای بسا عبد که چون من نشناسد معبود^{۱۳۶}

آیه ۱ سوره (تغابن) می فرماید: «هر چه در زمین و آسمانهاست همه به تسبیح و ستایش خدا مشغولند که ملک عالم و ستایش همگان برای اوست و او بر هر چیز تواناست».

۷۰- فلک گردنده :

ماه و کیوان از زمین سفله سرگردان ترند آنکه گرداننده ماه است و کیوان پیش ماست^{۱۳۷}

اشاره دارد به آیه ۳۳ سوره (انبیاء): «و اوست خدایی که شب و روز و ماه و خورشید (و سایر انجم) را به قدرت کامل بیافرید که هر یک (به امر خدا) در مدار معینی سیر می کنند».

۷۱- خریدن دنیا و فروختن آخرت :

دولت باقی فدای عشرت فانی مکن چونکه صد آمد نود هم طفل نادان پیش ماست^{۱۳۸}

آنکه سوداگر دنیاست ندانسته که ما سود بازار جهان با چه مکافات بریم

به قول خواجه هر آن کس که دین به دنیا داد فروخت یوسف مصری به درهمی معدود

عزیزان سود این دنیا نماند الهی کس در این سودا نماند

دل و دین دادن و دنیا خریدن به کار مردم دانا نماند

اگر دنیا و دین یکجا توان یافت بگو تا سر کنم من زیر هر سنگ

ولیکن این دو باهم جمع، هیات که دین تا چشم شد دنیا شود تنگ^{۱۳۹}

خدایت این جهان سرمایه داده است که سودایت به سود آن جهان به^{۱۴۰}

مأخوذ از آیه ۸۶ سوره (بقره): «اینان همان کسانی اند که متاع دو روزه دنیا را خریده و ملک ابدی آخرت را فروخته اند پس عذاب آنها هیچ تخفیف نیابد و کسی آنان را یاری نکند».

۷۲- قرآن:

گوش بر فرمان قرآن خدا کن کاین خطیب خطبه‌ها خواند همه حیل‌المتین، فصل الخطاب

چیست قرآن به جز بیانی ژرف وز نکات لطیف شعر، شگرف

تعییه در بیان این مُصحف حالتی یـدرکُ ولا یوصـف

حالتی دارد از بشیر و نذیر	که توانی به شعر از او تعبیر
شعر لیکن ورای حد بشر	شعری از حد شعر بالاتر
چارده قرن شد که تا قرآن	هست «فأتوا بمثلِهِ» گویان
چارده قرن پیش داده مصاف	وین حماسه هنوز زهره شکاف
نیست کس را سر مصاف پلنگ	در مصافش کمیته‌ها همه لنگ ^{۱۴۱}

رهرم سرمشق قرآن بود و پیه چشم و شمع	شهریارا مشق ما بی منت مشاق بود
-------------------------------------	--------------------------------

شهریارا به بیاض سحر و زر خط شمع	که همه مشق خود از سر خط قرآن کردم ^{۱۴۲}
---------------------------------	--

وه که قرآن به علم و دانش و هوش	هست در پیشرفت دوش به دوش
--------------------------------	--------------------------

خوانده باشی به سوره یاسین:	(كُلُّهُمْ يَسْبَحُونَ فِى فَلَکِ)
----------------------------	------------------------------------

هم به (یونس) بخوان که این تنزیل	به مُرور زمن شود تأویل ^{۱۴۳}
---------------------------------	---------------------------------------

اشاره دارد به آیه ۹ سوره (اسراء): «همانا این قرآن خلق را به راه راست تر و استوارترین طریقه

هدایت می کند و اهل ایمان را که نیکوکار باشند به اجر و ثواب عظیم بشارت می دهد».

۷۳- هر عمل عکس العملی دارد :

ور بدی دیدی ز من باری تو خوب آن را ببخش
ورنه در چرخ اوفتد عکس العمل چون آسیاب
سود و سودا با ترازو داری انصاف کن
هر حلالی را حساب و هر حرامی را عقاب^{۱۴۴}

منعکس می شود اعمال بشر در آفاق
کوه دیدی که به هر صیحه صدائی دارد^{۱۴۵}

چو ما به داد کسی در حیات خود نرسیم
گجا به گوش کسی داد می رسد ما را

شهریارا قلم خواجه چه خوش بذرافشان
«هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت»^{۱۴۶}

در سوره (زلزله) آیات ۷ و ۸ چنین بیان شده است : «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ؛ پس در آن روز هر کس به قدر ذره ای کار نیک کرده (پاداش) آن را خواهد دید و هر کس به قدر ذره ای کار زشت مرتکب شده آن هم به کیفرش خواهد رسید».
و نیز در آیه ۴۶ سوره (فصلت) می فرماید : «هر کس کار نیکی کند بر نفع خود و هر که بد کند به ضرر خویش است خدا (در روز جزا) هیچ بر بندگان ستم نخواهد کرد».

۷۴- امّ الكتاب :

داستان یوسف از قرآن بخوان و پسند گیر
سرنوشت اینست یا من عنده امّ الكتاب^{۱۴۷}

مأخوذ از آیه ۳۹ سوره (رعد) : «خدا هر چه خواهد (از احکام یا حوادث عالم) محو و هر چه را خواهد اثبات می کند و اصل کتاب (آفرینش) مشیت اوست».

۷۵- یتیم نوازی :

طفلان بی پدر هم در گوشه و کنارند
شاید که زرد و بیمار افتاده بی پرستار
نه سایه پدرشان بر سر نه مهر مادر
این خفته در خرابه وان مانده کنج دیوار
باری تسوای عزیز آغوش خانواده
از طفل بی پدر هم پیا این وظیفه یاد آر

شب که یتیمی است به اندوه جفت
وای بر آن کس که توانست خفت^{۱۴۸}

طفلی از کوچه ندا داد و (ولانقهر) خواند
نکند کامده باشد به در خانه یتیم^{۱۴۹}

مأخوذ از آیه ۶ سوره (الضّحی): «آیا تو را یتیمی نیافت که در پناه خود جای داد و از شرّ دشمنانت
نگهداری کرد؟»

۷۶- تجلی حق :

دانی آن کیست همان شاهد حسن ازلی
پرتو افکن همه در آینه غیب و شهود
عاشق جلوه خود بود و جهان آینه ساخت
وندر آن آینه یک چند ز رخ پرده گشود
عشق او خود به وجود از عدم آرنده ماست
هر که این عشق ندارد عدمش به ز وجود^{۱۵۰}

چشم از او جلوه از او ما چه حریفیم ای دل
چهره اوست که با دیده او می بینم

شاهد از هر سو به سیمائی تجلی می کند چشم عاشق از پی دیدار یار آید به کار^{۱۵۱}

اشاره به حدیث قدسی «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أُعْرَفَ».^{۱۵۲}

۷۷- همه چیز زنده به آب است :

و من الماء كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ معجز است این سخن نه سحر حلال^{۱۵۳}

اقتباس از آیه ۳۰ سوره (انبیاء) : «آیا کافران ندیدند که آسمان ها و زمین بسته بود و ما آنها را شکافتیم و از آب هر چیز را زنده گردانیدیم چرا باز به خدا ایمان نمی آورند (شاید از آسمان علوم آسمانی انبیاء و از زمین امت ها مقصود باشند که پیش از این خلق مرده دل بودند و خدا به آب علم کتب آسمانی هر چیز را زنده کرد و خلایق را به نور علم حیات ابد بخشید)».

۷۸- الله نور السماوات والارض :

زمین و آسمان انباشته از پرتوی قدسی همه بر آیت «الله نور» فرشتگان گویا^{۱۵۴}

مأخوذ از آیه ۳۵ سوره (نور) : «خدا نور آسمان ها و زمین است ...».

۷۹- علم اسماء :

نهنگی را به کام اندر روان بودم که چنگی زد دلم در عروۃ الوثقای یاد علم الاسما^{۱۵۵}

مقتبس از آیه ۳۱ سوره (بقره) : «و خدای عالم همه اسماء را به آدم تعلیم داد آن گاه حقایق آن اسماء را در نظر فرشتگان پدید آورد و فرمود اگر شما در دعوی خود صادقید اسماء اینان را بیان کنید».

۸۰- جنت المأوا :

به یاد آشیان خلد خود بودم که تا دیدم همای مهد، بال افشان فراز جنت المأوا^{۱۵۶}

مأخوذ از آیه ۱۵ سوره (النجم): «بهشتی که مسکن متقیان است در همان جایگاه (سدره) است».

۸۱- قاب قوسین :

حجاب کائنات آن گه به تیغ پرّ دل بگسیخت رسیدم بر در خلوتگه (قوسین او ادنی)^{۱۵۷}

اقتباس از آیه ۹ سوره (النجم): «(بدان نزدیکی که) با او به قدر دو کمان یا نزدیکتر از آن شد».

۸۲- کار را به کاردان باید سپرد :

وہ چه نغز و پر مغز است این مثل که می گویند نان به دست نانوا ده گر همه بسوزاند^{۱۵۸}

اشاره دارد به آیه ۸۴ سوره (اسراء): «تو به خلق بگو هر کس بر حسب ذات طبیعت خود عملی انجام خواهد داد و خدای شما بر آن که راه هدایت یافته از همه کس آگاه تر است (و هدایت شدگان را بر گمراهان کاملاً امتیاز خواهد داد)».

۸۳- خدای خطاپوش :

خطاپوشی بود شکر توانائی، خدا را بین که هر دم صد خطا می بیند و بر ما نمی گیرد^{۱۵۹}

شکر آن را که خطاپوش خدائی دارد از خطای دگران چشم بیوشد درویش

خدا براندش از خود بسان دیورجیم به عهد هر که کند قصد جانی از مؤمن

به گور غلتد و در پیچدش عذاب الیم^{۱۶۰} دگر دمی به خود آید که از نهیب اجل

اقتباس از آیه ۱۶۰ سوره (بقره): «مگر آنان که توبه کردند و به اصلاح مفاسد اعمال خود پرداختند و برای مردم آنچه را کتمان می کردند، بیان کردند پس توبه این گروه را می پذیریم که منم توبه پذیر گناهکاران و مهربان به خلق».

۸۴- هر کس کسی را کشت مانند آن است که همه را کشته و هر کس نفسی را حیات بخشید همه مردم را حیات بخشیده :

هر که تنی را کُشت نه شاخی فکند بلکه درخت بشر از بیخ کند^{۱۶۱}

گر رهاندی ز مرگ جانی را جان دمیدی به تن جهانی را

جوانمردی که از مرگی رهاند نیمه جانی را بدان ماند که از نو جان دهد خلق جهانی را^{۱۶۲}

مأخوذ از آیه ۳۲ سوره (مائده): «بدین سبب بر بنی اسرائیل چنین حکم گردید که هر کس نفسی را بدون حق قصاص و یا بی آن که فساد و فتنه ای در زمین کند بکشد چنان باشد که همه مردم را کشته و هر که نفسی را حیات بخشد (از مرگ نجات دهد) مثل آن است که همه مردم را حیات بخشیده (که یک تن منشأ حیات خلقی تواند شد) و هر آینه رسولان ما به سوی خلق با ادله و معجزات آمدند سپس بسیاری از مردم بعد از فرستادن رسول باز در روی زمین بنای افساد و سرکشی گذاشتند».

۸۵- اتّحاد و اتّفاق تمام انسان ها که از یک نفس واحدند :

جمله برادر بهم و خواهریم کاین همه از یک پدر و مادریم

تن همه یک کالبد خاکی است جان همه، یک عنصر افلاکی است

کارگه طبع که انسان کند خلقت انسان همه یکسان کند

وصله جانیم و لحیم جگر	حیف ندانیم که با یکدگر
ورنه که جمعیم و جدا نیز هم	خود نشناسیم و خدا نیز هم
ارث پدر برده برابر همه	طفیل خدائیم و برادر همه
کرده سوی کشور خاکی سفر	ما پسرانیم و ز ملک پدر
دست برادر به برادر سپرد	دست عزیزان چو پدر می فشرد
خود همگان را خودی انگاشتن ^{۱۶۳}	رسم خودی با همگان داشتن

با دست اتحاد توان داد عدل داد	دستی به اتحاد برآرید و عدل و داد
خورشید فتح روی سعادت نشان نداد	تا دست اتفاق خلایق به هم ندید
با این جهاز جنگ مُجاهد کند جهاد	شمشیر تیز وحدت و ایمان جلا دهید

که جوهر تو یکی گر هزار جان باشی ^{۱۶۴}	(کَنْفَسٍ واحده) ناطق بدین بود قرآن
--	-------------------------------------

هر که قائل به خدا بود و معاد و محشر	اهل ایمان همه با خویش برادر وارند
-------------------------------------	-----------------------------------

ای بشر نوع خویش دوست بدار همه را وصله تنّت انگار

خدا نیز نوع بشر ای شگفت به قرآن یکی (نفس واحد) گرفت

اختلاف به چنین مهلکه ها افکنده است متحد باش که از مهلکه بیرون باشی^{۱۶۵}

ناظر به آیه ۱ سوره (نساء): «ای مردم بترسید از پروردگار خودتان. خدایی که همه شما را از یک تن آفرید و هم از آن جفت او را خلق کرد و از آن دو تن خلقی بسیار در اطراف عالم برانگیخت و بترسید از آن خدایی که به نام او از یکدیگر مسألت و درخواست می کنید (خدا را در نظر آرید) درباره ارحام کوتاهی نکنید که همانا خدا مراقب کردار شماست».

قرآن در آیه ۲۱۳ سوره (بقره) در این مورد می فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...؛ مردم همه یک گروه بودند...». و نیز در آیه ۹۲ سوره (انبیاء) آمده است که: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ؛ اینک طریقه واحد و دین یگانه شما آئین پاک اسلام است و من یکتا پروردگار و آفریننده شما هستم (پس از همه باز آید و) تنها مرا پرستش کنید».

۸۶- رنج و گنج :

رنج ببر تا بیری گنج مزد رنج نددی که برد گنج دزد^{۱۶۶}

مأخوذ از آیه ۳۹ سوره (النجم): «و نمی دانید اینکه برای آدمی جز آنکه به سعی (و عمل) خود انجام داده (ثواب و جزائی) نخواهد بود».

۸۷- صراط مستقیم :

دین خدا نیست به جز راه راست راه که کج شد نه به سوی خداست

راه یکی رهبر و مقصد یکی است موسی و عیسی و محمد یکی است

این سه ره ای سالک کوی الاهی منتهی آید به یکی شاهراه^{۱۶۷}

مأخوذ از آیه ۶ سوره (فاتحه) : «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ؛ تو ما را به راه راست هدایت فرما».

۸۸- اسلام دین کامل :

مکتب اسلام که کامل شده است مدرسه عالی و دانشکده است

درس نهائی به بشر می دهد خاتمه بر فتنه و شرمی دهد

چشمه فیض ابدیت در اوست جلوه ذات احدیت در اوست

عدل و مساوات در او کارساز لغو در او برتری و امتیاز

شعبه تکمیلی انسان در اوست مکتب روحانی عرفان در اوست^{۱۶۸}

مأخوذ از آیه ۳ سوره (مائده) : «... و از من بترسید امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمت را تمام کردم و بهترین آئین را که اسلام است برایتان برگزیدم پس (هرگاه کسی در ایام سختی از روی اضطرار نه به قصد گناه چیزی از آنچه حرام شده مرتکب شود حق بر او سخت نگیرد که) خدا بسیار بخشنده و مهربان است».

۸۹- شریعت، طریقت، حقیقت :

وعدده دیدار حقیقت دهد^{۱۶۹} جا چو شریعت به طریقت دهد

صوفیه حدیثی از پیامبر (ص) نقل می کنند که فرموده: «الشَّرِيعَةُ أَفْوَالِي وَالطَّرِيقَةُ أَفْعَالِي وَالْحَقِيقَةُ أَحْوَالِي وَالْمَعْرِفَةُ رَأْسُ مَالِي».^{۱۷۰}

۹۰- جهان بیهوده آفریده نشده است :

بد و نیک جهان بی داوری نیست چنین معظم اساسی سرسری نیست

جهانبان را از این خلقت مراد است جهان را نیز مبدأ و معاد است^{۱۷۱}

قرآن در آیه ۱۱۵ سوره (مؤمنون) می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؛ آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده ایم و (پس از مرگ) هرگز به ما رجوع نخواهید کرد».^{۱۷۲}

۹۱- خودخواهی و تکبر :

خودخواه بود همواره گمراه توفیق خود از خدای خود، خواه

اگر به چاه فرو تابد از تواضع ماه همان عزیز نگین بلند و فیروز است

وگر به ماه بساید سر تکبر دود همان پلید سیه روزن سیه روز است^{۱۷۳}

بشارتی به خدا خواندن و خدا دیدن که این بشر همه خودبینی است و خودخواهی

دماغ کبر و منی از مقابر فرعون عصای عزّ و شرف از موارث موساست

پسرم، سرکشی مکن زنهار
کوه اگر باشی از شکوه و وقار
نه زمین زیر پای توست نژند
نه سرت می خورد به چرخ بلند

حریف سِفله نباشی که پیش پای نبیند
اگر ز دور فلک می رسد به منصب و جاهی
غلام همت آزاده ام که گر همه ماه است
به چشم عجب نیارد به روی خلق نگاه^{۱۷۳}

با چشم خداینت تبعیض و دوینی نیست
خودبین که شدی لابد چشم تو دوبین باشد

گر توانی به سر سنگ زدن جام غرور
شو به میخانه رندان و بزنجامی چند^{۱۷۴}

آیه ۳۶ سوره (اعراف) می فرماید: «و آنان که آیات خدا را تکذیب کرده از اطاعت او سرکشی و تکبر ورزیدند آنها اهل دوزخند و در آن جاوید معذب خواهند بود».

در آیه ۳۶ سوره (نساء) آمده است: «... إِنَّ اللَّهَ لَا يَجِبُ مَنْ كَانَ مُخْتَلَاً فَخَوْراً؛ ... خدا مردم خودپسند و متکبر را دوست ندارد».

۹۲- دیو چو بیرون رود فرشته در آید:

چو عشق حلقه به در زد سری بنه به خاک
به شکر آنکه شد اهریمن و سروش آمد

به دزد حرص و غضب وا مکن دریچه دل
که دیو در تو چو بنشست آدمی برخاست

تو خاک آدمی از کیمیای دین زر کن نصیب دوده اهریمن آتش سوداست^{۱۷۵}

اقتباس از آیه ۸۱ سوره (اسراء): «و به امت بگو که (رسول) حق آمد و باطل را نابود ساخت که باطل خود لایق محو و نابودی (ابدی) است».

۹۳- مهلت دادن به ابلیس :

حکمت مهلت ابلیس به ظاهر این است که به پرده است و ندانی چه ادائی دارد^{۱۷۶}

مأخوذ از آیات ۱۳ تا ۱۵ سوره (اعراف): «خدا به شیطان فرمود از این مقام فرود آ که تو را نرسد که بزرگی و نخوت ورزی. بیرون شو که تو از زمره فرومایگانی * شیطان گفت پس مرا تا روزی که خلائق برانگیخته شوند مهلت ده * خدا فرمود البتّه مهلت خواهی داشت».

۹۴- هنگام مستی نماز نخوانید :

دل مست جام وحدت حاجت به ذکر لب نیست لاتقربوا الصلوة اذ انتم السکاری^{۱۷۷}

مأخوذ از آیه ۴۳ سوره (نساء): «ای اهل ایمان هرگز در حال مستی به نماز نیایید تا بدانید چه می گوئید (و چه می کنید) ...».

۹۵- مناجات با خدا :

به مناجات بنالیم و به بال معراج راهی از صُفّه صفوت به سماوات بریم^{۱۷۸}

ناظر به آیه ۶۰ سوره (غافر): «و خدای شما فرمود که مرا با (خلوص دل) بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و آنان که از دعا و عبادت من اعراض و سرکشی کنند زود با ذلّت و خواری در دوزخ شوند».

۹۶- رأفت و عنایت حق :

از چشم رأفت حق یارب عنایتش باد کز چشم رأفتش هست با اهل حق عنایت^{۱۷۹}

قرآن در آیه ۶۵ سوره (حج) می فرماید: «... که همانا خدا درباره بندگان بسیار رئوف و مهربان است».

۹۷- شکر :

ما شکر نعمت را یارب به ذمه داریم

با حُجَّتِی که نبود با وی خط (لغایت)

هم شکر بی نهایت شایان نعمت توست

ای مُنعمی که بردی نعمت به بی نهایت

راز مزید نعمت در شکر می توان یافت

ز نهار لب میالا با شکوه و شکایت

شهریارا از گره کار لب شکر تَبست

که خدایی بود و کارگشائی بلبل

ذیل قانون خدا تبصره هم هست بخوان :

ری کُند رزق به شکر و به دعای مظلوم^{۱۸۰}

اگر بر سر آسمان خواهی سرفخر

سر شکر ت به خاکِ آستان به

بدیها شاید از کُفران نعمتهای پیشین بُود

مباد از شُکر وامانی کز اینها بدتری هم هست

زبان به شُکر همین یک زبان گشودمی ای دوست

اگر به هر سر موی من از تو بود زبانی^{۱۸۱}

در آیات بسیاری سپاسگزاری از حق بیان شده است که به ذکر یک آیه اکتفا می نمایم. در آیه ۱۲۳ سوره (آل عمران) می فرماید: «و خداوند شما را به حقیقت در جنگ بدر یاری کرد و غلبه بر دشمن داد با آن که شما از هر جهت در مقابل دشمن ضعیف بودید پس راه خداپرستی و تقوا پیش گیرید باشد که شکر نعمت های خدا به جای آرید».

۹۸- رضایت حق :

جلب رضای ایزد توفیق اولیا بود هم با قضای ایزد توفیق ما رضایت^{۱۸۲}

در آیه ۱۱۹ سوره (مائده) آمده است: «... رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْقَوْرُ الْعَظِيمُ؛ ...خدا از آنها راضی و آنها از خدا خشنودند و این است پیروزی و سعادت بزرگ».

و نیز در آیه ۶۲ سوره (توبه) می فرماید: «(منافقان) برای اغفال و خشنود کردن شما مؤمنان به نام خدا سوگند می خورند در صورتی که اگر ایمان داشتند سزاوار این بود که خدا و رسول را از خود خشنود کنند».

و نیز در آیه ۱۶ سوره (مائده) می فرماید: «خدا بدان کتاب هر کس را که از پی رضا و خشنودی او راه سلامت پوید هدایت کند و او را از تاریکی جهل و گناه بیرون آورد و به عالم نور داخل گرداند و به راه راست وی را رهبری کند».

۹۹- رزاق ازلی :

سفره رنگین نزیسد کُلبه درویش را ورنه هر خوانی که گستردم خدا رزاق بود^{۱۸۳}

مأخوذ از آیه ۵۸ سوره (ذاریات): «همانا روزی دهنده خلق تنها خداست که صاحب قوت و اقتدار ابدی است»

۱۰۰- پشیمانی :

از محک روشن شود آری عیار نیک و بد دل سیاهان می شوند آخر پشیمان غم مخور

پیرم و بر دوشم از ندیم جوانی از تو چه پنهان همیشه بار ندامت

نیش ندامت چنان گزنده که گوئی

پشه هُجومت کند به شاخ حجامت^{۱۸۴}

شهریارا هر شبانی غفلت و پیری ندامت

گاه بی دردی است درد ما و گاهی بی دوائی^{۱۸۵}

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «پشیمان شدن چون توبه کردن است و هر که از گناه توبه کند چنان است که گناه نکرده است».^{۱۸۶}

۱۰۱- موسی (ع) و جلوه حق :

موسی تیره شب وادی ایمن داند

کز کجا جلوه قدس قبسی می آید^{۱۸۷}

اشاره به آیات ۷ و ۸ سوره (نمل): «موسی به اهل بیتش گفت مرا آتشی به نظر آمد، می روم تا از آن به زودی خبری بیاورم یا شاید برای گرم شدن شما شعله ای بگیرم* چون موسی بدان آتش نزدیک شد او را ندا کردند که آن کس را که در اشتیاق این آتش است یا به گردش در طلب است (مقدمش به لطف حق) مبارک باد و منزّه و بلندمرتبه خداست که آفریننده عوالم بی حد و نهایت است».

۱۰۲- همه پدیده های آفرینش در تسبیح اند :

در نمازند درختان و گل از باد وزان

خم به سرچشمه و در کار وضو می بینم

سرو چمن نهاده بر این در سر نیاز

ای سرکشی به قامت چون سرو ناز کن

تونی سزای ستایش که در مشیمه جنین

به دم زدن همه ذات یگانه تو ستود

طواف کعبه کوی تو می کند آفاق

زهی مقام عبودیت و زهی معبود^{۱۸۸}

ذرات کائنات که تکبیر می کنند تقدیس کارخانه تقدیر می کنند^{۱۸۹}

مأخوذ از آیه ۴۴ سوره (اسراء) : «هفت آسمان و زمین و هر چه در آنهاست همه به ستایش و تنزیه خدا مشغولند و موجودی نیست جز آن که ذکرش تسبیح و ستایش حضرت اوست و لیکن شما تسبیح آنها را فهم نمی کنید همانا او بسیار بردبار و آمرزنده است».

۱۰۳- تجملات زندگی را با خود به آن دنیا نمی بریم :

گو تن از عاج کن و پیرهن از مروارید نه که خواهیش به صندوق لحد بسپردن؟

آن که تن پوش بهارش از خز و سنجاب بود گو زمستان باش تنها یک کفن پوشید و رفت

تو آن داری که با خود برد خواهی چه دارائی؟ اگر دارا نماند^{۱۹۰}

آیه ۲۰ سوره (حدید) می فرماید : «بدانید که زندگانی دنیا به حقیقت بازیچه ای است طفلانه و لهُو و عیاشی آرایش (زنانه) و تفاخر و خودستایی با یکدیگر و حرص افزودن مال و فرزندان این حقیقت کار دنیاست و در مثل بارانی است که به موقع بیارد و گیاهی در پی آن از زمین بروید که برزگر یا کفار دنیاپرست را به شگفت آورد و سپس بنگری که زود خشک شود و بپوسد و در عالم آخرت (دنیاطلبان را) عذاب سخت جهنم (و مؤمنان را) آمرزش و خشودی حق نصیب است و باری بدانید که دنیا جز متاع فریب و غرور چیزی نیست».

۱۰۴- مرگ برای همه است :

اهل دنیا چون مسافر خفت و خوابی دید و رفت

گو بر آرای پیر غافل سر به غوغای رحیل

ریسمان صبح و شامت هی سپید و هی سیاه

سنگ باشی یا گهر از تخته تابوت ها

گر کنیز پادشاهی یا زن بقال کوی

خرما آن جان علوی کز کف حور بهشت

شهریار از ذوق رفتن در وداع آخری

عمر می آید به پایان باز گرد

میزبان را نیز با خود می برد

زهر این پیمانه باید نوش کرد

تو را گر تسلیت گویم نه بر خویشم امان باشد

نه از ما تسلیت گوئی بماند نی عزاداری

در مسافرخانه دنیا شبی خوابید و رفت

همرهان بستند بار و کاروان کوچید و رفت

از کلاف عمر با دوک فلک چرخید و رفت

در سیه چال لحد خواهی به سر غلتید و رفت

در تغار صبر باید کشک خود سائید و رفت

وقت رفتن بالی خندان گلی بوئید و رفت

دوستان با وعده گاه بوستان بوسید و رفت

کاین علاج رنج بی پایان ماست

مهلت عمری کیه خود مهمان ماست

زانکه شرط لازم پیمان ماسیت

ولیکن تسلیت گفتن شعار دین و آئین است

فلک را زادن و گشتن همان آئین دیرین است

چه غافل تسلیت گوئی که گوئی خود نخواهی مرد

به جانان تسلیت می‌گویم و خود بیم جان دارم

چگونه زان بلا کز وی کسی جان در نخواهد برد^{۱۹۱}

به یاران تسلیت گفتن شعار دین بود ورنه

حوصله کن روز دگر می‌رود^{۱۹۲}

آمده روزی به جهان شهریار

مأخوذ از آیه ۷۸ سوره (نساء): «هر کجا باشید اگر چه در کاخ‌های بسیار محکم مرگ شما را فیرا رسد و آنان را اگر خوشی و نعمتی فرا رسد گویند این از جانب خداست و اگر زحمتی پیش آید به تو نسبت دهند. بگو (هر چه در جهان پدید آید و هر چه از نیک و بد به شما رسد) همه از جانب خداست. چرا این قوم جاهل از فهم هر سخن دورند.»
و نیز در آیه ۵۷ سوره (عنکبوت) آمده است که: «هر نفسی شربت ناگوار مرگ را خواهد چشید و هم پس از مرگ به ما رجوع خواهند کرد.»

۱۰۵- رهبران آگاه برای رهروان :

باید از اخترشناسان راه خود پرسید و رفت^{۱۹۳}

زین جهان تا آن جهان ظلمات پریچ و خمی است

آیه ۷۳ سوره (انبیاء) در این مورد می‌فرماید: «و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند و هر کار نیکو را از انواع عبادات و خیرات و به خصوص اقامه نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و آنها هم به عبادت ما پرداختند.»

۱۰۶- اطاعت از حق :

اهرمن بود آن که فرمان خدا نشنید و رفت

حلقه طاعت به گوش آویز و در آتش مرو

هزاران جان چون بلقیس قربان

به هر حرفی از این فرمان شاهی

جهان سر چون قلم بر خط فرمان^{۱۹۴}

بسدین طغرای سلطانی نهاده

اقتباس از آیه ۳۲ سوره (آل عمران): «بگو فرمان خدا و رسول را اطاعت کنید و اگر از آنان روی گردانید (و کافر شوید) همانا کافران را هرگز خدا دوست نخواهد داشت».

۱۰۷- حق گوئی :

مرد آن باشد که حق گوید چو باطل رخنه کرد
هم بایستد بر سر پیمان خود تا پای جان^{۱۹۵}

شهریار این قدرم بس که جهان داده طلاق
همه حق گویم و تسبیح خداوند کنم

آزاده را مرارت دنیا شگفت نیست
حق گوی خود نقاره (الحق مُر) زند^{۱۹۶}

آیه ۴۲ سوره (بقره) می فرماید: «حق را به باطل مپوشانید تا حقیقت را پنهان سازید و حال آن که به حَقانیت آن واقفید». و نیز در آیه ۱۰۵ سوره (اعراف) می فرماید: «سزاوار آنم که از طرف خدا چیزی جز حق به مردم نگویم دلیلی روشن (معجزه ای بسیار آشکار و حجتی محکم و استوار) از جانب پروردگار عالم برای شما آوردم پس بنی اسرائیل را با من بفرست (و از آزار آنان دست بدار)».

۱۰۸- گمراه تر از چهارپایان :

وصف کالانعام یا بل هم اضلّ
آیت شایسته ئی در شان ماست^{۱۹۷}

مأخوذ از آیه ۱۷۹ سوره (اعراف): «و محققاً بسیاری از جن و انس را برای جهنم واگذاریم چه آنکه آنها را دلهائی است بی ادراک و معرفت و دیده هایی بی نور بصیرت و گوشهائی ناشنوای. حقیقت آنها مانند چهارپایانند بلکه بی گمراه ترند زیرا قوه ادراک مصلحت و مفسده داشتند و باز عمل نکردند آنها همان مردمی هستند که غافل شدند».

۱۰۹- فریب شیطان :

مرو به دعوت شیطان پی نژاد و نسب
که قصه شجرالمخلد جنت الماواست^{۱۹۸}

فریب رهزن دیو و پری تو چون نخوری
که راه آدم و حوا زده است، دیو و پری^{۱۹۹}

آیه ۳۸ سوره (نساء) می فرماید: «... وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا؛ و هر که را شیطان یار باشد یار بسیار بدی خواهد داشت».

و نیز آیه ۱۱۹ سوره (نساء) در این مورد چنین بیان می کند: «... و هر کس شیطان را دوست دارد نه خدای را، سخت زیان کرده زبانی که (بر هر عاقلی کاملاً) آشکار است».

۱۱۰- عفو و گذشت :

مگر نه فخر محمد پیه فقر و درویشی
مگر نه عفو و گذشت از خصائص عیاست^{۲۰۰}

آیه ۷۲ سوره (فرقان) می فرماید: «و آنان هستند که به ناحق شهادت ندهند و هر گاه به عمل لغوی (از مردم هرزه) بگذرند بزرگوارانه از آن در گذرند».

و نیز در آیه ۸۵ سوره (حجر) می فرماید: «... فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ؛ ... اکنون تو ای رسول ما از این منکران، نیکو در گذر (با خوی خوش آنها را به حق دعوت کن و اگر نپذیرند دلتنگ مباش)».

۱۱۱- امید عفو الهی :

گناهکار بدو هر چه باز گردد دیسر
گناه بخش بزرگش گنه ببخشد زود

شنیده ام که تو کوهی به گاه می بخشی
چرا جهان نتوانی به ناله ئی بخشود^{۲۰۱}

در قرآن کریم آیات بی شمار در این مورد وجود دارد. از جمله در آیه ۵۳ سوره (زمر) می فرماید: «ای رسول بدان بندگانم که اسراف بر نفس خود کردند بگو هرگز از رحمت خدا ناامید نباشید البتّه خدا همه گناهان را (چون توبه کنید) خواهد بخشید که او خدای بسیار آمرزنده و مهربان است».

و نیز آیه ۲۵ سوره (شورا) می فرماید: «و اوست خدایی که توبه بندگانش را می پذیرد و گناهانشان را می بخشد و هر چه می کنید، می داند».

۱۱۲- زیبا دیدن اعمال بد خود:

چراغ بقعه وادالمقدس است و طواست^{۲۰۲}

لهیب خشم خدا در وی و تو پنداری

ساز شری زند و خیر بدو نام کند^{۲۰۳}

وای اهریمن ننگین که به هر روزازکین

مأخوذ از آیه ۸ سوره (فاطر): «آیا آن کس که کردار زشتش به چشم زیبا جلوه گر شده تا (از خودپسندی) هر بد کرده در نظرش نکو آمده. خدا هر که را خواهد گمراه سازد و هر که را خواهد هدایت فرماید. پس تو (ای رسول گرامی) نفس شریف خود را بر این مردم به غم و حسرت نینداز که خدا به هر چه اینان کنند کاملاً آگاه است».

۱۱۳- شجره خبیثه:

نه گندمی که مباح و حلال شاه و گداست^{۲۰۴}

همان خبیثه ملعونه در کتاب اینست

اشاره دارد به آیه ۲۶ سوره (ابراهیم): «و مثل کلمه کفر (و روح پلید) مانند درخت پلیدی است که ریشه اش به قلب زمین فرو نرود بلکه بالای زمین افتد و (زود خشک شود) هیچ ثبات و بقائی نخواهد یافت».

۱۱۴- تقوا:

فروغ چشم دل است و چراغ راه هُداست

شرف ز دانش و تقوا بجوی کاین گوهر

که عالمی همه لطف است و رقت است و صفاست

یکی به گوهر دانای متقی هم بین

که دیوهای مقید شکسته اند قیود

ننگین ملک سلیمان به دست تقوا ده

به سر کوبی نفس سرکش مجوی به از مُشت تقوا که ترس از خداست^{۲۰۵}

آیات بسیاری در این مورد وجود دارد که به یک آیه بسنده می شود. اشاره دارد به آیه ۱۵ سوره (آل عمران): «بگو ای پیغمبر می خواهید شما را آگاه گردانم به بهتر از این ها که محبوب شما مردم دنیا است، بر آنان که تقوا پیشه کنند نزد خدا باغ های بهشتی است که بر زیر درختان آن نهرها جاری است و در آن جاوید متنعم هستند، و زنان پاکیزه و آراسته ای و (از همه خوشتر) خوشنودی خدا، و خداوند به حال بندگان بیناست.»

۱۱۵- بُخل :

بنوش روح روان و خیال بخل مکن که چشمه ابدیت مقام استغناست^{۲۰۶}

اقتباس از آیه ۳۸ سوره (محمد ص): «آری شما همان مردمید که برای انفاق در راه (تبلیغ دین) خدا دعوت می شدید (تا خدا به اضعاف مضاعف اجر و عوض دهد) باز بعضی از شما بخل می ورزید و هر که در انفاق بخل کند بر ضرر خود اوست خدا از خلق غنی و بی نیاز است و شما فقیر و نیازمندید و اگر شما روی (از دین حق) بگردانید خدا قومی غیر شما که مانند شما بخیل نیستند به جای شما پدید آرد.»

۱۱۶- ریسمان الهی :

در رشته خدای محبت زیند چنگ این رشته آشتی و وداد است و اتحاد^{۲۰۷}

چنگ در جبل خدا زن که کند مجموعت ورنه با فتنه هر تفرقه مفتون باشی^{۲۰۸}

مأخوذ از آیه ۱۰۳ سوره (آل عمران): «و همگی به رشته دین خدا چنگ زده و به راه های متفرق (مدعیان دین ساز) نروید و به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید خدا در دل های شما الفت و مهربانی انداخت و به لطف خداوند همه برادر دینی یکدیگر شدید و در پرتگاه آتش بودید

خدا شما را نجات داد. چنین خداوند آیاتش را برای راه نجات شما بیان می کند باشد که به مقام سعادت هدایت شوید.»

۱۱۷- دعای سحرگاهی :

کلید گنج سعادت بود دعای سحر که این کلید همه قفل های بسته گشود

مُرخ شب خیز باش و نوشین لب خیز و سرگن ترانه یارب

خواب بس گن که شبروان عرب صبح یابند مُزد زحمت شب^{۲۰۹}

مأخوذ از آیه ۱۸ سوره (ذاریات): «وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ؛ و سحرگاهان از درگاه خدا طلب آمرزش و مغفرت می کنند.»

۱۱۸- بیرون آمدن حضرت یوسف (ع) از چاه :

تو بر کشیده یی از چاه یوسف صِدِّیق به اوج ماه بر غم برادران حسود^{۲۱۰}

اشاره دارد به آیه ۱۹ سوره یوسف: «کاروانی آنجا رسید و سقای قافله را برای آب فرستادند. دلورا که از آن چاه برآورد گفت به به از این بشارت و خوشبختی که به ما رخ داده و او را پنهان داشتند که سرمایه تجارت کنند و خدا به هر چه خلق می کنند آگاه است.»

۱۱۹- علم لدنی :

علم لدن بخوان که نویسی خطی به یار هر دفتری نه خط و سواد آورد تو را^{۲۱۱}

اقتباس از آیه ۶۵ سوره کهف: «در آنجا بنده ای از بندگان خاص ما را (که جویای او بودند) یافتند که او را رحمت و لطف خاصی عطا کردیم و هم از نزد خود وی را علم (لدنی و اسرار غیب الهی) پیاموختیم.»

۱۲۰- لیلۃ القدر :

خوشا به عاشق زاری که در دل شب قدر
تو را بخواند و چه محروم غافلی که غنود

شب قدرش هزار ماه خداست
گوش کُن نکته پروریده شود^{۲۱۲}

چون نگیرد دلم از رفتن ماه شب قدر
که خدا سایه مهر از سر ما می گیرد

در شب قدر اگر دست دهد دامن دوست
دلخواه دو جهان، دست دعا می گیرد^{۲۱۳}

مأخوذ از آیه ۱ سوره قدر: «ما این قرآن عظیم الشان را در شب قدر نازل کردیم».

۱۲۱- سدّ ذوالقرنین :

ببند سیل بلا را به سدّ ذوالقرنین
مهیمن که خود از چشم ها روان شد رود^{۲۱۴}

اشاره دارد به آیه ۹۴ سوره (کهف): «آنان گفتند ای ذوالقرنین یاجوج و ماجوج (پشت این کوه) فساد (و خونریزی و وحشی گری بسیار) می کنند آیا چنان که ما خرج آن را به عهده گیریم سدّی میان ما و آنها می بندی (که ما از شرّ آنان آسوده شویم)».

۱۲۲- عناد و لجاجت انسانها :

معلق است به مویی جهان و بر سر آن
همه لجاج لجوج و همه عناد عنود^{۲۱۵}

مقتبس از آیه ۲۱ سوره (ملک): آیا آن کیست که اگر خدا از شما رزق خود باز گیرد او روزی به شما تواند داد بلکه (به هوای نفس) در طغیان و عصیان لجاج ورزیده و از حق اعراض می کنند».

۱۲۳- صالحین وارثین جهانند :

جهان وارث جهان ده به صالحین عباد

چنانکه وعده نمودی به مصحف داود^{۲۱۶}

مأخوذ از آیه ۱۰۵ سوره (انبیاء): «و ما بعد از تورات در زیور داود نوشتیم (و در کتب انبیاء سلف وعده دادیم) که البته بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد».

۱۲۴- کار امروز را به فردا میفکن :

همین امروز میکن کار امروز

که فردا جز پی فردا نماند^{۲۱۷}

ناظر است به فرمایش رسول اکرم (ص) که به ابوذر فرمود: «مبادا که وقت را به امید آینده تلف کنی، تو متعلق به امروز هستی نه به فردا».^{۲۱۸}

۱۲۵- خُلِقَ عَظِيمٍ پيامبر (ص) :

جلوه خالق اعظم نمایند به خلق

مگر از عُرفه (اِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ)^{۲۱۹}

مأخوذ از آیه ۴ سوره (قلم): «وَ اِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ؛ و در حقیقت تو بر نیکو خلقی عظیم آراسته ای».

۱۲۶- هل آتی :

آن یتیم از در این خانه قدم وانهاد

تا نشد شام عزیزان تو با وی تقدیم

شیرزادان علی شام ندارند امشب

تا یتیم این همه بی شام نخسبد به گلیم

شام خود کس نتواند به فقیران دادن

زهی آن مکتب اسلام که اینش تعلیم

هل اتی نازل در شأن بتول عذراست

مرحبا مهبط تنزیل خداوند حکیم^{۲۲۰}

فیاض در فضیلت تو گفته (هَلْ آتَى) لولاك در فُتُوْت تو (لافتی)، علی^{۲۲۱}

در این بیت منظور از فیاض، حق تعالی و مقصود از لولاك، پیامبر اکرم (ص) است که حدیث قدسی کولاك «لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ» در شأن ایشان معروف است.^{۲۲۲}
اقتباس از آیه ۸ سوره (دهر): «و هم بر دوستی (خدا) به فقیر و اسیر و طفل یتیم طعام می دهند».

۱۲۷- ازدواج :

تو نصف خانه ایمان به زن گنی محصور حصار نیم دگر گن که بیم دشمن نیست^{۲۲۳}
اشاره دارد به فرمایش پیامبر (ص) که فرمود: «هر که زن بگیرد یک نیمه ایمان خویش را کامل کرده. از خدا درباره نیم دیگر بترسد».^{۲۲۴}

۱۲۸- مرگ عدم نیست :

به مرگ گر همه آسایش و عدم بودی چه ابلهی که نمی خواست خویشتن را گشت^{۲۲۵}

پیامبر (ص) فرمود: «شما برای جاوید ماندن آفریده شده اید نه برای فانی شدن و از بین رفتن».^{۲۲۶}

۱۲۹- علم آموزی :

ز دانشش بود آدمی ناگزیر تو بایسد بداننی برو یساد گیر

نیاموختن خوی اهریمنی است که با جان و با جاودان دشمنی است

جان نادان راست پیش از مرگ مرگ جسم نادان هست پیش از گور، گور

هر که جانش زنده از دانش نشد او نشورش ماند بر یوم النشور^{۲۲۷}

مأخوذ از آیه ۹ سوره (زمر): «آیا آن کسی که شب را به طاعت خدا به سجود و قیام پردازد و از عذاب آخرت ترسان و به رحمت الهی امیدوار است (با آن کس که به کفر مشغول است یکسان است) (هرگز یکسان نیست) بگو ای رسول آنان که اهل علم و دانش اند با مردم جاهل نادان یکسانند (هرگز نیستند) منحصرأ خردمندان عالم متذکر این مطلبند».

۱۳۰- نگهداشتن زبان از گفتار زشت :

ز گفتار باطل فرو بند لب	که لب گر به حق وا شود دلگشاست
به من یک سخن صد زبان تیز کرد	سخن؟ یا که صد سر یکی ازدهاست
تو غیبت به حق یا به ناحق مکن	نگفتن به از گفتن نارواست
نه از هر دماغی تراود سخن	دماغی است کآن کوره کیمیاست
بین تا چه فرمود مولا علی (ع)	سخن گر ز نقره، سکوت از طلاست

به شوخی میالای هرگز زبان	که شوخی بهم درکشد اخم ها
ندیدم به زخم زبان التیام	که خون جوشد از زیر این زخم ها

از زهر زمان ز زندگی ما را کشت	وز زخم زبان گزندگی ما را کشت
-------------------------------	------------------------------

زندان تن است و جان ما زنده به گور

«ای مرگ بیا که زندگی ما را کشت»^{۲۲۸}

۴ . پیامبر اکرم (ص) در این مورد فرمود: «هر که غضب خویش بازدارد خدا عذاب خویش از وی باز دارد و هر که زبان خویش نگه دارد خدا عیب وی پوشاند».^{۲۲۹}

۱۳۱- بزرگی به هنر است نه به اصل و نسب :

چو میراث علم و هنر در تو نیست زیانت رسد از نیاکان نه سود

جوآنمزد شخصش بگوید چه هست نگوید که اصل و تبارم چه بود^{۲۳۰}

آیه ۱۰۱ سوره (مؤمنون) در این مورد می فرماید: «پس آن گاه که نفخه صور قیامت دمید دیگر نسب و خویشی در میانشان نماند و کسی از کس دیگر حال نپرسد».

۱۳۲- توآ :

صحابه بود و سُخُن از اصول دین و فروع کز این دو سلسله هر حلقه غرّوه الوثقی است

چه دستگیره محکم که گر به چنگ افتد مهارِ توسن دنیا و توشه عقیباست

سؤال کرد نبی: (أی غرّوه أوثق) کدام حلقه از این دستگیره ها اقواست

یکی نماز و یکی روزه و آن دگر حج گفت بدان کشید که شک آمد و یقین برخاست

رسول گفت توآست، (دوستی با دوست) که تا ز دست نرفته است کاخ دین برپاست

هر آن خزینه ایمان کز این گهر خالی است عمارتی است که پایه بر آب و سر به هواست

برو که دشمن دین تا به خود گرفتی دوست نماز و روزه و حج تو ریشخند خداست^{۲۳۱}

پیامبر (ص) فرمود: «وصیت می کنم به کسانی که گرویده اند به من و در ولایت علی (ع) مرا تصدیق کرده اند که هر که در تحت ولایت او باشد در ولایت من است و هر که در ولایت من باشد در ولایت خداست. کسی که او را دوست دارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست دارد، خدا او را دوست داشته. کسی که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و کسی که با من کینه ورزد با خدا کینه ورزیده».^{۲۳۲}

۱۳۳- سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است :

عنكبوتستيم و ابدان چون نبيوت
اوهن الايات بيت العنكبوت^{۲۳۳}

مأخوذ از آیه ۴۱ سوره (عنکبوت): «مثل حال آنان که غیر خدا را به دوستی برگرفتند حکایت خانه ای است که عنکبوت بنیاد کند و اگر بدانید سست ترین خانه، خانه عنکبوت است».

۱۳۴- دو چشم من خواب است اما دلم بیدار است :

چشم ما خفته است و عین لاتنام
جان ما مُرده است و حی لایموت^{۲۳۴}

پیامبر (ص) در این مورد فرمود: «تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي».^{۲۳۵}

۱۳۵- پیمان شکنی :

لئسيم سِفله از بد قول بهتر
که زنهار از خلاف وعده زنهار^{۲۳۶}

مأخوذ از آیه ۲۷ سوره (بقره): «كسانی که می شکنند عهد خدا را پس از آنکه محکم بستند و می بُرند آنچه را که خدا امر به پیوند آن کرده است که رَجِمَ است و (خدا امر نموده به صله رَجِمَ و ایشان قطع کنند) در زمین و میان اهل آن فساد می کنند، به حقیقت زیانکار آنها هستند».

۱۳۶- هیچ چیز از خدا پنهان نیست :

بسر، نیست در همه کیهان
ذره ئی از خدای تو پنهان^{۲۳۷}

اقتباس از آیه ۵ سوره (آل عمران): «همانا چیزی در آسمان و زمین از خدا پنهان نیست».

۱۳۷- میانه روی در رفتار و آرام سخن گفتن :

مقتصد باش در همه رفتار خاصه در وقت و خاصه در گفتار

صوت کم کن گر آدمی به صفات کز جمار است انکرا لاصوات^{۲۳۸}

مقتبس از آیه ۱۹ سوره (لقمان) : «در رفتار میانه روی اختیار کن و سخن آرام گو نه با فریاد بلند که منکر و زشت ترین صداها صوت الاغ است».

۱۳۸- من شهر علمم و علی در آن است :

من - علی شاه ولایت به دو عالم سمرستم شهر علم است رسول اله و من باب و درستم^{۲۳۹}

اشاره به فرمایش پیامبر (ص) که فرمود : «من شهر علم و دانش هستم و علی باب مدینه علم است. هر کس بخواهد به شهر علم و دانش وارد شود باید از در آن شهر وارد شود».^{۲۴۰}

۱۳۹- کتاب و عترت :

ای دل اینش دو ودیعه است : کتاب و عترت گر به جانش بخیریدی به جهانش مفروش^{۲۴۱}

رسول خدا (ص) فرمود : «ای مردم جز این نیست که من هم بشری هستم، نزدیک است که فرستاده پروردگارم سوی من آید و اجابت شود و من دو چیز گرانبها در میان شما بر جای می گذارم : نخستین آن کتاب خداست که مشتمل بر هدایت و نور است، کتاب خدا را بگیری و بدان متمسک باشی و اهل بیت من، در مورد اهل بیت خدا را به شما یاد آور می شوم، در مورد اهل بیت خدا را به شما یاد آور می شوم».^{۲۴۲}

۱۴۰- رزق مقدر :

رزق مقسوم برات است نباشی مغموم در سر وعده وصول است برات مقسوم

ما و این رزق مقدر پی هم می گردیم
تا گجا دست بیاییم به وقت معلوم

آن کریمی که به طفلت پدر و مادر داد
پدر طفل هم از رزق نسازد محروم

دست خالی به سوی خانه نخواهی برگشت
گرت اندیشه طفل است و عیال معصوم

آسمان از همه جنسی به خزائن دارد
که براتش نکند جز به موازین لزوم

به آرزوی درازت نبسته اند نصیب
رسن دراز کن و دلو خود فکن در چاه

اگر پُر آمد اگر نصفه دم مزن زنهار
که چاه، دلو و دلاور بهم بیلعد گاه^{۲۴۳}

مأخوذ از آیه ۲۶ سوره (رعد): «خدا هر که را خواهد فراخ روزی و هر که را خواهد تنگ روزی می گرداند و (این مردم کافر) به زندگانی و متاع دنیا دلشادند در صورتی که دنیا در قبال آخرت متاع ناقابلی بیش نیست».

۱۴۱- حیات، بیداری و خواب است :

حیات ماست بیداری و خوابی
شب و روزی و ماه و آفتابی

سرِ آبی و دیگر دم سرابی
گجا جای عتابی و خطابی

اقتباس و ترجمه از دیوان حضرت امیر (ع): «مالدهر الایقظه و نوم».^{۲۴۴}

۱۴۲- حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر :

فقر و ثروت مُلازم روحند
روح قانع که قوت یافت، غنی است

لیک روح حریص دنیا دار تخت و تاجش دهی گدای دنی است

اقتباس و ترجمه از دیوان حضرت امیر (ع) :

«الغنى فى النفوس والفقر فيها ان تجزى فقل ما يجزيها»^{۲۴۵}

۱۴۳- ۵۵ را غنیمت دانستن :

گذشته جسته و از دام ما گریخته است گرفتن میج آینده هم چه می دانی؟

گرت قصاص گذشته است و کین آینده بگیر بیخ گلوی دمی که در آنی

اقتباس و ترجمه از دیوان حضرت امیر (ع) : «ليس فيما مضى ولا فى الغدى لم يات من لذّة

لمستحليها»^{۲۴۶}

۱۴۴- آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم :

حبيب گفت که من خفته در کنار توأم تو در به در همه در جستجوی چشمه نوش

شتر به بادیه لب تشنه می رود، مسکین چه سود از این که بود مشک آبش اندر دوش

اقتباس و ترجمه از دیوان حضرت امیر (ع) : «قالوا حبيك دان منك مقرب»^{۲۴۷}

۱۴۵- علی (ع) هدایت کننده انسانها از گمراهی است :

هر که مُرد از جهان مرا بیند خواه اهل صلاح و خواه فساد

بر سرم اهتزاز پرچم حق نقش پرچم (لِکُلِّ قَوْمٍ هَاد)

می شناسم به اسم و رسم و عمل هر کس از اهل رشد یا الحاد

همه بر موقف صراط از من به تضرع کنند استمداد

گیرم آن روز دست تو در دست	گویم این پای عهد من ایستاد
به غضب آتش جهنم را	گویم از وی بدار دست عناد
اوست آن کس که دست بیعت را	جُز به دست ولی حق نهاد
هر که حق شفاعت از من داشت	آرمید در پناه ربّ عباد
هر که را سر به زیر رایت من	سرو نازیست از گزند آزاد
هم به جُلاب جام کوثر من	می رود تاب تشنگیش از یاد
مَالِكُمْ تَنْقُضُونَ مِيثَاقِي	وَيَلْغُمُ رِئْكُمْ لِبِالْمِرْصَادِ
این بیان علی است با حارث	یا علی جان من فدای تو باد ^{۲۴۸}

اشاره دارد به حدیث پیامبر (ص) که فرمود: «مِثَاقُ بَسْتَه شَدَه دَر کَارِ مَن بَا عَلِي كَه اَو پَرچَمْدَار هِدَايَت و پيشوای اولیاء اَمّت و نور مطیعین و کلمه یی که رهبر مَتَّقین باشد».^{۲۴۹}

۱۴۶- ستون مستقیم اسلام، پیامبر (ص) و ائمه اطهارند:

اسلام به تیغ کج ما یافت قوام	مائیم ستون مستقیم اسلام
قرآن خدا مُعَزَّز از ما و رسول	ما نیز مُعَزَّزین نصر و اقدام
از منزلت منازل ما، تنزیل	جبریل و کتاب و محکّمات و احکام

ایمان نخستیم و به شمشیر یقین	کردیم جدا حلال احمد ز حرام
مائیم امام و اهل ایمان مأموم	مردم همه ذمه اند و مائیم زمام
ما تاب دهندگان تار توحید	هم باز کنندگان تار اوهام
در مهلکه ها مظفریم و منصور	سدیم به سیل حادثات ایام
سرها دم تیغ ما به پرواز آیند	چون جست و نشست جوجه کبکان در دام
بر سینه ما لوله شود لشکر کفر	چون سیل که درّه را بغلتد در کام

اقتباس و ترجمه از دیوان حضرت امیر (ع): «الله اکرمنا بنصر نبیه و بنا اقام دعائم الاسلام»^{۲۵۰}

۱۴۷- دهان به ذکر خیر گشودن:

زبان حال که و امی کنی، سخن فال است	دهن به خیر گشودن کلید اقبال است
تو فال نیک زن و آن بگو که می جویی	که گر قضا شود آن شود که می گویی
شنیده یی که سخن در مواردی بخصوص	دری ز غیب گشاید که (النفوس نصوص)

اقتباس و ترجمه از دیوان حضرت امیر (ع):

«تفأل بما تهوی یکن فلقلما یقال لشیئی کان الا تکونا»^{۲۵۱}

۱۴۸- هم و غم و همت توأمند:

مرا هم و غم ها و همت به یک جاست	اسیرم به هم و امیرم به همت
مرا نیست تخت تسلط به دنیا	ولی هست تاج قناعت به قسمت

اقتباس و ترجمه از دیوان حضرت امیر (ع): «اصبحت بين الهموم واهم»^{۲۵۲}

۱۴۹- کارها مشکل ندانیم :

کسی کو مرد کاری، کار خود مشکل نینگارد

که در هر مشکلی اشکال اول، مشکلی انگاری است

چو راه و چاه هر کاری بدانی مشکل آسان است

اگر خود فی المثل کام نهنگ و صید مرواری است

ولیکن زندگی مجموعه پست و بلندیهاست

سرازیرش به آسانی و سر بالا به دشواری است

اقتباس و ترجمه از دیوان حضرت امیر (ع): «هون الامر تعش فی راحة»^{۲۵۳}

۱۵۰- انسانِ دون شایسته کرم نیست :

کرم نزد بزرگان حُسن و تحسین

ولیکن نزد دونان عیب و ذمّ است

ببین کآن قطره در کام صدف دُر

ولیکن در دهان مار سمّ است^{۲۵۴}

مأخوذ از آیه ۱۱۰ سوره (انعام): «و ما دل و دیده اینان را چون اول بار ایمان نیاوردند اکنون از ایمان بگردانیم و آنها را به آن حال طغیان و سرکشی واگذاریم تا به ورطه ضلالت فرو مانند».

۱۵۱- ثروت اندوزی :

به گرد اندرش حق ضایع بجوی

به هر جا که مالی است انباشته

بلی هر که بیش از حق خویش داشت

به ناچار از غیر برداشته

چه بد بود که تو گرد آوری به زحمت مال

کس دگر همه ارثت به رایگان ببرد

وز آن بتر که تو دوزخ خریدی باشی و او به مال ارث تو فردوس جاودان بخرد^{۲۵۵}

اقتباس از آیه ۳۵ سوره (توبه): «روزی که در آتش دوزخ گذاخته شوند و پیشانی و پشت و پهلوئی آنها را به آن داغ کنند (فرشتگان عذاب به آنها گویند) این است نتیجه آنچه از زر و سیم بر خود ذخیره کردید اکنون بچشید عذاب سیم و زری که اندوخته می کردید».

۱۵۲- دوست واقعی :

دوست باشد کسی که در سختی باری از دوش دوست بردارد

نه که سرِ بارِ زحمت خود نیز بر سرِ بارِ دوست بگذارد^{۲۵۶}

ناظر است به فرمایش حضرت علی (ع) در حکمت ۱۳۴: «دوست انسان دوست او نخواهد بود مگر اینکه برادرش را در سه^۹ حالت فراموش نکند: به هنگامی که دنیا به او پشت کرده، و به هنگامی که غائب است و پس از مرگش».^{۲۵۷}

۱۵۳- مرد زیر زبانش پنهان است :

سُخنگوئی که لطف گوهرش نیست

نخواهی یافت لطفی در بیانش

نهادِ خودِ نهان داریم لیکن

سخن ناگاه می سازد عیانش

با هر سُخنی که گفت، بُرهان شده مرد

کِش پایه به چاه یا به کیهان شده مرد

پس حرف همانست که مولا فرمود :

«در زیر زبان خویش پنهان شده مرد»^{۲۵۸}

ناظر است به حکمت ۱۴۸ نهج البلاغه : «المرءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ»^{۲۵۹}

۱۵۴- آنچه برای خود می پسندی برای دیگران هم پسند :

هر که آمد در جهان حق حیاتی باشد او را آب و نان و امن خاطر ما نه تنها می پسندیم

خواستن در انحصارِ خاطر ما و شما نیست دیگران هم می پسندند آنچه که ما می پسندیم

سودت آن باشد که سود جمله مردم نیز با اوست بر زیان خلق، رسوائی است دل در وی نبندی

خوش مدار از خویشان آن را که ناخوش داری از خلق آن همی پسند با مردم که با خود می پسندی^{۲۶۰}

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «ایمان کسی از شما کامل نمی شود مگر آنکه آنچه را برای خود دوست می دارد برای برادرش هم دوست بدارد».^{۲۶۱}

۱۵۵- فاش نکردن اسرار :

به صندوق هر سینه مسپار راز که محرم کم افتد در این مرز و بوم

و گر رازدار است بازش مپرس که مفتاح گم گشت و در مهر و موم^{۲۶۲}

حضرت علی (ع) می فرماید: «صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقٌ سِرٌّ...»^{۲۶۳}

۱۵۶- حقوق همسایه :

ظاهراً از حقوق همسایه است نه همین خاطرش نیاززدن

گر همه خار از او و چشم از تست خم به ابروی خود نیاوردن^{۲۶۴}

پیامبر فرمود: «بهترین یاران به نزد خداوند متعال، بهترینشان نسبت به همسایه اش است».^{۲۶۵}

۱۵۷- احسان به دیگران در خفا بهتر است :

گر احسان کنی، آنچنان کن که گفتند : نینشد کس او را و با کس نگویند

ندیدی که تا دانه پنهان نگرودد بنه خاک اندرون سنبل از وی نروید^{۲۶۶}

مأخوذ از آیه ۲۷۱ سوره (بقره) : «اگر به مستحقان انفاق صدقات آشکارا کنید کاری نیکوست ولی اگر در پنهانی به فقیران (آبرومند) رسانید نیکوتر است و خدا به پاداش آن، گناهان شما مستور دارد و خدا از آشکار و نهان شما آگاه است».

۱۵۸- هنگام اجل نه تأخیر و نه سبقت :

گر خدا بنده در خطا گیرد هر کجا گردنی است گیر کند

لیکن از بهر هر کسی اجلی است که نه زود آید و نه دیر کند^{۲۶۷}

اقتباس از آیه ۵ سوره (حجر) : «اجل هیچ قومی از آنچه در علم حق معین است یک لحظه مقدم و مؤخر نخواهد شد».

۱۵۹- علی اصغر (ع) ذبح عظیم است :

تو آن ذبح عظیمستی که قرآن شد بدو ناطق الا ای طلعت تاویل آیات کتاب، اصغر^{۲۶۸}

اشاره به آیه ۱۰۷ سوره (صافات) : «و بر او (گوسفندی فرستاده) و ذبح بزرگی فدا ساختیم». که در این آیه ذبح عظیم اشاره به حضرت اسماعیل (ع) است اما در شعر استاد شهریار اشاره به علی اصغر (ع) است.

۱۶۰- لافتی آلا علی لاسیف آلا ذوالفقار :

قلعه نی کو قائل (لاسیف آلا ذوالفقار) قلدران می بیند و قداره بندگان یا علی^{۲۶۹}

اشاره به حدیث ذوالفقار دارد که پس از آنکه جبرئیل ذوالفقار را آورد، گفت: «لافتی اَلا علی لاسیف اَلا ذوالفقار».^{۲۷۰}

۱۶۱- صبر ایوب :

من نه ایوبم ولی صبرم به محنت بیش از اوست من نه یوسف لیک زندانم دوچندان یا علی^{۲۷۱}
 مأخوذ از آیه ۴۴ سوره (ص): «و ایوب را گفتیم دسته ای از چوب های باریک خرما به دست گیرد
 (بر تن زن خود که بر زدنش قسم یاد کردی) بزن تا عهد و قسمت را نشکنی و ما ایوب را بنده صابری
 یافتیم چه نیکو بنده ای بود که دایم رجوع و توجّش به درگاه ما بود».

۱۶۲- لولاک لما خلقت الافلاک :

فیاض در فضیلت تو گفته (هل آتی) لولاک در فتوت تو (لافتی)، علی^{۲۷۲}

لولاک ناظر است به حدیث معروف پیامبر (ص): مقصود حدیث معروف «لولا محمّد (ص) ما
 خلقت الدنيا والآخرة ولا السموات والارض ولا العرش ولا الكرسي ولا اللوح ولا القلم ولا الجنة ولا النار
 لولا محمّد ما خلقتک یا آدم».^{۲۷۳}

۱۶۳- گنج حکمت :

برای دوستان از گنج حکمت نیابی زین سفر هیچ ارمغان به^{۲۷۴}

ناظر به فرمایش پیامبر اکرم (ص) است که می فرماید: «مرد مسلمان به برادر خویش هدیه ای بهتر از
 سخن حکمت آمیزی که خدا به وسیله آن هدایت وی افزون کند یا خطری از وی بگرداند، نتواند داد».^{۲۷۵}

۱۶۴- دعا بلاگردان است :

دُعای اهل محبّت بلا بگرداند چنانکه شامل و مشمول قوم یونس شد

نیاز نیمشب و یار ربّی که من دارم^{۲۷۶} همه چو نوح برای نجات این کشتی است

ناظر به حکمت ۱۴۶ نهج البلاغه است که می‌فرماید: «ایمانتان را با صدقه حفظ کنید. اموالتان را با زکات نگه دارید و امواج بلا را با دعا دور سازید».^{۲۷۷}

۱۶۵- آزادگی :

پناه سایه آزادگی است بر سر سرو که جور ازه نیند به جُرم بی ثمری

در وصف پیشروان می‌کشد آزادگیت گر همه پیروی از مردم آزاده گنی^{۲۷۸}

مولا علی (ع) در مورد انسان آزاده می‌فرماید: «هان که آزاده ته مانده لقمه ی خاییده در دهان را به اهل آن وا می‌گذارد. همانا که بهای شما جز بهشت نیست، پس خویشتن جز به آن مفروشید».^{۲۷۹}

۱۶۶- رهبر گمراه انسان را به ضلالت می‌کشاند :

رهزن اگر قافله سالار شد قافله در کوه و کمر می‌رود

چون بُز سر گله شود سامری گله موسا به سَقَر می‌رود^{۲۸۰}

مأخوذ از آیه ۷۷ سوره (مائده): «ای اهل کتاب در دین خود به ناحق غلو نکنید و از پی خواهش‌های آن‌قومی که خود گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه راست دور افتادند، نروید».

۱۶۷- ظلوم و جهول :

شهریارا چه به از قول خداوند حکیم کآدمی نفس جهولی و ظلومی دارد^{۲۸۱}

ناظر به آیه ۷۲ سوره (احزاب): «ما بر آسمان ها و زمین و کوه های عالم عرض امانت کردیم همه از تحمّل آن امتناع ورزیده و اندیشه کردند تا انسان (ناتوان) بپذیرفت و انسان هم (در اداء امانت) بسیار ستمکار و نادان بود (که اکثر به راه جهل و عصیان شتافت)».

شماره ۱۷۱ - مجله پژوهش‌های قرآنی، زمستان ۱۳۹۰

۱۶۸- اخلع نعلیک :

مُشکل آن موسی و آن خلعتِ (اخلع نعلیک) ورنه مشکات تجلی شجری نیست که نیست^{۲۸۲}

اشاره دارد به آیه ۱۲ سوره (طه): «من پروردگار توأم تو نعلین از خود به دور کن که اکنون در وادی مقدّس قدم نهادی».

۱۶۹- جز اسلام دین دیگر پذیرفته نیست :

جز اسلام از تو نپذیرند این معنی مُسلم دان که حسن عاقبت را جز مسلمان در نخواهد بُرد^{۲۸۳}

مأخوذ از آیه ۸۵ سوره (آل عمران): «هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران است».

۱۷۰- حضرت شعیب (ع) و اهل مدین :

به یاد (مدین) و تیمار برّه های شعیب نوای نای شبان دارم و هوای شبانی^{۲۸۴}

در بخشی از آیه ۸۵ سوره (اعراف) آمده است که: «و اِلٰی مَدِیْنٍ اَٰخَاهُمْ شُعَیْبًا ... ؛ و به اهل مدین برادر آنها شعیب را فرستادیم ...».

۱۷۱- حضرت سلیمان (ع)، هُدْهَد و سرزمین سبا :

ای هُدْهَد از سریر سلیمان ما بگو و ز گلشن سبا چه خبر ای صبا بگو^{۲۸۵}

جریان حضرت سلیمان (ع) و هُدْهَد و سرزمین سبا در آیات ۲۰ تا ۲۲ سوره (نمل) آمده است: «و سلیمان (از میان سپاه خود) جوایای حال مرغان شد (هدهد را نیافت) گفت هدهد کجا شد که به حضور نمی بینمش بلکه غیبت کرده است* (چنان که بدون عذر غایب شده) همانا او را به عذابی سخت معذب گردانم یا آنکه سرش از تن جدا کنم یا که برای غیبتش دلیلی روشن بیاورد* پس از اندک مکتی گفت

من به چیزی که تو از آن در جهان آگاه نشده ای خبر یافتم و از ملک سبا به طور یقین تو را خبری مهم آورده ام.»

۱۷۲- در لحظه آخر امان نمی دهند :

آن دم بازپسین دیگر امانت ندهند
باید از پیش اثاث سفر آماده کنی^{۲۸۶}

برگرفته از آیات ۹۰ و ۹۱ سوره (یونس) است که «وقتی فرعون در لحظه آخر گفت که من تسلیم فرمان حق هستم * به او (در آن حال غرق) خطاب شد که اکنون باید ایمان بیاوری در صورتی که از این پیش عمری به کفر و نافرمانی زیستی و از مردم بدکار بودی.»

۱۷۳- صلح و صفا :

بنفکن کُلنگک قهر و بیا آشتی کنیم
اصلاح بال باغچه با بیل می کنند^{۲۸۷}

آیه ۱۰ سوره (حُجرات) می فرماید : «به حقیقت مؤمنان همه برادر یکدیگرند پس همیشه بین برادران (ایمانی) خود (چون نزاعی شود) صلح دهید.»

۱۷۴- تَرس از خدا :

حذر از معصیت که قرآن گفت :
إتقوا لله یا اولی الالباب^{۲۸۸}

آیات بسیاری در این مورد است که به یک آیه اکتفا می کنیم. آیه ۷ سوره (مائده) می فرماید : «و یاد کنید نعمت خدا را که به شما ارزانی داشت و عهد او را که با شما استوار کرد (که اطاعت امر او کنید) آنگاه که گفتید امر تو را شنیدیم و طاعت تو پیش گرفتیم پس از خدا بترسید که خدا به نیات قلبی و اندیشه های درونی شما آگاه است.»

۱۷۵- خدا در برابر همه چیز ما را کفایت می کند :

می توان با خدا بُرید از خلق
چون خدا جامع است و خلق جُداست

گرچه جمعیتی بُود، تنهاست^{۲۸۹}

لیکن انسان گر از خدا بگسیخت

آیاتی که در این مورد ذکر شده است فراوانند از جمله: «کفی بالله حسیباً، کفی بالله ولیاً، کفی بالله وکیلاً، کفی بالله شهیداً، کفی بالله نصیراً».

۱۷۶- در انتظار فرج :

دلم شکستی و جانم هنوز چشم به راهت

شبی سیاهم و در آرزوی طلعت ماهت

در انتظار تو چشم سید گشت و غمی نیست

اگر قبول تو افتد فدای چشم سیاهت

ز گرد راه برون آ که پیر دست به دیوار

به اشک و آه یتیمان دویده بر سر راهت

یا که این رمدم چشم عاشقان تو ای شاه

نمی رمد مگر از توتیای گرد سپاهت

کنون که می دمدم از مغرب آفتاب نیابت

چه کوه های سلاطین که می شود پر کاهت

تونی که پشت و پناه جهادیان خدائی

که سر جهاد تونی و خداست پشت و پناهت^{۲۹۰}

آیه ۵ سوره (قصص) می فرماید: «و ما اراده کردیم بر آن طایفه ذلیل و ضعیف در آن سرزمین منت گذاشته و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملک و جاه فرعونیان گردانیم».

و نیز آیه ۴۹ سوره (سبأ) در این مورد چنین بیان می دارد: «باز ای رسول بگو (کتاب و رسول یا شمشیر) حق آمد و دیگر باطل در اول و آخر (دنیا و آخرت) محو و نابود است».

و نیز آیه ۸۱ سوره (اسراء) می فرماید: «و (به امت) بگو که (رسول) حق آمد و باطل را نابود ساخت که باطل خود لایق محو و نابودی (ابدی) است».

۱۷۷- جهاد :

جهاد دولت دنیا و عزت عقباست	هم از بزرگترین واجبات دین خداست
اگر جهاد نکردی نمی رسی به یقین	یقین، که ذروه ایمان و قلعه تقواست
جهاد جانی و مالی سلاح اهل یقین	دلی جهاد زبانی گهی سلاح ریاست
جهاد کن که پس از جنگ با جهانخواران	جهان جهنم کفر و بهشت صلح و صفاست ^{۲۹۱}

قرآن در بخشی از آیه ۷۸ سوره (حج) می فرماید: «... وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادٍ؛ ... و برای خدا حَقَّ جهاد در راه او را (با دشمنان دین و با نفس اماره) به جای آورید».

۱۷۸- خیر البشر :

صعود تو آدمی تا خطِ «خیر البشر» سقوط تو نیز هم تا حد «شر الدواب»^{۲۹۲}

خیر البشر اشاره دارد به حدیث پیامبر (ص) که فرمود: «بهترین خلق پس از من و بزرگ آنها برادرم می باشد (این شخص اشاره به علی (ع) است) که پیشوای هر مسلمان و امیر هر مؤمن بعد از وفات من می باشد».^{۲۹۳}

۱۷۹- شر الدواب :

صعود تو آدمی تا خطِ «خیر البشر» سقوط تو نیز هم تا حد «شر الدواب»^{۲۹۴}

شر الدواب اقتباس از آیه ۲۲ سوره (انفال): «بدترین جانوران نزد خدا کسانی هستند که (از شنیدن و گفتن حرف حق) کر و لالند و اصلاً تعقل نمی کنند».

۱۸۰- کسانی که از جهاد گریزانند :

قرآن جهاد خواهد و این خیل قاعدین تنها قرائت زبر و زیر می کنند^{۲۹۵}

مأخوذ از آیه ۹۵ سوره (نساء) : «هرگز مؤمنانی که بی هیچ عذری مانند نابینائی، مرض، فقر و غیره از کار جهاد باز نشینند با آن که به مال و جان کوشش کنند (در مراتب ایمان) یکسان نخواهند بود. خدا مجاهدان فداکار به مال و جان را بر بازنشستگان، بلندی و برتری بخشیده و همه اهل ایمان را وعده نیکوتر (که دخول بهشت است) فرموده و مجاهدان را بر بازنشستگان به اجر و ثوابی بزرگ برتری داده است.»

۱۸۱- خاتم النبیین، رحمت العالمین :

این نگین، خاتم النبیین است آفرینش خلاصه اش این است

رحمت عالمین و نور دو عین دین او شاخدار و ذوالقرنین^{۲۹۶}

مأخوذ از آیه ۴۰ سوره احزاب و آیه ۱۰۷ سوره انبیاء است که پیامبر (ص) با این دو صفت یاد شده است.

۱۸۲- نفخه ی الهی :

واسطه جُز (خليفةُ آله) نیست کو به شأن (نفختِ من روحی) است^{۲۹۷}

نفخه من روحی مأخوذ از آیه ۲۹ سوره (حجر) : «پس چون آن عنصر با معتدل بیارایم و در آن از روح خویش بدمم همه بر او سجده کنید.»

۱۸۳- خليفةُ الله :

واسطه جُز (خليفةُ آله) نیست کو به شأن (نفختِ من روحی) است^{۲۹۸}

خليفةُ الله مأخوذ از آیه ۳۰ سوره بقره : «به یاد آر آن گاه که پروردگار تو به ملائکه فرمود من در زمین خلیفه بر گمارم ملائکه گفتند پروردگارا می خواهی کسانی را بگماری که فساد کنند در زمین و

خونها بریزند و حال آنکه ما خود تو را تسبیح و تقدیس می کنیم خداوند فرمود من می دانم چیزی (از اسرار خلقت بشر) که شما نمی دانید.

۱۸۴- معراج پیامبر (ص):

بود معراج خاتم مقبل عین (نَطْوَى السَّمَاءَ كَطَى سِجِل) (ص)

او به فرق پیامبران تاج است که تُوَجَّح به تاج معراج است

چرخ معکوس، با اراده حق آن قدر زد که شد به حق ملحق^{۲۹۹}

این بیت برگرفته از سوره نجم است که از تماس مستقیم پیامبر (ص) با پیک وحی (جبرئیل) سخن به میان آورده و اشاره به معراج پیامبر (ص) دارد.

و نیز به آیه ۱۰۴ سوره (انبیاء) اشاره دارد که در روز قیامت آسمانها را مانند طومار درهم می پیچیم «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَى السِّجِلِ».

۱۸۵- اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ :

دل که از جام عشق، مست شود خود ندای الست می شنود^{۳۰۰}

مأخوذ از آیه ۱۷۲ سوره (اعراف): «و (ای رسول ما) به یاد آر (و خلق را متذکر ساز) هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه ساخت که من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند بلی. ما به خدایی تو گواهی دهیم که دیگر در روز قیامت نگوئید ما از این واقعه غافل بودیم».

۱۸۶- ترکیب انسان از فجور و تقوا :

دو نیمیم از آن ازل تا ابد یکی نیمه خوب و دگر نیمه بد

یکی نیمه انسان جَنَّت مقام دگر نیمه شیطان دوزخ منام^{۳۰۱}

مأخوذ از آیه ۸ سوره (شمس): «و به او شرّ و خیر الهام کرده».

۱۸۷- لا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يَدْرِكُ الْاَبْصَارَ :

تو گر با من، چرا من از تو دورم تو بینای من و من از تو کورم

دل از سنگ صبورم دادی اما دگر صد چاک شد سنگ صبورم^{۳۰۲}

مأخوذ از آیه ۱۰۳ سوره (انعام): «او را هیچ چشمی درک ننماید و حال آنکه بینندگان را مشاهده می کند و او لطیف و نامرئی و به همه چیز خلق آگاه است».

۱۸۸- جریان غدیر خم :

به غوغای (غدیر خم) ندیدید؟ به دست شه چو شاهینم نشیمن؟

نه با آن خطبه (من گنت مولا) علی را بُرد بر اعلا و اعلن؟^{۳۰۳}

اشاره دارد به اینکه پیامبر (ص) در غدیر خم فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اَجِبْ مَنْ اَجَبَهُ».^{۳۰۴}

۱۸۹- عالم کبیر در وجود انسان است :

در این ذره بنهفته کیهان اعظم چو در سیم تار مُغنی، اغانی^{۳۰۵}

تو پنداری که ما چشم و دهانیم؟ جهانیم و ز چشم خود نهانیم

به چشم جان تماشا کن جهان را جهان در ماست نی ما در جهانیم^{۳۰۶}

حضرت علی (ع) در دیوانی که به او منسوب است می فرماید :

«وَ تَحَسَّبُ اَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فِیْكَ انطوى العالمُ الاکبرُ

فکر می کنی موجود ضعیفی هستی در صورتی که جهان بزرگ در وجود تو پیچیده است».^{۳۰۷}

نتیجه

اندیشه تابان و تخیل طرب‌انگیز استاد شهریار در آفرینش اشعار از نسیم سروربخش قرآن و سخنان ارزشمند مَقْرَبان درگاه الهی بهره‌مند گردیده است. او با توسل به قرآن و تکیه به مقدّسات قدسی به شعرش اعتلا و قوّت و قدرت بخشیده است. غزل‌های سوزناک، قصیده و قطعه‌های رسا و استوار، رباعیات دلنشین و دوبیتی‌های شیوا که از سینه پُر صفا و سبز او برخاسته‌اند، محصول شرابی است که از ساغر سماوی قرآن و سخنان سایه‌گستر انسان‌های کامل نوشیده و مستفیض گشته است. ذهن زرخیز، رقت‌قلب، احساسات لطیف و طبع سلیم او با تأثیرپذیری از نادره کلام وحی و انوار اندیشه مَقْرَبان حق، اشعاری شکوهمند آفریده که گوهرهایی گران‌مایه از تاج تابناک شعر و ادب ایران است. اشعار همچون طور تجلی، ولای امیر، یا علی، قیام محمد (ص)، مرحبا حسین (ع)، شب و علی، حماسه حسینی، داغ حسین، مقام ولایت، شأن نزول هل آتی و ... از دلی مشحون از عشق ولایت متموج شده و نشانگر شیفتگی و شوریدگی او برای دست یازیدن به ریسمان استوار الهی است. او در سیر و سلوک و رسیدن به ساحل نجات با آفریده‌های حق نرد عشق می‌بازد و سرانجام از سراب آرزوها به دریای سترگ رستگاری ره یافته و از آب معین معرفت الهی سیراب می‌گردد.

من ... التوفیق

۲۶. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۵۷
۲۷. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۰۳-۱۱۹-۱۲۰-۱۱۵
۲۸. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۴۶-۹۸۲
۲۹. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۰۴
۳۰. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۰۴
۳۱. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۰۵
۳۲. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۶۸-۱۱۰
۳۳. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۰۷-۲۷۶-۲۸۱-۲۹۷-۴۰۲-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶
۳۴. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۸۱۲-۸۲۰-۸۴۴-۹۴۵-۹۷۷-۹۸۱-۹۸۵-۱۱۶۸-۱۱۷۰-۱۱۷۱
۳۵. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۰۷-۱۰۸-۱۱۷-۱۲۷-۱۳۲-۲۸۰-۳۳۱-۳۴۲
۳۶. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۰۰-۹۸۵-۱۱۴۰
۳۷. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۴۰
۳۸. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۰۸
۳۹. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۰۹-۲۹۱
۴۰. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۳۶-۹۴۷
۴۱. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۱۷۵
۴۲. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۰۹-۱۱۷-۱۱۸-۱۹۰-۲۹۱
۴۳. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴
۴۴. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۰۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۷
۴۵. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۱۲
۴۶. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۱۷
۴۷. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۱۴
- پانوشته ها**
۱. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۰۰
۲. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۸۴۰-۸۹۴
۳. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۱۷-۱۱۹
۴. احادیث مثنوی، ص ۱۱
۵. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۰۰-۱۲۱-۲۹۸
۶. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۸۹۸
۷. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۰۱-۱۲۰-۱۲۴-۱۲۷-۲۱۱-۲۸۰-۲۹۶-۳۲۸
۸. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۸۲۸-۱۰۳۹
۹. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۴۷۷
۱۰. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۰۱-۱۰۹-۱۱۷-۱۲۰-۱۲۱-۲۷۵-۲۷۶
۱۱. حکمتها و اندرزها، جلد اول، ص ۲۶
۱۲. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۰۱
۱۳. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۸۳
۱۴. کشف الاسرار و غده الابرار، جلد نهم، ص ۲۸۳
۱۵. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۰۱
۱۶. مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، ص ۴۴
۱۷. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۰۱
۱۸. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۰۱
۱۹. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۰۲۸
۲۰. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۰۲۸
۲۱. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۰۱
۲۲. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۸۲۰
۲۳. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۰۱
۲۴. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۰۱
۲۵. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۰۲

۴۸. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۱۶-۱۵۷-
۲۴۴-۲۵۱-۲۷۴
۴۹. نهج الفصاحه، ص ۲۱۸، بخش ۳۲۵
۵۰. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۱۷
۵۱. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۱۷
۵۲. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۸۹۸
۵۳. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۱۸-۱۲۱
۵۴. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۱۸
۵۵. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۴۷-۹۱
۵۶. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۱۹-۳۲۸
۵۷. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۷۶
۵۸. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۲۳
۵۹. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۱۹-۲۶۹
۶۰. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۸۷۶-۹۴۵-
۹۷۵-۹۸۲-۱۱۴۰
۶۱. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۱۶۷
۶۲. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۱۹
۶۳. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۰۰-۹۸۰-
۹۸۱-۹۸۲
۶۴. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۲۱
۶۵. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۲۲-۱۲۴-
۱۲۷-۱۳۹-۱۴۰-۲۰۰-۲۰۶-۲۵۰
۶۶. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۸۱۲
۶۷. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۲۴
۶۸. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۲۵-۲۹۱
۶۹. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۲۵
۷۰. احادیث منثوی، ص ۵۲، قسمت ۱۰
۷۱. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۲۶-۱۹۰
۷۲. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۸۹۸-۱۱۳۹-
۱۱۴۲
۷۳. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۲۵-۵۵-۳۳۶
۷۴. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۲۶
۷۵. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۱۱۹
۷۶. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۲۷-۲۵۰-
۲۷۳-۲۸۷
۷۷. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۰۴-۹۸۷-
۱۰۳۶-۱۰۳۹
۷۸. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۶۷-۷۶-۴۷۸
۷۹. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۲۷-۳۰۶
۸۰. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۱۱۵۰-
۱۱۵۸-۱۱۵۷
۸۱. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۲۷
۸۲. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۸۱۴
۸۳. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۲۷
۸۴. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۸۹۲
۸۵. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۶۳
۸۶. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۸۴۶
۸۷. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۶۶
۸۸. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۶۷
۸۹. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۱۶۸-۲۲۸-
۲۴۳-۲۶۳-۳۱۲
۹۰. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۰۰-۹۰۶-
۹۴۰-۹۸۳-۹۸۵-۱۱۶۶-۱۱۵۰
۹۱. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۱۹-۱۷۲
۹۲. المعجم المفهرس للفاظ نهج البلاغه، ص ۵۹
۹۳. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۱۶۹
۹۴. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۱۱۶۴-۱۱۶۶
۹۵. المعجم المفهرس للفاظ نهج البلاغه، ص
۲۰۹
۹۶. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۲۰۷-۲۴۶
۹۷. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۲۰۹-۶۶۸
۹۸. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۱۱۴۰-۱۱۴۸

۹۹. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۲۱۱-۲۷۱
۱۰۰. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۲۲۱
۱۰۱. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۲۲۴
۱۰۲. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۲۳۱
۱۰۳. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۲۴۳-۲۹۷
۱۰۴. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۸۶۸-۹۴۳-
۹۷۳-۱۱۶۷
۱۰۵. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۲۳-۲۴-
۳۴۳-۴۷۸
۱۰۶. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۲۴۴-۲۸۲-
۴۰۵
۱۰۷. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۴۵-۹۸۱
۱۰۸. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۷۸-۲۰۳
۱۰۹. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۲۴۵
۱۱۰. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۸۹۴-۹۸۳
۱۱۱. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۲۴۶-۲۵۰-
۲۵۷-۲۸۴
۱۱۲. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۲۰-۱۱۴۱-
۱۱۴۳-۱۱۴۴-۱۱۶۸
۱۱۳. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۲۵
۱۱۴. المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، ص
۱۹۳
۱۱۵. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۲۴۶
۱۱۶. نهج الفصاحه، ص ۷۱۴، بخش ۲۷۱۰
۱۱۷. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۲۵۴
۱۱۸. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۲۷۵
۱۱۹. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۴۵-۹۸۱
۱۲۰. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۲۸
۱۲۱. المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، ص
۱۹۹
۱۲۲. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۲۷۹
۱۲۳. احادیث مثنوی، ص ۲۳، بخش ۵۵
۱۲۴. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۲۸۷
۱۲۵. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۸۰
۱۲۶. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۲۸۷-۴۳۷
۱۲۷. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۲۹۱
۱۲۸. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۷۷
۱۲۹. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۲۹۱
۱۳۰. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۸۳۲-۸۵۴
۱۳۱. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۱۶۸
۱۳۲. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۲۹۱
۱۳۳. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۸۱۲-۸۱۶
۱۳۴. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۷۸-۸۳-۱۰۲
۱۳۵. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۲۹۱-۳۱۲
۱۳۶. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۲۹۱-۳۱۲
۱۳۷. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۲۹۳
۱۳۸. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۲۹۴
۱۳۹. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۸۸۲-۹۸۳-
۹۸۵-۱۱۶۹
۱۴۰. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۲۲
۱۴۱. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۲۹۷-۴۸۴-
۴۸۵
۱۴۲. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۸۹۴-۹۲۰
۱۴۳. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۳۱۹
۱۴۴. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۲۹۷
۱۴۵. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۸۶۸
۱۴۶. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۲۲-۲۴
۱۴۷. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۲۹۷
۱۴۸. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۲۹۹-۴۰۵
۱۴۹. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۰۰۹
۱۵۰. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۳۱۲
۱۵۱. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۳۶-۹۸۰

۱۵۲. مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، ص ۱۱
۱۵۳. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۳۴۵
۱۵۴. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۳۸۱
۱۵۵. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۳۸۱
۱۵۶. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۳۸۲
۱۵۷. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۳۸۳
۱۵۸. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۳۸۸
۱۵۹. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۳۹۵
۱۶۰. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۸۶۸-۱۱۶۴
۱۶۱. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۴۰۱
۱۶۲. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۷۱
۱۶۳. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۴۰۱-۴۰۴
۱۶۴. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۸۱-۱۰۱۶
۱۶۵. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۱۹۵-۳۲۲-۴۷۶
۱۶۶. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۴۰۳
۱۶۷. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۴۰۵
۱۶۸. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۴۰۵-۴۰۶
۱۶۹. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۴۰۶
۱۷۰. مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، ص ۱۳
۱۷۱. دیوان شهریار، جلد اول، ص ۴۳۶
۱۷۲. دیوان شهریار، جلد اول، صص ۴۴۲-۶۶۸
۱۷۳. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۱۰-۹۷۶-۱۱۳۹-۱۰۷۹
۱۷۴. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۱۵-۲۴
۱۷۵. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۸۵۸-۹۷۶
۱۷۶. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۸۶۸
۱۷۷. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۸۷۴
۱۷۸. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۸۸۲
۱۷۹. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۸۸۶
۱۸۰. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۸۸۶-۹۱۲-۱۱۴۱
۱۸۱. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۲۲-۳۵-۶۱
۱۸۲. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۸۸۶
۱۸۳. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۸۹۴
۱۸۴. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۸۹۸-۹۵۰
۱۸۵. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۱۸
۱۸۶. نهج الفصاحه، ص ۷۹۰، بخش ۳۱۵۷
۱۸۷. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۰۰
۱۸۸. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۳۶-۹۴۷-۹۸۲
۱۸۹. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۳۰۸
۱۹۰. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۴۵-۹۴۶-۹۸۵
۱۹۱. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۴۶-۹۷۵-۱۱۶۲
۱۹۲. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۴۸
۱۹۳. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۴۶
۱۹۴. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۴۶-۹۴۸
۱۹۵. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۷۱
۱۹۶. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۱۱۸-۱۵۱
۱۹۷. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۷۵
۱۹۸. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۷۶
۱۹۹. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۴۱
۲۰۰. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۷۶
۲۰۱. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۸۳-۹۸۴
۲۰۲. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۷۶
۲۰۳. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۲۸
۲۰۴. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۷۶
۲۰۵. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۷۷-۹۸۴-۱۰۳۵

۲۰۶. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۷۷
۲۰۷. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۸۱
۲۰۸. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۴۷۶
۲۰۹. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۸۲-۱۱۶۶
۲۱۰. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۸۲
۲۱۱. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۳۳
۲۱۲. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۹۸۲-۱۰۱۴
۲۱۳. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۲۰۱-۲۰۲
۲۱۴. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۸۴
۲۱۵. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۸۴
۲۱۶. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۸۴
۲۱۷. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۹۸۵
۲۱۸. حکمتها و اندرزها، جلد دوم، ص ۱۹۴
۲۱۹. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۰۰۹
۲۲۰. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۰۰۹
۲۲۱. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۱۲
۲۲۲. احادیث منوی، ص ۱۷۲، بخش ۵۴۶
۲۲۳. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۰۱۱
۲۲۴. نهج الفصاحه، ص ۷۵۴، بخش ۲۹۳۶
۲۲۵. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۰۲۵
۲۲۶. حکمتها و اندرزها، جلد اول، ص ۲۶
۲۲۷. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۱۰۳۰-۱۱۵۹
۲۲۸. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۱۰۳۵-۱۱۶۳
۲۲۹. نهج الفصاحه، ص ۷۶۷، بخش ۳۰۰۴
۲۳۰. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۰۳۶
۲۳۱. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۰۲۷
۲۳۲. زندگانی امیرالمؤمنین علی (ع)، جلد اول، ص ۱۲۸، قسمت ۲۳
۲۳۳. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۰۴۸
۲۳۴. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۰۴۸
۲۳۵. گزیده تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، ص ۱۳۴
۲۳۶. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۰۵۳
۲۳۷. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۰۷۹
۲۳۸. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۰۷۹
۲۳۹. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۳۷
۲۴۰. زندگانی امیرالمؤمنین علی (ع)، جلد دوم، ص ۷۸
۲۴۱. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۳۸
۲۴۲. پیام پیامبر (ص)، ص ۳۵۳
۲۴۳. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۱۱۴۱-۱۱۶۸
۲۴۴. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۴۲
۲۴۵. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۴۳
۲۴۶. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۴۳
۲۴۷. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۴۴
۲۴۸. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۴۵
۲۴۹. زندگانی امیرالمؤمنین علی (ع)، جلد اول، ص ۱۲۵
۲۵۰. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۴۶
۲۵۱. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۴۹
۲۵۲. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۵۰
۲۵۳. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۵۰
۲۵۴. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۵۷
۲۵۵. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۱۱۶۰-۱۱۶۱
۲۵۶. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۶۱
۲۵۷. المعجم المفهرس للفاظ نهج البلاغه، ص ۲۰۱
۲۵۸. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۱۱۶۳-۱۱۶۴
۲۵۹. المعجم المفهرس للفاظ نهج البلاغه، ص ۲۰۲
۲۶۰. دیوان شهریار، جلد دوم، صص ۱۱۶۴-۱۱۶۷

۲۶۱. پیام پیامبر (ص)، ص ۴۲۹، قسمت ۶
۲۶۲. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۶۶
۲۶۳. المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، ص ۱۹۰
۲۶۴. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۶۶
۲۶۵. پیام پیامبر (ص)، ص ۶۷۹، قسمت ۲
۲۶۶. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۶۷
۲۶۷. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۶۷
۲۶۸. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۷۹
۲۶۹. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۱۱
۲۷۰. زندگانی امیرالمؤمنین علی (ع)، جلد اول، ص ۳۳۱
۲۷۱. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۱۱
۲۷۲. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۱۲
۲۷۳. احادیث منتهی، ص ۱۷۲
۲۷۴. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۲۲
۲۷۵. نهج الفصاحه، ص ۶۹۷، قسمت ۲۶۲۴
۲۷۶. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۴۱-۴۶
۲۷۷. المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، ص ۲۰۱
۲۷۸. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۴۲-۱۱۴
۲۷۹. گفتار حکیمانه در بخش سوم نهج البلاغه، ص ۱۸
۲۸۰. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۴۸
۲۸۱. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۵۳
۲۸۲. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۵۸
۲۸۳. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۸۶
۲۸۴. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۱۰۶
۲۸۵. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۱۰۸
۲۸۶. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۱۱۴
۲۸۷. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۱۵۰
۲۸۸. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۱۶۸
۲۸۹. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۲۶۰
۲۹۰. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۲۹۳-۲۹۴
۲۹۱. دیوان شهریار، جلد سوم، صص ۲۹۵-۲۹۶
۲۹۲. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۲۹۸
۲۹۳. زندگانی امیرالمؤمنین علی (ع)، جلد اول، ص ۱۳۶، قسمت ۵
۲۹۴. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۲۹۸
۲۹۵. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۳۰۸
۲۹۶. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۳۱۷
۲۹۷. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۳۱۸
۲۹۸. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۳۱۸
۲۹۹. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۳۲۰
۳۰۰. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۳۲۳
۳۰۱. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۳۲۴
۳۰۲. دیوان شهریار، جلد سوم، ص ۳۳۵
۳۰۳. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۴۷
۳۰۴. زندگانی امیرالمؤمنین علی (ع)، ص ۱۰۴
۳۰۵. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۰۲۸
۳۰۶. دیوان شهریار، جلد دوم، ص ۱۱۳۹
۳۰۷. دیوان امیرالمؤمنین علی (ع)، صص ۱۷۵-۱۷۸، بخش ۶۰۰

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم، مترجم مهدی الهی قمشه ای، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۰
۲. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فؤاد عبدالباقی، انتشارات اسلامی، چاپ اول، دی ماه ۱۳۷۲
۳. احادیث منوی، به جمع و تدوین بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۱ تهران
۴. المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، محمد کاظم محمدی، محمد دشتی، نشر امام علی (ع)، چاپ چهارم، آذر ۱۳۷۴
۵. پیام پیامبر، تدوین و ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی، مسعود انصاری، انتشارات جامی، چاپ اول، ۱۳۷۶
۶. حکمتها و اندرزها، جلد اول، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ بیست و ششم، فروردین ۱۳۸۸
۷. حکمتها و اندرزها، جلد دوم، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ پنجم، فروردین ۱۳۸۸
۸. دیوان امیرالمؤمنین علی (ع)، ترجمه: مصطفی زمانی، شعر فارسی، حسین میبدی، تاریخ ترجمه ۱۳۶۱، انتشارات پیام اسلام، تابستان ۱۳۶۲
۹. دیوان شهریار، جلد های ۱ و ۲، محمدحسین شهریار، انتشارات زرین، انتشارات نگاه، چاپ بیستم، ۱۳۸۰
۱۰. دیوان شهریار، جلد سوم، محمدحسین شهریار، انتشارات زرین، انتشارات نگاه، چاپ هفتم، ۱۳۸۰
۱۱. زندگانی امیرالمؤمنین علی (ع)، اقتباس و نگارش: عمادالدین حسین اصفهانی، شهیر به عمادزاده، جلد اول، مکتب قرآن، تأسیس ۱۳۳۳، چاپ بیستم، دی ماه ۲۵۳۵، ماه محرم ۱۴۰۱
۱۲. کشف الاسرار و عده الابرار، معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، جلد نهم، مؤلف ابوالفضل رشیدالدین میبدی، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۷
۱۳. گزیده تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، تألیف رشیدالدین ابوالفضل میبدی، به کوشش رضا انزابی نژاد، مؤسسه ی انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۴
۱۴. گفتار حکیمانه در بخش سوم نهج البلاغه، مرتضی فرید تنکابنی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۳
۱۵. مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، تألیف سید ضیاءالدین سجادی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت)، چاپ ششم، زمستان ۱۳۷۶
۱۶. نهج الفصاحه، مترجم و فراهم آورنده: ابوالقاسم پاینده، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۷۴

در هفت شهر شهریار (آذربایجان و وجوه شخصیت استاد شهریار در آئینه آثارش)

دکتر سعید قره‌آغاچلو*

وقتی سخن از شعر آذربایجان به میان می‌آید؛ بی‌شک شاعرانی چون نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، مجیرالدین بیلقانی، ملا محمد فضولی، ... و در دوره معاصر استاد شهریار در ذهن‌ها تداعی می‌شود و همانند ادبیات هرملتی؛ سیر حوادث، آرمان‌ها و آرزوها، خاطرات تلخ و شیرین در طول اعصار، آداب و رسوم و ... در ادبیات این سرزمین تبلور یافته است.

استاد شهریار در برهه‌ای از زمان‌ها به عرصه هستی نهاد که تحولات علمی، تکنیکی و اوضاع سیاسی و اجتماعی بشر و به تبع آن ایران و آذربایجان سرعت زیادی به خود گرفته، اوضاع اجتماعی و سیاسی آن در حال دگرگونی‌های سریع بود؛ نهضت مشروطه، جنگ جهانی اول، قیام شیخ محمد خیابانی (دموکرات اول)، جنگ جهانی دوم، غائله دموکرات دوم، نهضت ملی مصدق، انقلاب اسلامی و ... و مضاف بر آن تحولات روحی شاعر، از عشق زمینی تا معرفت الهی، تجربه‌ی حیات روستایی و شهری و ... باعث شده این تحولات فردی و اجتماعی در شعر شهریار نمود خاصی پیدا کند و شعر شهریار چون سفره هفت سینی کند که انواع شعر از نظر محتوایی در آن تبلور یافته است و بی‌یقین کمتر شاعری را می‌توان یافت که این تنوع محتوایی در شعرش نمایان شده باشد. در حقیقت شعر شهریار، شعر پرفراز و نشیب آذربایجان و زندگی شور انگیز اوست. شعر شهریار از یک طرف شعر آتشین دم و دلسوخته مولانا را در غزلیاتش به یاد می‌آورد و از طرفی دیگر طبیعت سرسبز و زندگی روستائیان آذربایجان را با پگاهی سرخ بیان می‌کند. و در "جمع و تفریق" اشعار عارفانه وی چون "نسخه جادو" دلی پاک و زلال "یوسف گم گشته" ای دیده می‌شود که از "نای شبان"ها به "حراج عشق" می‌پردازد و در نهایت با بجا گذاشتن "توشه سفر" چون "پروانه‌ای در آتش"، "جرس کاروان" اش به صدا در می‌آید و خود را شاعر "افسانه"ها می‌کند.

عشقی که قراریندا وفا اولمایا جاقمیش بیلیم کی طبیعت نیه قویموش بو قراری

(کلیات ترکی، ص ۶۳)

در کل اشعار استاد شهریار را می‌توان در هفت بُعد مورد بررسی و تحقیق قرار داد:

* عضو هیأت علمی و استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی خوی

۱- بُعد غنایی ولیریکی ۲- بُعد عرفانی ۳- بُعد مقاومت در دوره پیش از انقلاب اسلامی ۴- بُعد حضور. در صحنه‌های انقلاب اسلامی ۵- بُعد فولکلوریکی ۶- بُعد ملی ۷- بُعد انسانی و عاطفی شاعر. اینک نگاهی کوتاه به هر یک از وجوه گوناگون شخصیت استاد در آئینه آثارش می‌گردد:

۱- بُعد غنایی و لیریکی:

یکی از ویژگی‌های سبک آذربایجانی از خاقانی تا امروز بر خلاف قصیده، سادگی کلام در غزلسرایی است و اشعار غنایی استاد شهریار که بیشتر در قالب غزل می‌باشد، در بردارنده رقیق‌ترین و ظریف‌ترین احساسات است، شعری که شنیدن آن حتی برای هر فارس زبان درس نخوانده نیز قابل فهم و درک است و در آن "زبان فراگیر و چند بعدی و ابهام آمیز غزل حافظ دیده نمی‌شود و به قیاس با آنها زبانی دارد ساده و همگانی. از قضا همین سادگی و عمومی بودن زبان و تعبیر یکی از موجبات رواج شهرت شعر شهریار است." (چشمه روشن ص ۶۳۷).

یار و همسر نگرفتم، که گرو بودم سرم
تو شدی مادر و من با همه پیری پسرم
تو جگر گوشه هم از شیر بریدی و هنوز
من بیچاره همان عاشق خونین جگرم
پدرت گوهر خود را به زر و سیم فروخت
پدر عشق بسوزد که در آمد پدرم

دیوان شهریار- ج ۱ ص ۱۲۳

سرگذشت شهریار و پری، داستانی دیگر از فرهاد و شیرین است و ناکامی وی از "خسروان پری بندی" که عناوینی مختلف از "پرویز" تا "فلان تاشها" در طول تاریخ چند هزار ساله داشته و تکیه بر اریکه‌های قدرت کرده‌اند.

این بعد از شعر شهریار شامل اشعاریست که از عشق آتشین او سرچشمه می‌گیرد. عشقی ناکام که به ترک مدرسه و تغییر مسیر زندگی او می‌انجامد و بنا به گفته خویش «یک دفعه پنج بت را از من گرفتند، پانزده سال عشق سوزانی داشتم که آن هم باعث شد که من پاک بمانم حالا می‌فهمم که خدا چه لطف عجیبی در حق من کرده است.» (کیهان فرهنگی شماره ۲). آری! نخستین صنم را در دل خود می‌شکند، صنم دلربایی که سرآغاز شکست اصنام دیگر می‌گردد و مقدمه تجلی عشقی عرفانی و الهی.

جبین بگشا که می‌بندم از این میخانه محملها

چه خرم سرزمین هایی که در پیش است و منزلها.
 چه غم گر آب و گل سودا کنند از ما به جان و دل
 که برخیزیم از گلها و بنشینیم در دلها.
 وفایی نیست در گلها منال ای بلبل مسکین
 کزین گلها پس از ما هم فراوان روید از گلها.
 برو نور خدا کن دیده بان کشتی توفیق
 که کشتیها بنور دیده بان یابند ساحلها.

دیوان شهریار- ج ۲ ص ۶۳

۲- بُعد عرفانی شهریار:

معمولاً در مورد استاد شهریار بیان می شود که وی از عشق مجازی به عشق حقیقی رسید. در این رابطه چند مسأله قابل ذکر است:

نخست اینکه عشق شهریار در حقیقت عشق "حقیقت در مجاز" بود. به عبارت دیگر، عشق با اخلاص و

پاک. خود استاد در این رابطه می فرماید:

... مخمور مجازم من سر مست حقیقت

تا جام پیایی دهی و رطل دمام.

من جرعه کش مفلس میخانه عشقم

باشد که به جامی نخرم کو کبه جم.

در قالب الفاظ من افزایش معنی است

تا پرتو دریا دهد این قطره شبنم.

دیوان شهریار- ج ۱ ص ۲۳۶

دیگر اینکه از عشق مجازی برای رسیدن به عشق حقیقی فقط یک راه است و آن شکست و ناکامی است.

تنها در این صورت است که دل عاشق شکسته و رقیق تر و صاف تر می گردد و زندگی اش خراب و خود

مفلس روزگار می شود. در این حال راه به سوی حقیقت پیدا می کند و به گنج بقا می رسد:

خدا را جلوه ها باشد نهانی،

بلفظ اندر ننگجد این معانی.

گشایشها دمد در بستگیها،

توانایی تند در ناتوانی...

به چشم دل خدا را بین، خدا را،

که با ما لطفها دارد نهانی،

خدا را جا به دل‌های شکسته است،

دل بشکسته جو تا می توانی.

دیوان شهریار- ج ۱ ص ۷۸

در تفسیر کشف‌الاسرار می‌خوانیم که هر جا که خراب عمری است، مفلس روزگاری، ما خریدار اویم...

هر جا زارنده ایست از خجلی، سر فرو گذارنده‌ای از بی‌کسی، ما برهان اویم (کشف‌الاسرار ج ۱ ص ۲۶۷).

بدین تریب شهریار قدم در راه حقیقت می‌نهد و با اخلاص و شب‌زنده‌داری‌هایش طریقت را طی می‌نماید و

با شعر "همای رحمت" قدم به حلقه‌ی واصلان حقیقت می‌نهد.

خط و خالیندان آلیب مشقیمی قرآن یازارام

بو حقیقت‌له منی، اهل مجاز ائله میسن

آی دان اولدوز منی سن یاخشی تانیرسان کی سحر

افقی خلوت اندیب راز و نیاز ائله میسن؟ (کلیات ترکی ص ۱۲۰).

با اندکی مطالعه در اشعار استاد شهریار می‌توان به راحتی "هفت وادی عرفان" را مشاهده کرد، هفت

مرحله‌ای که برای رسیدن به حقیقت باید طی کرد.

وی در شعر "باغ عشق و همت" آشکارا به تجلی عشق حقیقی در وجودش اشاره می‌کند که: تا درسی از

نوای مرغ حق گرفته است، بهار عرفان در طبعش شکفته شده و بزم انس وی از چراغ حقیقت روشن گشته

است.

تا گرفته‌ام درسی از نوای مرغ حق

شرح دفتر گل را خوانده‌ام ورق بورق.

شامگاه می‌میرم در جمال جاویدان

بامداد برمی‌گردم زنده در تجلی حق

...از بهار عرفانم تا چمن شکفت بطبع

می‌برند لاله رخان گل به دامن و طبق.

...بزم انس ما گردد از چراغ او روشن

کار عشق ما گیرد از جمال او رونق.

من در آن مبارک دم با دو بال همت و عشق از ملک کنم پرواز تا بحق شوم ملحق...

دیوان شهریار - ج ۱ ص ۳-۲۶۳

در شعر "در کوی حیرت" استاد شهریار حیرت خویش را از فرمانبرداری و حرکت موجودات از دل و جان خود گرفته تا تمام اجرام و بیدو باد، بیان می‌کند:

یارب دل من عاشق و شیدای که باشد

این سوخته جان را سر سودای که باشد؟

...در سینه‌ی من آتش موسی و ندانم

دل صاعقه فرسوده‌ی سینای که باشد؟

سرگشته‌ی صحرای ابد این همه اجرام

گوی خم چوگان توانای که باشد؟

این باد که از پای تکاپو ننشیند

در راه طلب بادیه پیمای که باشد؟

این بید که آشفته‌تر از طره لیل است

مجنون خم طره لیلای که باشد؟

دیوان شهریار - ج ۱ ص ۱۹۲

بالاخره استاد شهریار کلید فتح در حقایق و گنجینه ادب را "در گنج فنا" می‌داند که با تأمل و خلاف خواهش نفس عمل کردن، می‌توان صفا و خدا را یافت و مانند مولوی اذعان می‌دارد که با عقل و حکمت محدود هرگز به کمال مطلق نتوان رسید:

سری به سینه خود تا صفا توانی یافت

خلاف خواهش خود، تا خدا توانی یافت.

در حقایق و گنجینه ادب قفل است

کلید فتح به گنج فنا توانی یافت.

بهوش باش که با عقل و حکمت محدود

کمال مطلق گیتی کجا توانی یافت؟

دیوان شهریار - ج ۱ ص ۹۸

۳- بُعد مقاومت در پیش از انقلاب اسلامی:

پیش از این گفته شد که در طول زندگانی شاعر تحولات اجتماعی و سیاسی سرعت بیشتری داشت و مردم شاهد اختناق و دیگر نابسامانیها از طرف حکومت بودند شهریار نیز بنا بر مسئولیت اجتماعی خود، پرده از ترفندهای آنان برداشته و چهره کریه زورگویان و مستبدان را به تصویر کشیده است. استاد شهریار در شعر "فرهنگ ما" با نکته سنجی هایش بیان می کند که:

فرهنگ ما، برای جهالت فزودن است

مأمور زشت بودن و زیبا نمودن است

برنامه اش که سخت، به دستور اجنبی است

از بهر مغز خستن و اعصاب سودن است.

یک درس زندگی به جوانان نمی دهد

طوطی مثال، قصه مهمل سرودن است

بیدار شو که نغمه طنبور دشمنان

لالائی است و از پی سنگین غنودن است.

ملت به خواب و دولت شریک دزد

دزدی که در پی رمق از ما ربودن است...

دیوان شهریار- ج ۱ ص ۳۵۴

استاد شهریار در شعر "جامعه ما"، جامعه ایرانی را که ملت دچار بدبختی و رمالی و خرافه پرستی و ستم-شاهی است به تصویر می کشد و از اجانب که خریدار وطن شده اند و خودفروشان دلالی آن را می کنند، ناله سر می دهد و مجلس شورا را کعبه آمال بدبختی میهن می داند:

رود ایرانی سرگشته در دنبال بدبختی

کند این ملت بدبخت، استقبال بدبختی.

میان کوچه ها، بهر زن بدبخت ایرانی

بین رمال بدبختی، که گیرد فال بدبختی

...پای قصر شاهان، نعش مظلومان بین آری

بلند از پستی همت شود اقبال بدبختی.

...اجانب شد خریدار وطن، اهل وطن را بین

ببازار خیانت ای عجب، دلال بدبختی.

...به هر جا کعبه آمال ملت مجلس شورا است

در ایران هست مجلس کعبه آمال بدبختی.

دیوان شهریار - ج ۱ ص ۷۳۶

"نمایشی از انتخابات"، شعری دیگر از اشعار مقاومت استاد شهریار در پیش از انقلاب است که در آن با

زبان طنز پرده از تزویرهای و کلابرداشته، کبر و غرور پوچ آنان را به سُخره می‌گیرد و نه تنها آنان را

لاشخور بلکه کابینه‌ی وقت را نیز تشریفاتی می‌داند:

و کیلانی که بارشوه و کیسه‌های زر سعی در فریب مردم و خرید رای آنان داشته‌اند:

باز باران بلای عقلا می‌آید

عاقلا! عقل رها کن که، بلا می‌آید.

...پای صندوق خرک‌سازی و آخوربندی است

بعد شیرینی و ظرف شوکولا می‌آید.

لاشخورانی دُم خر کرده، خلال دندان

چه دهانی که از و بوی خلا می‌آید.

و کلاء یاد وطن کرده و با کیسه‌ی زر

کاروانی است که با برق و جلا می‌آید.

...حزب هم دایر و کابینه‌ی تشریفاتی

گه "علی" می‌رود و گاه "علا" می‌آید.

دیوان شهریار - ج ۲ ص ۴۵۹

۴- بُعد حضور در صحنه‌های انقلاب اسلامی:

انقلاب اسلامی که با ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۶ تبریز در اربعین شهدای حوزه علمیه قم شروع شد، دیری نگذشت

که سراسر ایران را فرا گرفت تا در بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و بعد آن از جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۹

شروع گردید. استاد شهریار نیز همگام با مردم با سلاح شعر و قلم شروع به مبارزه و ثبت وقایع انقلاب

کرد.

در شعر ۲۲ بهمن شهریار به سه عامل اصلی پیروزی انقلاب، رهبری امام (ره)، ایمان و وحدت ملت، اشاره می‌کند و ادب فارسی "روزی خدایی" را ثبت می‌کند که پنجه مستضعفان به قهر، حلقوم کبر و نخوت مستکبران را گرفته‌است.

آبی که کشور ما در میان گرفت
خاکش جواهری است که در پرینان گرفت.
بنشان غبار فتنه، که این نوبهار عشق
چون ابر انقلاب، به سر سایبان گرفت.
... "سیمرغ دین"، بکوری اسفندیار کفر
پرورد رستمی که کمین و کمان گرفت.
... کفر از برون و شرک و نفاق از درون، ولی
"ایمان" مگر امان که تواند کران گرفت؟
... "روز خدا" که پنجه مستضعفان به قهر
حلقوم کبر و نخوف مستکبران گرفت

دیوان شهریار - ج ۳ ص ۲۹۰

استاد شهریار چندین شعر درباره انقلاب اسلامی و مبارزات ملت سروده و در هنگام جنگ تحمیلی نیز با اشعارش، شور و شغفی در میان ملت و ادب فارسی ایجاد کرده است. نکته قابل توجه اینکه در اکثر این اشعار بخصوص آنهایی که مربوط به جبهه و جنگ است، بیانی حماسی دارد که آن از اقتضای شعر رزم شمرده می‌شود. و با توجه به مقتضیات زمان، از اصطلاحات و ترکیبات زبان گفتار متأثر شده و با طرز تعبیر خاص و صور خیال نوین که در زبان شعر برای خود قائل بوده، از دیگر شاعران ممتاز گشته‌است. ترکیباتی مانند صخره‌های صف کشیده برای رزمندگان، تانک‌های کبوه پیکر، کشتی فضایی برای هواپیماهای جنگی، خروشان سیل و طوفان صرصر و همچنین جنگل و درختان تناور برای ملت، تانکها بافته چون کارگه جولاهی، سیستم تخدیری و جنگ عصبی، اشک تجلیل، رفراندم اسلامی، عقربک دقیقه شماران ساعت و دهها و صدها ترکیب و اصطلاح دیگر...

سلام ای جنگجویان دلاور

نهنگانی به خاک و خون شناور.

سلام ای صخره‌های صف کشیده

به پیش تانکهای کوه‌پیکر.
 صف جنگ و جهاد صدر اسلام
 صف عمار یاسر، مالک اشتر.
 بقرآن و صف او بنیان مرصوص
 صف مولا علی، سردار صفدر.
 صفی کانجا بفرمان نیست گوش
 مگر گوش که با فرمان رهبر.
 صفی کانجا میان آتش و دود
 در آویزد دل از دادار داور.
 دیوان شهریار - ج ۳ ص ۲۷۰

۵- بُعد فولکلوریک:

وقتی سخن از استاد شهریار پیش می‌آید، بدون تردید "منظومه حیدر بابا" در ذهنها تداعی می‌شود، منظومه‌ای که بعد از سروده شدن، مرزها را در نور دیده و یکی از شاهکارهای شعر فولکلوریک جهان شده و در ادبیات ترکی با نظیره‌گویی‌های بی شماری که از آن شده، موضوع و فصلی نوین گشوده شده است.

پیش از این در کیفیات روحی استاد شهریار گفته شد که وی دوران کودکی خود را در محیط سنتی روستا گذرانیده و آداب و رسوم جامعه آذربایجان در ضمیر او نقش بسته است و بالتبع همین فرهنگ و سنت مردم در آثار ترکی و فارسی او بخصوص منظومه‌ی حیدر بابا منعکس شده است.

منظومه‌ی حیدر بابا، قاموسی از سنت‌ها و آداب و رسوم، روابط صمیمی مردم، داستانها و باورها، بازیهای کودکانی محلی، جوانرودیهای بزرگان سرزمین اجدادی، افسانه‌ها و سمبلهای مردانگی، درد غربت و جدایی از ایل و تبار، جلوه‌های طبیعت به هنگام فصول مختلف سال، سرو صدای درناها و احشام، نصیحتها و پندهای شاعر از زندگی و غیره است:

حیدر بابا گویند بوتون دومانندی
 گونلریمیز بیر - بیریندن یامانندی
 بیر - بیریزدن آیریلمایین، آمانندی
 یاخشیلیغی الیمیزدن آلیب لار

یاخشی بیزی یامان گونه سالیلار

بیر اوچایدیم بو چیرپینان یئلین

باغلاشایدیم داغدان آشان سئلین

آغلاشایدیم اوزاق دوشن ائلین

بیر گوریدهیم آیریلغی کیم سالدی

اولکه میزده کیم قیریلدی کیم قالدی.

به لحاظ فولکلوریک بودن منظومه حیدر بابا، شهریار در آن از زبانی ساده و عامه فهم و تشبیهات محسوس و طبیعی استفاده کرده است و در مقابل در منظومه "سهندیه" از زبانی ادبی و تشبیهاتی وزین فایده جسته است. به عبارت دیگر حیدر بابای شهریار منظومه‌ای برای عموم مردم، و سهندیه، شعری برای خواص از ادیبان و اهل هنر است.

حیدر بابا، گون دالیوی داغلا سین

اوزون گولسون، بولاقلارین آغلا سین

اوشاقلارین بیر دسته گول باغلا سین

یئل گلنده وئر گتیر سین بویانا

بلکه منیم یاتمیش بختیم اویانا

شعر فولکلوریک استاد شهریار به منظومه حیدر بابا خلاصه نمی‌گردد، بلکه در دیگر اشعار ترکی و فارسی وی آثار فرهنگ و آداب و رسوم آذربایجان نیز دیده می‌شود:

تور کون مثللی، فولکلوری دونیادا تک دیر

خان یورقانی، کند ایچره مثل دیر، متیل اولماز

پیشمیش کیمی، شعرین ده گرک داد- دوزو اولسون

کند اهلی بیلر لر کی دوشابسیز خشیل اولماز

دوز واقتدا دولار تاختا- تاباق ادویه ایله

اوندا کی نهم سانجیلانار زنجفیل اولماز

کلیات اشعار ترکی شهریار- ص ۶۱

در شعر فارسی استاد شهریار نیز بسیاری از ضرب‌المثلها و فرهنگ عامه مردم رسوخ پیدا کرده است و شهریار این ضرب‌المثلها و دیگر مظاهر فرهنگ عامه را عیناً به صورت فارسی ترجمه و بکار برده است و بر گنجینه مثلها و کنایات ادب فارسی افزوده است:

بز بیچاره فکر کنند جان

مرد قصاب فکر دنبه‌ی آن

دیوان شهریار - ج ۱ ص ۴۳۹

اشاره به ضرب‌المثل "گنجی جان‌هایندا قصاب پی آختاریر" دارد.

زهر است و دیر و زود در آرندت از دماغ

شیری که خوردی از سر پستان زندگی

دیوان شهریار - ج ۱ ص ۲۸۶

اشاره به ضرب‌المثل "آنادان امدیگی سودو، بونوندا گتیریر" است. شعر شهریار در بیان افسانه‌ها و داستانهای شفاهی نیز منحصر به شعر ترکی نمی‌گردد، بلکه در لابلای اشعار فارسی وی به داستانهای رایج در میان مردم اشاره شده است. از جمله در شعر "هذیان دل" داستان "سارا" سمبل پاکدامنی و آزادگی زنان آذربایجان را به تصویر کشیده است:

"سارا" گل و ماه و کوهپایه

در خانه‌ی زین عروس می‌رفت

سیلش بر بود و ازدهایی

تند و خشن و عبوس می‌رفت

گلدسته بر آب و شیون خلق

بر گنبد آبنوس می‌رفت

سارا تو شدی عروس دریا

دیوان شهریار - ج ۱ ص ۵۶۶

۶- بُعد ملی:

یکی دیگر از ابعاد شعر شهریار بُعد ملی است، چرا که هر مادر آذربایجانی، برای فرزندش که پا به عرصه وجود می‌گذارد، در لالایی‌های خود از استقامت و پایداری مردم در برابر زورگویان تاریخ، به استواری و

بلندای "سهند و سیلان" سخن می‌راند و سرافرازی و آزادی "مام میهن" را در ایل و تبار خویش سینه به سینه نقل می‌کند و شعر سهندیه استاد یکی از نمادهای این پایداریهاست:

شاه داغیم، چال پایاغیم، ائل دایاغیم، شانلی سهندیم، باشی طوفانلی سهندیم،
 باشدا حیدربابا تک کارلا- قیروولا قاریشیب سان،/سون، ایپک تئلی بولودلارلا افقده ساریشیب سان،/
 ساواشارکن باریشیب سان.

در اشعار فارسی استاد شهریار نیز بوفور می‌توان حب وطن را دید که از جانبازی‌ها و بلاگردانی وطن سخن رانده است. جانبازی که هرگز در حدیث و بیان نمی‌گنجد، اما در هر کُنج خاکش گنج‌هایی شایگان خفته و سردارانی چون ستارخان را پرورانیده است و دشتهایش لاله گون از خون جوانانش شده:

روز جانبازیست ای بیچاره آذربایجان
 سر تو باشی در میان هر جا که آمد پای جان
 ای بلاگردان ایران سینه‌ی زخمی به پیش
 تیر باران بلا باز از تو می‌جوید نشان
 ...تو همان فرزند دلبندی که جانبازی تو
 می‌نیاید در حدیث و می‌نگنجد در بیان
 ...هست در هر دُرُج کانت لعلهایی آتشین
 خفته در هر کُنج خاکت گنج‌هایی شایگان
 ...این همان تبریز کز خون جوانانش هنوز
 لاله گون بینی همی رود ارس دشت مغان
 دیوان شهریار- ج ۱ ص ۳۴۰

از دیگر اشعار ملی وی به شعر "ایده آل ملی"، "عید خون"، "بازگشت وطن" و "آذربایجان" می‌توان اشاره کرد. استاد شهریار در شعر "آذربایجان" مرغ دلش به یاد وطن پر می‌زند و در دوری از دامن "مام میهن" افسرده می‌گردد و اولاد وطن را که در هر بوم و بر پراکنده شده‌اند به همدستی برای آبادانی آذربایجان فرا می‌خواند:

پر می‌زند مرغ دلم با یاد آذربایجان
 خوش باد وقت مردم آزاد آذربایجان
 دیربست دور از دامن مهرش مرا افسرده دل

باز ای عزیزان زنده‌ام با یاد آذربایجان
 آزادی ایران ز تو آبادی ایران ز تو
 آزاد باش ای خطه آباد آذربایجان
 ... تا چند در هر بوم و بر، آواره‌اید و در بدر
 دستی به هم ای نامور اولاد آذربایجان

۷- بُعد عاطفی و انسانی:

شهریار در این دنیای آشوب‌زده و عصر انحطاط معنویت و انسانیت همانند انسانی به معنای واقعی کلمه اندیشیده و در هر جای دنیا از کشت و کشتار و ستم‌های بشر به هموعان خویش ندا سر داده‌است و در این نوع از اشعارش عاطفه و محبت را بجای خشونت و قساوت و دوستی و مهرورزی را بجای دشمنی و خونریزی توصیه نموده‌است.

مبنای اندیشه انسانی و عاطفی ایشان در این نوع از اشعارش بر دو رکن اساسی قرار دارد: یکی عشق حقیقی و دیگری علم و دانش همراه با تقوا. در شعر "پیام به انشتین"، که یکی از شاهکارهای جهانی است، استاد شهریار نبوغ شعر مشرق را با آیین درویشی ذکر می‌کند که دست پیر حکمت دانای مغرب زمین را می‌بوسد و آفرین بر او می‌خواند و با کشف خویش خلاء را درنوردیده و زمان در جاودان و مکان در لامکان طی شده‌است. اما بعد استاد شهریار صد هزار افسوس می‌خورد که حریف از کشف و الهام او بمسب می‌سازد و جهان را به کام ازدهای جنگ می‌فرستد. در نهایت شهریار جهان‌وطنی انسانی را با پایتختی وجدان آرزو می‌نماید.

انشتین بغض دارم در گلو، دستم به دامانت
 نبوغ خود بکام التیام زخم انسان کن
 سر این ناجوانمردان سنگین دل براه آور
 نژاد و کیش و ملیت یکی کن ای بزرگ انسان
 زمین یک پایتخت امپراطوری وجدان کن
 تفوق در جهان قائل مشو جز علم و تقوا را
 دیوان استاد شهریار - ج ۱ ص ۵۱۶

در شعر "مقام انسانی" شهریار رکن عشق حقیقی را بیان می‌کند که با بال و همت عشق، می‌توان رخت بر عرش افشاند و باعث رشک فرشتگان گردید و با اشک شوق می‌توان غبار امکان را پاک کرد و به چشمه بقا رسید:

... بال همت و عشقم، خود بام عرش افشان

تا فرشته رشک آرد، بر مقام انسانی

... از غبار امکانت، چشمه بقا زاید

گر به اشک شوق ای دل، این غبار بنشانی

دیوان شهریار- ج ۱ ص ۹۴

از اشعار عاطفی وی می‌توان به "کودک و خزان"، "بچه یتیم"، "ای وای مادرم" و در میان اشعار ترکی، به شعر "عزیزه" در رثای همسر خویش اشاره کرد:

باز آمدم به خانه چه حالی! نگفتی

دیدم نشسته مثل همیشه کنار حوض

پیراهن پلید مرا باز شسته بود

انگار خنده کرد ولی دلشکسته بود:

بردی مرا بخاک سپردی و آمدی

تنها نمی‌گذارمت ای بینوا پسر

دیوان شهریار- ج ۱ ص ۵۲۸

دیوان شهریار از نظر تنوع و موضوع به لحاظ فراز و نشیبها و تحولات روحی و دگرگونیهای اجتماعی همانند سفره هفت سینی است که دارای مضامین بیشماری است. هر چند که این مقاله بصورت گسترده نمی‌تواند آئینه‌ی جمال‌نمای کیفیات روحی و شعری شهریار باشد، برگ سبزی است تحفه درویش.

والسلام

منابع و مأخذ

- ۱- چشمه روشن؛ یوسفی، دکتر غلامحسین. انتشارات علمی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۹
- ۲- شعر و معاصر ایران از بهار تا شهریار؛ محمدی، حسنعلی. ناشر مولف، تهران ۱۳۷۲
- ۳- کشف الاسرار، رشیدالدین میبیدی، تصحیح علی اصغر حکمت، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۱
- ۴- کلیات اشعار ترکی شهریار، با مقدمه و تعلیقات پرفسور حمید محمدزاده انتشارات نگاه زرین، تهران ۱۳۶۷
- ۵- کلیات دیوان شهریار (۵ جلدی)، انتشارات سعدی، تبریز ۱۳۴۶
- ۶- کلیات دیوان شهریار، انتشارات زرین، تهران ۱۳۶۶
- ۷- کیهان فرهنگی، سال اول، شماره دوم، اردیبهشت ۱۳۶۳

برجسته سازی واژگان در غزل های استاد شهریار سولماز مظفری *

چکیده

برجسته سازی را نشانگر کاربرد نامتعارف یک رسانه و خودنمایی آن در مقابل پس زمینه ای از پاسخ های خودکار دانسته اند که « پلی میان عینیت نسبی توصیف زبان شناختی و ذهنیت نسبی داوری ادبی » برقرار می سازد، این قابلیت هنری که به صورت قاعده افزایی و قاعده گاهی نمود می یابد، مورد توجه بسیاری از خالقان آثار قرار می گیرد که می خواهند خودکاری زبان را با شگردهای برجسته سازی دگرگون سازند. مقاله ی حاضر نتیجه ی پژوهشی است که با تکیه بر نظریه ی برجسته سازی به منظور یافتن واژگان برجسته ی زبان شعری استاد شهریار در غزلیات وی صورت گرفته است. طبق یافته های نگارنده می توان واژگان برجسته ی مشهود در غزلهای استاد را در ۶ بخش تنظیم نمود: واژه های ابداعی، واژگان تلمیحی، واژگان محاوره ای، واژگان کهن و کم کاربرد، واژگان هم نوا و اصوات. در این جستار به هر کدام از این بخشها توجه نشان داده شده و تکرار واژگان نیز که نوعی برجسته سازی است، مورد واکاوی قرار گرفته است.

کلید واژگان: استاد شهریار، برجسته سازی، واژه، تکرار واژگان

مقدمه

در قرن حاضر علاقه به پژوهش‌های ادبی و استفاده از امکانات علم زبان‌شناسی با توجه به نظریه‌های ادبی معاصر به طرز چشم‌گیری افزایش یافته است و بسیاری را بر آن داشته است که با استفاده از روش‌های این علم به توصیف صورت‌های زبانی در ادبیات بپردازند. محور اصلی بسیاری از این پژوهش‌ها و نظریات دستیابی به زیبایی کلامی خالق اثر است. آنچه در دید آغازین مهم به نظر می‌رسد زیبایی سخنی است که با دیدی کلی‌گینده به آن دست می‌زند و آن را دنبال می‌کند.

همانگونه که [در بسیاری از آثار] مشاهده می‌شود، تعریف واحد و جامع و کاملی برای «زیبایی» نداریم؛ بنابراین سخن زیبا را هم نمی‌توان در چهارچوب یک یا چند قاعده‌ی خاص و معین تعریف کرد. آنچه به نظر می‌رسد این است که کلام زیبا، کلامی است که به دل می‌نشیند و در خاطر [می‌ماند]. سخن - اعم از شعر یا نثر - آنگاه که دلنشین باشد، زیباست. اما پیداست که این دل‌نشینی و دل‌نشانی سخن در گرو رام بودن اسب توسن و آژگان در دست‌گینده است که حاصل آن انتخاب هنری و ذوقی کلمات در محور هم‌نشینی واژه‌هاست. (گلی زاده ۱۳۸۱: ۳-۱۹۲)

نظریه‌هایی که در تعریف هنر و زیبایی بیان شده، دو نوعند: یکی ذهنی (درونی) و دیگری عینی (بیرونی) اما آنچه در اینجا مد نظر است، برجسته‌سازی کلامی است که منجر به زیبایی زبان ادبی شعر و هنری شدن آن می‌گردد.

برجسته‌سازی ادبی به دو شکل امکان‌پذیر است: نخست آن که نسبت به قواعد حاکم بر زبان خودکار (عادی و غیر ادبی) انحراف هنری صورت‌پذیرد، که این را هنجارگریزی می‌نامند و دوم آنکه قواعدی بر قواعد حاکم بر زبان خودکار افزوده شود. به این ترتیب، برجسته‌سازی از طریق دو شیوه‌ی هنجارگریزی و قاعده‌افزایی تجلی خواهد یافت. (صفوی ۱۳۷۳: ۴۳) یکی از آثار ادبی اشعار پر ذوق و پر تپش سراینده‌ی معاصر، استاد محمد حسین بهجت تبریزی «شهریار» است که با بیانی لطیف و از دل برخاسته، بر دل‌نشانده‌ها را سروده و برجستگی سازه‌های کلامی وی با بیانی زنده و پر شور به وضوح مشهود است. این جستار نتیجه‌ی پژوهشی است که با تکیه بر نظریه‌ی «برجسته‌سازی» به منظور دستیابی به برجسته‌سازی و آژگانی شعری وی انجام شده است. نگارنده سعی دارد در این نوشتار این اثر را از این دیدگاه، مورد نقد و تحلیل قرار دهد.

- بحث و بررسی

به اعتقاد صورت گرایان روسی، هر شاعر و نویسنده برای خلق اثر ادبی خود، به انواع فراهنجاری ها و قاعده افزایی ها در زبان دست می زند و برجستگی کلامی خود را نقش می بخشد و این در گرو نامتعارف ساختن اثر وی است.

برجسته سازی «نشانگر کاربرد نامتعارف یک رسانه و خودنمایی آن در مقابل پس زمینه ای از پاسخ های خودکار است و این وجه مشخصه ی بخش عمده ای از اشکال بیان هنری، اگر نه تمامی آنهاست...» (مکاریک، ۶۱: ۱۳۸۳) از سوی دیگر در تعریف برجسته سازی آمده: «[برجسته سازی] پلی میان عینیت نسبی توصیف زبان شناختی و ذهنیت نسبی داوری ادبی برقرار می کند.» (همان: ۶۱) در واقع برجسته سازی فرآیندی است که صورت گرایان روس مطرح کردند و آن را از عوامل به وجود آورنده ی زبان ادبی خواندند. «این برجسته سازی یا به شکل قاعده افزایی یعنی افزودن چیزی بر برونه ی زبان مانند وزن های عروضی، یا به شکل هنجارگریزی یا قاعده گاهی یعنی حرکت از حالت هنجار و معمول زبان و آفریدن صورتهای بدیع، شکل می گیرد.» (ساسانی، ۱۳۸۴: ۸۶ و ۸۷) به بیانی دیگر هر نوع انحراف از فرم خودکار زبان و ایجاد دگرگونی در ساختار کلامی به نحوی که زیبایی را در سخن رقم بزند، برجسته سازی نامیده می شود.

باید به این نکته توجه کرد که برجسته سازی ها اگر حالت تقلید و تکراری به خود بگیرند یا مانع ارتباط گوینده و خواننده شود، نقش اساسی خود یعنی خلاقیت ادبی را از دست می دهد. بنابراین در برجسته سازی باید شاعر دو اصل مهم جمال شناسی و رسانگی زبان را که دو اصل اساسی در هر کاربرد زبانی است، در نظر داشته باشد. (شفیعی، ۱۳۷۰: ۱۴) لیچ دو گونه از برجسته سازی را ممکن می داند: ۱- انحراف از قواعد حاکم بر زبان خودکار ۲- قاعده افزایی، البته شفعی کدکنی انواع برجسته سازی را به دو گروه موسیقایی و زبانی تقسیم می کند. (دزفولیان، ۵۶) محورهای برجسته سازی از دیدگاه دکتر شفعی کدکنی عبارت است از:

۱- **گروه موسیقایی:** مجموعه عواملی که زبان شعر را از زبان روزمره به اعتبار بخشیدن آهنگ و توازن امتیاز می بخشد از قبیل: وزن، قافیه، ردیف، جناس و غیره.

۲- **گروه زبان شناسیک:** مجموعه عواملی که به اعتبار تمایز نفس کلمات در نظام جمله ها بیرون از خصوصیات موسیقایی آنها می تواند موجب تمایز یا رستاخیز واژه ها شود از قبیل: استعاره و مجاز، حس آمیزی، کنایه، ایجاز و حذف، باستان گرایی در دوشاخه واژگان ونحو، صفت هنری، ترکیب زبانی، آشنا

زدایی در حوزه ی قاموسی، آشنا زدایی در حوزه ی نحو زبان و بیان پارادوکسی. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۳۸-۳۴) آنچه مورد بحث و واکاوی در این جستار است، برجستگی سازی ادبی است که نظر بسیاری از زبان‌شناسان و ادیبان را به خود معطوف ساخته و جنبه‌های متعددی را مورد واگویی قرار داده است. اینکه زبان نقش ادبی و کارکرد عاطفی - ادبی دارد از دیدگاه‌های متعدد قابل بررسی است.

باور به نقش ادبی زبان در دیدگاه‌های اشکولفسکی (Shklovsky) و تنی چند از صورت‌نگرایان چک‌ریشه دارد. صورت‌نگرایان دو فرآیند زبانی را از یکدیگر جدا می‌سازند: ۱- فرآیند خودکار شدگی ۲- فرآیند برجسته‌سازی. فرآیند خودکارشدگی زبان استفاده از عنصر زبان است به نوعی که برای بیان موضوعی به کار گرفته شود. در این فرآیند شیوه و چگونگی بیان مدنظر نیست. فرآیند برجسته‌سازی زمانی صورت می‌گیرد که زبان از حالت متعارف خود خارج شود و در مقابل فرآیند خودکارشدگی زبان قرار می‌گیرد. (دزفولیان ۱۳۸۴: ۵۶) آنچه مورد توجه است برجسته‌سازی است نه فرآیند خودکارشدگی زبان، زبان شعری زمانی به حد‌اعلای خود میرسد که برجسته‌سازی در آن نمود پیدا کند، بسیاری شعر و زبان آن را برخوردار از نهایت برجسته‌سازی می‌خوانند. نظر موکارفسکی همین است، وی برجسته‌سازی را انحراف از مؤلفه‌های هنجار زبان می‌داند. (صفوی، ۱۳۷۳: ۳۴) موکارفسکی که از نظریه پردازان مکتب پراگ است به تعریف برجسته‌سازی برخاسته و بر این باور است که: «برجسته‌سازی در زبان شاعرانه تا آن حد به درجه‌اعلای خود می‌رسد که عمل ارتباط را در پس‌زمینه قرار می‌دهد.» (قادری، ۱۳۷۳: ۳۲۹)

هدف غایی برجسته‌سازی آفرینش سازه‌های ادبی در محورهای جانشینی و همنشینی واژگان است، آفرینش زیبایی ادبی خود فرآیندی گسترده و پیچیده است که در گرو ذهن خلاق است، این ذهن خلاق است که دست به خلق برجسته‌سازی می‌زند. «ذهن خلاق، ذهنی است که قدرت آفرینش ساختارهای هنری را دارد. چنین ذهنی از موادی ساده و در دسترس مثل چند واژه، شعری می‌سازد که عواطف را برمی‌انگیزاند. ذهن خلاق با عناصری که ماهیت زیبایی را در ادبیات می‌سازند، تلفیق می‌شود. این عناصر که از پیش تعریف شده هستند، نشان می‌دهند که در آفرینش زیبایی، تنها به کارگیری احساسات و عواطف کاری از پیش نمی‌برد، بلکه کنش منطقی ترکیب است که این احساسات را در قالب ساختارهای هنری سازمان می‌دهد. در ادبیات سه عنصر است که به کارگیری آنها ماهیت زیبایی را می‌سازد. در حقیقت این سه عنصر در پیوند با هم و جزیی از تحلیل به مفهوم عام هستند:

- زبان با کارکرد عاطفی

- تخیل هنری

- تصویرهای ذهنی خلاق» (محمدی، ۱۳۷۸: ۷-۳۶)

آنچه در اینجا مورد اهمیت است کارکرد عاطفی زبان ادبی است که ارجحیت آن بر دیگر کارکردها روشن و واضح است، این کارکرد با برانگیختگی احساس و عاطفه، بافت زیبایی را در متن رقم می زند و آراستگی واژگان و چینش آن ها در جمله و معماری بی نظیر کلمات را در ذهن و بر قلم نگارنده بر عهده می گیرد. « نخستین بار کارکرد عاطفی را مارتی مطرح کرد و بوهرلر نیز بر آن به عنوان یکی از کارکردهای زبان تاکید می کرد.» (علوی مقدم ۱۳۷۷: ۲۳۳) ذات عاطفی زبان در بردارنده ی دو عنصر ابهام و ایهام است که به وسیله ی شگردهای ادبی در متن و شعر نمود می یابد. توجه به زیبایی های یک شعر و سازه های دلنشین آن در گرو آشنایی با زبان ادبی، کارکرد عاطفی و زیبایی آفرینی های ذهن خلاق و حضور برجسته سازی است.

در برجسته سازی نکته ی دیگری که مشهود است، به کار گیری عنصر تخیل است، این تخیل یک خالق است که به زبان شعری تازگی می بخشد و « ذهن را وادار به واکنش عاطفی می کند، ویژگی اصلی تخیل این است که با جداسازی و تفکیک و ترکیب ذهنی عناصر واقعیت جدید می سازد که برای مخاطبان دنیای هنر، تازه و بدیع است. تخیل در زبان ادبی، هم در شکل و هم در محتوای اثر تأثیر می گذارد. ساخت یک شکل نو در اثر ادبی همان قدر اهمیت دارد که محتوای نو؛ چون تخیل خاص فرد است و ویژگی های شخصی را که تخیل کرده است، در خود دارد، به زبان ادبی فردیت می بخشد. » (محمدی، ۱۳۷۸: ۳۷-۳۶) آنچه از بین نظریه ها مشهود است توجه به اتصال زیبایی سخن و زیبایی آفرینی کلامی است که به دست برجسته سازی رقم می خورد، اثر ادبی با هنجار گریزی و قاعده افزایی در سخن، به اعتلای زیبایی می رسد و نام هنری را بر خود می نشانند.

یکی از آثار زنده و پر تپش، از دل برخاسته ها و بر دل نشسته های استاد شهریار است که با غور در سروده ها و تعمق و تأمل در سخن و باور وی می توان به برجستگی زبانی وی پی برد، او با ذهنی روشن دست به آفرینش واژه و مضمون زده و با برجسته سازی واژگان و استفاده از قابلیت های هنری - ادبی، آفرینه ی ذوقی خود را جاودانگی بخشیده است. در این جستار به این قابلیت های هنری وی با تکیه بر غزل ها در دیوان اشعار وی توجه شده است.

- قاعده افزایی (Extra regularity)

یکی از گونه های برجسته سازی علاوه بر انحراف از قواعد حاکم بر زبان خود کار، قاعده افزایی است. قاعده افزایی را افزودن چیزی بر برونه ی زبان خواننده اند. خالق اثر برای آفرینش به قاعده افزایی در زبان

دست می‌زند تا جمال‌گرایی متن را به مشاهده بر خیزد. قاعده افزایی، هنجار‌گریزی از قواعد زبان نیست، بلکه اعمال قواعدی اضافی بر قواعد زبان هنجار به شمار می‌رود که درماهیت با فراهنجاری فرق دارد، چرا که فراهنجاری‌ها از لوازم شعر محسوب می‌شوند و از لحاظ ماهوی از قاعده افزایی جدا هستند، نتیجه‌ی فراهنجاری‌ها شعر است و نتیجه‌ی قاعده افزایی‌ها، توازن و نظم. توازن در اینجا در وسیع‌ترین معنای خود است؛ یعنی هر نوع آهنگ و وزنی که در سه سطح آوایی، واژگانی و نحوی قابل بررسی باشد. این توازن از تکرار کلامی حاصل می‌شود و از وزن عروضی و قافیه گرفته تا تکرار واج‌ها، واژه‌ها و جمله‌ها، در چارچوب آن قرار می‌گیرد. (بارانی، 1382: 63, 62)

در این بیت از استاد شهریار:

خواجه مدهوشم کند، سعدی به هوش آرد مرا عقل گو‌نیشم زند تا عشق نوش آرد مرا

(۱/۸۳)

صرف نظر از فراهنجاری‌های آن، به دلیل قاعده افزایی، برجسته‌سازی وجود دارد. توازن حاصل از قافیه و ردیف و تجانس آوایی، نشانگر قاعده افزایی است و خلق وزن و هماهنگی صوتی و نغمه‌ی حاصل از موسیقایی بودن، هنر قاعده افزایی را نشانگر است. از جمله قاعده افزایی‌ها برجسته‌سازی واژگانی است که بحثی جداگانه را با جلوه‌هایی خاص به خود اختصاص داده است که استاد با نهایت دقت به آن توجه نشان داده‌اند.

- غزل استاد

غزل قالبی است که بیشتر و فراتر از دیگر قالبهای شعری در طول تاریخ ادب فارسی با روح و روان فارسی‌زبانان گره خورده و به ذائقه‌ی زیباشناختی آنان نشسته است زبان نرم و لطیف، گره خوردگی عاطفی و تخیل در مناسب‌ترین فرم و محدودیت شکلی در طول و عرض که باعث گسترش فضا و موضوع می‌شود و انبوهی از خصایل دیگر، باعث این توفیق و استقبال شده است. از دیرباز غزل در حرکت زمانیش به تناسب وقت دچار تغییر و تحولاتی بوده؛ اما همیشه از یک اسلوب و شیوه‌ی خاص پیروی کرده است که همان، به این قالب استحکام داده و عامل استمرار و توفیق آن بوده و در هر مقطعی یکی از بزرگان شعر و غزل با پیاده کردن کامل این اسلوب و شیوه‌ی خاص، این روند را حفظ کرده است. (قاسمی ۱۳۸۲: ۸)

در بستره‌ی شعر معاصر، شاید بتوان اذعان کرد کسی که توانست اسلوب سرایش غزل را حفظ کرده و آن را در کنار شعر نو جاودانگی بخشد، استاد شهریار بود که با زبانی لطیف و ایجاد پیوند عاطفه و تخیل و به

کارگیری واژگانی خاص و ممتاز غزل را مانا گرداند. حضور واژگانی مخصوص و برجسته یکی از خصایل غزل های وی است که در این جستار به آن پرداخته می شود.

- برجسته سازی واژگانی

منظور از برجسته سازی واژگانی، گزینش واژه هایی در محور جانمایی زبان است که به گونه ای خارج از محدوده مورد کاربرد زبان در یک زمان خاص باشد. گزینش مستلزم امکانات زیاد است. اگر دایره ی امکانات لغوی شاعر محدود باشد، طبعاً شعر او از چنین پدیده ای بی بهره است. (فروغ، 151:1384) استاد شهریار از سراینندگان توانایی است که دایره ی لغوی ذهنی و فکری وی با گستردگی بسیار بر واژگان کاربردی او سایه افکنده و معماری ذاتی واژگانش حاکی از این نیروی خلاقه ی ذهنی و ابتکاری اوست. وی در گزینش واژگان به تمام زوایا و جنبه های آن توجه دارد، از نظر معنایی، موسیقایی و بار عاطفی که واژه بر عهده دارد، همچنین از جهت هم نشینی با واژگان دیگر. معماری کلمات، توازن واژگان و چیدمان احساس و واژه و پیوند بی نظیر و ناگسستگی بین این دو از خصیصه های بیتای سروده های وی است؛ برجسته سازی واژگانی غزل های وی را مورد تعمق و واکاوی قرار می دهیم:

۱- برجسته سازی با واژه و ترکیب های ابداعی:

واژه های ابداعی بر واژگانی اطلاق می شوند که ساخته و پرداخته ذهن خود شاعر است. استاد شهریار از معدود شاعرانی است که با قریحه ای روشن به ساخت واژگان می پردازد، وی با سازش واژگان و چینش هنرمندانه ی آنها در کلام به بهسازی هندسه ی هنری سخن خویش توجه نشان داده است. هنر وی در این است که وی در ساخت ترکیب ها و واژگان به اجزای سازنده به دقت نگریسته و گاه با جا به جایی اجزا دست به سازش زده است.

ترکیب هایی نیز که به ذوق و قریحه ی وی ساخته می شود به صورت گروه وصفی، اسمی و قیدی نمود پیدا می کند از جمله ی این ساخته شده های اسمی و ترکیبی: زرفرف آسا (۱۳:۷۳)، مسیح دل (۲:۷۵)، کهن ماشین (۱۵:۷۵)، جوانانه (۱۸:۸۵)، تیشه شورافکن (۱۶:۸۸)، تیر قد (۱۳:۹۰)، خاتمت اندیش (۱۲:۹۲)، پری شان (۱۵:۹۴)، گلقلند (۱۲:۹۵)، آه پرافشان (۳:۱۰۱)، حال انگیز (۱۲:۱۰۴)، واحدفزا (۶:۱۰۸)، هوسناکان (۱۰:۱۱۶) و ...

۲- برجسته سازی با واژه های کهن (آرکائیسیم یا باستان سنجایی):

در این دسته سخن از واژگانی کهن است که شاعر با ذوق و احساس خود آنها را بار دیگر حیات بخشیده و در زبان امروزی به کار بسته، خواه واژگانی مرده یا کم کاربرد و یا اساطیری باشد، در این حالت

یا با اشاره و تلمیح به آنها پرداخته و یا به سروده‌ی خود در قالب شعریش با این واژگان رنگ باستانی بخشیده است؛ نمونه‌هایی در کاربرد واژگان کهن: شنعت (۱:۶۸) مقرنس (۴:۶۸) نتواند زدن (۹:۶۸) درنوشت (۱۱:۶۸) صلا/بارعام (۱۵:۶۸) خدا را (۷:۶۹) هله (۱۶:۶۹) خواهدم (۳:۷۱) ناسره (۱۱:۷۱) بمویم (۱۶:۷۳) تغنی (۷:۷۴) احتجاج (۱۱:۷۴) نسوان (۱۳:۷۴) [علاقه‌ی شدید استاد شهریار به استعمال جمع‌های مکسر در ابیاتش مشهود است] تودیع (۸:۷۵) صواعق (۲۰:۷۶) چشمکان (۹:۷۸) غمین (۴:۷۹) -کوکبه (۲۰:۸۰) قدان (۶:۱۱۵) قوس قزح (۲۱:۱۰۲) آغازید (۳:۹۴) هلد (۱۹:۸۴) اهتراز (۴:۸۱) بلیه (۸:۸۲) تذهیب (۳:۱۰۰) مرساد (۷:۱۰۰) و ... استاد به واژگان قدیمی و باستانی علاقه‌ی بسیار نشان داده است. حضور واژگان عربی نیز به وفور مشهود است. این نوع قابلیت در سروده‌های شهریار از بسامد بسیار بالایی برخوردار است، و این واژگان و ترکیب‌های کهن موجب صلابت و فخامت کلام وی می‌گردد.

۳- برجسته‌سازی با اصوات:

گاهی در شعر یک صوت (= شبه جمله) برگرفته از محاوره‌ی مردم چنان در سرعت رساندن پیام و سهولت برقراری ارتباط با خواننده مؤثر است که هیچ واژه‌ی دیگر از عهده‌ی آن بر نمی‌آید. (فروغ ۱۳۸۴: ۱۵۷) استاد شهریار نیز در برخی از سروده‌های خود از این قابلیت استفاده کرده است، شبه جمله‌های وی تنها محاوره‌ای نیست، او به شبه جمله‌های ادبی نیز توجه نشان داده و سخن خود را برجسته نموده است، ابیات زیر نشانگر بهره‌گیری این سخن سرا از این نوع برجسته‌سازی است:

وای چه خسته می‌کند تنگی این قفس مرا پیر شدم نکرد ازین رنج و شکنجه بس مرا
بای به دام جسم و دل همره کاروان جان آه چه حسرت آورد زمزمه‌ی جرس مرا

(۲-۱/۸۴)

طغیان معاصی شده طوفان مصائب و اها که خدا بر سر خشم است و عتاب است

(۱۰/۱۰۲)

۴- برجسته‌سازی با واژگان محاوره‌ای:

یکی از انواع برجسته‌سازی‌ها.... در شعر استفاده از زبان محاوره و به عبارت دیگر زبان مردم کوچه و بازار است که می‌توان آن را تحت عنوان «هنجار گریزی سبکی» قرار داد. [مهدی اخوان ثالث] این موضوع را به این صورت بیان کرده است: «من از زبان عامه‌ی روزگار بهره‌ها برده‌ام. کلماتی را که در زبان عامه به کار می‌رود ولی جانشین ندارد در کنار کلمات کهن نشانده‌ام اما نوع تلفیق اینها و به اصطلاح جا انداختن اینها بدون اینکه قصدی داشته باشم چنین درآمده است (فروغ 158:1384 به نقل از

کاخی: 66-465) « به نمونه هایی از این نوع کاربرد در سروده های استاد شهریار نگاه می کنیم: پنبه در گوش کردن (۱/۶۹) دست آخر (۱۷/۷۰) فی المثل (۱۹/۷۰) قانقرا یا (۱۲/۷۲) کار لنگبود (۱۴/۷۲) بیخ گلو (۱۰/۷۳) خیک...خل (۴/۷۶) گنده می کند (۴/۷۶) دهن وانکند (۱/۷۸) یالون (۹/۷۷) چانه گرم کنی (۶/۷۸) قرق می کند (۱۱/۸۵) در پاش بریزند (۱۹/۸۵) شکم سفره شدن (۲۱/۸۶) روسیاهی (۶/۹۳) رودل (۷/۹۳) وانمی شود (۷/۹۰) گلوبند (۹/۹۰) اینور، آنور (۱۰/۱۰۵) پاشو (۱۱/۱۱۵) و... در سروده های وی کنایات و عبارات گفتاری و محاوره ای فراوانی دیده می شود که حاکی از صمیمیت بیانی وی است.

۵- برجسته سازی با واژه های تلمیحی

از لطایف شعری استاد شهریار، نه تنها وجود تلمیحات فراوان در آن؛ بلکه تبحر ویژه ی او در به کارگیری این صنعت ادبی است، هنرنمایی وی زمانی در این زمینه مشهود می گردد که با ورود یک تلمیح در یک مصراع، معمولاً سر تا سر شعر تحت تاثیر معنای منتج از آن قرار می گیرد.

تلمیح به معنی اشاره کردن به چیزی با چشم است و در اصطلاح علم بدیع، به اشاره کردن در کلام به داستان، افسانه، مثل، آیه و حدیث یاد آوردن اصطلاحات علوم مختلف، چون: موسیقی، نجوم و غیره اطلاق می شود. البته، حوزه اشارات تلمیحی شعر شهریار بسیار وسیع و گسترده است که نشانگر معلومات و مطالعات گسترده وی در موضوعات گوناگون است. حضور واژگانی که حاکی از توجه خالق آنها به تلمیح است برجستگی خاصی ایجاد نموده که می توان آن را برجسته سازی واژگان تلمیحی نام نهاد. از نمونه های آن می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

لاله چون تاج فریدون بدرخشد کز کوه	پرچم کاوه ی نوروز پدیدار آمد (۷/۱۹۴)
نشسته از بر تخت سحر یکی جمشید	که دل معاینه جام جهان نما بکند (۹/۲۱۳)
نگین جم به صف اهرمن شکست آرد	به اسم اعظمش آهنگ ترکتاز کنید (۱۰/۲۴۲)
ما به حق ملحق و دعوی اناالحق نکنیم	تیغ شق القمریم و قمری شق نکنیم (۱/۳۳۲)

ارزش تلمیح به میزان تداعی بستگی دارد که از آن به دست می آید. هر قدر اسطوره ها و داستان های مورد اشاره لطیف تر باشد، تلمیح شیواتر محسوب می شود. لازمه بهره مندی از تلمیح، آگاهی از دانسته و دریافته ای است که شاعر یا نویسنده بدان اشاره می کند. تلمیح در شعر فارسی، می تواند با مراعات نظیر همراه باشد یا به بیان بهتر در تلمیح دوزرف ساخت تشبیه و تناسب (مراعات نظیر) وجود دارد.

۱-۵- تلمیح اسلامی: ۱/۶۷، ۶/۶۷، ۲/۶۹، ۱۱/۶۹ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵، ۱۰/۷۱، ۴ و ۳/۷۵، ۱۷/۷۶، ۱۶/۷۸، ۴ و ۳/۸۶، ۴/۹۵، ۴/۹۶، ۱۸/۱۰۸ و ...

۵-۲- تلمیح اساطیری و ملی: ۱۲/۷۶، ۱۷/۷۹، ۶/۸۳، ۱۴/۱۰۹، ۱۱/۱۱۸ و ...

۵-۳- تلمیح دلتناتی: ۶/۷۷، ۱۵/۷۸، ۱۷/۷۸، ۳/۸۰، ۲/۱۰۴، ۳/۱۱۷ و ...

۶- برجسته سازی با واژگان هم نوا

تکرار واج ها، آواها و صداها منجر به موسیقایی شدن کلام می گردد و این همان طنین و آهنگی است که برجسته سازی آوایی را هدف است. شاعر با قاعده افزایی آوایی، نظامی آهنگین و موسیقایی در سخن ایجاد می کند و قواعدی بر قواعد زبان هنجار اعمال می سازد. « این نظم و توالی اصوات و آواها و تکرار صامت ها و مصوتها در شعر، طنین و آهنگی پدید می آورد و نغمه ی حروف، بیانگر و القا کننده ی مفهوم و حالتی احساسی و عاطفی و معنایی خاص در شعر می شود.» (علوی مقدم، ۱۳۸۱: ۱۰۱)

از جمله ی این نوع برجسته سازی که بیشتر می توان آن را برجسته سازی آوایی نامید، می توان به ابیات زیر اشاره نمود:

هر که خواند از کتاب او الفی هر قد و قامتی اوست (۱/۱۲۱)

آن جاودان که هر دو جهان یک نمود اوست بود و نبود هر دو نمودار بود اوست (۱۷/۱۲۱)

به آب و تاب جمال تو آفتابی نیست که آفتابی اگر هست آب و تابی نیست (۱/۱۳۵)

۶-۱- برجسته سازی با صامتها: ۷/۶۷، ۱۹/۶۹، ۱۴/۷۱، ۱۰/۷۲، ۱۴/۷۳، ۸/۷۹، ۱/۸۱، ۳/۸۱، ۴/۸۲، ۶/۸۵، ۱۳/۸۵، ۲/۸۸، ۸/۸۸، ۵/۹۰، ۱۴/۹۷، ۱/۹۹، ۴/۹۹، ۱۹/۱۱۲، ۱/۱۱۸ و ...

۶-۲- برجسته سازی با مصوتها: ۱۸/۷۲، ۷/۸۹، ۵/۹۰، ۹/۱۱۹، ۱/۱۳۴، ۱/۱۴۷ و ...

-تکرار واژگان

تکرار منظم یا غیرمنظم واژگان نیز موسیقی و آهنگی خاص به سخن سراینده می بخشد، گاه تکرار واژگان با هم صدایی و هم حروفی همراه می گردد و نغمه ی کلامی را به اوج اعتلای خود می رساند. در سروده های شهریار، تکرار اسم ها و صفت های مورد نظر شاعر ضربآهنگی خاص به سروده ی وی می بخشد که بی نظیر است، این تکرار باعث چشمگیر شدن سازه های ساختاری کلام او می گردد، تکرار واژگان- در همه نوع کلام چه اسم و صفت و چه فعل و حرف- کوبشی زنجیروار در پی دارد که خواننده را به دنبال خود می کشاند و تأثیری ژرف در افهام بر جای می گذارد؛ تکرار واژگان از جمله کاربردهایی است که شهریار بسیار به آن توجه نشان داده، نمونه های زیر حاکی از این مسأله است:

گذار آرد مه من گاهگاه از اشتباه اینجا فدای اشتباهی کآرد او را گاهگاه اینجا

(۱۷/۷۱)

نگاهی کرده در آفاق و ماهی کمرده ام پیدا

چه روشن ماه و روشن بین نگاهی کرده ام پیدا

(۲/۷۳)

خبرت هست که دیگر خبر از خویشم نیست؟

خبرت نیست که آخر خبر از عشقم هست؟

(۱/۱۱۷)

و در ابیات: ۱/۷۲، ۸/۷۲، ۱۷/۷۳، ۱/۷۴، ۱۵/۷۸، ۱/۸۰، ۱۲/۸۲، ۱/۹۳، ۸/۱۰۲، ۱۳/۱۰۳، ۱۰/۱۱۵ و ...

نتیجه گیری:

به باور فرمالیستها، شاعر برای آفرینش اثر ادبی خود، فراهنجاری ها و قاعده افزایی ها را اعمال می کند و برجستگی کلامی خود را نقش می بخشد. این فرایند برجسته سازی با افزودن بر برونه ی زبان و هنجارگریزی صورت می گیرد و در ساختار کلامی دگرگونی شکل می پذیرد. برجسته سازی ادبی از جمله مواردی است که خالقان آثار به منظور زیبایی کلامی و انحراف هنری از زبان خودکار، آن را در زبان و بیان خود اعمال می کنند. استاد شهریار از جمله سرایندگان است که به آفرینش سازه های ادبی سروده های خود در محورهای جانشینی و همنشینی واژگان با ذهنی خلاق و هنری دست زده است. وی با معماری بی نظیر واژگان و چینش هنرمندانه ی آنها برجستگی خاصی در اشعارش پدید آورده که جای غور و تأمل را برای خوانندگان گشوده است. گرایش وی به استفاده از واژگان صمیمی و در عین حال شیوا موجب گردیده با ساخت دلنشین ترین و هنرمندانه ترین واژگان روبرو شده و برجسته سازی جای خودکاری زبان و زبان ارتباطی را بگیرد. حضور واژگان کهن به فراوانی، واژگان برخاسته از اسطوره ها و داستان ها که به خلق تلمیح نیز بسیار یاری رسانده، واژگان محاوره ای، ابداعی و ... همه از ذوق سرشار وی حکایت دارد. نامش مانا و یادش گرامی.

منابع:

- کتاب‌ها:

- ۱- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۰) موسیقی شعر، چ سوم، تهران: آگاه
- ۲- شهریار، محمد حسین (۱۳۸۶) دیوان شهریار، چ سی و یکم، تهران: نگاه
- ۳- صفوی، کورش (۱۳۷۳) از زبان شناسی به ادبیات، چ اول: سرچشمه
- ۴- علوی مقدم، مهیار (۱۳۷۷) نظریه‌های نقد ادبی معاصر، چ اول، تهران: سمت
- ۵- قادری، بهزاد (۱۳۷۳) زبان ادبی به عنوان نظام نشانه‌ها (مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان شناسی نظری و کاربردی)، به کوشش سید علی میرعمادی، چ اول، تهران: دانشگاه علامه
- ۶- مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۳) دانش نامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگاه

- مقالات

- ۱- بارانی، محمد (۱۳۸۲) کارکرد ادبی زبان و گونه‌های آن، فرهنگ، شماره ۴۶ و ۴۷
- ۲- دزفولیان، کاظم و عباسی، علی (۱۳۸۴) بهبود زبان فارسی از منظر ادبی، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۴۵ و ۴۶
- ۳- ساسانی، فرهاد (۱۳۸۴) بررسی ویژگی‌های سبکی کویر شریعتی، پژوهش نامه دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۴۵ و ۴۶
- ۴- فروغ، صهبا (۱۳۸۴) برجسته سازی واژه و ترکیب در شعر اخوان، پژوهشنامه علوم انسانی، سال اول، شماره ۴۵ و ۴۶
- ۵- گلی زاده، پروین (۱۳۸۱) جلوه‌های هنری و بلاغی در تاریخ بیهقی، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۳

زبان زمان در اشعار شهریار

دکتر شراره الهامی^۱

رضا برزویی^۲

چکیده

لزوم برقراری رابطه با جامعه و توده‌ی مردم باعث می‌شود که شعر به دنبال زبانی باشد که برخاسته از جامعه و احساس و عواطف مردمی است، شعر معاصر کوشید از راه زبان روزگار با مردم ارتباط برقرار کند. یکی از شاخص‌ترین چهره‌های ادبیات معاصر در میدان کاربرد زبان زمان استاد شهریار است. در بررسی سبک‌شناسی و نقد ادبی در حوزه زبانی شعر شهریار لازم است به گستره‌ی واژگان و نوع واژه‌گزینی و نحوه‌ی به کار بردن آنها توجه شود، بسامد بالای واژه‌ها، اصطلاحات، و ترکیبات خاصی که برگرفته از جامعه شاعر است یکی از ویژگیهای سبکی شعر شهریار شده و بیانگر آن است که این کار از روی تفنن و تصنع نیست و بوی ضعف و نقص نیز از آن استشمام نمی‌شود. آنچه باعث شده شهریار از دیگر شاعران متمایز گردد همین تعمد در به کار بردن زبان عصر خود است زبانی که در عین ادبی و عاطفی بودن، نشان از نوگرایی نیز دارد و می‌توان تلفیق این دو ویژگی را تاییدی بر هنرمندی او دانست چرا که زبان شاعرانه‌ی او می‌تواند به هر کلمه‌ی غیر شاعرانه شکل هنری بدهد. شهریار به خوبی دریافته که نفوذ در دل و ذهن مردم نیاز به استفاده و به کار بردن زبان مردم هم دارد، از این رو در اشعار شهریار عناصر فراوانی از فرهنگ زمان او را می‌توان یافت که در این پژوهش جلوه‌هایی از آن فراهم آمده و به چند بخش تقسیم شده است در هر بخش نیز ضمن ارایه‌ی شاهد مثال‌هایی از اشعار شهریار، نکات و توضیحات لازم ذکر شده. این موارد عبارتند از به کار بردن لغات و ترکیبات خارجی، استفاده از واژه‌های اداری و رسمی، آداب و رسوم و باورهای مردم، زبان مخفی و مثل همچنین به ارائه‌ی یافته‌هایی در باب ارتباط قالبهای شعری شهریار با زبان زمان او پرداخته و زبان او را از نگاه منتقدان بررسی کرده ایم در بخش دیگری نیز به تأثیری که زبان زمان در ساخت صور خیال در اشعار شهریار داشته اشاراتی شده است

کلید واژه: زبان زمان، شهریار، نو آوری، فرهنگ مردم

^۱ استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج

^۲ عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج (دانشجوی ترم آخر دکتری)

مقدمه:

در هر دوره ای از ادوار ادبی، زبان و ادبیات، نزد اهل فضل و بلاغت معیارهای خاصی داشته است، که ناقدان بر اساس آن معیارها زبان ادبی محک می‌زدند. آنچه از این هنجارها و معیارها بیرون بود را عامیانه تلقی می‌کردند. وضع‌کننده این معیارها و قوانین در دوره‌های گذشته که شعر در خدمت دربار و درباریان بود همان فضلا و ادبا و منشیانی بودند که در این دربارها حضور داشته و سره و ناسره بودن شعر بر اساس ذوق آنان و طبقات حاکم و اشراف داوری می‌شد. لذا در آثار و کتابهای ادبی این دوران نه تنها نظرات طبقات پایین اجتماع معیار نبود بلکه حتی آداب و سنن و عقاید و فرهنگ آنان در قلمرو شعر دیده نمی‌شد چرا که ادبیات همچون ابزار تبلیغاتی کار آمدی در اختیار طبقه‌ای خاص درمی‌آید و تایید و نشر و عقاید و ارزشهای آنها و هموار ساختن راه دستیابی آنها به اهداف خود کارکردهایی را به عهده می‌گیرد. تغییرات اجتماعی به این نوع کارکردها جهت و شکل می‌دهد همراه با گسترش سواد، اختراع ماشین چاپ، امکانات طبع و نشر کم‌کم طبقات متوسط و پایین جامعه نیز مورد توجه قرار می‌گیرند. در ایران همراه با پدید آمدن افکار مشروطه‌خواهی، ادبیات کارکرد سیاسی - اجتماعی پیدا می‌کند و فضای تازه به روی ادبیات ایران گشوده می‌شود ادبیات رسالتی را که در چند قرن کم و بیش به فراموشی سپرده شده بود از سر گرفت. شعری که می‌خواهد مردم را مخاطب قرار دهد ناگزیر است زبان روز مردم را به کار گیرد این نوع شعر بر خاسته از محیط و منطبق با ارزشها و واقعیت‌های جامعه است، باورها و رفتارهای مردم وارد شعر شده و به کاربردن اصطلاحات رایج و روزمره سبب سادگی زبان شاعران می‌شود جستجوی راه‌های بیان جدید و متناسب با تقاضای عصر جدید موجب شد به دلیل توفیق شاعرانی مانند علی‌اکبر دهخدا، سید اشرف‌الدین گیلانی، ایرج میرزا و..... در به کار بردن فرهنگ عصر خود و اصطلاحات خاص این دوران این شیوه به عنوان یکی از ویژگی‌های زبان و شعر پس از مشروطیت محسوب شود. در این بیان نقش شهریار چشمگیر تر از دیگران است به گونه‌ای که شعر گفتن او به زبان روزگارش به عنوان یکی از ویژگیهای برجسته‌ی شعر شهریار به حساب می‌آید

زبان زمان و قالب شعری شهریار

استاد شهریار قبل از اینکه شاعری غزل سرا باشد شاعری طنز پرداز و مطایبه گو بود. ایشان در اوایل سفر خود به تهران شعرهایی سروده است که همگی در قالب قطعه و به زبان طنز بوده است او در این آثار اسم مستعار «قراضه» را برای خود گزیده بود. و در دیوان او آثاری وجود دارد که بیانگر عرق ملی، وطن پرستی

و همچنین معضل شناسی که دغدغه‌ی تمام شعرای هم عصر اوست را در قالبی طنز گونه اما بیشتر با استفاده از کلمات رایج عامه نشان داده است. گواه این مدعا قطعه شعرهای: پیکار با بی سوادى، بادمجان بم آفت ندارد، آواز ایرج، پل پیروزی، فرهنگ ما، و... است اما از بین این معطلات آنچه را که بیش از همه گوشزد کرده است، شیوع تریاک، افیون، بنگ و در کل مواد مخدر است اشعاری با عنوان خرابات (قصیده) تنبیه نادر (قطعه) آفت قمار (قطعه) از این دستند. همچنین ابیات دیگر با این مضمون که در جای جای دیوانش پراکنده‌اند. با قبولی در مدرسه‌ی طب و آشنایی شاعر با معشوقه‌ی پری روی، قالب و محتوای اشعارش تغییر می‌کند، دیگر نه از قالب قطعه خبری است و نه از مضمون طنز و تعلیمی وطنی، شاعر هم و غم خود را بر روی غزلیات عاشقانه می‌گذارد. او چنان دغدغه‌های عشق آن روز را در قالب غزل می‌گنجاند و با زبان ساده‌ی خود بیان می‌دارد که هر انسان با ذوقی از هر صنفی و از هر سن و سالی با اشعار وی مانوس و خوگیر می‌شود. برخی از عناوین این غزلیات چنین است: «حالا چرا»، «سوز و ساز»، «پروانه در آتش»، «مسافرت رشت»، «بوی پیراهن»، «نی دمساز»، «در انتظار» و صدها غزل و قصیده‌ی دیگر که همگی سوز و گداز شاعر را بیان می‌دارد غزل زیر نمونه‌ای از این غزل‌هاست که به زبان عامیانه و زمان شاعر نزدیک است:

تو شدی مادر و من با همه پیروی پسر	یار و همسر نگرفتم که گرو بود سرم
من بیچاره همان عاشق خونین جگرم	تو جگر گوشه هم از شیر بریدی و هنوز
هوس عشق و جوانی است به پیرانه سرم	من که با عشق نراندم به جوانی هوسی
پدر عشق بسوزد که در آمد پدرم	پدرت تا گهر خود به زر و سیم فروخت
عجبا هیچ نیرزید که بی سیسم و زرم	عشق و آزادگی و حسن و جوانی و هنر
گاهی از کوچهی معشوقه‌ی خود می‌گذرم	تا به دیوار و درش تازه کنم عهد قدیم
خود تو دانی که من از کان جهانی دگرم	تو از آن دگری، رو که مرا یاد تو بس
شهریارا چه کنم لعلم و والا گهرم	خون دل موج زند در جگرم چون یاقوت
«جلد ۱ غزل گوهر فروش»	

دکتر غلامحسین یوسفی در باره‌ی شهریار و غزل سرایی او چنین می‌گوید: «اگر او را در وهله‌ی نخست شاعری غزل سرا بنامیم نا بجا نیست اما در غزل‌های او آن خوش تراشی و حسن ترکیب و زدودگی و هم آهنگی زبان غزل‌های سعدی و یا آن زبان فراگیر و چند بعدی و ایهام آمیز غزل حافظ دیده نمی‌شود و به

قیاس با آن‌ها زبانی دارد ساده و همگانی. از قضا همین سادگی و عمومی بودن زبان و تعبیر یکی از موجبات رواج و شهرت شعر شهریار است.» (یوسفی، غلامحسین، چشمه روشن، ص ۷ و ۶۳۶)

نوگرایی شهریار و به کار بردن لغات و ترکیبات خارجی

درباره‌ی ویژگی شعر شهریار این نکته نیز قابل توجه است که خیلی‌ها او را شاعری متجدد می‌دانستند اما باید گفت متجدد نه از باب این که به اخلاقیات و اسلوب شعری ایران بی وفا باشد بلکه علاوه بر پایبندی به اسلوب شعری ایران و قالبهای کهن شعری همچون غزل، قصیده و ... وی چنان برداشت کرد که می‌تواند با پیشرفت‌های صنعتی و تکنولوژی زمان که طبعاً یک سری تبعات و آثار خاص را در زندگی مردم به وجود آورده بود باید این تکنولوژی و پیشرفت در شعر ایران منعکس می‌شود. اگر اغراق نکرده باشیم شهریار در این راه از دیگر هم عصران خود پیشی گرفته است. کسانی چون ایرج میرزا، عارف، عشقی، نادر نادر پور و دیگر شعرا که شاعرانی متجدد تلقی می‌شدند به نوبه‌ی خود تأثیری شگرف بر عامه‌ی مردم گذاشتند اما آنها سعی کردند همراه با مضمون سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، قالبی را پایه ریزی کنند جدای از قالبهای گذشته و چنین می‌پنداشتند که قالبهای کهن نمی‌تواند آن مضمون تجدد را تحمل کند، بنابراین روی به قالبهای چون چهار پاره، تصنیف، ترانه و غیره آوردند آنها در حوزه‌ی مردم شناسی و اصطلاحات عامیانه علی‌رغم موفقیت‌های بسیار باز هم نتوانستند همچون شهریار موفق باشند موفق هم در قالب و هم در به کارگیری مضمون و محتوای عامیانه و روزمره‌ی مردم. برای مثال به یک نمونه اشاره می‌کنیم، واژه‌ی عکس در شعر شاعران قدیم همچون حافظ جدای از مباحث عرفانی به معنی بازتاب، انعکاس، تصویری که از شی‌با شخص در آب یا آینه و جز آن پیدا می‌شود چیزی دیگری نبوده حافظ این واژه را چنین به کار برده است:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

اما استاد شهریار در غزلی عاشقانه که برای تسکین دوری از یار خود سروده است این واژه را در معنی امروزی آن که توام با پیشرفت صنعتی و علم روز دنیا به وجود آمده است به کار می‌برد و می‌گوید:

شب همه بی تو کار من شکوه به ماه کردن است
روز ستاره تا سحر تیره به آه کردن است
چون تو نه در مقابلی عکس تو در پیش رو نهم

این هم از آب و آینه خواهش ماه کردن است (ج ۱ غ، زکوه زندگانی)

واضح است که در این جا مقصود شاعر از عکس «صورت شخصی است که با دستگاه عکاسی برداشته شده است» این یک نمونه از برتری کار شهریار بر دیگر شعرای هم عصر وی می باشد چه ایشان چنان واژه های بیگانه و متجدد را در بیت و فضای عاشقانه‌ی آن که خود در قالب کهن یعنی غزل است را گنجانیده که کمتر کسی پی می برد که آن واژگان بیگانه از فرهنگی دیگر و توأم با پیشرفت صنعتی به وجود آمده است این به راستی یک نمونه از توفیقات شهریار می باشد

منتقدانی چون دکتر غلامحسین یوسفی، حسین منزوی، سعید نفیسی و دیگر بزرگواران، استفاده‌ی بیش از حد از کلمات عامیانه و بیگانه را در شعر شهریار مایه‌ی ابتذال شعر وی دانسته اند، این سخن در همه‌ی کلام شهریار صادق نیست اما مواردی یافت می شود که شعر او را دچار سستی می کند، آنجا که شهریار از همان بیت مطلع و یا به دیگر سخن ابتدای شعر خود پایه و اساس شعر را بر زبان عامه و کوچه بازار می گذارد و اصطلاحات کوچه بازاری و روز را در شعر خود جا می دهد نه تنها بر وی نمی توان خرده گرفت بل می توان این شیوه را که وی توانسته استادانه بنا سازد ستایش کرد، او چنان کلمات و واژگان امروزی و گاه بیگانه را با ساحت شعر کهن ما آمیزش داده است که هر انسانی اعم از ادیب، طنز پرداز، نوگرا و در نهایت عامه‌ی مردم وی را می ستایند، برای مثال می توان به عناوین ذیل اشاره کرد:

قصیده‌ی خرابات، گفتاری به زبان عامیانه، شر و شور جوانی، استخر، قاضی و پوستین، قطعه‌ی خرت به چند، تهران و تهرانی و غزل قراضه اما در جاهایی که غزل، حال و مضمون غزلهای سبک عراقی و قرن هفتم و هشتم را دارد و از قضا در بیشتر آنها نیز تضمین و استقبالی از خواجه‌ی شیراز کرده است، مخاطبی که با خواندن آن غزل خود را ناخو آگاه با آن قرن و آن سبک و آن شیوه سازگار می کند، ناگزیر از شاعر توقع آن را دارد که شعری را که از اول با آن ویژگی ها که ذکر شد بنیان نهاده است با آن شیوه نیز به پایان آورد اما می بیند که ناگهان در اثنای شعر با بیتی نا همگون و بد تراش بر می خورد و همان بیت فضای کلی غزل را زیر سوال می برد و این طور می شود که از دید منتقدان پنهان نمی ماند، برای نمونه در یکی از غزلیات که از حافظ شیرین کلام استقبال کرده است و در آن طبق باور حکما و عامه‌ی مردم فلک را خطاب قرار داده و از قضا هیچ شوخی و طنزی هم ندارد به ناگاه با یک بیت سست تنزل می کند در این غزل خواننده با تک تک ابیات به حال و هوای شعر حافظ وارد میشود اما در این زمان با بیتی برمی خورد که عیش وی را منغص می کند و شیرینی ابیات پیشین را در کامش زهر می نماید:

ای عسس گر شاد از این هستی که شب مستم گرفتی

من از آن شادم که می افتادم و دستم گرفتی
تا که دستم بود و پایی کی حریفم بودی ای چرخ
ماهم از دست آنزمان کز پای بنشستم گرفتی
گفته بودی گرم افتادم ز پا دستم بگیری
خود به زیر پایم افکندی عجب دستم گرفتی
دل تو را دادیم و «حق انتقال» غیر نبود
روز اول خانه‌ی «سر قفل» و «در بستم» گرفتی
(ج ۱ غزل دستگیری آسمان ص ۳۸۳)

در غزلی دیگر به نام «ارغنون خدا» که آن نیز بر وزن و قافیه و ردیف غزل خواججه‌ی شیراز سروده شده فضای کلی غزل مقایسه و تقابل عقل و عشق است و مضمون و کلمات غزل همان فضای شعری حافظ را یاد آور می‌شود اما ناگهان با کلماتی از قبیل: ضبط صوت، ناقلا، پاتوغ و عروسک و دکل خواننده را از آن فضا بیرون می‌آورد:

برو که خرده گرفتن به عاشقان نه رواست
که علم و عقل تواز آنچه عشق ماست سواست
قیاس عشق به مقیاس علم و عقل مسنج
که بارگاه دل از کارگاه مغز، جداست
چو سوز عشق نبینی به ساز شعر مپیچ
که شعر نغمه‌ی عشاق ارغنون خداست
به سوز سینه‌ی ماتعیه است، بی سیمی
که «ضبط صوت» سخنگوی عالم بالاست
به زلف شاهد حسن ازل کند بازی
چه «ناقلا» سر و سودا که با دلی شیدا است

..از آن به میکده بر صدر می نشانندم
که صدر صومعه «پاتوغ» زاهدان ریاست
گرت به حجله‌ی دل آن جمال قدسی نیست

«عروسک» تو همانا عجوزه‌ی دنیاست
 تو چشمه‌ای، چو برون آمدی به هرز مرو
 به رودخانه درت اتصال با دریاست
 جهان خلق دمی از خلیفه خالی نیست
 که این «دکل» سبب اتصال عرض و سماست

البته در شعر شاعران دوره‌ی مشروطیت واژه‌ها و کلمات بیگانه استعمال فراوان دارد و این امر به دلیل آن است که مرآده بین شاعران، نویسندگان، دانشجویان و دیگر اقشار جامعه با غرب و کشورهای دیگر بخصوص فرنگ وجود داشته و به تبع با رفت و آمد این گروه‌ها و تاثیر و تاثیری که ما بین آنها بود بعضی کلمات و واژگان بیگانه در گفتگو و آثار ادبی و روزنامه‌ها به کار می‌رفت و بعد این کلمات در کوی و برزن بر سر زبان عامه‌ی مردم می‌افتاد در بین این گویندگان شهریار در به کارگرفتن این گونه الفاظ شجاعت و بی‌پروایی خاصی نشان داده و تا حدودی کار را به افراط کشانده است، دیوان شهریار باز تاب اینگونه کلمات و تعابیر خارجی است که برای نمونه چند موردی را ذکر می‌کنیم:

فیوز (سیم فلزی که برای اتصال جریان الکتریسیته تعبیه می‌شود)

مستقیما اگر دل افروزد برق ما را فیوز می‌سوزد

(ج ۱۲ اتصال با معبود ب ۱۶)

شنل

گل که بر سر چترش از شمشاد و بر دوشش شنل لرزد از چشغره‌های برق بارانی تو

(ج ۱ غ فیل و فنجان ب ۲)

سینما

چه جای من که بر این کوه‌های بلند

به صف ایستاده تماشای سینمای تو را

(ج ۱ غ مناجات ب ۱۷)

رتوش (دستکاری عکس روی فیلم)

بزدای زنگ کفر و برافروز نقش دین

وین تابلوی میچاله اتو و روتوش کن

(ج ۱ غ سپر از دین باید ب ۱۱)

دیکته :

گر نسیم باد نوروزی به دریا دیکته کرد

از خط چین و شکن دریا یکی دریا غزل

(ج ۱ غ ظالم بلا، ب ۱۶)

دوج و بیوک (ماشین آمریکایی)

دوج نواز بیوک کهنه بهتر

کریمی جان بیوک را عوض کن

(ج ۲ رشته و دوک ب ۶)

دیکتاتور

ملک دل است ولوله ی کودتای عشق

کو آن که مشت بر دهن دیکتاتور زند

(ج ۱ غ

غزل سال نوب ۹)

واژه های اداری و رسمی

یکی دیگر از ویژگی های زبانی شعر شهریار وارد کردن واژه های اداری و اصطلاحات رسمی و دیوانی روز در حوزه ی شعر است این امر علاوه بر اینکه نشاندهنده ی نوجویی شاعر است دلیلی است بر آگاهی او نسبت به فرهنگ رسمی و اداری روزگار خود . کلماتی همچون ،باجه ،بایگانی ،بودجه ،پرسنل ، پرونده ، چک ،حساب جاری،فوق لیسانس و دکتر، مدیر کل و... نمونه ای از ابیاتی که در آنها واژه های اداری گنجانده شده در ذیل خواهد آمد:

باجه ،حساب جاری و بودجه:

حساب جاری من گو بیند باجه ی بانک

که من به بودجه ی عمر اعتبارم نیست

(ج ۱ غ چشم انتظار ب ۳)

بایگانی و ابلاغ:

کاش کان دوران پیشین بایگانی کرده باشند

من هم ابلاغم نوشته،می روم در بایگانی

(ج ۱

ق تهران نوین ب ۱۱)

دکتر و فوق لیسانس:

فوق لیسانسی که کم کم دکتر باید شود

ز آن که الاحسان بالاتمام در افواه ماست

(ج ۱ غ چهلمین سالگرد جشن دانشگاه تبریز ب ۶)

نکته‌ی قابل توجه در اشعار شهریار این است که او مضامینی را می‌آفریند که حاصل ترکیب یا بکار بردن لغات و واژه‌های نو و جدید و رایج در زندگی مدرن و ماشینی امروز با لغات و کلمات کهن زبان فارسی است که او از نظر به کار بردن واژه‌های جدید در شعر هیچ حد و مرزی را نمی‌شناسد.

آداب و رسوم، اعتقادات، باورها و خرافه‌های عامیانه :

آداب و رسوم و باورهای عامیانه که گهگاه با خرافه نیز آمیخته شده است. با گسترش علم و صنعت و بالا رفتن آگاهی علمی مردم از رویدادهای زندگی، این خرافه‌ها و باورها کم‌کم رنگ باخته، و جای خود را به استدلالات عقلی و منطقی داده‌اند به گونه‌ای که هر چه از دوران قدیم دور می‌شویم دیگر اثری از آنها نخواهیم یافت. در این باره صادق هدایت گوید: «گویا مردمان کهنه و ملت‌های قدیم بیش از ملت‌های تازه به دوران رسیده، اعتقادات و خرافات عامیانه دارند، بخصوص آنهایی که با نژادهای گوناگون اصطکاک پیدا کرده و در نتیجه‌ی آمیزش و تماس، عادات، اخلاق و آیینشان، افکار و خرافات تازه تری تراوش نموده که پشت در پشت سر زبان‌ها مانده است» (هدایت، صادق، نیرنگستان ص ۱) چنانکه می‌دانیم ملت‌ها نیز از این امر مستثنی نبوده و در هر برهه از زمان، با اقوام و فرهنگ‌های گوناگون اعم از عرب، مغول و در دوران کنونی فرهنگ‌های اروپایی آمیزش و اصطکاک داشته است. اما از آنجا که ویژگی زبان و ادب فارسی گزینش فرهنگ‌ها است، آنهایی را که با روحیه‌ی ما سازگار است گرفته، گهگاه دخل و تصرفی در آن به وجود آورده و با فرهنگ اساطیری ایرانی خود منطبق کرده است و این را دلیلی نیست جز آن که «اصطلاحات و امثال و رمزهای لغات [اعم از ایرانی و غیر ایرانی] رابطه‌ی مخصوصی با روحیه‌ی عوام دارد. به نظر می‌آید که مردم برای بیان مشاهدات و احساسات خودشان احتیاجی به اشتقاق لغات و تتبع منطقی آن ندارند و در آنچه که در نتیجه‌ی مشاهده احساس می‌کنند با اولین تشبیهی که به نظرشان می‌رسد بیان می‌نمایند. این لغات هرچه نزدیکتر با روحیه‌ی عامه است قویتر و زنده ترمی باشد و پیدایش زبان وابستگی مستقیمی با این لغات و اصطلاحات را نشان می‌دهد» (هدایت، صادق، نیرنگستان ص ۷۵)

اشعار شهریار گنجینه‌ایست که با گشودن آن جواهری از آداب و رسوم و باورهای مردمی پیش روی خوانندگان قرار می‌گیرد، در این اشعار باورها، آداب و رسوم و اعتقادات مردم به شیوه‌ای زیبا گنجانده شده، او در بیان احساسات عاشقانه‌اش از این اصطلاحات و ترکیبات و اشارات استفاده می‌کند به گونه‌

ای که ضمن بیان عواطف در احیای فرهنگ مردمی و رایج زمان نیز کوشیده است، در زیر نمونه ای از بازتاب فرهنگ مردمی را در اشعار شهریار ذکر می کنیم:

پا گشا:

از رسوم ما ایرانیان این است که عروس را به جشن های میهمانی که در خانه خویشاوندان عروس و داماد بر پا می شود دعوت می کنند. در فرهنگ معین ذیل این کلمه آمده است: «عروس را به میهمانی خواندن به خانه ی نزدیکان داماد و عروس. (فرهنگ معین)

گر تو ز حجله گاه غم در دل ما قدم نهی دل به ولیمه جان کند فدیه ی پا گشای تو
(ج ۱ غ طوق و نطق کهکشان ب ۵)

ماه غسل:

اولین ماه ازدواج که عروس و داماد به گردش و تفریح و مسافرت می روند. شهریار دل خود را چون دامادی می داند که به ماه غسل رفته ولی این شیرینی برایش پایدار نبوده و ناچار در وداع از یار عزا می گیرد:

دل که ماه غسلش بود و عروسی این ماه در وداعش نه عجب گر که عزا می گیرد
(ج ۱ ق وداع رمضان ب ۴)
شهریار حتی غزلی به نام ماه غسل دارد:
همسر لطف سخن شهر دخت طبع شهریار وان دو را طی شد در این زیبا غزل ماه غسل
(ج ۱ غ ماه غسل ب ۱۴)

تعارف کردن:

ابوالحسن نجفی در فرهنگ عامیانه فارسی برای تعارف کردن سه معنا ذکر می کند: «۱- (بدون متمم) سخنی از روی احترام برای خوشایندی کسی گفتن ۲- دعوت کردن ۳- چیزی به کسی تقدیم کردن (نجفی، ابوالحسن، فرهنگ عامیانه فارسی، ج ۱)

شهریار در بیت زیر معنای سوم را که تقدیم کردن است را آورده:

جامی از سر خم و صافی، بزن ولی یک جرعه هم تعارف آن درد نوش کن
(ج ۱ غ، سپر از دین باید ب ۱۰)

آیینه شکستن:

آینه نماد روشنایی، پاکی، بخت و خیر است از این رو شکستن آن در فرهنگ عامه نشانگر بد یمنی است و آن را به فال بد می‌گیرند، شهریار این موضوع را نیز با شرایط دلدادگی خود منطبق کرده می‌گوید:

آینه ام شکسته بی روی ماه شهریار از بخت بد کشیدم یک عمر آه شهریار
(ج ۱ غ شہیار من ب ۱)

اسفند دود کردن :

مرسوم است که دانه های اسفند را برای دفع چشم زخم در آتش می ریختند، شهریار شعر ایران این موضوع را در چند جای دیوانش ذکر کرده :

آتشی از چهره خود بر فروز جان من سوخته جان کن سند
تا مگر از چشم حسود چمن برگل رخسار تو ناید گزند

(ج ۱ ق مقام ارجمند ب ۱۲ و ۱۳)

شیخ عطار آن میان با مشک و عود چشم بد را می کند اسفند، دود

(ج ۲ م مولانا در خانقاه شمس تبریزی، ب ۸)

وحدت ما را کنون اسپند باید دود کرد آتش و دودش مباد اما به اسپندان سلام

(ج ۲، متفرقه، خیر مقدمی با هنرمندان، ب ۸)

گیسو کندن:

کندن موی در عزای عزیزی یکی از رسوم رایج بوده است، شهریار در تشخیص زیبایی این کار را به بید مجنون نسبت می‌دهد:

حرم بانوی بید مجنون نگر که گیسو کند در عزای عزیزی

(ج ۱ غ خزان ب ۱۴)

شاباش :

در فرهنگ فارسی عامیانه آمده :شاباش، انعام به صورت سکه های نقره یا طلا که در مجالس، عقد، و...به مطرب و رقاص دهند، یا سکه و نقل که بر سر عروس و داماد ریزند (نجفی، ابوالحسن، فرهنگ فارسی عامیانه) شاباش های اشعار شهریار از نوع سکه های طلا و نقره نیست بلکه شاباشی از شکوفه و گل است :

به شاباش عروس گل، شکوفه گوهر افشان شد
چناران کف زنان خود در صف گوهرناران زد
(ج ۱ غ سکه دولت ب ۵)

به شاباش عروس لاله، چون رقاصه‌ی گلبن
به صد دامن گل افشانیم و در پایش سر اندازیم
(ج ۱ غ عید سلطانی، ب ۲)

به شادباش عتروسی شاعرانه‌ی من
رمین به پای نوگل ربخت آسمان گوهر
(ج ۲، زفاف شاعر ب ۵۰)

سیزده بدر:

یکی از رسمهای ما ایرانیان به دامن طبیعت در سیزدهم فروردین است و از آن جایی که عامه عدد سیزده را نحس می‌دانند، شهریار خطاب به بخت خود کرده که باید نحسی را از خود دور کند و در تناسب زیبایی این عدد را در مقابل ماه چهارده روی یار قرار داده است:

چگونه سیزده سال خود به در کنی ای بخت
که ماه چهارده آن یار رو نهفته نیامد
(ج ۱ غ هوای رشت، ب ۷)

و در خصوص نحس بودن این روز می‌گوید:

سیزده را همه عالم به در امروز از شهر
من خود آن سیزدهم کز همه عالم به درم
(ج ۱ غ گوهر فروش ب ۸)

سر سلامتی:

یکی از رسومی که در بین بسیاری از ملل و مذاهب اعم از عیسوی و موسوی و مسلمان وجود دارد تسلیت گفتن به کسی است که یکی از نزدیکانش در گذشته باشد، به این عمل سر سلامتی می‌گویند، شهریار در شعر ای وای مادرم اشاره به این رسم کرده است:

او مرد و در کنار پدر زیر خاک رفت / اقوامش آمدند پی سر سلامتی / یک ختم هم گرفته شد و پر بدک نبود / بسیار تسلیت که به ما عرضه داشتند / لطف شما زیاد / اما ندای قلب به گوشم همیشه گفت: / این حرف‌ها برای تو مادر نمی‌شود.

(ج ۲ ای وای مادرم، لخت ۷)

خواندن بی وقت خروس:

یکی از باورهای مردمی و خرافاتی این بود که خروسی که بی وقت بخواند باید کشت یا بخشید و گرنه صاحبش می میرد و به واسطه ی همین عقیده ی خرافاتی است که مثل «خروس بی محل» در میان مردم جا افتاده است.

بازتاب این باور در اشعار شهریار اینگونه است:

چه خروسی تو که وقتی شناسی ورنه
من به هر عربده ی بی محلی ساخته ام

(ج ۱، غ، یاراند غل، ب ۷)

پریدن چشم:

در عامه چشم پریدن را دلیل آمدن خبری می دانند اعم از خیر یا شر.

شهریار می گوید:

چشم پرید تا به رخس کی نظر کنم
چشمی به خوش نشینی این ور پریده نیست

(ج ۱، غ، فریده، ب ۳)

سعدی علیه الرحمه نیز در این رابطه می گوید:

دیده ام می جست و گفتندم نبینی روی دوست
خود درفشان بود چشمم، کاندر و سیماب داشت

زبان مخفی در اشعار شهریار

زبان پدیده ای است پویا و زایا که روز به روز در حال تحول است. واژه ها فراخور شرایط اجتماعی و زمان و موقعیت افراد تغییر می کنند، بازسازی می شوند و یا از دیگر زبان ها به عاریت گرفته می شوند. و این گونه می گردد که معنی تازه ای به صورتی جدید در گروهی خاص شیوع پیدا می کند. در این بین به واژه ها و اصطلاحاتی برخورد می کنیم که برخی از گروه های اجتماعی به منظور مخفی کردن افکار خود از دیگر اقشار جامعه از آن زبان استفاده می کنند این تغییرات زبانی را «آرگو» می گویند و در فرهنگ فارسی که به دلایل مختلف قابلیت استفاده از آن زیاد است زبان مخفی نامیده می شود مطهره امینیان نویسنده کتاب فرهنگ نوین زبان مخفی در این باره می گوید:

«تغییراتی که به وجود می آید عمدتاً در واژگان و اصطلاحات زبان است. به عنوان مثال زبان (ARGOT) یکی از گونه های اجتماعی زبان است. (ARGOT) که معادل زبان مخفی را برایش ساخته اند

، ریشه ای فرانسوی دارد و اولین بار این اصطلاح را در قرن پانزدهم به کار برده اند.

تعریف هایی که از این زبان - مخفی ARGOT شده چنین است:

الف: زبانی خاص که بخصوص دزدان به آن تکلم می کنند و آن را می فهمند.

ب: مجموعه‌ی کلمات و عباراتی که گروهی خاص آن را به کار می‌بردند و فهمش برای دیگران مشکل است.

ج: واژگان خاص برخی گروه‌های اجتماعی یا صاحبان حرف «(امینیان، ص ۱۳).

با کمی امعان نظر در آثار استاد شهریار به این نکته پی می‌بریم که وی نیز در زمان خود از این زبان - زبان مخفی - بهره برده است و بهروری او از این زبان جدای از استفاده کردن آن به دلیل شوخی و مطایبه است، به این بوده است که این زبان، حافظ افکار و مقصد گروهی خاص بود و جدای از آن گروه خاص، کسی نمی‌توانست پی به مقصودشان ببرد چه آن اعمال که با این زبان مخفی اش می‌داشتند خلاف هنجارهای اجتماعی و اخلاقی زمان خود بوده است. هنجارهایی که گاه رعایت کردنش باعث شماتت و یا انگشت‌نما شدنشان می‌شد.

برای مثال از زمانی که استعمال مواد مخدر و تریاک منع قانونی و اجتماعی پیدا کرد این جملات باب شد که:

«فلان کس ساز می‌زند» یا «فلان کس ویولن می‌زند» یا «فلان کس دستش چوب گیر شده» که این اصطلاحات را برای آلودگان به تریاک استفاده می‌کنند و یا اصطلاح «بمب انداختن» برای کسی که تریاک می‌خورد وضع شده است، شهریار گوید:

بذله گوی عملی، انبرو وافور به دست گفت: این بنده تفنگم به کف و سربازم

وان دگر حبی و با باد گلویی می‌گفت: بنده کاری به تفنگم نه، که بمب اندازم

(ج ۱، دو بیستی شوخی وافوری‌ها)

و یا اصطلاح «طاس کباب کردن» را برای اشخاصی استفاده می‌کردند که اول مشروب خورده سپس شروع به کشیدن تریاک می‌کردند. شهریار گوید:

چون طاس کبابش می‌و افیون سر هم بار مقدار نپرسی که نه مقدور جوانی

(ج ا ق، شرو شور جوانی، ب ۱۶)

در محاوره‌ی امروزی خصوصاً "بین جوان‌ها با اصطلاحاتی بر می‌خوریم که همگی بیان‌کننده‌ی پویایی و زایایی زبان می‌باشد اصطلاحاتی از این دست:

از بند (پ) استفاده کردن: کاری را به واسطه‌ی پارتی بازی و رابطه انجام دادن.

اشگل: (تلفظ غلط کلمه‌ی اشکال). عیب، ایراد.

اف گذاشتن: کلاس گذاشتن.

ای اول: (مخفف ای والله) برای تحسین و تشویق به کار می رود.

بی بی خی: (تلفظ غلط بی خیال): بی خیال و....

به نظر می رسد تعدد شهریار در به کار بردن این گونه از زبان به این دلیل است که او می داند گوینده باید زبان متداول جامعه را بداند تا با مردم اجتماع ارتباط برقرار نماید.

مثل در اشعار شهریار

اگر چه مثل‌هایی که در دیوان شهریار استخراج شده‌اند از لحاظ ظاهری، مثل به شمار نمی‌آیند و به گفته ی علامه دهخدا «فاش الاستعمال» نیستند، اما از لحاظ بار محتوایی و تعلیمی و موجز بودن آن، آنرا می‌توان جز و امثال آورد درباره ی فاش الاستعمال بودن یک مثل علامه دهخدا گوید: «این که در تعریف مثل می‌گویند «فاش الاستعمال اگر مراد ظاهر آن باشد، غلط است، چه بسا می‌شود که یک مثل ناشنوده را بار اول، شخص می‌شنود، حتی تنها و بدون آنکه در کلامی واقع شده باشد، و ذوق او می‌گوید این مثل است و گاهی در زبان اجنبی دفعه ی نخست عبارتی را می‌شنود و فوراً» می‌گوید این مثل است، در صورتی که در هر دو جا فاش بودن آن را نمی‌داند و نیز، بار اول که گفته شده چرا متروک نمانده و به قدری گفته شده که «فاش الاستعمال» شده، پس چیزی در آن بوده که بی‌واسطه ی آن او را در تحت بیانی نمی‌توان آورد. پس مراد گویندگان که می‌گویند «فاش الاستعمال» است باید این باشد که در «خور فاش الاستعمال شدن» است؛ یعنی آن لطیفه ی مثلی در آن هست که او را در خور فاش الاستعمال می‌کند» (دهخدا)، نقل از محمد دبیرسیاقی در کتاب گزیده ی امثال و حکم، انتشارات تیرازه، تهران).

نگارنده گفته ی علامه دهخدا را ملاک قرار داده، در دیوان شهریار به بررسی ابیاتی پرداخت که بار تعلیمی مثل را داشتند، در دیوان شهریار به بررسی ابیاتی پرداخت که بار تعلیمی مثل را داشتند و به گفته ی علامه دهخدا «در خور فاش الاستعمال بودن» بودند، برای نمونه چند بیت آورده می‌شود:

در بیان شرم و حیا برای زنان:

حسن اگر پرده ی شرمش نبود زان بگریز در وی آویز که با حسن، حیایی دارد

(ج ۱، غ، میخانه ی عشق، ب ۱۰)

در بیان بازتاب و انعکاس اعمال بشر:

منعکس می‌شود اعمال بشر در آفاق کوه دیدی که بر هر صیحه، صدایی دارد
آدمی در همه احوال چو دزد شب برف هر کجا پای گذارد رد پای دارد

(همان ب ۱۲ و ۱۳)

در بیان زیبایی واقعی و خالی از هر آرایش تصنعی :

زلف آن است که بی شانه دل از جا ببرد نه که از ماشطه هم زحمت بی جا ببرد

(ج ۱، غ، قلعه عقاب ب ۱)

در بیان اوج و حضيض و بازی روزگار گوید :

گه به اوجم برد آویز زمان گه به حضيض روزگار است و از اینسان نوسانی دارد

(ج ۱، غ، سخنگوی خدا ب ۶)

در بیان لطف تنوع در هر کاری و واجب بودن اضداد با هم گوید :

زندگی خسته کند گر همه یکسان گذرد رنج هم گر به تنوع رسد آسان گذارد

(ج ۱، غ، لطف تنوع، ب ۱)

تأثیر زبان زمان در ساخت صور خیال در شعر شهریار

شهریار در غزل و دیگر قالبهای شعری در بیان هر مضمون و مفهومی که مد نظر داشته ، از واژه های امروزی بهره برده است به گونه ای که در ساخت صور خیال و تصاویر شعری نیز می توان از این واژه ها ، نشانه هایی را پیدا کرد برای مثال در بیت ها ، و شواهد ذیل ؛ می توان صور خیالی را دید که در ساخت آنها از این کلمات استفاده شده است ، از گونه ی لغات واصطلاحات جدید ومختص به نوآوری های دوران ، که در توصیف طبیعت در اشعار شهریار دیده می شود ؛ می توان به سینمای رنگی ، کلاس آواز ، ستارگان هالیوود ، لژ نشینان صحنه ی نمایش ، قایم موشک ، چراغ توری ، ناوگان ، سان دیدن و ... اشاره کرد که در ذیل شواهد شعری آن ها ارائه داده شده است :

تشبیه طبیعت به سینمای رنگی :

سینمایی است طبیعت رنگی آب ها آینه های سنگی

(مثنوی افسانه ی شب ص ۹۱۱)

تشبیه باغ به کلاس آواز :

کلاس سازو آوازی است باغ از نغمه ی مرغان

صبا را لحن استادی و بلبل را نو آموزی

تشبیه ماه به ستارگان هالیوود :

و یکی از هر بشرهای زیبا چهره ی فیلم های سینمایی (ریتا)

تشبیه ماه به ستارگان هالیوود به صحنه ی نمایش شب وارد می شود :

پای آهسته هشت در صحنه چون هنر پیشگان هالیوود

چون چراغ ستارگان «ریتا» که جمالی به سینما بخشود

(قطعه ی «دختر آسمان» ، ص ۹۰۷)

لژ نشینان صحنه ی نمایش :

دنیا (آسمان) در هنگام شب به سالن نمایش ، ماه به هنر پیشه و کوه ها به لژ نشینان صحنه ی نمایش تشبیه شده اند :

همه آفاق جهان چشم به راه که ببینند هنر پیشه ی ماه

سالن روشن و تاریک جهان پر ز جمعیت پیدا و نهان

کوه ها ، پر پر و پشت و شانه لژ نشینان تماشا خانه

مثنوی «افسانه ی شب» ص ۹۱۰

قایم موشک :

تشبیه پیدایی و پنهانی ماه در آسمان به بازی قایم موشک و مانند کردن ماه به چراغ توری :

ماه بر قبه ی این نیلی طاس می درخشد چون نگین الماس

گاه با بازی قایم موشک اختران را به دل اندازد شک

در دل ابر ، چراغ توری است چون نقاب افکند از رخ ، حوری است

مثنوی «افسانه شب» ، ص ۹۲۸

ناوگان :

در بیت دیگر آسمان به دریا و کهکشان ها به ناوگان تشبیه شده و در نور افکنان را در معنای اصطحاک

ستارگان به کار برده است

ناوگان کهکشان ها با همه نور افکنان سرمدی سر گشته ی دریای طوفانی تو

غزل «فیل و فنجان» ، ص ۳۷۱

سان دیدن :

شهریار گل های مرتب روئیده شده را به لشکریان و سربازانی تشبیه نموده که برای سان دیدن آماده شده اند

تشبیه سمن به سپاهی که سان می دهد :

صف کشیده سمن سپاهی سان تا دهد چون صف سپاهی ، سان

مثنوی «زیارت کمال الملک»، ص ۷۶۱

کشو:

فلک به میز گرد مانند شده که هر کشوی این میز گرد پر از رازهای مختلف است و ستارگان مانند کلید به آن آویخته شده اند

میز گردی است فلک هر کشو انباری راز و اختراش همه آویزه ی درهای کشو

قصیده «داس مه نو ص ۳۶۹»

در غزل عیدی عشاق، شهریار به شیوه ی فرخی سیستانی از آمدن بهار سخن می گوید، با این تفاوت که شهریار در این راه از واژه های جدیدی هم چون «سه تار»، «شهر نشینی»، «شمران»، «وزیر تبلیغات»، «کابینه»، «اسکی»، «لشگرک»، بهره می گیرد:

صبا به شوق در ایوان شهریار آمد	که خیز و سر در از دخمه کن، بهار آمد
ز زلف زرکش خورشید بند سیم سه تار	که پرده های شب تیره تار و مار آمد
به شهر چند نشینی شکسته دل، برخیز	که باغ و بیشه ی شمران شکوفه زار آمد
به سان دختر چادر نشین صحرائی	عروس لاله به دامان کوهسار آمد
فکند زمزمه (گلپونه یی) به برزن و کو	به بام کلبه پرستوی زرنگار آمد
گشود، پیر، در خم و باغبان، در باغ	شراب و شهد به بازار و گل به بار آمد
صبا به هیأت گل شد وزیر تبلیغات	بیار بساده که کابینه روی کسار آمد
چه جای (لشگرک) ای شاهدان اسکی باز	که برف آب شد و کوه اشکبار آمد

غزل «عیدی عشاق»، ص ۱۹۵

شهریار و زبان زمان از دیدگاه منتقدان

یکی از شاخص ترین چهره ی ادبیات معاصر در میدان کاربرد فرهنگ زبانی روز، استاد شهریار است، بسامد بالای این کار بردها نشان می دهد که فرهنگ خاص زمان در ابعاد مختلف آن (لغات، تعبیرات، اصطلاحات، باورها.....) یکی از ویژگی های سبکی شاعر است که از روی تفنن و تصنع ساخته نشده اند و همین خصوصیات شعری اوست که نام او را در بین عموم مردم، بلند آوازه ساخته است چرا که او به عمد کوشیده که به زبان توده مردم سخن بگوید اگر چه ممکن این واژه ها و اصطلاحات با زندگی خود او همخوانی نداشته باشد، اطلاعات به دست آمده از زندگی شهریار نشان می دهد که از خانواده ای صاحب منصب، اهل سواد، مقید به شرایع دینی و اسلامی بوده پدرش از وکلای پایه یک تبریز و مادرش

فرزند پدری اهل علم و ادب بود، با این ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی خانواده ی ایشان باید از وی انتظار ترویج و بازتاب مسایل دینی و اجتماعی داشت که در آن خانواده رشد کرده است اما با بررسی اشعارش آنچه او بیان کرده از فرهنگ طبقه ی اجتماعی عامه ی مردم دوران او بویژه مردم تهران است، فرهنگی که با طبقه ی اجتماعی خانواده ی شاعر سنخیتی ندارد در شعر استاد شهریار تمام سطوح اجتماعی جامعه از ادیب تا بی سواد، عالم تا جاهل، رند و بی سر و پا تا فاضل و فرهیخته، لوطی و تریاکی و افیونی تا شاعر و نویسنده و قاضی و راهبر و از هر صنفی دیده می شود اشعار او آینه ی تمام نمای فرهنگ عامه ی دوران شاعر از هر صنف و مسلکی است. تعدد او برای به کار بردن اصطلاحات زبانی روز مردم موجب شده که معاصرانش او را مورد سرزنش قرار دهند اما شهریار رسالت دیگری برعهده دارد خود او در این رابطه می گوید:

شهریار را تا محیط خود تنزل کن، میندیش کاین قبا بر قامت طبع تو ناموزون گرفتند
(ج اغ عید خون ب ۱۱)

شهریار رواج بازار شعری خود را در سادگی بیان می داند و شعر خود را به توت بی دانه تشبیه می کند (نداشتن تعقید و تکلیف):

سادگی با سخنم داده رواج بازار توت ما را بخرند از پی بی دانگیش
(ج اغ توت بی دانه - ۶)

او در جای دیگر از دیوان شعرش؛ اذعان می دارد که با بهره گیری از واژه های مبتذل شیوه ی تازه ای در شعر فارسی این مرز و بوم ابداع کرده است و برای به کرسی نشاندن شیوه و سبک سرایش شعر خود؛ از زخم زبان و نیش هیچ گزنده ی دل آزاری و واهمه به خود راه نمی دهد و در بیت مطلع خود بر این امر صحه می گذارد که این شیوه و سبک را بیشتر به دلیل صحبت کردن با پری روی جفا کارش برگزیده است و عشق؛ این موهبت الهی؛ اساس و دلیل شاعری او به این شیوه بوده است.:

شکوه در مذهب درویش حرام است ولی	با چه یاران دغا و دغلی ساخته ام
می کنم چشم طمع می شکنم دست سوال	من که با جامعه ی کور و شلی ساخته ام
گر من از عشق غزالی؛ غزلی ساخته ام	شیوه ی تازه ای از مبتذلی ساخته ام
گر چو چشمش به سپیدی زده ام نقش سیاه	چون نگاهش غزل بی بدلی ساخته ام
گر چو زنبور به نیشم بنوازند رواست	کز لب لعل تو نوشین عسلی ساخته ام

چه خروسی تو که وقتی نشناسی ورنه
 من به هر عربده ی بی محلی ساخته ام
 در نمی یابی اگر ذوق نه من در هر بیت
 طرفه مضمونی و ضرب المثلی ساخته ام
 می چرانم به غزل چشم غزالان وطن
 مرتعی سبز به دامان تلی ساخته ام
 من در این کلبه ی تاریک به اشراق ادب
 آفتابم که به برج حملی ساخته ام
 شهریار از سخن خلق نیابم خللی
 که بنای سخن بی خللی ساخته ام
 (ج ۱ غ، باران دغل)

ابیات فوق نشانگر این است که شعر شهریار از نظر کاربرد فراوان واژگان و تعبیر؛ کنایات اصطلاحات و امثال و حکم و فرهنگ عامه در میزان نقد منتقدان قرار گرفته است؛ گروهی به کار بردن این واژگان و اصطلاحات را حسن کار شهریار می‌دانند و عده‌ای آن را عیب دانسته و استدلالهایی برای نظریه‌های خود ذکر کرده از جمله یحیی آرین پور یکی از علل عمده‌ی مقبولیت شعر شهریار را در سرودن اشعار به زبان عامه می‌داند. او در این باره چنین می‌گوید «اغلب اشعار شهریار و می‌توان گفت همه‌ی آنها؛ مناسب حال و مقام سروده شده است و از این روست که شاعر همه جا؛ حتی در بلندترین غزل‌های خود که با سخن استادان شعر پارسی برابری می‌کند؛ در آوردن لغات و تعبیرات روز و اصطلاحات معمول عامیانه؛ امساک نمی‌کند و تنها صبغه‌ی زمان است که شعر او را از سخن گویندگان قدیم جدا می‌سازد. «(آرین پور یحیی، از نیما تا روزگار ما، ص ۵۱۳)

علی اکبر ترابی یکی دیگر از ناقدان شعر او عقیده دارد: «هنر شهریار در ارتباط تنگاتنگ با فرهنگ و ادب سرزمین خویش است و اساساً همین وابستگی عمیق و همه‌جانبه‌ی شعر و هنر شهریار با مردم و حیات فکری و فرهنگی آنان و همچنین محیط اجتماعی است که شعر او را از لحاظ ژرفا؛ تا اعماق اجتماعی؛ و از لحاظ گستردگی تا دور دست‌ترین روستاهای این سرزمین برده و بلند آوازی او را تأمین کرده است (ترابی، علی اکبر، مقاله، ویژه‌نامه فروغ آزادی شماره ۲۱، ص ۶۶)

وفایی، منتقد دیگری است که درباره شهریار چنین می‌گوید: «یکی از مختصات شعر استاد شهریار که خود در عین حال یکی از عوامل زیبایی به شمار می‌رود؛ این است که شاعر مصطلحات عامیانه را در شعر وارد ساخته و بدین وسیله مکتب جدیدی را بنیانگذاری کرده است و همین ابتکار است که وی را محبوب همگان؛ اعم از عوام و خواص ساخته است» (وفایی، سید، ویژه‌نامه‌ی روزنامه فروغ آزادی شماره

حسین منزوی که چند و چون شعر استاد شهریار را به چالش گذاشته می‌نویسد: « شعر شهریار شعری است روان؛ راحت؛ ساده؛ دلنشین و پر جاذبه؛ چندان که عوام دوستش دارند و خواص تأییدش می‌کنند. در يك کلام شهریار غزل سرایی بزرگ است که با غزل خود؛ پس از چند قرن بار دیگر جانی تازه بدین قالب خوش شکل و صیقل خورده ی شعر فارسی می‌دهد. قریحه ی او رندی و عرفان را از حافظ؛ شوخی و شنگی را از سعدی؛ نازک خیالی را از همشهریش صائب؛ وام کرده است و آن گاه با زبانی که بی تأثیر از شعر ایرج نیست؛ در آمیخته و شیوه های چندی از خود به عنوان چاشنی بر آن افزوده است، گاه از فرط سادگی به زبان مکالمه‌ی مردم نزدیک می‌شود. آوردن اصطلاحات مردم عادی؛ استفاده از ضرب المثل‌ها و اشاره به عقاید مردم کوچه و بازار؛ شعر وی راصمیمی ساخته است. او از همان ترکان پارسی گوی است که به روایت خواجه بخشندگان عمرند و بدین وسیله شهریار به غزل فارسی؛ عمر دوباره می‌بخشد. » (منزوی حسین، این ترک پارسی گوی ۱۳۷۲ ص ۲۴)

محقق دیگر مرتضی ذبیحی است که درباره فرهنگ و زبان همگانی و روز در شعر شهریار چنین می‌گوید: « شهریار سادگی کلام خود را از ایرج میرزا به وام گرفته؛ با این تفاوت که اگر گاهی در شعر ایرج کلمات و ترکیبات ثقیل و سنگین عربی از قبیل «تدی» و «طفل منقطع» در ضمن کلام ساده (عارفانه) آمده از این گونه کلمات و ترکیبات در شعر شهریار نمی‌توان یافت» (ذبیحی، مرتضی، فرهنگ عامه در اشعار استاد شهریار ۱۳۷۶ ص ۹)

جای بسی تعجب است بیشترین ایرادی که منتقدان از شعر استاد شهریار می‌گیرند باز هم در مورد وارد کردن لغات عامیانه در شعر است بویژه در غزل که ظریفترین و لطیف تر از انواع دیگر شعر است. حسین منزوی در جایی دیگر از کتابش چنین اظهار نظر می‌کند: «شک نیست که او شهریار تسلط قابل تحسینی در این کار استفاده از کلمات و اصطلاحات عامیانه دارد. ذهن او گنجینه ی مثل‌ها و مثل‌هاست و بسیار هم خوب از آن‌ها سود می‌گیرد؛ اما؛ ای کاش در این مورد؛ بیش از حد اصرار نمی‌ورزید. اصرار در آوردن اصطلاحات عامیانه و بهره‌وری از زبان محاوره؛ همیشه هم نتیجه ی نیکو نمی‌دهد و به قول ما ترک‌ها «کوزه همیشه؛ از آب سالم بر نمی‌گردد» (منزوی، حسین، این ترک پارسی گوی، ص ۲۹)

مرحوم «علی دشتی» هم به این بیت شهریار ایراد گرفته است:

مژه سوزن رفو کردن، نخ آن ز تار مو کن که هنوز پاره ی دل، دو سه بخیه کار دارد

(ج ۱، غ خزان جاودانی ب ۵)

سکن

« که نخ و سوزن و بخیه و رفو ، جایشان در غزل نیست و این موضوع از ارزش شعر شهریار کاسته است . »
 (دشتی ، علی ، به نقل از دکتر مهدی روشن ضمیر، ویژه نامه مجله سخن ص ۵۹)
 دکتر «سیروس شمیسا» ذیل عنوان «غزل تقلیدی» می نویسد:
 «شعر شهریار دنیا له ی همان سبک عراقی است ، منتها با زبانی مبتذل تر (حتی نسبت به دوره ی بازگشت)
 که در آن لغات و اصطلاحات عامیانه هم دیده می شود و به طور کلی زبان ، صاف و زلال و جا افتاده
 نیست . در شعر شهریار البته نشانه هایی از اوضاع زمان نیز دیده می شود و این اندک تازگی ای به شعر او
 می دهد . (شمیسا، سیر غزل در شعر فارسی ص ۴۷)

نتیجه گیری :

یافته های حاصل از بررسی این پژوهش این است که زبان شهریار و انتخاب واژگان نو و برخاسته از جامعه
 که از شاخص های سبکی شعر او می باشد امری عمدی و آگاهانه است که در زنده کردن فضای شعری
 او تأثیر چشمگیری دارد ، ضمن اینکه سادگی کلام شهریار مدیون به کار بردن اینگونه واژه ها و
 اصطلاحات و بیان افکار مردم زمانه است و این گرایش به سوی جامعه و زبان عصر موجب شده که شعر او
 کاربردی عمومی پیدا کند . و مفاهیم جدیدی به قلمرو اجتماع وارد شود ، از منظر دیگر زبان او نشانگر
 اجتماعی بدون شاعر است که خود را جدای از مردم نمی داند ، باورهای آنان را باور دارد و به اعتقادشان
 معتقد است تا جایی که زبان مخفی شان را درک می کند و با آنان هم کلام می شود علوم جدید و رایج
 را می شناسد و به کار می برد و گاه با نگاهی طنز آمیز به آنان می نگرد .

منابع و ماخذ:

- آرین پور ، یحیی ، از نیما تا روزگار ما ، انتشارات زوار ، تهران
 ترابی ، علی اکبر ، مقاله گامی در راستای شهریار شناسی ویژه نامه فروغ آزادی شماره ۲۱
 دشتی ، علی به نقل از دکتر مهدی روشن ضمیر ویژه نامه مجله سخن
 ذبیحی ، مرتضی فرهنگ عامه در اشعار استاد شهریار انتشارات ذره بین اراک
 سماعی ، مهدی زبان مخفی ، نشر مرکز ۱۳۸۲
 شمیسا، سیروس ، سیر غزل در شعر فارسی

متزوی، حسین ، این ترک فارسی گوی

نجفی ابوالحسن ، فرهنگ فارسی عامیانه ، انتشارات نیلوفر

هدایت، صادق نیرنگستان

یوسفی ، غلامحسین ، چشمه روشن

حامد ماکویی و شهریار ایران

دکتر شهریار حسن زاده*

چکیده:

در عالم شعر و دوره ادب معاصر ایران، سخن سنج توانایی در شهر با عظمت ماکو به گلستان ادبیات فارسی و آذری رنگ و بو داده است که با نام حامد ماکویی بر تارک سخن می درخشد. در اندرون این صاحب سخن که شراره یک عشق بی امان آتش به خرمن جانش زده است می کوشد از این دیار پر آشوب و فریاد راهی به دل و جان اندیشه و شعر شهریار بگشاید و با زبان ساده و گیرا و کلام زیبا و دوست داشتنی در افق شعر شهریار ایران به جلوه در آورد. حامد ماکویی که به وسیله ذوق و هنر خود بر این اندیشه کمر همت بسته است با همان غم ها و شادی، خنده ها و گریه های شهریار که همان فرهنگ و اساس زندگی ملت بزرگ ایران است آمیخته شده است و حقانیت و عظمت احساس و ندای از در دل برآمده استاد شهریار را دل کوه های سرزمین طننازش منعکس کرده است.

اندختم به همچو تو کوهی من این ندا خواهم که منعکس کنی آن را به کوهها

(مشروطه چی، بند ۷۲)

کلید واژه ها:

حامد ماکویی، حیدر بابا، شهریار، ترجمه، شعر

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوری

حامد ماکوئی شاعری طبیعت گرا که خود سالها پیرو مکتب شهریار و دوستدار او بوده است با سینه ای ژرف به فراخنای تاریخ و همچنین وسعتی به مانند دریای عظیم دارد گوهرهای سخن و مرواریدهای کلمات را در دایره المعارف موج ذهن و زبان خویش گنجانده است. وی با احساسات قوی در نگاهی عارفانه به انسان عشق و محبت را معنی می کند و رسالت زندگی و امانت دوست داشتنی آن را تفسیر می نماید.

تواضع و فروتنی شاعر در پایدار ساختن هنر خدادادی و هنرمندی در پیرامون سخن یک سخنور بزرگ هر چند در قالب جملات صمیمی آشکاراست و دست یازیدن به ترجمه حیدربابا را از ظرفیت خود خارج می بیند اما اذعان این نکته که سخن از دل برخاسته، لاجرم نیز بر دل نشسته است. رد پای غزلیات ترکی شهریار در غزلیات حامد و خاطره های او کاملاً مشهود و آشکار است. تلاش حامد ماکویی برای نظیره سازی، مضمون پردازی، ترکیب سازی و قالب گیری اندیشه در لابلای اشعار وی نشان از انس واقعی وی به شهریار دارد که خالصانه و بی مزد و منت دلدادگی و شیفتگی اش را به شهریار نشان می دهد و رهروی در خلوت و جلوت شهریار را گامی بزرگ برای اعتلای زبان و خدمت فرهنگی می یابد تا دینی را که بر گردن خود احساس می کند و از اعصار و قرون بر تداوم دانش پروری و جاودانگی عشق آسمانی رقم خورده است در قلم حامد ماکوئی شور تازه و ماندگار ایجاد کند. به واقع ترجمه ای که ایشان از حیدربابا انجام داده است در نوع خود شاهکار محسوب می گردد.

تسلط مترجم به هر دو زبان و رعایت امانت و تسلط علمی شروطی هستند که در ترجمه زبانی مشهورند و در نهایت اینکه همه چیز را به زبان می شناسیم و زبان راجز به زبان نمی توان شناخت در کار حامد ماکوئی نمود دارد. سخنور ماکویی در کتاب «سلام به حیدربابا» با تسلط کامل به دقایق و فنون زبان فارسی و آذری که یک عمر با لطافت هر دو زبان پیوند ناگسستنی دارد و نرم نرمک در این شاهراه برف پیری بر سرش نشسته است در این کار سخت که چیزی جز عشق بر نمی تابد با وجود تفاوت وزن متن «حیدربابایه سلام» کوشیده است از دخل و تصرف خودداری نماید تا بلکه معانی و مفاهیم ابیات سروده شهریار به خواننده انتقال یابد و احساسات ساده اش را از دوران کودکی تا غروبگاه پیری به هم گره زند.

حیدر بابا چو برق درخشد در آن دیار سیلابها بغرد و ریزد ز کوهسار
صف بسته دختران به تماشای آبشار از ما به ایل و جاه و جلالت سلام باد

دارد امید کز من بیدل کنید یاد

(سلام به حیدر بابا ۱۳۷۰: ۱۵)

در این بند کلمات (درخشد، گرد، صف بسته، جاه و جلال، بیدل) که برگردان (شاخاندان، شاققلیدب، صف باغلیب، شوکه توزه) با یک تصرف شاعرانه در کلمه بیدل از آنچه که از ذهن شاعر گذشته بر روح و روان خواننده می نشیند، شاید سیلاب هائی که از پشت و بالای کوه سرازیر می شود یا اینکه صدای نهیب و مهیبی که از سیل رودخانه زنگبار به هنگام جاری شدن سیل در قالب خاطرات هر ماکویی است به شاعر کمک نموده است که جای جای لطافت را به عاطفه وصل کند. آشنائی حامد با احساس و اندیشه و روحیات «شهریار» سخن و ظرافتی که در آرایش گیری کلام از خود نشان می دهد سخت ترین و پرفراز و نشیب ترین بندها و مصراعهای ترکی را که در ترجمه از عهده هر کسی بر نمی آید چنان استوارانه هموار نموده است که جز به منقار زبان و رندان دل تراشیده و خاییده نمی گردد.

- ۱- غمگین دلی که شاد نگشته است شادکن
آچلیمان اوره کیسی شادایله
(همان ص ۱۴)
- ۲- وقتی که پیرهن بچلانند ماغ ها
آغ بولوتلار کونیکلرین سن نندا
(همان ص ۱۶)
- ۳- می خواندم ای شبان بازگردان بره
اوخویدیم چوبان فیتیر قوزونی
(همان ص ۳۴)
- ۴- بستن به شال بیک عزیز عیدبانه ها
بیک شالینا بایراملیغین بالاماق
(همان ص ۴۸)
- ۵- هی در رواق دیده من لانه می کند
هنی دوروله ر گوزلریمین رفینده
(همان ص ۵۰)
- ۶- یک عمر غم نموده تلبار روی غم
پیر عمر دور، غم اوستونه غم قالار
(همان ص ۱۰۴)

صداقت و امانت داری مترجم در حفظ حریم کلمات و اسامی خاص قابل ترجمه و ترکیباتی که از حدود برگردان خارج دیده شده نمودی دیگر از توانمند بودن وی است جلوه های «نوروز گلی»، «قوری گول»، «بولاغ اوتی»، «قاری ننه»، «پلته حنا»، «فندقچه»، «بولامه»، «آتیل ماتیل»، «خان اوغلی»، «ارسین»، «کبک چیل»، «شاخسی»، «قیرآت» در لایه های ابیات شیرین ترجمه برای ذهن خواننده تازه هایی است که در به در به دنبال درک و یافتن لذت معنی دنیای دیگری می گشاید تا به صفای این دریای گوهرین رهنمون شود، با این حال یافتن قالب های مشابه و مطنظن فارسی که فیضان حلاوت کلمات ترکی را پایدار کند از فراخ اندیشی و ذهن شاعر قصه ها می گویند:

«چوکنده = خیمه بست»، «شیلاق = جفتک»، «رف = رواق»، «قاش یاخما = وسمه»، «ناخرچی = گله چرا»، «قالار = تلنبار» علاوه از اینکه آشکار آکنده احساس شاعر در بیان ملموسات بندهای حیدربابا می باشند نشانی از سختی راه پرشکنی است که با سفته شدن سنگ سراچه دل به الماس آب دیده ساخته شده است.

گر غنچه ای شکفته ز بهر صفای دل
افسوس خون دل شده اکنون غذای دل
تاریک محبسیست جهان از برای دل

کس نیست تا دریچه این بند واکنند
زین تنگنا گریزد و خود را رها کند
(همان: ۹۷)

کس نیست تا سوال نماید ازین فلک
قصد تو چیست زین همه لج بازی و کلک
برخیز و بگذران همه انجم از الک

بگذار تا خراب شود این جهان ما
خیزد نفاق و رنگ و ریا از میان ما
(همان: ۹۹)

حیدربابا پیروز مردان خوب و پاک
وانگه بمال پوزه نامردمان به خاک

در گردنه بگیر و بکن گرگ را هلاک

بگذار گله ایمن و راحت چرا کند
 پروار گشته دنبه خود را لابه لا کند
 (همان: ۱۰۵)

حیدریاب خزان نشود نو بهار تو
 فرخنده و خجسته بود روزگار تو
 گر غیر و آشنا گذرد از کنار تو

گو شهریار غمزده فرزند شاعرم
 یک عمر غم نموده تلنبار روی غم
 (همان: ۱۰۵)

حامد ماکویی در سرودن اشعار خود تلاش کرده است لحن زبان خود را به زبان شعری شهریار نزدیک کند. از این جهت بیشتر کلمات، ترکیبات، مضامین، اصطلاحات و آهنگ شعری اشعار شهریار در اشعار حامد ماکویی پدیدار شده است. در شعر «ماکو داغلاری» که شاید بتوان گفت تحت تاثیر سهندیه شهریار است اوج و فرود زبانی شهریار در خاطرات حامد ماکویی جای باز می کند. تن آهنگ کلمات بکار رفته در این شعر از جمله «باش = سر، یاشیل = سبز، سینه = کمره، گویده = آسمان، دومان = طوفان و ...» همه نشان از پیوستگی دارد که گاهی در تالو نگاه شاعر غلو شاعرانه پیش گرفته است.

بوگور کملی قوجا قهرمان داغا
 هم سهند باش ایر هم ده سبلان
 (خاطره لیر ۱۳۷۰: ۱۱۰)

در خاطرات حامد ماکویی بخصوص «بایرام خاطره سی» این فضای شعری ملموس تر خود را نشان می دهد

چله نین گنجه سی بایراما یاخین
 کولک کوشولدیور قوجا فلکین
 چم دمان بورویوب آلیب هریانی
 فیریلدیر فیرتینالی دیرمانی
 (خاطره لیر، ۱۳۷۰: ۱۰)

دیه ردیلر آچیق قویون قاپونی
 قولاخ آسان گلر شال سالان گلر
 چون قابو باغلاسا یومنی خوش اولماز
 عایوبدی قوناغین الی بوش اولماز
 (همان، ۲۲)

شب چره گلردی اورتایا هر جور
 باغلاسا شالینا شال سالانلارین
 یئدی لوین آلمآ آرمود گردکان
 الی بوش گتیمه شال سالان اوغلان
 (همان، ۲۲)

استاد حامد ماکویی آن چنان در دنیای شهریار غرق است که نظیره سازی از اشعار وی را ملاک سخنوری بیان توانمندی، شکوه ظرافت و پیمان وفاداری و هنر پروری خود کرده است.

قوی دالینجا دوشوم ای شوخ سنه سایه گلیم
 سن چیخیب سرو دل آراکیمی گلزاری دولان
 هاراگتسن سورونوب منده او مأویه گلیم
 منده پیشوازه چیخیب سرودل آرایه گلیم
 ایسترم بولبول شیدا کیمی غوغایه گلیم
 تا اوپوب اللرینی منده تماشایه گلیم
 (حامد ماکویی نین غزلری ۱۴۶:۱۳۸۲)

هنر انتخاب حامد ماکویی از غزل «گئتمه ترسابالاسی» مرحوم شهریار و آرایش کلمات خود در قالب احساسات پاک در یک قدمی تقلید انسان را به زیبایی مجذوب خود می کند و روح دل نوار هر ادب دوست را تحت الشعاع قرار می دهد بطوریکه فاصله از میان رخت می بندد.

اذن وئر توی گیجه سی من ده سنه دایه گلیم
 سن بو مهتاب گئجه سی سیره چیخان بیر سرو اول
 اذن وئرمن ده دالونجا سورونوب سایه گلیم
 جزئیتم اولمادی بیر کلمه تمنایه گلیم
 من ده بیر صیده چیخانلار کیمی، صحرايه گلیم
 سن ده صحرايه مارال لار کیمی بیر چیخ نولی کی
 (کلیات دیوان ترکی شهریار ۱۳۶۹: ۱۱۷)

حامد ماکویی در وفاداری به عرفان و اندیشه های پاک استاد شهریار برای ساختن دنیای عشق و تکرار آن در زندگی آیندگان چون پروانه می چرخد و از اینکه دیوانه چنین عالمی است شاکر است.

من وفا اهلی یم عهدیم ده قصور ائله مرم
 یوخسا پروانه صفت گر یانار اودلاره منی
 شاکرم شهرده دیوانه عشق اولماغیما
 نه روا بنزه ده لیر عاقل دهشیاره منی
 (حامد ماکویی نیز غزللری ، ۱۳۸۲ : ۳۷)

در دنیای حامد ماکویی شهریار تابلوی زیبایی از مهر و محبت ، عاطفه و احساس ، سوختن و
 گذاختن و گشودن پنجره ای به فردای دوست داشتن است که امید و دل باختن را علیرغم تنگناهای آن
 شاهرایی روشن برای سرودن نغمه زندگی یافته است.

منابع و مأخذ:

- ۱- بهجت تبریزی ، محمد حسین (شهریار) ، کلیات دیوان ترکی ۱۳۶۹ ، انتشارات نگاه تبریز.
 - ۲- بهجت تبریزی ، محمد حسین (شهریار) ، حیدربابا سلام ۱۳۳۲ ، چاپخانه زیبا ، تبریز .
 - ۳- مشروطه چی ، کریم ، سلام بر حیدربابا ، ۱۳۷۰ ، انتشارات دنیا ، تهران .
 - ۴- موسوی ، علی صادق ، (حامد ماکوئی) ، سلام بر حیدربابا ، ۱۳۷۰ ، چاپ کیهان ، تبریز.
 - ۵- موسوی ، علی صادق ، (حامد ماکوئی) ، خاطره لر ، ۱۳۷۰ ، انتشارات یاران ، تبریز .
- موسوی ، علی صادق ، (حامد ماکوئی) ، حامد ماکوئی نین غزللری ، ۱۳۶۶ ، انتشارات رودکی ، ارومیه .

بازتاب و تجلی آیات و قصص قرآنی در شعر محمدحسین شهریار

دکتر عزیز جوانپور هروی*

دکتر عبدالکریم علی جرادات^۰

چکیده

قرآن مجید، این مشعل فروزان جاودانی، در سیر زمان، منشأ علوم بسیاری در تمدن باشکوه اسلام شده و از جمله در اشعار فارسی انعکاسی گسترده داشته است و شعرای فارسی زبان از همان آغاز پیدایش شعر فارسی تحت تأثیر آن بوده و در بیان اشعار خود از قرآن بهره جسته‌اند تا آثارشان را جاوید سازند.

استاد محمدحسین شهریار نیز از این تأثیرپذیری به دور نبوده و بویژه به سبب انس و الفت با این کتاب آسمانی و احاطه کامل به آن در جای جای اشعار خویش از آیات، داستان‌ها و مضامین قرآنی به شیوه‌های گوناگون استفاده کرده است.

در این مقاله به بررسی چگونگی شیوه‌های کاربردی این شاعر پرآوازه معاصر پرداخته و با ذکر شواهدی چند از این تأثیرپذیری، نشان خواهیم داد که شهریار در اغلب اشعار خویش از قصص قرآنی برای بیان معانی گوناگون و نیز از آیات و الفاظ قرآنی به شیوه اقتباس و تضمین استفاده کرده است. کلیدواژه‌ها: محمدحسین شهریار، قصص و آیات قرآنی، اقتباس، تضمین

«کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبّر و آیاته و لیتدکّر اوکوالالباب» (ص / ۱۲۹)

^۰ عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تبریز

^۰ استاد دانشگاه آل البیت - اردن هاشمی

مقدمه

قرآن مجید، این مشعل فروزان جاودانی، معجزه خالده رسول اکرم - صلی الله علیه وآله -، که در سیر زمان منشأ علوم بسیاری در تمدن باشکوه اسلام شده و از جمله در اشعار فارسی انعکاس گسترده داشته است، و شعرای فارسی زبان نیز از همان آغاز پیدایش شعر فارسی تحت تأثیر آن بوده و در بیان اشعار خود از آن بهره‌ها جسته‌اند تا آثارشان را جاوید بسازند. چنانکه تاریخ ادبیات فارسی نشان می‌دهد هر چه زمان می‌گذرد، نفوذ معنوی قرآن مجید در شعر شعرای ایرانی بیشتر می‌شود، به طوری که تأثیر قرآن مجید در اذهان ایشان اجتناب‌ناپذیر شده است.

مرحوم استاد شهریار نیز مانند اغلب شعرای ایرانی به آیات قرآن احاطه داشته و در شعرش از این منبع پر ارزش استفاده جسته است. وی به داستان‌های قرآن مانند قصه یوسف، سلیمان، موسی و... توجه زیادی داشته است، و بارها بدین نام مبارک (قرآن) در اشعار خود اشاره کرده و خود را مانند پیر و مرادش، خواجه شیراز، مدیون قرآن می‌داند، و می‌گوید:

شهریارا به بیاض سحر و زر خط شمع
که همه عشق خود از سر خط قرآن کردم

در این مقاله پس از مروری بر پیشینه تأثیرپذیری شعر فارسی از کتاب آسمانی مسلمانان، به شیوه‌های این تأثیرپذیری اشاره کرده، سپس با تحلیلی از شعر شهریار و ذکر شواهدی از دیوان این شاعر گرانقدر، چگونگی تأثیرپذیری او و بازتاب و تجلی آیات وحی در اشعارش را نشان خواهیم داد.

زمینه‌ها و پیشینه تأثیر قرآن در شعر و ادب فارسی

قرآن کتاب دینی و اعتقادنامه همه مسلمانان جهان است. قرآن شریف این کتاب حکمت و هدایت نظر به تعالی انسان‌ها از خاک تا افلاک دارد و اساساً آمده است که آدمیزادگان را از مفاک شهوات پست حیوانی به اوج افلاک و سفرهای علوی و آسمانی برساند؛ کتابی که با گذشت هزار و چهارصد سال، با زندگی آنها عجین شده و گویی با رگ و پوست و خون آنان در هم آمیخته است. لذا خواندن، درک مفاهیم و آموزش این کتاب بزرگ به منزله زیستن و حیات دوباره ما با قرآن است.

پس از فتح ایران توسط اعراب و لشکر اسلام، مردم ایران که ندای حیات‌بخش اسلام را با گوش جان شنیدند، با شور و شوق تمام این فرهنگ را پذیرفتند و در بالندگی و رشد آن در زمینه‌های گوناگون علمی، اعتقادی، اجتماعی و سیاسی، ادبی و هنری پا به پای دیگر مسلمانان حرکت کردند و سرمایه‌های جاودان و ماندگاری آفریدند.

بتدریج که اسلام با روح و اندیشه ایرانی عجین و همراه می‌شد، بهره‌گیری از علوم و مضامین قرآن و حدیث در عرصه علم و فرهنگ نمود بیشتری می‌یافت. ایرانیان برای درک بیشتر مفاهیم اسلامی به ترجمه و تفسیر قرآن پرداختند و به علم حدیث روی آوردند. بدین ترتیب آنها، دوران فترتی را که در اوایل استیلای عرب به آن دچار شده بودند، پشت سر نهادند و حتی از جهات اخلاق و آداب، زبان و ادبیات و علم و سیاست بر اعراب تأثیر گذاشتند. اثری که بهره‌جویی از دو ذخیره ارزشمند اسلامی یعنی قرآن و حدیث در پربار کردن و اعتلای فرهنگ و اندیشه ایرانی داشته، اثری ژرف و غیر قابل انکار بود.

ادبیات کهنسال کشورمان چنان مفاهیم گوناگونی را از این سرچشمه‌های پربرکت الهی وام گرفته که بدون آشنایی با قرآن و حدیث، آگاهی نسبت به تمامی زوایای سروده‌ها و نوشته‌های شعرا و نویسندگان ایرانی به امری محال مبدل شده است. از طرفی، این تأثیرپذیری تنها به حوزه مفاهیم محدود نشده و حوزه علوم ادبی و چگونگی به کارگیری کلمات و کیفیت کلام را نیز در بر گرفته است.

اقتباس از مضامین و مصادیق آیات قرآنی به جهت عمق بخشیدن و حتی آرایش کلام از دیرباز مورد توجه نویسندگان و شعرای پارسی‌گو قرار گرفت و هر چه سطح افکار متعالی‌تر شد و عمق و حوزه معنا گسترش یافت، ردپای این تأثیرپذیری نمایان‌تر گشت.

می‌دانیم که شعر و ادب پارسی، از آغازه‌های سده سوم، با کوشش‌های پیگیر نخستین شاعران و سخنوران پارس، مانند حنظله بادغیسی، محمد بن وصیف، فیروز مشرقی... ابوشکور بلخی، رودکی سمرقندی و... پا می‌گیرد و استوار می‌شود. در همین روزگاران، زبان عربی نیز که زبان قرآن و اسلام بود، گسترشی چنان فراگیر و ریشه‌دار یافته بود که کتاب‌ها نیز به این زبان نوشته می‌شد.

از سوی دیگر بسیاری از شاعران پارسی‌زبان آن روزگار، زبان عربی را در مدرسه آموخته و با فرهنگ و معارف قرآنی آشنا گشته بودند طبیعی بود که از این کتاب عظیم اثر پذیرفته و پاره‌ای از معارف و ظرایف آن را در شعر خویش بیاورند، بویژه که قرآن از دیدگاه ادبی و بلاغی نیز پایگاه بسیار والایی داشت. افزون بر اینها، بهره‌گیری از قرآن و کلام خدا، به سخن آنان رنگی از تقدس نیز می‌بخشید و آن را برای خواننده، خواندنی‌تر و پذیرفتنی‌تر می‌ساخت.

در مدارس نظامیه که به همت خواجه نظام‌الملک وزیر دانشمند سلجوقی در قرن پنجم هجری در ایران شکل گرفت، درس‌های یکنواختی تدریس می‌شد که از جمله آنها دروس آموزش علوم اسلامی از قبیل تفسیر و حدیث بود و به همین دلیل اکثر شعرا و نویسندگان و عالمان ما که برخاسته از همین مدارس

بوده‌اند، در این معنی تبخّر و تحصّل داشته‌اند. بنابراین، می‌توان گفت نظامیه‌ها در ترویج علوم اسلامی و رونق ادبیات و نیز در تأثیرپذیری ادبیات از قرآن و حدیث نقش مهمی ایفا کرده‌اند.

شیوع تصوف در ایران و ظهور شخصیت‌های برجسته‌ای که این نوع تعلیمات را سرلوحه فعالیتشان قرار می‌دادند، نیز سبب شد تا شاگردان این افراد نیز که عمدتاً ادبا، فضلا و دانشمندان آن دوره یا دوره بعد بودند، تحت تأثیر وعظ و خطابه قرار گیرند و اندیشه‌هایی را که از این مجالس اخذ می‌کردند در آثار خود منعکس کنند و به این ترتیب استفاده از آیات و احادیث از این طریق نیز در ادبیات فارسی رونق بیشتری یافت.

تأثیرپذیری از قرآن از همان قرون سوم و چهارم در ایران و شعر فارسی نمود یافت. برای مثال در عصر سامانی، مضامین و قصص قرآنی و احادیث نبوی به درجات و صور گوناگون بازتاب پیدا کرده است. چنانکه رودکی می‌سراید:

حجت یکتا خدای و سایه او یست طاعت او کرده واجب آیت فرقان

که اشاره دارد به آیه ۶۲ از سوره نساء: «و اطیعوا الله الرسول و اولی الامر منکم»

یا در جای دیگر:

زلفینک او بر نهاده دارد بر گردن هاروت زاولانه (=بند آهنین)

که به داستان هاروت و ماروت در آیه ۹۶ سوره بقره اشاره دارد.

ابوشکور بلخی نیز در همین دوره می‌گوید:

از دور به دیدار تو اندر نگرستم مجروح شد آن چهره پر حسن و ملاح

وز غمزه تو خسته شد آزرده دل من وین حکم قضایست جراحیست به جراحی

که به آیه قصاص (۴۹) در سوره مائده اشاره دارد.

مثالها و شواهد فراوانی از بزرگان علم و ادب می‌توان یافت که بیانگر پیوند عمیق روح و اندیشه ایرانی با مضامین عالی اسلامی و قرآنی است و این پیوند بتدریج در قرون بعدی، در شعر شاعرانی چون ناصرخسرو، خاقانی، عطار، سنایی، مولوی و سعید و حافظ اوج بیشتری گرفت.

در تاریخ ادبیات فارسی، نشانه‌های تأثیر قرآن در نظم و نثر فارسی کاملاً مشهود است. از جهات متعدد و به صور گوناگون شعرا و نویسندگان ما از عبارات و مضامین آیات قرآنی و الفاظ قرآنی استفاده کرده‌اند. این استفاده یا به عین عبارت بوده یا به مضمون یا به صورت کاربرد الفاظ قرآنی. که در ادامه بتفصیل به آن خواهیم پرداخت.

شیوه‌های به‌کارگیری آیات و مضامین قرآنی در شعر فارسی

انگیزه دریافت شگفتی‌های لفظی و معنوی قرآن کریم و پی بردن به رموز فصاحت و بلاغت آن، پایه-گذار ابداع فنون و صنایع ادبی گردید. ارباب علم برای بیان صناعات ادبی همچون استعاره، مجاز، تلمیح، اشاره و اقتباس و... به ذکر نمونه‌های قرآنی پرداخته‌اند و شعرا و نویسندگان در خلق آثار خویش به طرق گوناگون از آیات و حدیث و صناعات مربوط به آن بهره برده‌اند.

فرایند تأثیرگذاری قرآن و حدیث بر ادب فارسی، تقسیمات گوناگونی دارد که ابتدایی‌ترین شکل آن، تقسیم به تأثیر لفظی یا واژگانی و تأثیر معنوی است. مراد از تأثیر لفظی یا واژگانی، حضور آیات با شکل اصلی و کلمات خود در ابیات است.

اگر شاعری، در سروده خود، لفظ یا الفاظی از قرآن را وارد کند، شعر او در حوزه تأثیر لفظی قرار می‌گیرد. تأثیر لفظی از وارد کردن یک لفظ آغاز می‌شود و تا تضمین شکل کاملی از آیه یا حدیثی پیش می‌رود. باید افزود که تأثیر لفظی یا واژگانی، اعم از اقتباس، تحلیل، تلمیح لفظی یا معنوی، تضمین، درج و ارسال مثل است.

مراد از تأثیر معنوی، درج مفهوم یا مضمونی از قرآن و حدیث در شعر است؛ بدون این که به الفاظ متن اصلی (قرآن و حدیث) اشاره‌ای شود.

و اما شیوه‌های تأثیرپذیری لفظی:

۱- تلمیح (Indicating): از لمح به معنی جستن برق و لمحّه (یک نظر)، آن است که الفاظ اندک بر معانی بسیار دلالت کند. (شمس قیس رازی، ۱۳۳۸، ص ۳۷۷)، به عبارتی گوینده در کلام خود به آیه، حدیث یا داستان و مثلی مشهور اشاره نماید.

۲- اشاره (Allusion): آن است که لفظ اندک مشتمل باشد بر معانی کثیره به ایما. (آملی، ج ۱، ۱۳۷۷، ص ۱۱۲)

۳- اقتباس (Quotation): در لغت «پاره آتش» یا «نور و فروغ گرفتن» و در بدیع عبارت است از آوردن آیه یا حدیث یا بیتی معروف در نوشته.

۴- تضمین (Borrowing): در لغت یعنی گنجاندن و در بدیع عبارت است از آن که شاعر مصرعی یا بیتی از آن دیگری در شعر یا نوشته خود بیاورد بر سبیل مثل و عاریت. (همان، ج ۱، ص ۱۱۳)

- ۵- حلّ یا تحلیل: در لغت یعنی از هم باز کردن و گشودن و در اصطلاح ادیبان به کار بردن الفاظ آیات و احادیث و مثل در سخن و نوشته است که به ضرورت‌های شعری و مناسبات دیگر از وزن و عبارت اصلی خارج شود. به دیگر سخن می‌توان گفت که حلّ نوعی از اقتباس است. (مؤذنی، ۱۳۷۴، ص ۳۲)
- ۶- درج: آوردن نصّ آیه یا حدیث در میان ابیات و مطالب که در نثر رواج بیشتری دارد. (همان، ص ۳۳)
- ۷- ترجمه: گاهی شاعر، با الهام از مضامین یک سوره، غالب آیات آن را به رشته نظم می‌کشد که پی بردن به این تأثر مستلزم اشراف زیاد به آیات قرآن است. (همان، ص ۳۳ و ۳۴)

درباره شیوه اقتباس، بد نیست بدانیم که «در این شیوه، گوینده، گزاره‌ای، یعنی عبارتی قرآنی یا روایی را با همان ساختار عربی، بی هیچ گونه تغییر یا با اندک دگرگونی که در تنگنای وزن و قافیه از آن گریز و گزیری نیست، در سخن خود می‌آورد. این گونه بهره‌گیری شاعران از قرآن و حدیث با قصد و غرض‌های گوناگون انجام می‌گیرد: به قصد تبرک و تیمن (یعنی با آوردن سخن خداوند به سخن خویش مبارکی و برکت بخشیدن)؛ به قصد تبیین و توضیح (یعنی با آوردن عبارت قرآنی مقصود خویش را آشکارتر ساختن)؛ به قصد تعلیل و توجیه (یعنی آیه‌ای را بر سخن خویش دلیل آوردن)؛ به قصد تشبیه و تمثیل (یعنی مقصود خود را به مضمونی قرآنی مانند نمودن)؛ به قصد تحریض و تحذیر (یعنی با آوردن عبارتی قرآنی خواننده را به چیزی تحریض و تشویق کردن یا از چیزی تحذیر و زنهار دادن)؛ به قصد استشهاد و استناد (یعنی مقصود خویش را به کلام خدا مستند کردن و سخن خدا را شاهد آن ساختن)؛ به قصد تزیین و تجمیل (یعنی کلام خویش را با گزاره‌های قرآنی آراستن و زیبا ساختن) و به قصد نکته‌پردازی، هنرنمایی، فضل فروشی و پیداست که چه بسا پاره‌ای از اینها با هم و یک جا نیز زمینه‌ساز اقتباس گزاره‌ای قرآنی می‌توانند باشند. (راستگو، ۱۳۷۶، ص ۱۳)

شهریار و انس او با قرآن

محمدحسن بهجت تبریزی، متخلص به شهریار، شاعر پرآوازه معاصر، از جمله سرایندگان بنامی است که به جهت نوآوری در لفظ و معنا تا به امروز مورد توجه پژوهندگان شعر فارسی بوده است. شهریار، شاعری صاحب سبک است که در غزل پیشرو شاعران معاصر و خود نیز دنباله‌رو شاعران کلاسیک فارسی بوده است.

شهریار نیز همچون دیگر سرایندگان تاریخ ادب فارسی، از کلام الهی برای پر بار ساختن زبان و بیان شعر خویش بهره جسته است. اما پیش از آن که به این تأثیرپذیری پردازیم باید بدانیم شهریار خود چگونه با کلام وحی انس داشته است.

شهریار در خانواده‌ای مذهبی متولد شده و والدینش از سخاوتمندان و پرهیزکاران روزگار خود بوده‌اند. او پیوسته فطرت دینی را که در وجودش ریشه عمیقی داشته به شیوه‌های مختلف تقویت و بارور نموده و در جای جای دفتر شعرش این ایمان و اعتقاد را ظاهر ساخته است.

دقتی مختصر در زندگی استاد شهریار، تسلط او به زبان عربی و انس او با متون عربی بویژه قرآن کریم را تأیید می‌کند. تحول استاد (که به قول خودش: بت‌شکنی‌هایی بود که به تائب شدن وی انجامید)، مقدمه‌ای بود برای یادآوری آنچه از اخلاق و تقوا و ارادت به اهل بیت، از والدین به ارث برده بود.

انس شهریار با قرآن بویژه در اواخر عمر در بسیاری از اقوال و گفته‌های بازمانده از او و نیز دیگران کاملاً مشهود است. چنانکه در مقدمه دیوانش به قلم زاهدی می‌خوانیم:

«شهریار در اواخر عمر جز در موضوعات اخلاقی، عرفانی و مذهبی تقریباً شعری نمی‌سازد. در این ایام اغلب در تهجد و طاعت است، به شب علاقه‌مند است و میزان این علاقه در مثنوی مفصل «افسانه شب» او مشخص است. شبها اغلب بیدار است و به راز و نیاز با خداوند و قرائت قرآن و ادای نماز مشغول است.» (شهریار، ۱۳۷۵، ص ۳۱)

خود شهریار نیز در نوشته‌هایش آورده است:

«من شبها تا سحر نمی‌خوابم و مطابق شرع نماز خوانده و مطالعه قرآنی می‌کنم. از فرمایشات اوصیا استفاده می‌کنم که البته نکات قرآنی هم در آنها هست...» (علیزاده، ۱۳۷۴، ص ۵۲۹)

عشق و شیفتگی شهریار به کتاب آسمانی قرآن تا حدی است که قصیده «کتاب خدا» را در فضایی عاشقانه می‌سراید و مخاطب شاعر در این قصیده، قرآن است. به عقیده او، قرآن در هر زمانی مسائل تازه-ای در بردارد و مفسران باید آن موارد بدیع را از این مشعل فروزان هدایت استخراج کنند:

از متن جمال تو کجا دیده شود سیر	کز حاشیه سازیم خط سبز به تفسیر
از عینک پیری همه در یاد جوانی	سیمای تو بینم که به پای تو شدم پیر
ای دوست با روی محبت به هم آریم	کز خلق ندیدیم بجز خدعه و تزویر
هر صورت زیبا که مرا نقش ضمیر است	بر لسوح جبین تو نگارند به تصویر

(دیوان، ج ۲، ص ۹۵۷)

استاد شهریار با قرآن انسی ناگسستی دارد و «هرچه می‌کند همه از دولت قرآن است»؛ به قرآن عشق می‌ورزد و رموزش را در تار و پود دیبای شعرش به کار می‌گیرد. او در مثنوی «شعر و حکمت» تابلویی زیبا از قرآن به تصویر می‌کشد:

شعر منثور است سعد قرآن	که بدین کسوت آمده قرآن
شعر منثور شاهد دین است	معجز خاتم النبیین است
چیست قرآن بجز بیانی ژرف	وز نکات لطیف شعر شگرف
تعبیه در بیان این مصحف	حالتی بدرکئ و لا یوصف
حالتی دارد بشیر و نذیر	که توانی به شعر او تعبیر
شعر لیکن ورای حد بشر	شعری از حد شعر بالاتر
چارده قرن شد که تا قرآن	هست فأتوا بمثله گویان
چارده قرن پیش داده مصاف	وین حماسه هنوز زهره شکاف

(دیوان، ج ۲، ص ۴۵۱)

در این مثنوی کاملاً آشکار است که شهریار میان قرآن و شعر پیوندی برقرار کرده و قرآن را به سبب زیبایی‌های معجزه‌آسایش، شعر منثور می‌داند اما شعری که بالاتر از هر شعری است. همین اعتقاد شهریار باعث می‌شود خود او در قرآن به جستجوی مفاهیم عالی و مضامین بکر برای اشعارش باشد.

در این ضمن باید به یک نکته مهم توجه کرد و آن عشق و علاقه شهریار به خواجه شیراز است. شهریار می‌داند که شعر حافظ «همه بیت‌الغزل معرفت است» تا جایی که کمتر غزلی در دیوان او می‌توان یافت که به زینت آیات قرآن مزین نشده باشد. شعر شهریار نیز که نشأت گرفته از شعر خواجه است؛ بی‌شک از پیرایه مفاهیم قرآنی - مذهبی بی‌بهره نخواهد بود. حافظ «هرچه دارد همه از دولت قرآن دارد» و شهریار نیز «هر چه دارد همه از دولت حافظ است».

شهریار خود در جایی به این مسأله اشاره می‌کند و در ستایش حافظ چنین می‌گوید:

«در اشعار بسیاری از شاعران، بعضی مصراع‌ها را می‌توان عوض کرد و مصراعی بهتر جای آن قرار داد غیر از اشعار خواجه بزرگوار که چنان رفته و شسته و ساخته و پرداخته است که انگار از آسمان نازل شده است. نمی‌شود یک کلمه‌اش را هم عوض کرد. خداوند در قرآن می‌فرماید: ذلک فضلُ الله من یشاء والله ذوالفضل العظیم. (این افتخار نصیب کسی است که شایسته است و خداوند صاحب فضل و کمال می‌باشد). آری خداوند این افتخار را به حافظ عطا کرد. ... البته راهنمای حافظ قرآن است و او را به سوی دوست رهنمون شده است و خود اقرار می‌کند که «هر چه دارم همه از دولت قرآن دارم» ... از دوران نوجوانی حافظ بزرگوار راهگشای من بود، طفل مکتب عشق بودم به قرآن راه یافته و توفیق هم پیدا کرده-

ام. (نیک‌اندیش، ج ۲، ۱۳۷۷، صص ۲۹۹-۳۰۱)

اگر شهریار خود را وامدار حافظ می‌داند پس همچون او قرآن را راهگشای کار خویش قرار داده است و این توفیقی که از آن سخن می‌گوید در اشعار او بازتابی وسیع پیدا می‌کند. استاد شهریار ارادت خاصی به خواجه شیراز داشته و به نظر وی، بندرت می‌توان کسی را یافت که مانند خواجه شیراز، حافظ قرآن باشد و در این خصوص چنین می‌گوید:

کسی نبینی از برش خواند	حفظ از پای تا سرش خواند
نادر افتد چو خواجه صاحب جاه	که بود حافظ کلام الله
لیک بسیاری این هنر دارند	که همه شعر خواجه بردارند
این همه امتیاز موزونی	ور نه اینجا نه جای افزونی است
شاهد شعر را سرای ضمیر	همه چون آینه ست نقش‌پذیر

(شهریار، ۱۳۸۴، ص ۳۱۴ / ۳۱۵)

از این اشعار چنین بر می‌آید که شهریار معتقد است، بعضی از شعرا در واقع نه حافظ قرآنند و نه قرآن‌خوان هستند و اگر در اشعارشان تلمیحی یا اقتباسی از قرآن دیده می‌شود به دلیل آن نیست که ایشان با قرآن انس و الفت داشته باشند. استاد شهریار آنها را رسوا می‌کند و درباره‌شان می‌گوید «آنچه شما در اشعارشان از قرآن می‌بینید از اشعار دیگران مانند حافظ گرفته‌اند بدون این که قرآن را مطالعه کنند، فقط این اقتباس از قرآن به چشمشان خوش آمده و با شعرشان سازگار است یا با استفاده از اشارات قرآنی ارزش شعرشان را بالا می‌برند».

به نظر استاد بزرگ ما شهریار، هنر این است که شاعر ابتدا با قرآن انس داشته باشد نه این که قرآن را از بزرگان شعر اقتباس کند و به خود نسبت دهد، نکته دیگر این که به طور قطع می‌توان استخلاص کرد که استاد شهریار از آن گروه نیست چه اگر این گونه می‌بود خود این حرف شجاعانه را بیان نمی‌کرد. کسانی عقیده دارند که زندگی عارفانه استاد شهریار از سن شصت و پنج سالگی به وجود آمده یعنی دقیقاً زمان سرودن این دو بیت:

کم کم آن عشق مجازم چون جنین شد بار دل روح، از آن یک چند چون آبستانم در و یار
تا که عشق آسمانی زاد از آن دل چون مسیح کز دم روح القدس می‌داشتندش بار دار

(به نقل از ذبیحی، ۱۳۷۶، ص ۱)

نمی‌توان به جزم و یقین ادعا کرد که تحول زندگی شهریار، زمان سرودن این دو بیت بوده چرا که خود استاد شهریار در شعرش می‌گوید:

من از اول با خوناب اشک دل وضو کردم نماز عشق را هم با تو کردم اقتدا حافظ

(شهریار، ۱۳۸۴، ص ۱۱۹)

به تعبیر دیگر، استاد شهریار از آغاز شاعری اش به خواجه اقتدا کرده، با این که استاد مدعی نیست که حافظ قرآن باشد، چون خواجه که عارف و حافظ قرآن بود، پس استاد نیز باید طریق عرفان حافظ را تا حدی پیموده باشد.

استاد شهریار قرآن مجید را نه فقط سرچشمه تشریح الهی به حساب می آورد بلکه نیز یک سند عظیم-الشان زبانی و یک اثر بسیار مهم ادبی می داند:

از چه قرآن که منشآت خداست شاهکار فصاحت و انشاست
با همه اجر و مغفرت که در اوست سود دنیا و آخرت که در اوست

(شهریار، ۱۳۸۴، ص ۳۱۴)

تجلی آیات و قصص قرآنی در شعر شهریار

شهریار به سبب انس و الفتی که با قرآن دارد و از آنجا که معتقد است باید از این سرچشمه جوشان الهی برای هدایت و راهگشایی راه معرفت بهره جست، به شیوه‌های گوناگون از کلام وحی در اشعار خویش استفاده می کند. تأثیرپذیری شهریار هم لفظی است و هم معنوی. او با شگردهای اقتباس و تضمین و تلمیح و ... آیات قرآنی را ذیل اشعارش مندرج می کند و گاه از مفاهیم و مضمون‌ها نیز به تاسی از داستانهای قرآنی در شعرش می پردازد.

در اینجا تجلی قرآن در شعر این شاعر گرانقدر را در دو عنوان «قصص قرآنی» و استفاده از «آیات و الفاظ قرآنی» نشان خواهیم داد.

قصص قرآن کریم در شعر شهریار

قصص قرآن کریم پیوسته ذخایر عظیم و ارزشمندی بوده که ادبیات فارسی را تحت تأثیر خویش قرار داده است. قصص قرآن از آن جهت که با پندهای اخلاقی و مواعظ الهی همراه است برای سرگرمی مردم نازل نشده بلکه مشحون از قوانین الهی است. وقتی که خداوند متعال از گذشتگان خبر می دهد می خواهد که آیندگان، از نکته‌های آموزنده زندگی گذشتگان بیاموزند؛ قرآن کریم در سوره یوسف به این هدف-مندی خود در نقل داستان‌های گذشتگان اشاره کرده و خداوند متعال چنین می فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است. (یوسف / ۱۱۱)

استاد شهریار بخوبی از قصص قرآن استفاده کرده و آنها را در موضوعات مختلف به کار برده است که چنانکه خواهیم با استفاده از قصص قرآن شخصیت عارف خود را بروز می دهد و گاه در بیان عشق و یا پند و نصیحت دادن به مردم.

کاربردهای قصص قرآنی در شعر شهریار را می توان در مصادیق زیر نشان داد:

- سوزنش دنیا:

شعرا و عرفای ایرانی پیوسته دنیا را بشدت سوزنش کرده و از آن به عنوان یک زندگانی فانی و ناپایدار یاد کرده اند، استاد شهریار درباب این مساله چنین می گوید:

چون مسیحای نبی کشتی و سقراط حکیم
نه نبوت بشناسی نه نبوغ ای دنیا

(شهریار، ۱۳۸۴، ص ۳۴)

او مردم را نصیحت می کند که به این دنیا اعتماد نداشته باشند چرا که به هیچکس امان نمی دهد حتی به حضرت عیسی که به خواسته خدا زنده ماند. استاد شهریار با استفاده از داستان حضرت عیسی سخن تازه ای در شعر به وجود می آورد. منظور شهریار از کشتن دنیا حضرت عیسی را، نه آن است که حضرت عیسی مرده باشد بلکه می خواهد بگوید حتی آن کسی که خداوند متعال می خواست زنده بماند، دنیا به او اجازه نداد که روی زمین باشد. البته باید گفت بی شک استاد از عقیده مسیحیان بی خبر نبوده که معتقدند حضرت عیسی کشته شده برخلاف عقیده مسلمانان. خداوند متعال می فرماید: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِمَّا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا أَتْبَاعُ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا» (النساء / ۱۵۷)

مثال دیگر، داستان حضرت سلیمان است که بر همه عالم حکومت داشت و علم و قدرت و ثروت در اختیارش بود. خداوند متعال می فرماید: «واوتينا من كل شيء» (همه امکاناتی که برای یک قدرت یگانه لازم است، خداوند متعال به سلیمان عطا کرده است). (سوره نمل، آیه ۱۶) ولی سرانجام از این جهان رفت و جز باد به دستش نبود؛ پس تو ای انسان بدان که این دنیا دار فناست نه دار بقا. جای دیگر می گوید:

حراج عمر چه سوداگری ست شعبده باز
که گنج و حشمت قارون نمی خرد به پشیز

(شهریار، ۱۳۸۴، ص ۱۱۰)

این دنیا چقدر طمعکار و حيله گر است که حاضر نیست ملک قارون را - نماد ثروتمندی - به ناچیز بخرد. خداوند می فرماید: «قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»،

گفتند ایکاش همانقدر که بقارون از مال دنیا دادند بما هم عطا می شود که وی بهره بزرگ و حظ وافری را داراست) (سوره القصص، آیه ۷۸).

- عرفان

استاد شهریار با استفاده از داستان حضرت خضر جنبه عارفانه خود را جلوه می دهد و می گوید:

غبار فقر و فنا توتیای چشمم کن که خضر راه شوم چشمه بقای تو را

استاد از خداوند متعال مسألت می کند که از چشمه ازلای عشق و محبت او بنوشد و زنده ابدی شود. حضرت خضر نماد جاودانی است؛ نام او صریحاً در قرآن نیامده است ولی مفسرین قرآن کریم متفقند که خضر همان شخصیتی است که در داستان حضرت موسی به عنوان یکی از اولیای خدا آمده است، خداوند متعال می فرماید:

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عِلْمًا» (در آنجا بنده ای از بندگان خاص ما را (که جویایی او بودند) یافتند که او را رحمت و لطف خاصی عطا کردیم و هم از نزد خود وی را علم پیاموختیم) (سوره الکهف / آیه ۶۴). جاودانی به عقیده استاد شهریار معنوی است نه مادی.

مثال دیگر، داستان حضرت موسی است که استاد چنین می گوید:

جلوه ای کن که سخن با تو کنم چون موسی سینه ام سوخته در حسرت سینا گشتن

(شهریار، ۱۳۸۴، ص ۲۵)

استاد از این دنیا سخت خسته شده و احساس غریبی می کند چون این دنیا دنیای واقعی خودش نیست به این دلیل، از خداوند متعال درخواست می کند راه نورانی خود را به او نشان بدهد و آنچه خدا با حضرت موسی کرد با او کند.

- غم خوردن به علت گذشتن جوانی:

استاد می گوید:

عزیزان ماه من تا در محاق چاه هجران شد غم آن یوسف ثانی مرا یعقوب ثانی کرد

(شهریار، ۱۳۸۴، ص ۷۰)

شهریار برای گذشتن جوانی اش بسیار غمگین است و آن را به یوسف تشبیه می کند و خودش را به یعقوب. و می گوید کسی نیست که بیشتر از یعقوب برای گم شدن پسرش غصه خورده باشد. در این بیت تشبیه تازه و بی سابقه ای با استفاده از قصص قرآن دیده می شود.

- افتخار ملی:

اعتقاد استاد شهریار به دین اسلام محکم بود و در عین حال ایران پرست بوده، شکوه و عظمت ایران و اجداد خود را همواره به یاد داشته و به بزرگی و احترام از آن یاد کرده است. او ایران را در شعرش بسیار ستایش می کند، و مردم ایران را به بلندهمتی دعوت می نماید تا در عرصه های مختلف جهان حضور بیابند؛ چنانکه در زمان گذشته بوده اند و می گوید:

خاتم گمشده را باز بجو ای ایران که بدان حلقه جهان زیر نگین ما بود

(شهریار، ۱۳۸۴، ص ۸۹)

اشارت است به داستان حضرت سلیمان که به وسیله آن خاتم، همه عالم را مسخر خود را کرد.

- بیان درد عشق:

شهریار در شعر عاشقانه خود نیز از داستان های قرآنی استفاده کرده، می گوید:

هدهد گرفت رشته صحبت به دلکشی بازش سخن ز زلف تو و شانه تو بود

(شهریار، ۱۳۸۴، ص ۹۷)

که اشاره دارد به داستان حضرت سلیمان با هدهد؛ هدهد هنگام برگشتن از سبا از ملکه آن سرزمین، برای حضرت سلیمان تعریف کرد. خداوند متعال می فرماید: «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ» (النمل/ ۲۳)

استاد جای دیگری هم می گوید:

بارها یوسف دل را که به چاه غم توست دو جهانش به خرید آمده نفروخته ام

(شهریار، ۱۳۸۴، ص ۱۲۲)

که اشارت است به داستان حضرت یوسف و انداختن برادرانش او را در چاه.

در دو بیت قبلی تشبیهات تازه و کم سابقه ای دیده می شود، در بیت اول معشوقه خود را به بلقیس تشبیه کرده است و بیت دوم دل خود را به حضرت یوسف.

- پند و نصیحت:

استاد می گوید:

بازان چو یوسف به سوی چاه می برند خود می شتابی ای دل غافل جلو جلو

(شهریار، ۱۳۸۴، ص ۱۲۲)

از دوستان ناباب خودداری کن که در ظاهر خیرخواه تو هستند ولی در باطن دشمنند.

آیات قرآنی در شعر شهریار:

استاد شهریار آیات قرآن کریم را نیز به طرق گوناگون در شعر خود ایراد کرده و تسلط خود را در فهم معانی قرآن آشکار ساخته است. اینک نمونه‌هایی از تأثیرات آیات قرآنی در شعر شهریار:

مستی می زنده باد و نشئه افیون زین دو برون زندگی عذاب الیم است
(شهریار، ۱۳۸۴، ص ۴۴)

«عذاب الیم»: این عبات چندین بار در قرآن آمده و مثال آن آیه «... فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ...» (آنها را به عذاب سخت دردناک بشارت ده) (سوره آل عمران / آیه ۲۰)

شاید این سؤال طرح شود که گفتن استاد که زندگی بدون می و افیون عذاب الیم، کفر است و لغات قرآنی در امر غیر جایز به کار برده است. البته ذکر این نکته ضروری است که استاد یک آیه کامل در شعرش تضمین نکرده پس ما نمی‌توانیم عبارت «عذاب الیم» را قرآن بنامیم چون بیشتر فقهای دین متفقند که حداقل یک آیه کامل باید باشد تا نام آن را قرآن بگذاریم و دلیل می‌آورند که تا نماز مورد قبول خدا قرار بگیرد باید یک آیه کامل در نماز خواند.

مسأله دیگر این است که شاید منظور استاد از شراب و نشئه، روحانی باشد نه مادی.

بست کلانم بده که این دم عیسی آیت یحیی العظام و هی رمیم است

(شهریار، ۱۳۸۴، ص ۴۴)

اقتباس است از این آیه «رَبِّ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَّ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ...» (و برای ما مثلی زد که گفت این استخوان‌های بوسیده را باز که زنده می‌کند) (سوره یس، آیه ۷۸)

هم از جاهم بر آوردی و هم راهم نشان دادی که هم جبل‌المتین بودی و هم نورالهدی حافظ

(شهریار، ۱۳۸۴، ص ۱۱۹)

جبل‌المتین، تلمیح است به این آیه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (همگی به رشته دین خدا چنگ بزنید...» (سوره المائده، آیه ۴۵).

نیز به این آیه «... فِيهِ هُدًى وَنُورٌ...» (المائده / ۴۶)

این بیت نشان می‌دهد که استاد تا چه اندازه‌ای بر مفردات قرآن کریم تسلط داشته است، و نحوه استفاده او از آن چقدر لطیف و نغز است.

منشق آن گونه که گفתי دیگر دنت الساعه وانشق القمر

(شهریار، ۱۳۸۴، ص ۳۵۵)

که اقتباس است از آیه «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ...» (آنساعت (روز قیامت) نزدیک آمد و ماه آسمان شکافته شد) (سوره القمر، آیه ۱)

استاد در این بیت یک آیه کامل در شعر تضمین کرده ولی به جای لغت «اقتربت»، «دنت» را به کار برده و شاید علت آن، این باشد که استاد جایز نمی دانست یک آیه کامل از قرآن در شعر تضمین شود.

به هر جمعی ست تفریقی، نبینی که یوم الحشر خود یوم النشور است

(شهریار، ۱۳۸۴، ص ۱۲۳)

تلمیح است به این آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا» (وما روزی همه خلق را در قیامت جمع آریم).

(یونس / ۲۸)

استاد در نثر خود نیز از قرآن اقتباس کرده چنانکه در مقدمه‌ای برای قطعه مومیایی که به قلم خود استاد شهریار نوشته شده است می خوانیم:

«از همه بالاتر صدای بلندگوی خدا را می شنویم که مو بر اندام هر شنونده‌ای تیز می کند: السم اعهد اليکم یا بنی آدم الا تعبد الشیطان / این تازیانه تنبیه خدا به اصطلاح ما همه را در آتش خجلت آب می کند...» (شهریار، ۱۳۸۴، ص ۴۷۳)

این آیه اقتباسی است از «أَلَمْ أُعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ...» (ای آدم زادگان آیا با شما عهد نبستم که شیطان را نپرستید زیرا روشن است که دشمن بزرگ شما ست) (یس / ۶۰)

در اینجا ملاحظه می شود که این آیه با سخن شهریار چقدر مناسبت دارد و این نشانه دیگری بر این است که استاد انس و الفت زیادی با قرآن داشته و بر معنی آن مسلط بوده و از قرآن کریم به صورت‌های گوناگون استفاده کرده است و توانست تشبیهات و معانی تازه‌ای با استفاده از قرآن کریم در شعر خود به وجود آورد.

نتیجه

محمد حسین شهریار، سال‌های بسیاری از عمرش را در مصاحبت و مؤانست با کلام وحی و چشمه جوشان و جاودان قرآن گذراند. شهریار، شاعری است که دنباله‌رو پیشینان و بزرگان ادب فارسی است و همچون آنها قرآن و سخن وحی را یکی از منابع الهام خویش در سرودن شعر قرار می‌دهد و در این تأثیرپذیری آگاهانه و با مطالعه عمل می‌کند. او بر زبان عربی و علم قرآن و حدیث تسلط دارد و شب و روز خود را برای آشنایی و انس با این ذخیره ارزشمند صرف می‌کند تا بتواند بدین وسیله شعر خویش را غنا ببخشد.

بی‌تردید، شهریار از معدود شاعران معاصر است که در این تأثیرپذیری آگاهانه، موفق بوده است. چراکه آیات وحی در جان و روح این شاعر عارف مسلک رسوخ کرده و با روح و اندیشه او عجین شده است.

شهریار به طرق مختلف از جمله تلمیح به قصص قرآنی، اقتباس از آیات و تضمین، برای بیان معانی و مفاهیم گوناگون به قرآن استناد می‌کند و با استفاده از بلاغت و فصاحت قرآن، صنایع بدیع ادبی را در شعر خویش می‌آفریند.

منابع و مأخذ:

- ۱- آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود، نفائس الفنون فی عرائس العیون، به تصحیح ابوالحسن شعرانی، ج ۲، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۷۷
- ۲- ذبیحی، مرتضی، فرهنگ عامه در اشعار فارسی شهریار، اراک: ذره بین، ۱۳۷۶
- ۳- رازی، شمس‌الدین محمد بن قیس، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح محمد قزوینی و مدرس رضوی، تهران، ۱۳۳۸
- ۴- راستگو، سید محمد، تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی، تهران: سمت، ۱۳۷۶
- ۵- شهریار، محمدحسین، سرود آبخار (منتخب اشعار)، تهران: سخن، اول، ۱۳۸۴
- ۶- _____ کلیات دیوان، تبریز: چاپ شفق، ۱۳۷۵
- ۷- علیزاده، جمشید، به همین سادگی و زیبایی، یادنامه شهریار، تهران: مرکز، اول، ۱۳۷۴.
- ۸- مؤذنی، محمدعلی، در قلمرو آفتاب، مقدمه‌ای بر تأثیر قرآن و حدیث در ادب فارسی، تهران: قدیانی، اول، ۱۳۷۴
- ۹- نیک‌اندیش نوبر، بیوک، در خلوت شهریار، تهران: آذران، اول، ۱۳۷۷

شالوده های فکری و هنری شعر شهریار علی دلآئی میلان^۱

چکیده

شهریار یکی از برجسته ترین شاعران معاصر شعر فارسی است که در اکثر قالب های شعری اعم از سنتی و نیمایی طبع آزمایی کرده و در انواع موضوعات دل انگیز، شعری سروده است. برای شناخت خصوصیات و ویژگی های شعری این شاعر، توجه به شالوده ها و بنیان های فکری و هنری وی، ضروری و بایسته می نماید. لذا در این مقاله برآنیم تا آبشخورهای فکری و شعری شهریار و ویژگی های بیانی وی را مانند: عشق، استفاده از آرایه های ادبی، به کارگیری ضرب المثل ها و عقاید عامه مردم، اثر پذیری از حافظ، آشنایی با نیما و... مورد مذاقه و کنکاش قرار دهیم تا هنرمندی های شاعری این شاعر بزرگ بیشتر آشکار و متجلی گردد.

واژگان کلیدی: شهریار، شعر معاصر، عشق، نیما، حافظ

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

مقدمه

محمد حسین بهجت تبریزی که بعدها تخلص «شهریار» را برای خود برگزید، یکی از بزرگ‌ترین شعرای معاصر ایران محسوب می‌شود که هم در زمان حیات خود، تأثیر و تحسین فراوانی از خود بر جای گذاشت و هم بعد از آن، برای افراد زیادی الگو و سرمشق قرار گرفت. به طوری که بعضی از اشعار وی شهره‌ی عام و خاص شده و ورد زبان‌ها گشته‌اند. همچنین منظومه‌ی ترکی «حیدر بابایه سلام» وی شهرت جهانی کسب کرده است و جزو ناب‌ترین و بهترین اشعار ترکی به حساب می‌آید.

شهریار که استاد ملک الشعرای بهار او را در بدایت شاعری «نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق» می‌داند و نویسنده‌ی بزرگ و شرف‌اندیش، سید محمد علی جمال زاده در نهایت بر طبع این شاعر تبریزی که «مایه‌ی افتخار زبان فارسی» گردیده است، آفرین می‌خواند. «(رفیعیان، ۱۳۸۶: ۲۴) به عقیده‌ی برخی از ادبای ایران در ظرف ششصد سال اخیر یعنی پس از حافظ، شعرش از لحاظ زیبایی، هنر و تأثیر به ویژه در غزل کم‌نظیر است. (بیگدلی، سال هجدهم: ۳۱۹)

وی در طول مدت حیات شاعری خود در اکثر انواع شعری، چون غزل کلاسیک، قصیده، قطعه، شعر نیمایی، مثنوی، شعر ترکی و ... طبع آزمایی کرد و در این نوع‌های شعری، شعرهایی جاویدان از خود به یادگار گذاشت که از لحاظ هنر شاعرانگی منحصر به فرد، می‌باشند.

شهریار با درک عمیق و دقیقی که از شعر پیدا کرده بود، و همچنین به علت شناخت درست و نافذی که از طبیعت، محیط و جامعه به دست آورده بود، هر سخنی را که در سلک نظم به رشته در می‌آورد، دُرّ یگانه و واحدی بود که حالا در دیوان شعری وی می‌درخشد. به همین علت آثار شعری وی مجموعه‌ای منحصر به فرد برای هر مخاطب به حساب می‌آید که توجه همگان را به خود جلب می‌نماید.

آثار وی به مثابه سفره‌ی رنگارنگ و پر خیر و برکتی است که هر خواننده‌ی فارس یا ترک زبان، مطابق ذوق و سلیقه‌ی خود، در این خوان نعمت، هر نوع غذای معنوی را که خواسته باشد، می‌یابد و در برابر دیدگان خود صحنه‌های رنگارنگی را مشاهده می‌کند. (بیگدلی، سال هجدهم: ۳۲۰)

شعر شهریار، شعر زندگی است. شعری است که زندگی یک انسان پرشور و زنده را در خود منعکس ساخته است؛ به نحوی که تمام مراحل زندگی این شاعر برجسته را می‌توان در بین این اشعار مشاهده نمود. شهریار در شعر خود، ادوار مختلفی را تجربه کرده است. این ادوار علاوه بر آن که تابع فصل‌های مختلف حیات شاعر از جوانی، میان‌سالی و کهن‌سالی است، از تغییرات و تحولات دیگر زندگی او نیز

متأثرند. این تغییرات و تحولات حاصل تأثیرهای زمان و محیط و نیز ضرورت های تاریخی و دیدارها و آشنایی های شاعر با دیگران می باشند. (منزوی، ۱۳۷۲: ۱۹)

هر چند که نمی توان با بررسی اشعار یک شاعر، مخصوصاً شهریار، تقسیم بندی مشخصی ارائه داد که مرزبندی دقیقی را در بین اشعار وی مشخص سازد، اما با نگاه دقیق به حیات شعری شهریار، می توان گفت که وی در اشعارش، سه دوره ی زیر را تجربه کرده است:

دوره ی جوانی وی که در این دوره، شهریار با عشق انسانی درگیر است. محصول این دوره غزل های عاشقانه ی پرشور و صمیمی وی هستند.

دوره ی دوم که از آشنایی با افسانه ی نیما شروع می شود و به ارتباط عمیق تر با شعر نیمایی منجر می گردد. شهریار در این دوره، بعضی از بهترین، زیباترین و مؤثرترین شعرهایش را می سراید. این اشعار بیشتر تحت تأثیر افسانه ی نیما و سه تابلوی عشقی می باشند.

دوره ی آخر که به دوره ی پختگی و کهن سالی شاعر مربوط می باشد. در شعر این دوره ی شهریار، گرایش به نوع خاصی از عرفان مشهود است. مشخص ترین وجهه ی این دوره، گرایش شدیدی است که به حافظ ابراز می شود. وی در این دوره، بسیاری از غزل های غیر عاشقانه ی خود را می سراید؛ غزل هایی که بیان گر حال و هوایی اجتماعی و گاه عارفانه هستند. (همان: ۲۰-۱۹)

حال برای آن که بتوانیم به شناخت دقیق و نسبتاً کاملی از خصوصیات و ویژگی های دنیای شعری این شاعر برجسته دست یابیم، سعی خواهیم کرد که شالوده های فکری و هنری شهریار را که در کنار هم، باعث خلق چنین شاهکارهای ادبی شده اند، مورد بررسی قرار دهیم.

۱. عشق

«غزل شهریار بیان حسب حال و زبان دل اوست. تا ضربه ای بر پیکر احساس وی فرود نیامده، قلم را بر روی کاغذ

به حرکت در نیاورده است. از همین روست که همه ی غزل وی (صرف نظر از غزلیات سال های آخر زندگی او) از اتفاقات عاشقانه ی زندگی او سخن می گویند.» (حقوقی، ۱۳۸۰: ۵۱۳).

در واقع می توان گفت که مهم ترین عامل زندگی شهریار که بیشترین تأثیر را در اشعار وی داشته است، موضوع عشق می باشد. این عشق هرچند که عشقی زمینی و بر مقتضای روزگار جوانی شهریار بود، اما آن چنان بر پیکر این شاعر بزرگ اثر گذاشت که در سرتاسر حیات شاعر، می توان نشانه های آن را مشاهده کرد. بر این اساس می توان گفت که وی واقعاً شاعر عشق است. این عشق وی، در ابتدا، عشقی مادی و

زمینی است، اما بعدها در اثر آشنایی شهریار با شاعران دیگر، به ویژه حافظ و مولوی و هم چنین به خاطر بالا رفتن سن وی، به چیزها و موضوعات دیگر هم مایل می شود. موضوعاتی چون: موسیقی، وطن، زادگاه و ... از این جمله هستند. بر این اساس می توان اذعان کرد که اکثر موضوعات و مباحث شعری این شاعر، مربوط به عشق می باشند.

در غزلیات وی به وضوح می توان این سیر حرکتی عشق را مشاهده نمود. هر چند که از قدیم جلوه گاه اصلی عشق، غزل می باشد؛ اما نمی توان گفت که عشق شهریار همان رنگ و بوی عشق کلاسیک سنت ادبی کهن ایران را دارد. عشق از نگاه این شاعر متفاوت تر و جان دارتر از دیگر شاعران می باشد، چرا که وی خود درد ناشی از عشق را چشیده و رفته رفته در صافی آن پالوده شده است. غزل شهریار با عشق برخوردار صمیمانه دارد. عشق در غزل های وی، نه حسی متروک مانده از گذشتگان است که با الفاظی قراردادی سروده شود، بلکه عشق او، خون زندگی در رگ های خود دارد. اگر این عشق غم انگیز است یا شاد، اگر با هجران قرین است یا با وصل، در همه حال، پاره ای از عمر شاعر و برشی از زندگی اوست. برجستگی دیگری که در زمینه ی عشق شهریار می توان به آن اشاره نمود، این امر است که وی آن چنان با این موضوع عجین شده بود که برای بیان آن از زبانی به سوز و روانی خود آن، استفاده می کند. به عبارت دیگر می توان گفت که همخوانی موضوع و زبان از شاخص های اصلی غزل شهریار می باشد. (منزوی، ۱۳۷۲: ۲۴-۲۳)

به عنوان مثال، می توان در غزل «خار دامنگیر» این مباحث مطرح شده را مشاهده نمود. از طرفی، شاعر آشکارا به تأثیر عشق در خودش اقرار دارد، از دیگر سو، شعر زبانی پر سوز و ساده و صمیمی دارد:

باز مهتاب دل افروزم خدایا دیسر کرد	خانه هم زندان شد و زندانیان دلگیر کرد
عرصه غم بود و سهراب یلی در خاک و خون	وه که باز این بیمروت نوشدارو دیر کرد
بلبل طبع مرا یارای گل گفستن نماند	صحبتی گوئی گلم با خار دامنگیر کرد
...	
شهسوار طبع من شوق شکار دل نداشت	شهریارا آهوی چشمان یارم شیر کرد

(ج ۱، ص ۱۳۱)

۲. بیان ساده و صمیمی

«شهریار نخستین شاعری بود، که به عنوان غزلسرای حرفه ای شهرت عام و خاص یافت. شاعری که به اتکای طبع شاعری خود به سوی غزل نرفت، بلکه زندگی خاص وی، او را به دنبال غزل کشانید.» (حقوقی، ۱۳۸۰: ۵۱۳)

وی در دنیای غزل، با توجه به خصوصیات روحی و اخلاقی خود و هم‌چنین با توجه به موضوعات اشعارش، زبانی ساده، صمیمی، یک رنگ و پر شور را برمی‌گزیند. زبان وی، نوعی زبان «عراقی» است؛ یعنی زبانی است که سعدی، حافظ، مولوی به آن شعر گفته‌اند. طبیعت غنایی، ذوق تغزلی و مشرب عاشقانه ی شهریار، وی را به زبان عراقی نزدیک ساخته است. زبان وی عیناً زبان حافظ یا سعدی نیست، بلکه وی زبان فاخر حافظانه را به بیان ساده ی مردم نزدیک کرده است. (منزوی، ۱۳۷۲: ۲۵) «زبان عشق در این غزل‌ها، از تکلیف و تصنع پیش از خودش، تهی است. آنقدر تهی که بشود گفت اصلاً نشانی از آن تکلف‌ها را با خود ندارد، یا اگر دارد، کم دارد. این زبان نه تنها متکلف نیست، بلکه بنیاد آن سادگی و صمیمیت است.» (همان: ۲)

لحن غزل‌های وی - مخصوصاً عاشقانه - لحنی خودمانی است که گاه با ملامت و سرزنش عاشقانه همراه می‌گردد. شهریار برای آن که این صمیمیت و سادگی را در غزل‌هایش ایجاد کند، زبانی را به کار برده که از فرط سادگی، گاهی به زبان مکالمه ی مردم کوچه و بازار نزدیک می‌گردد. در همین راستا، وی از ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات و عقاید مردم استفاده می‌کند تا بتواند به خوبی از پس القای این حس برآید. از سوی دیگر، وی گاهی برای آن که بر این اصل اساسی خود، یعنی گفتن شعری صمیمی، ساده و مردمی، پایبند بماند، به ظاهر شعر و غزلش لطمه می‌زند. این امر را هنگام بررسی کردن قافیه و ردیف می‌توان مشاهده نمود. (حقوقی، ۱۳۸۰: ۵۱۳)

در زمانه ای که همگان فکر می‌کردند، دیگر عمر غزل به سرآمده است، شهریار برای این که بتواند این قالب عامه پسند را بعد از سالیان دراز دوباره به میان مردم بیاورد و به آن رونق بدهد، با همین شیوه های ابداعی خودش، موضوعات و مباحث جدیدی را در حیطه ی غزل مطرح کرد. در واقع مثل منزوی، می‌توان گفت که «شهریار غزلسرایی بزرگ است. او با غزل خود، پس از چند قرن بار دیگر، جانی تازه به این قالب خوش شکل و صیقل خورده ی شعر فارسی می‌دهد.» (منزوی، ۱۳۷۲: ۲۳) شهریار با دادن رنگ و بوی سادگی و صمیمیت و همچنین طراوت و تازگی به غزل‌هایش، تجدید حیات غزل را تضمین می‌کند. شیوه ای که اکثر غزل‌سرایان معاصر هر کدام به نحوی از آن بهره می‌برند.

در کل می‌توان گفت که شهریار شاعری است که آثارش - به ویژه غزل هایش - لبریز از عواطف عمیق و احساسات رقیق و سخن طبیعی، صمیمی، ساده و غیر متكلفانه است که در کنار اشعار قدما، فکر و مضمون مستقل و احساس و تأثیر مخصوص به خود را دارد. همین ویژگی‌ها، اشعار وی را از سایر شاعران برجستگی چشمگیری بخشیده است و وی را از عالم تقلید و تتبع که بعد از حافظ، حرفه‌ی بیشتر شاعران بود، به کلی دور ساخته است. (رفعیان، ۱۳۸۶: ۲)

۳. استفاده از لغات، اصطلاحات، ضرب‌المثل‌ها و عقاید مردم

این شاعر برجسته، آن‌چنان بر گنجینه‌ی زبان و فرهنگ مردم مهارت نشان می‌دهد که حیرت‌انگیز است. ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات زبان فارسی اکثراً چون موم در دست این شاعر، نرم‌اند و کمتر سرکشی می‌کنند. (منزوی، ۱۳۷۲: ۲۶)

شهریار در آثار شعری خود، جا به جا، از لغات، اصطلاحات، اسم‌های خاص، ضرب‌المثل‌های مردم استفاده می‌کند. این کاربرد بیشتر از بین خود مردم است و مربوط به جملات، عبارات و سخنانی می‌شود که ورد زبان مردم زمان شهریار بوده‌اند. وی هیچ تردیدی برای استفاده از بعضی لغات خاص عامیانه که سازگار با محیط نرم غزل نیستند، به خود نمی‌دهد. این اصرار گاه بیش از حد وی در استفاده از زبان مردم، گاه به اشعار وی ضربه زده است و آن‌ها را از قالب خاص خود دور کرده است. البته باید اشاره کرد که شهریار به مقتضای حوادث جریان یافته در گذر آن زمان و همچنین به خاطر شناخت خاصی که از شعر و ضرورت آن عصر درک کرده بود، این تفاوت‌ها و اصرارها را انجام داد تا نشان دهد که عصر شعر هیچ موقع به پایان نمی‌رسد و همیشه می‌توان شیوه‌هایی نو را آزمود که نتایج مهم، درخور و قابل‌تبعی را در خود داشته باشد.

در ادامه به چند تا از این اصطلاحات، ضرب‌المثل‌ها و باورهای عامیانه اشاره می‌کنیم تا زیبایی و هنری بودن و هم‌چنین متمایز بودن آن‌ها هر چه بیشتر مشخص گردد. در دو بیت زیر شهریار از دو ضرب‌المثل عامیانه به نحو احسن استفاده می‌کند:

بچه هر ناز و گزندش رو به مادر دارد و بس زانکه دیواری کجا کوتاه تر از دیوار مادر

(ج ۳، ص ۱۷۶)

با عقل آب عشق به یک جو نمی‌رود بیچاره من که ساخته از آب و آتشم

(ج ۱، ص ۱۰)

در ابیات زیر به باور عامیانه ی رابطه ی ماه و پری و دیوانه شدن اشاره می کند:

آن کبوتر ز لب بام وفا شد سفری ماهم از کارگه دیده نهان شد چو پری
باز در خواب سر زلف پری خواهم دید بعد از این دست من و دامن دیوانه سری

(ج ۱، ص ۲۴)

در بند نیمایی زیر که از شعر نیمایی «ای وای مادرم» انتخاب شده، «سر و کله می زند»، «لال شو»، «برو کنار»، «کفگیر» و «ناخوش» که رنگ و بوی عامیانگی دارند، به آن بند حالت و برجستگی خاصی بخشیده است:

نه، او نمرده، میشنوم من صدای او
با بچه ها هنوز سر و کله میزند
ناهید، لال شو
بیژن، برو کنار
کفگیر بی صدا

دارد برای ناخوش خود آتش میزد. (ج ۱، ص ۵۳۵)

در دو بیت زیر، شاعر نهایت نزدیکی را با لغات عامیانه و زبان مردم کوچه و بازار دارد. در این مثال می توان گفت که با استعمال «موسیقی»، «جلف» و «کالدیسپات» این دو بیت کمی از حالت شعری منقلب گشته اند، اما شهریار با به کارگیری درست آن ها اجازه نمی دهد که ضعف این لغات مشخص گردد؛ همین امر حسن کار وی را دو چندان کرده است:

موسیقی هم منحصر کردی به تصنیفات جلف کز فرنگستان بجز خوش رقصیت سوغات نیست
این در و آن در زدن معلول سرگیجه است و بس گر کبکد سالم بود، محتاج کالدیسپات نیست

(ج ۳، ص ۱۷۳)

۴. استفاده از آرایه های هنری

شهریار برای این که تأثیر کلام و قدرت بیانش را به مراتب بیشتر و عمیق تر سازد، از انواع صنایع بدیعی با کمال مهارت استفاده نموده و در نظم خود به تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه، تعریض، مبالغه، تضاد، تکرار، تشخیص، جناس، خطاب، ندا، سؤال، استفهام، اشتقاق و ... جا و اهمیت خاص داده است. (بیگدلی، سال هجدهم: ۳۲۱)

وی از آن جا که هم شاعری فصیح گوی است و با زبان فصیح و بلیغ آشنایی کامل دارد و هم چنین به این خاطر که با زیر و بم موسیقی آشنایی خوبی دارد، از این صنایع هنری به خوبی هر چه تمام تر بهره برده است. (منزوی، ۱۳۷۲: ۳۵)

از آن جا که نمی توان برای همه ی انواع آرایه ها شاهد مثال آورد، در اینجا فقط به دو نمونه بسنده می کنیم. در ابیات زیر، می توان به وضوح تأثیر این آرایه ها را در زیبا ساختن و بهتر جلوه دادن شعر مشاهده کرد. در این دو بیت آرایه های جناس، تکرار و تناسب برجستگی ویژه ای به شعر بخشیده است:

دارم از زلف تو اسباب پریشانی جمع ای سر زلف تو مجموع پریشانیها

...

رام دیوانه شدن آمده در شأن پری تو بجز رم شناسی ز پری شانیها

(ج ۱، ص ۲۱۷)

یکی از آرایه های مهم و پر کاربردی که شهریار به وفور از آن استفاده کرده است، تکرار می باشد. علت اصلی این امر را شاید بتوان آشنایی شهریار با موسیقی بیان کرد، چرا که نت های موسیقی در واقع از توالی و تکرار اصوات زیر و بم ساخته می شوند. علاوه بر شهریار، تکرار از قوی ترین عوامل تأثیر در کل شعر معاصر به حساب می آید. (علی پور، ۱۳۷۸: ۸۹) وجود تکرار یکی از عوامل مهم موسیقایی شعر است و در تکمیل موسیقی کلام نقش مؤثری دارد. تکرار، عواطف شدید شاعر را با ایجاد توازن حسی ملموس می سازد و در زیبایی آفرینی و پیوند عاطفی خواننده با متن تأثیر دارد. این تکرارها، نوعی ظرافت و زیبایی صوری را در نوشتار ایجاد می کنند که ذهن مخاطب را در دو سو منتظر نگه می دارد، یکی در سویه ی نوشتاری و دیداری و دیگر در سویه ی گفتاری و شنیداری؛ وقتی انتظار مخاطب با تکرارهای منظم و موزون برآورده شود، ذهنش به اقناع مطلوبی دست خواهد یافت. (خلیلی جهانتیغ، ۱۳۸۰: ۶۰)

به عنوان مثال به ابیات زیر می توان اشاره نمود. در این ابیات، تکرارهای متوالی برجستگی و حالت موسیقایی زیبایی به شعر داده است:

من دگر سوی چمن هم سر پروازم نیست که پر بازم اگر هست دل بازم نیست
آشیان سیاختن ارزانی مرغان چمن آشیان سوخته ام من که هم آوازم نیست
چون توانم که سر آرم به دم ساز که ساز همه از سر کندم باز که دم سازم نیست

(ج ۱، ص ۱۴۸)

از آن جا که شهریار شاعری است که دارای قدرت مشاهده و درک فوق العاده ای هست و هم چنین شخصی است که حیات، طبیعت، حوادث، اشیا و خواص آن ها را به خوبی می داند، از همین رو، از آرایه های هنری به نحو احسن، زیبا و متناسبی بهره برده است. (بیگدلی، سال هجدهم: ۳۲۷)

۵. اثر پذیری از حافظ

شهریار نخستین قدم هایش را در شعر، بر جای پای خواجه می نهد. تخلص خود را از او به تفأل می ستاند. حافظ آن چنان در مرکز تداعی های شاعر، جا خوش کرده است که همه چیز و هیچ چیز می تواند او را به یاد شهریار آورد. «حافظ در شعر شهریار آنقدر تکرار می شود که حس می کنی که او، هرگز و در هیچ موقعیتی از یاد شهریار نمی رود. تا نیازی به تداعی برای بازگشتن نداشته باشد». (منزوی، ۱۳۷۲: ۷۷)

شهریار در تمام اشعارش نسبت به خواجه ی شیراز احساس فروتنی و خاکساری می کند. وی با تمام هنر و فصاحت خود، در برابر حافظ به خاک می افتد و خود را غلام و چاکر وی معرفی می کند:

شاید از گرد و غبار سفرم شناسی شهریارم بدر خواجه غلام ای شیراز (ج ۱، ص ۱۳۰)

و نسبت به خاک شیراز ارادت نشان می دهد و با فروتنی به آن سلام می -کند:

دیدمت دورنمای در و بام ای شیراز سرم آمد بیرسینه، سلام ای شیراز (ج ۱، ص ۱۲۹)

شهریار که تخلص خود را مدیون حافظ است، شاعری خود را هم مدیون خواجه می داند و خود را حافظ ثانی می نامد:

شهریار چه ره آورد تو بود از شیراز که جهان هنرت حافظ ثانی دانست (ج ۲، ص ۸۹۰)

باید گفت که شهریار، علاوه بر حافظ، به شاعران طراز اول ایران چون، فردوسی، سعدی و مولوی عشق می ورزید و از آن ها تأثیر پذیرفته است. اما علاقه ی وی نسبت به حافظ بسیار فراتر از آن ها می باشد. وی شعر و اندیشه ی حافظ را پیوسته می ستود و شیفتگی بیشتری به لسان الغیب شیراز از خود نشان می داد. این عشق و احساس خود نسبت به حافظ را در دو غزل «وداع با حافظ» و «حافظ جاویدان» بیشتر و ژرف تر نشان داده است. (یاحق، ۱۳۷۸: ۱۷۹).

این تأثیرپذیری و عشق و علاقه ی شهریار بدان حد است که حدود ۷۰ غزل به اقتضای حافظ می سراید. (منزوی، ۱۳۷۲: ۸۱). در این جا به دو نمونه بسنده می کنیم:

حافظ: یاری اندر کس نمی بینم یاران را چه شد دوستی کی آخر آمد دوستانرا چه شد

(غ ۱۶۹، ب ۱)

شهریار: همدمان یا رب کجا رفتند، یاران را چه شد دشمنی کی غالب آمد، دوستان را چه شد
(ج ۲، ص ۸۳۶)

و:

حافظ: بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
(غ ۳۷۴، ب ۱)

شهریار: بیا تا گل برانگیزیم و خار از بن براندازیم غریو بلبلان مستانه بر بام و در اندازیم
(ج ۲، ص ۸۲۶)

وی الگوی غزل خود را از حافظ گرفته است، حافظ مرشد او، مقتدای او، پیر او، مراد او و استاد اوست. اما این تمام آن چیزی نیست که شهریار کرده است. وی بر آن چه که از حافظ گرفته، چیزهایی نیز افزوده است. قریحه ی او، رندی و عرفان را از حافظ، شوخی و شنگی را از سعدی، نازک خیالی را از همشهری اش، صائب وام کرد و سپس همه را از صافی ذهن پالوده و ضمیر روشن شهریار عبور داده و آن گاه با زبانی که بی تأثیر از زبان «ایرج» نیست، درآمیخته و شیوه هایی چند از خود شهریار را نیز به چاشنی به آن افزوده است تا «غزل شهریار» متولد شود. (متزوی، ۱۳۷۲: ۲۴)

شهریار برخلاف حافظ، از نخستین کسانی است که به غزل جمعیت خاطر می بخشد و آن را از شکل مجموعه ای با ابیات مستقل یا شبه مستقل خارج کرده، و به عنوان یک واحد متشکل شعری در خدمت بیان اندیشه و عواطف شعری قرار می دهد. (همان: ۵۶) وی غزل با ابیات نسبتاً مستقل حافظ را بدل به غزلی با ابیات یک دست و یک نواخت می کند. این ویژگی بعداً از خصایص اصلی غزل معاصر می گردد. ۶. آشنایی با نیما

شهریار در حال خواندن و شناختن حافظ بود که با «افسانه» ی نیما برخورد می کند. این برخورد آن چنان در وی اثر می گذارد که حافظ را به یک سو می نهد و غرق در افسانه می شود. وی با خواندن افسانه و متأثر از جاذبه ی شعری نیما، راه تازه ای در شعر برمی گزیند که حاصلش شعرهای پر شور و تکان دهنده ای چون، «هذیان دل»، «دو مرغ بهشتی»، «ای وای مادرم»، «افسانه شب»، «مومیایی»، «در جستجوی پدر» و ... است. شهریار بعد از آشنایی با افسانه، شیفته ی نیما می گردد. این را هم از شعرهای نیمایی وی، و هم از شعرهایی که خطاب یا درباره ی نیما سروده، می توان فهمید. (همان: ۹۴-۹۳)

به قول شهریار، فسانه برایش راه گشاینده ی دنیایی متفاوت می باشد:

فسانه راه گشاینده یکی دنیاست ... (ج ۳، ص ۳۷۰)

افسانه ی نیما برای شهریار، راه وصف و تخیل و رمانتیک را می-گشاید و او را وارد دنیایی جدید می کند:

دوم به وصف طبیعت (تخیل زیبا) است که با فسانه بهین پیشتاز او (نیما) است

ره تخیل زیباست کز فسانه گشود توان (خلاصه رمانتیک) هم بدو افزود (ج ۳، ص ۳۹۹)

از میان اشعار شهریار، به خصوص «دو مرغ بهشتی» تحت تأثیر مستقیم افسانه ی نیما سروده شده است. وی این شعر را با همان وزن و اسلوب و در همان حال و هوا و همان قالب افسانه سروده است. این شعر در واقع ستایش نامه ی است از زبان شهریار خطاب به نیما. (متزوی، ۱۳۷۲: ۹۵) شهریار با این شعر خود در واقع تلفیقی مابین غزل و شعر نیمایی ایجاد کرد. این شعر آخرین تحسینی نیست که شهریار نثار نیما می کند، وی در مرگ نیما قصیده ای می سراید، و غزلی هم خطاب به وی دارد که در آن با به درد دل و گفتگو می پردازد. وی در این غزل از تنهایی خود و نیما در زمانه و در میان مردم صحبت می کند. تواضع و فروتنی شاعرانه ی شاعر نسبت به نیما در این غزل کاملاً نمودار است. (همان: ۱۰۴)

می توان گفت که بعد از حافظ، بیشترین تأثیر را نیما بر شعر شهریار نهاده است. شهریار خود واقف به این امر بود و همیشه در برابر نیما متواضع بود. تعریف هایی چون «پدر شعر نوین»، «شعله جنگل»، «توفان دل دریا»، «صحنه پرداز درخشنده ترین سیما، در سینمای ادبیات نوین» و جز این ها، همه ادای دین شهریار به نیماست. (همان: ۱۰۶)

تأثیرات نیما بر شهریار را نمی توان تنها به چند نمونه خلاصه کرد. به قول شهریار:

بلی فسانه نیما مرا دگرگون ساخت از آن سپس قلم من بخویش مدیون ساخت (ج ۳، ص ۳۹۸)

آشنایی با نیما باعث دگرگونی شهریار شده و شیوه ی شعری او را به شدت متأثر ساخته است. هر چند که نمی توان گفت تأثیرگذاری نیما بر شهریار به اندازه ی حافظ بوده، اما آن چه مسلم است این است که شهریار در جریان تکوین شعر خود، بسیار از نیما و اشعار وی بهره برده است و مقداری از بهترین اشعارش را به تأثیر از نیما سروده است.

وی به تأثیر از نیما، در طریق نیمایی هم طبع آزمایی می کند و قطعات زیبایی چون «ای وای مادرم»، «دو مرغ بهشتی»، «مومیایی»، «پیام به انشتین» از خود به یادگار می گذارد. در اشعار نیمایی وی، به ویژه در «پیام به انشتین» روح انسان دوستی و همدردی با انسان گرفتار جنگال تمدن صنعتی- که یکی از بارزترین

مشخصه های شعر نیما به حساب می آید- موج می زند. (یا حقی، ۱۳۷۸: ۱۷۷)

شایان ذکر است که رابطه‌ی خضوع و فروتنی شهریار نسبت به نیما، اصلاً یک طرفه نبوده است. بلکه نیما هم همین دیدگاه فروتنانه و خاضعانه را نسبت به شهریار داشته است. وی در نامه‌ی که خطاب به شهریار می‌نویسد، با لحن فروتنانه و بزرگووارانه‌ی می‌نویسد و مخاطب خود را «شهریار شهریاران» می‌نامد. در جایی دیگر وی را «نگارین شهریار شهر دلبنده» خطاب می‌کند. نیما همیشه شهریار را با ضمیر خطاب «شما» مورد مخاطبه قرار می‌دهد. (منزوی، ۱۳۷۲: ۱۱۳)

۷. توجه به موضوعات دینی و مذهبی

شهریار فطرتاً شاعری مسلمان و دینی می‌باشد. این ایمان با او زاده شده و با او رشد می‌کند. شهریار وقتی از مادر و پدرش سخن می‌گوید، از ایمان آن‌ها می‌گوید. در دیوان وی هیچ نامی به اندازه‌ی نام «خدا» تکرار نشده است. اسم و یاد خدا، ذکر مدام شاعر است. در تنگناهای شکست از او مدد می‌طلبد و در فراخناهای پیروزی و خوشحالی نیز شکرگذار اوست. (همان: ۱۹۴)

شاعر تسلیم خداست، دل و جانش تسلیم اسلام و پیامبر خدا می‌باشد. وی تقریباً تمامی دفاتر خود را با توحید و مناجات خدا می‌آغازد:

دلم جواب بلی می‌دهد صلا‌ی ترا صلا بزن که بجان می‌خرم بلا‌ی تر

(ج ۱، ص ۹۶)

بعد از آن ذکر از محمد (ص) و قیام و رسالتش می‌کند:

ستون عرش خدا قائم از قیام محمد ص بین که سر بکجا میکشد مقام محمد ص

(ج ۱، ص ۹۷)

شهریار عاشق علی (ع) است. جز ذات باری تعالی که از حد و قیاس فراتر است، از آدمیان هیچ کس به اندازه‌ی مولا علی (ع) ورد زبان او نبوده است. علی علیه السلام، برای شهریار فراتر از یک بشر است، برای او آینه‌ی حق و ترازوی عدالت و مظهر شجاعت و بسیاری فضائل دیگر به حساب می‌آید. وی غزل دلنشین «علی ای همای رحمت» را در وصف آن امام بزرگوار می‌سراید که ورد زبان‌ها گشته است. (همان: ۱۹۹)

بعد از امام علی (ع)، وی برای امام حسین (ع) و قیامش شعرهای بسیاری را دارد:

شیعیان دیگر، هوای نینوا دارد حسین (ع) روی دل با کاروان کربلا دارد امام حسین (ع)

(ج ۱، ص ۹۸)

یا

محرم آمد و نو کرد درد و داغ حسین (ع) گریست ابر خزان هم بیاغ و راغ حسین (ع)

(ج ۲، ص ۹۱۹)

از معراج پیامبر سخن می گوید، واقعه ی کربلا و نجف را بیان می دارد. در رثای آیت الله بروجردی شعر می سراید و . . .

همگی این موضوعات حاکی از خدا ترسی و خدا شناسی شهریار و لطف و توجه وی به پیامبر و ائمه ی اطهار می باشد. چرا که وی خود در دامان خانواده ای پاک و دینی بزرگ شده بود. این مسائل همگی در اشعار این شاعر بزرگ تبریزی نمود پیدا کرده و جلوه ای خاص و ویژه و مردم پسند به اشعارش داده است.

آن چه که در آخر می بایست به آن اشاره کرد، این نکته است که «باوجود دل بستگی شهریار به موازین و سنت های شعری گذشته ایران، نمی توان او را به تمام معنا شاعر سنت گرا تلقی کرد و تأثیر مکتب ها و اسلوب های ادبی معاصر را در شعر او نادیده گرفت». (صدری نیا، ۱۳۸۲: ۱۳۴)

باید گفت که شهریار شاعر نوآوری است. این نوآوری را در اشعار غنایی وی بیشتر می توان مشاهده نمود. شهریار

هم چون اسلاف خود و سنن نظم کلاسیک، در غزلیاتش تنها به ترنم عشق مادی یا محبت الهی نپرداخته، بلکه بسیاری از صحنه های رنگارنگ زندگی اجتماعی، خاطرات و ملاحظات شخصی، روابط و علایق دوستی و خانوادگی، حس وطن دوستی و خلق دوستی، صلح پروری را با مهارت و استادی تمام در غزلیات خود منعکس نموده است. (بیگدلی، سال هجدهم: ۳۲۰) در واقع به قول خود وی می توان گفت که وی تا حدودی شیوه ی تازه ای درست کرده است:

گر من از عشق غزالی، غزلی ساخته ام شیوه تازه ای از مبتدلی ساخته ام (ج ۱، ص ۲۰۸)

نتیجه:

مهم ترین عامل زندگی شهریار که بیشترین تأثیر را در اشعار وی بر جای گذاشته، عشق است. هر چند که این عشق ابتدا زمینی است اما رفته رفته بعد از دوری از معشوق و مانوس شدن با حافظ، آسمانی و متعالی می گردد. شهریار بعد از آشنایی با نیما دنیای جدیدی به روی او گشوده شد و با تجربه ی جدید در شعر نیمایی آثار ارزنده ای را از خود به یادگار گذاشت. استفاده از آرایه های ادبی، به کارگیری فرهنگ عامه و تعابیر و اصطلاحات عامیانه به زبان هنری وی تشخص و جلوه ی خاصی بخشیده است.

منابع

- بیگدلی، غلامحسین، (سال هجدهم)، ویژگیهای هنری شهریار، پاییز سال هجدهم، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، صص ۳۳۴-۳۱۹.
- حافظ، شمس الدین محمد، (۱۳۸۰)، دیوان حافظ، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ سی ام، تهران: انتشارات صفی عیشاه .
- حقوقی، محمد، (۱۳۸۰)، ادبیات امروز ایران، چاپ چهارم، تهران: نشر قطره.
- خلیلی جهانتیغ، مریم، (۱۳۸۰)، سیب باغ جان، چاپ اول، تهران: نشر سخن.
- رفعیان، اسماعیل، (۱۳۸۶)، کوکبه شهریار کشور عشق، چاپ اول، تبریز: مهد آزادی
- شهریار، محمد حسین، (۱۳۶۹)، دیوان شهریار، جلد اول، چاپ نهم، تهران: انتشارات زرین و نگاه.
- _____، (۱۳۶۹)، دیوان شهریار، جلد دوم، چاپ نهم، تهران: انتشارات زرین و نگاه.
- _____، (۱۳۶۹)، دیوان شهریار، جلد سوم، چاپ اول، تبریز: انتشارات رسالت.
- صدری نیا، باقر، (۱۳۸۲)، جلوه های رمانتیسیم در شعر شهریار، سال ۴۶، شماره مسلسل ۱۸۸، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، صص ۱۵۶-۱۳۴.
- علی پور، مصطفی، (۱۳۷۸)، ساختار زبان شعر امروز، چاپ اول، تهران: نشر فردوس.
- منزوی، حسین، (۱۳۷۲)، این ترک پارسی گوی، چاپ اول، تهران: انتشارات برگ.
- یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۷۸)، جویبار لحظه ها، چاپ اول، تهران: انتشارات جامی

شهریار نگین ادب ایران زمین

علی هاشمی*

چکیده

شهریار شاعری تواناست که در زبان آذربایجانی و فارسی به اوج شاعری عروج کرده است حیدربابایه سلام منظومه‌ای جاویدان در ادبیات جهان است. پرده‌ای رنگین و نقشی شایسته و ماندگار است که امید و همت و حرکت جوشان را با هم دارد.

شهریار انواع گونه‌های شعری (قصیده، مثنوی، غزل، قطعه، رباعی و شعر نیمایی) را در کارنامه خود دارد تا جایی که لقب شهریار شرق را به خود اختصاص داد و در آسیای مرکزی، شبه قاره هند، عراق، ترکیه، ترکمنستان و ... قلوب را تسخیر کرد.

چهره‌ی بی‌نظیر شهریار در شعر ترکی، شعر فارسی، موضوعات مذهبی، عاشقانه، مکاتبات شعری او نمایان است. می‌توان ادعا کرد شهریار، شاعر دلها بود. دو مرغ بهشتی، هذیان دل، ای وای مادرم، را از درخشان‌ترین اشعار شهریار می‌شناسیم به جهت سرودن شعر ترکی و فارسی او را شهریار ذولسائین می‌دانند.

با سرودن شعر «علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را» توانست عنایات غیبی را با تارهای احساس روح خود به طلب برانگیزد. شعری پرشور و عارفانه سازد و سیمای ملکوتی و نغمه آسمانی را مانند خورشید کند. شهریار، این ملک الشعرا ی غزل و شاعر بی‌بدیل، عاقبت نقاب بر خاک کشید و نامش زیور و زینده هزاران میدان، شهرک، خیابان، مؤسسه، بوستان و ... در کشور و ممالک حوزه قفقاز و ترکیه و آسیای مرکزی شد و در مقبره الشعرا ی تبریز آرام جای اوست. شهریار خود گفته است:

عزیزیم! بگردانام! اینجیم، ظریفیم! اینجه دلداریم!

بو، یوز بیر سؤزله بیر سؤز وارکی یعنی شهریاریم سان

گولوم سنسن، باغیم سنسن، گلستانیم بهاریم سان

اگر بیر قوش اولارسام من، خزانسیر لاله زاریم سان

کلمات کلیدی: حیدر بابا، قالب های شعری، وطن، آذربایجان، شهریار شرق، عشق آسمانی، هنر مجلل، سیمای ملکوتی و نغمه آسمانی

شهریار ، نگین ادب ایران:

شهریار ذولسانین!!!

حیدربابا کهلیک لرؤن اوچاندا
 کؤل دیینن دؤشان قالخوب، قاجاندا
 باخچالارون چیچکلنؤب آچاندا
 بیزدن ده بیر مؤمکون اولسا یاد ائله
 آچیلیمیان اؤرکلری شاد ائله

ترجمه:

حیدر بابا چو کبک تو پَرْد ز روی خاک
 خر گوش زیر بوته گریزد هراسناک
 باغْت به گل نشسته و گل کرده جامه چاک
 ممکن اگر شود زمنِ خسته یاد کن
 دلهای غم گرفته، بدان یاد شاد کن

زیبایی یک شعر در وزن و آهنگ کلمات همنشینی در یک بیت و هماهنگی آواها از نظر نرمی و درشتی و حتی برداشت و فرو داشتِ حرکات نهاده شده که ذوق هنرمند آنها را به هم دوخته، است تا درخواست دل او را به صورتی مؤثر و دل انگیز بیان کند.^۲

حیدربابا سندی زنده است، و پرده ای رنگین و برجسته از زندگی در روستا را نشان می دهد مضمون بندهای آن شایسته ترسیم و نقاشی است زیرا از طبیعت جاندار سرچشمه می گیرد قلب پاک و انسان دوست شهریار بر صحنه ها نور می ریزد و خوانندگان شعرش را به گذشته های دور می برد. در شعر شهریار امید و همت و حرکت جوشان است و خروشان:

حیدربابا، گون دالووی داغلا سین
 اؤزون گؤلسون، بولاغلارون آغلا سین
 اوشاخلارون بیر دسته گؤل باغلا سین
 یشل گلنده، وئر گتیر سین بویانا
 بلکه منیم یاتمیش بختیم اویانا

ترجمه:

حیدربابا چو داغ کند پشت آفتاب
 رخسار تو بخندد و جوشد ز چشمه آب
 یک دسته گل ببند برای من خراب
 بسپار بساد را که بیارد به کوی من
 باشد که بخت روی نماید به سوی من

^۲- دکتر بهروز ثروتیان، مترجم حیدربابا به فارسی.

زندگی پر نشیب و فراز شهریار:

سید محمد حسین بهجت تبریزی (۱۲۸۵-۱۳۶۷ ه.ش) متخلص به شهریار (پیش از آن بهجت) شاعر ایرانی اهل آذربایجان، که به زبان‌های فارسی و ترکی آذربایجانی شعر سروده است. وی در تبریز به دنیا آمد و بنا به وصیتش در مقبره الشعراي تبریز هم به خاک سپرده شد.

در ایران روز درگذشت این شاعر معاصر را «روز شعر و ادب فارسی» نام گذاری کرده‌اند. مهمترین اثر شهریار منظومه حیدربابایه سلام (سلام به حیدربابا) است که از شاهکارهای ادبیات ترکی آذربایجان به شمار می‌رود و شاعر در آن اصالت و زیبایی روستا در آذربایجان را به نظم و تصویر کشیده است. شهریار در سرودن انواع گونه‌های شعر فارسی مانند قصیده، مثنوی، غزل، قطعه، رباعی و شعر نیمایی تبحر داشته است. از جمله غزل‌های معروف او می‌توان به «علی ای همای رحمت» و «آمدی جانم به قربانت» اشاره نمود.

شهریار نسبت به مولای متقیان، علی بن ابیطالب علیه السلام ارادتی ویژه داشت و شیفتگی عجیبی از خود به حافظ نشان می‌داد.

می‌دانیم مجموعه زندگی شهریار (مجموعه تلویزیونی) شهریار به کارگردانی کمال تبریزی در سال ۱۳۸۴ ه.ش از طریق شبکه دو سیما به نمایش درآمد و از جانب مردم مورد استقبال فراوان قرار گرفت. شهریار شرق:

شهریار کلکسیون کمی نظیر از نبوغ، احساس، عاطفه و البته استاد شعر است. او از نوادر عصر حاضر در بهنه ادب شرق است. او توانسته است علاوه بر قلب هم میهنان خود قلوب بسیاری را در آسیای مرکزی، شبه قاره هند، عراق، ترکیه، آذربایجان، ترکمنستان و ... تسخیر نماید.

آفرینش در دو یا سه زبان رسم معمول شاعران ترک و به ویژه شاعران آذربایجانی بوده و هست می‌توان از این دست شاعران در میان شاعران ترک غیر آذربایجانی به امیر علیشیر نوائی و کمال خجندی اشاره نمود در میان شاعران آذربایجان اما تعداد این شاعران بسیار زیاد است که از آن جمله می‌توان به تعدادی از این شعراي شاخص نظیر: ملا محمد فضولی، صائب تبریزی، حکیم هیدجی، مازون قشقائی، حبیب ساهر، مفتون امینی، حسین منزوی و ... اشاره کرد.

شهریار در این میان بی نظیرترین پدیده‌ای است که در هر دو زبان بسیار موفق و تأثیرگذار عمل کرده است. چهره بی نظیری از شهریار در ادبیات شرق بلکه ادبیات جهان رقم می‌زند، شهریار در دو زبان علاوه بر پیشتازی و نوآفرینی سبک‌های متفاوتی را آفریده و تجربه کرده است.

اینک با یک نگاه اجمالی و در عین حال شمائی کلی از سبک‌ها و قالبهایی که شهریار در دو زبان تجربه کرده است ارائه می‌گردد:

الف- شعر ترکی: ۱- حیدربابایه سلام ۲- غزل ترکی ۳- مکتب سهندیه و شعر آزاد خان ننه ۴- شعرهای متفرقه ای در قالب‌های دیگر هجائی

ب- شعر فارسی: ۱- غزل ۲- سبک شهریار، شامل شعرهایی چون ای وای مادرم و دو مرغ بهشتی، هذیان دل ۳- شعر آزاد نیمایی ۴- قصاید ۵- مثنوی‌ها ۶- قطعات ۷- چهارلختی‌ها و ...

ج- موضوعات مذهبی: مثل اشعاری در مورد امام علی (ع) و امام حسین (ع)

د- موضوعات عاشقانه: که جان مایه اصلی شعر شهریار را تشکیل می‌دهد.

ه- موسیقی: شهریار به فراخور دوستی خود با موسیقی دانانی مثل اقبال آذر، صبا و نیز آشنایی با سه تار، جایگاه ویژه‌ای برای موسیقی قائل است.

و- مکاتبات شعری شهریار: جدائی شهرهای قفقاز از ایران، بخشی از آفرینش‌های شهریار مثل اشعار مکاتبه‌ای او با شاعران آن سوی ارس از این جمله هستند.

ز- اشعاری در دفاع از فرهنگ و زبان آذربایجان: این اشعار به ویژه در دو دهه پایانی عمر او بیشتر به چشم می‌خورد، از این رو آخرین حرف‌های قابل استناد شهریار در مورد عقاید او نسبت به آذربایجان و زبان ترکی نیز همین اشعار هستند.

ح- اخوانیه‌ها: شاعر در مورد دوستان و آشنایان خود که اکثراً از مشاهیر معاصر هستند سروده است. از جمله: بولود قاراچورلو «سهند» قمرالملوک وزیری، کمال الملک، صبا، سایه و ...

شهریار شاعر دلها:

شهریار در طول عمر خود با جریان چپ کنار نیامد او صابون هیچ محفل روشنفکری را به تن خود نمالیده بود می‌دانیم شهریار به همان میزان که با جنبش چپ سرناسازگاری دارد با جنبش راست نیز سازگار نیست. چه شهریار ذاتاً شاعر دلها است. در آن، شاعری و خلاقیت همه قراردادهای ضد فطری اجتماعی و سیاسی و معیشتی را یکسو نهاده و تنها و تنها برای دل خویش آفریده است با اینهمه نمی‌توان گفت که شعر شهریار مورد سوء استفاده جریانها و نمله‌های خاصی قرار نگرفته است. می‌توان گفت شهریار به تنهایی به اندازه شاعران هزاره گذشته نوآوری داشته است. باری زیستن و آفریدن در این قرن طوفانی کار بسیار مشکلی است آنهم برای شاعری مثل شهریار که منتقدان را به هیچ می‌گیرد آفرینش در چنین قرنی آنهم به مدت

سه ربع قرن کار بسیار سختی است شاعر در موضوعاتی از قبیل، زبان، عقیده، دیدگاه سیاسی و ... با مسائل بسیاری روبرو می‌شود.

شهریار و قالب‌ها و سبک‌های متفاوت:

او غزل و شعر آزاد و نو دارد. شهریار به عنوان یک غزل سرا مشهور است اما نابترین آفرینش‌های او معمولاً در فرمها و قالب‌های دیگری تجلی کرده است وقتی یک استاد شعرشناس مثل سیروس شمیسا یا کاووس حسن‌لی صحبت از غزل شهریار می‌کند و حکم خود را در مورد او صادر می‌کند دیگران حکم را به کلیت شعر شهریار تعمیم می‌دهند.

شهریار و نیما:

شعر آزاد: می‌دانیم شهریار و نیما هر دو دلداده هم بوده‌اند، زمانی شهریار برای دیدار نیما به شهر بارفروش شمال می‌رود و زمانی دیگر نیما با فرزندش برای دیدار شهریار به تبریز می‌آید این دلدادگی و تأثیر و تأثر البته در زمینه شعر نیز اتفاق افتاده است و شهریار منظومه دو مرغ بهشتی و هذیان دل و ... را با نیم‌نگاهی به افسانه و شعرهای «پیام به انیشتین»، «مومیایی»، «ای وای مادرم» و ... را با نگاه به دیگر اشعار نیما می‌سراید. این اشعار که در شعر فارسی سبک شهریار لقب گرفته‌اند جزء درخشانترین شعر فارسی شهریار هستند. آقای حسین منزوی می‌گوید:

هر چند که دو مرغ بهشتی تحت تأثیر «افسانه» سروده شده اما انصاف را که شهریار با زبان روان و غنایی خود و تصاویر زنده و دلنشینی که از طبیعت می‌سازد و نیز ضبط گفتگوها و بیان عواطف، در «دو مرغ بهشتی» از «افسانه» پیش می‌افتد و به قول معروف اگر «فضل تقدم» با نیماست، «تقدم فضل» با شهریار است. شهریار پیشنهادهای نیما را مورد استقبال قرار می‌دهد اما هرگز به یک مقلد صرف تبدیل نمی‌شود.

شهریار ذولسانین

دو زبانه یا ذولسانین بودن شهریار از محسنات جدی آفرینش اوست و اما همین امر یکی از موانع جدی در پیش روی شهریار شناسان یا یکی از دو زبان شعری او هستند لاجرم به یکی از دو زبان ترکی و فارسی تسلط دارند.

شهریار گرفته:

«تور. کو بیر چشمه ایسه من اونو دریا ائله دیم»

اگر ادعای شهریار را قبول نکنیم که نمی‌کنیم اما تأثیر کم نظیر او را برای شعر ای ترک زبان در کل منطقه آسیا را انکار نمی‌توان کرد.

شهریار و سه سبک متفاوت در شعر ترکی

۱- حیدربابایه سلام: قالب این منظومه خارق‌العاده اگرچه «قوشما» یعنی قالب متداول شعر ترکی است محتوا و زبانش از جنس دیگر است. شهریار، بشر دوستی، فراق، غم، اندوه و شکوه را در آنجا جمع کرده است. و به ادبیات جهان تقدیم نموده است. که بشرح زیر می‌باشند:

الف- قوشما

ب- شعر کلاسیک عربی و فارسی

ج- فولکلور آذربایجان

د- شعر عاشیقی

ه- بررسی پدیده مهاجرت ترکان آذربایجان به مرکز و بازتاب پنهان و آشکار آن در حیدربابا

۲- سهندیه: این شعر چیزی فراتر از نبوغ است می‌دانیم شاعران آذربایجان مانند: معجز شبستری، حبیب ساهر، محمد بی‌ریا، محمدعلی فرزانه، هاشم طرلان با ادبیات ترکی ترکیه و یا جمهوری آذربایجان آشنایی داشته‌اند، در آفرینش خود تحت تأثیر ادبیات آن سامان بوده‌اند. اما هیچکدام مانند سهندیه نتوانستند خلق کنند. سهندیه که نماد قدرت، عظمت، شکوه، استواری، فخامت، نوآوری در زبان ترکی در این سوی ارس است خیلی پربرگ و بار شد.

۳- غزل ترکی و شهریار

سادگی زبان علی‌آقاواحید، و مضامین بکر خاص خود شهریار، لطافت و در عین حال سادگی و پاکی زبان و حضور بسیار کم‌رنگ و آژه‌های غیرترکی از شاخصه‌های برجسته غزل‌های ترکی شهریار است. می‌توان از شاعران معاصر در این قالب به غزل‌های خانم سحر اردبیلی، و آقای علی کریمی مراغه‌ای اشاره کرد.

زندگی معنوی:

در غزل‌های شهریار خلاقیت و آفرینش هنری و روح انسان دوستانه، حساس، صلح‌جو و معنوی شهریار قابل شناخت و ستایش است. زندگی شهریار زندگی معنوی است. همین شاخصه او را به یک شاعر ملی شرقی بدل کرده است. شعر او در میان همه مردم ایران از هر طایفه و قوم و ملتی اعم از عوام و خواص، جوان و پیر، زن و مرد طرفدار دارد.

علت محبوبیت شهریار:

شهریار حرمت همه را نگاه داشته بود و همواره عزیز و شهریارانه زیسته بود. شاعر دارای ظرافت عاطفی می باشد اندکی غم، یا شادی، ناهمواری، محبت، کینه، دوری، خشونت، محرومی، در وجود او طوفانی بر می‌انگیزد، این عواطف، یک بهره بیان غم‌ها و شادی‌ها، خواهش‌ها، امیدها، آرزوهای هنرمند وابسته به روزگار جوانی و خواست‌های ما آدم‌هاست که هنر با لطیف‌ترین و مؤثرترین بیان آنها را القاء می‌کند. این حالت عاطفی را در منطق اروپایی عشق می‌نامند و این خشت نخستین هنر شاعری می‌باشد.

تمایل روحی شاعر به عشق آسمانی و ملهم از آیات قرآنی و احادیث و روایات و اخبار عارفان و سیر در معراج حکمت اشراق وی را به سوی محبتی آسمانی عروج می‌دهد که برازنده طبع شکوهمند و هنر مجلل اوست.

شاعر عنایات غیبی را با تارهای احساس روح خود به طلب برمی‌خیزد و این مناجات را می‌سراید:

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را که به ما سوا فکندی همه سایه‌ها را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

با سرودن این غزل پرشور و عارفانه و «شب و علی» در مثنوی‌های شیوای خویش، سیمای شهریار، آن سیمای ملکوتی و آن نغمه آسمانی، همانند با خورشید تابندگی می‌گیرد.

علاقه شهریار به وطن

شهریار در غزل عید خون، قصاید مهمان شهرپور، آذربایجان، شیون شهرپور، بالاخره مثنوی تخت جمشید علاقه خود را به آب و خاک وطن ابراز داشته است.

شهریار شاعر سه‌زبانه است:

۱- ترکی آذربایجانی ۲- فارسی ۳- عربی

تازگی مضمون، خیال، تعبیر، حتی قالب شعر دیوان شهریار را از بسیاری شاعران عصر متمایز ساخته است.

سرانجام شهریار

سرانجام خورشید حیات شهریار و ملک سخن و آفتاب زندگی ملک الشعراء بی بدیل ایران زمین پس از هشتاد و سه سال تابش پرفروغ در آذربایجان غروب کرد. اما او هرگز نمرده زیرا نام او زینده روز ملی شعر و ادب ایران و نیز صدها میدان، خیابان، مرکز فرهنگی، بوستان و ... در کشورمان و نیز ممالک حوزه ترکستان (آسیای مرکزی) و قفقاز و ترکیه گردید.

آثار شهریار

- ۱- حیدریبا در سال ۱۳۲۲ هـ ش منتشر شد و مورد استقبال قرار گرفت. (به زبان مادری اوست)
- ۲- منظومه روح پروانه (با مقدمه ملک الشعراء بهار و سعید نفیسی در سال ۱۳۱۰ منتشر شد. شهریار می‌گوید: «معتقدم که هرگز به حد کمال شعر نرسیده‌ام...»

قصیده ای از شهریار

آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟	بی وفا حالا که من افتاده ام از پا چرا؟
نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی	سنگدل این زودتر می‌خواستی حالا چرا؟
نازینا ما به ناز تو جوانی داده‌ایم	دیگر اکنون با جوانان ناز کن با ما چرا؟
آسمان چو جمع مشتاقان پریشان می‌کند	در شگفتم من نمی‌باشد ز هم دنیا چرا؟
در خزان هجر گل، ای بلبل طبع حزین	خامشی شرط وفاداری بود غوغا چرا؟
شهریارا بی حیب خود نمی‌کردی سفر	این سفر راه قیامت می‌روی تنها چرا؟

شهریار و عشق به ایران

شهریار در دیوان سه جلدی خود آذربایجان را خاستگاه زرتشت پیامبر می‌داند مردم این دیار را از نژاد آریایی می‌خواند و نسبت به اشاعه سخنان تفرقه‌انگیز که بوی تهدید و تجزیه از آن به مشام می‌آید هشدار می‌دهد و خطاب به آذربایجان می‌گوید:

تو همایون مهد زرتشتی و فرزندان تو	پور ایرانند و پاک آئین نژاد آریان
اختلاف لهجه ملیت نزاید بهر کس	ملتی با یک زبان کمتر به یاد آرد زمان
گر بدین منطق ترا گفتند ایرانی نه ایی	صبح را خواندند شام و آسمان را ریسمان ^۴

غزلهای سوزناک شهریار به ذائقه عموم خوش آیند است می‌توان او در مراحل زندگی با دوستان با ذوق و هنرمند خود نرد عشق می‌بازد. از دوستان او مرحوم شهریار، مرحوم صبا، نیما یوشیج، فیروز کوهی، تفضلی، سایه را می‌توان اسم برد.

عشق طولانی و آتشین او در غزل توشه سفر دیده می‌شود.

عشقهای عارفانه او را در غزل انتظار می‌جویم.

محرومیت و ناکامی شهریار را در غزل گوهر فروش می‌خوانیم:

^۴ - دیوان استاد شهریار، ج ۱، ص ۳۵۲.

دو خواب شهریار :

در سیزده سالگی ، شهریار در خواب می بیند بر روی قله کوهها طبل بزرگی را می کوبند و صدای آن طبل در اطراف و جوانب می پیچد و به قدری صدای آن رعد آساست که خودش نیز وحشت می کند این خواب شهریار را می توان به شهرتی که پیدا کرده تعبیر کرد.

در نوزده سالگی شهریار خواب دوم را می بیند شهریار مشاهده می کند در استخر بهجت آباد (قریه ای در شمال تهران بوده است). با معشوقه خود مشغول شنا است و غفلتاً معشوقه را می بیند که به زیر آب می رود، و شهریار هم بدنبال او به زیر آب رفته، هر چه جستجو می کند، اثری از معشوقه نمی یابد، و در قعر استخر سنگی به دست شهریار می افتد که دنیا را چون آفتاب روشن می کند و می شنود که از اطراف می گویند گوهر شب چراغ را یافته است. این خواب شهریار هم بدین گونه تعبیر شد که معشوقه در مدت نزدیکی از کف او رفت و در همان بهجت آباد تحول عارفانه ای برای شهریار دست می دهد که گوهر عشق و عرفان معنوی را در نتیجه آن تحول، می یابد.

شهریار توکلی غیر قابل وصف است علاقه به آب و خاک و وطن را در غزل عید خون، آذربایجان، شیون آورده است. و تلخ ترین خاطره شهریار مرگ مادرش است که در روز ۳۱ تیر ماه ۱۳۳۱ ش اتفاق می افتد، که در منظومه «ای وای مادرم» آن را نشان داده است. شیرین ترین خاطره برای شهریار روزهایی است که دختری به نام شهرزاد خدا به او عطا کرده است. موقعی که شهرزاد با لهجه شیرین آذربایجانی شعر و تصنیف فارسی می خواند شهریار نمی تواند کثرت خوشحالی و شادی خود را مخفی بدارد.

شهریار تخلص خود را از دیوان حافظ با فال انتخاب کرده است:

که چرخ سگه دولت به نام شهریاران زد روم به شهر خود و شهریار خود باشم

شهریار وقتی بدورد حیات گفت بنا به وصیتش در زادگاه خود در مقبره الشعرا سرخاب تبریز با شرکت قاطبه ملت و احترام کم نظیر به خاک سپرده شد چه نیک فرمود:

برای ما شعرا نیست مُردنی در کار که شعرا را ابدیت نوشته اند شعار

شهریارا اتحاف

گولوم سسن، باغیم سنسن، گلستانیم بهاریم سان
اگر بیرقوش اولارسام من، خزانسبز لاله زاریم سان
منه مریم، منه عیسی، منه تورات، منه قرآن
سنین عشقینده صنعانم، منیم نازلی خوماریم سان

دیلیم، آغزیم، سوزوم سنسن، گلوم، قلییم، گوزوم سنسن
 منیم جانیم، نوزوم سنسن منیم صبر و قراریم سان
 منیم دردیم، منیم چاره‌م، هلال ابرولی مه پاره‌م
 کدرستندن، سوننج سندن، نشاطیم سان، غباریم سان
 آورەك هر نه دیله‌ر، سنسن، یگانه بیر دیلك سنسن
 جوییم سان، سئوالیم سان، مقدس بیر شعاریم سان
 گوجوم، آرخام، یاخین دوستوم، یاخیندان دا یاخین دوستوم
 پولاد عزمیم، اراده‌سن، تو گنمز اقتداریم سان
 مه بیرمی دولی جان سان، ایلاهی عالی الهام سان
 انلیم - طایفام، یتیم - یوردوم، شیرین دوغما دیاریم سان
 محبت سن، صداقت سن، ملاحت سن، سعادت سن
 خزینه‌م، ثروتیم، واریم، منم سن هر نه واریم سان
 دوشونجه‌م، آرزیم، امیدیم، خیالیم ان بویوک فیکریم
 منیم سرریم، منیم گیزلین نهانیم، آشکاریم سان
 منیم گوندوز گونوم سنسن، گنجه آیم سمالاردا
 جلالیم، شهرتیم، شانیم، حیاتیم، افتخاریم سان
 منه شیرین، منه لیلی، منیم زهره‌م، زلیخام سان
 منیم اصلیم، منیم فخریم غروریم سان، وقاریم سان
 منیم نغمه‌م، منیم سازیم، سازیمدا ان لطیف تیلسن
 منه ان دادلی بیر مجلس، او مجلسده نگاریم سان
 یتیم زندان، نوزوم محبوس، منی بیر یوخلیان سنسن
 گنجه طوفانلی دریاده، ایشقلی بیر کناریم سان
 نه اولسون غم قوشون چکمیش، دوتوب اطرافیمی دشمن
 باشی داغلار قده ریوکسکک اوچولماز بیر حصاریم سان
 قاشین طاقی منه معبد، او رعنا قامتین مقصد
 قیامت‌لر، قیام ائتسه، منیم پروردگاریم سان

منیم عالی مقامیم سان، منیم عالی مرامیم سان
 حیاتدا هر نه ایسترسم سؤینجی انتظاریم سان
 سنی قلبیم له من سئودیم، اونی چیرپیندیران سنسن
 دئمک کی وارلیغیم سنسن اوردکده شاه داماریم سان
 عزیزم! بیردنام! اینجیم، ظریفیم! اینجه دلداریم!
 بو، یوز بیر سؤزله بیر سؤز و اُرکی یعنی شهریاریم سان!

منابع و مأخذ:

- ۱- دیوان استاد محمدحسین شهریار (بہجت تبریزی «سه جلدی»)
- ۲- حیدر بابایہ سلام
- ۳- دکتر بهروز ثروتیان مترجم حیدر بابا بہ فارسی
- ۴- این ترکی پارسیگوی
- ۵- هاشمی - علی، شهریار (ملک الشعرائی غزل ایران)
- ۶- هاشمی - علی، شهریار یا (یاغان بولود)
- ۷- رحیمزاده آوانسر - اسماعیل، گام‌های شکوهمند شهریار
- ۸- www.google.com
- ۹- شهریار و خاطرات او
- ۱۰- گفتگو با دختر شهریار در اندیشه جوان
- ۱۱- شهریار ایران - بختیار (آذربایجان)
- ۱۲- کتاب‌های دبیرستانی (ادبیات فارسی متوسطه)
- ۱۳- شهریار و شعرهای ترکی او
- ۱۴- علیزاده - فرزانه. شهریارا بیرباخیش (دانشجوی ریاضی دانشگاه علم و فن ارومیه)
- ۱۵- آب‌برین - سیف‌الدین (دکترای ادبیات فارسی و ریاست دانشگاه بین‌المللی آزاد اسلامی ماکو - تک برگ‌هایی از شهریار)
- ۱۶- ملک الشعرائی بهار - شهریار و سخن او
- ۱۷- سعید نفیسی - مقدمه‌ای بر دیوان شهریار

جلوه های رمانتیسم در شعر شهریار

دکتر علیرضا صالحی^۱

حامد رفعت جو^۲

چکیده:

مکتب ادبی «رمانتیسم» به واسطه دارا بودن ویژگی های شرق پسند که بی ارتباط با خاستگاه شرقی آن نیست با شکستن قیود کلاسیک، همراه با پیام آزادی در شعر و حس، بین قرون هجده و نوزده، ادب اروپا سپس ادبیات جهان را تحت تاثیر خود قرار می دهد.

در این رهگذر، ادب ایران از سال های ۱۳۰۱ به بعد متأثر از این مکتب گردید، شاعرانی با شعری سراسر رمانتیک در دامان خویش می پرورد.

شهریار، این شاعر برجسته معاصر، با جذب و ارائه مؤلفه های رمانتیک در شعر به ویژه غزل های باب خویش و بروز مختصات چگونگرایش به حس غنی، عشق و غم، طبیعت گرایی و با شکستن

^۱ عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب

^۲ مدرس دانشگاه

برخی از قیود زیر لفظی و معنایی، در کلام منظوم خود شعرهایی با ویژگی‌های رمانتیک سروده که تحلیل این ویژگی‌ها، موضوع اصلی این مقاله به شمار می‌رود.

کلید واژگان

مکتب ادبی رمانتیسم، شهریار، ویژگی رمانتیک، شعر، ساختار.

مقدمه

«رمانتیسم»^۱ این مکتب ادبی اروپایی از مکاتب برجسته ادبی و هنری تاریخ ادبیات جهان محسوب می‌گردد.

برخی فردریش شلگل^۲ را از اولین پایه گذاران این کلمه در متون ادبی داشته اند^۳. این مکتب ادبی در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم با ویژگی‌های خاص که عمده‌ی آن شکستن قیود و ساختارهای هنر دوره‌ی کلاسیک^۴ و نئوکلاسیک^۵ بود پا به عرصه وجود نهاد.

تأثیرات این مکتب ادبی در شرق و به ویژه در هنر و ادب ایران باعث شد تا شعرا و نویسندگان فزوانی به این طرز نگارش روی آورده، آثار جاویدانی از خویش بر جای بگذارند.

¹-Romantism

2-Friedrich schelegel

³-Cuddon j.A.A Dictionary of literary terms P.587

⁴ Chssic

5.New Classic

در ایران نیما یوشیج، فریدون توللی، نادر پور و فروغ فرخزاد نمایندگان تام مکتب ادبی رمانتیسم البته با ویژگی های تغییر یافته و تلطیف شده بودند.

شعرای دیگر نیز چون مشیری، سهراب سپهری، استاد شهریار و... تا حدودی با به کار بردن ساختارها و مفاهیم رمانتیکی در شعر خود پنجره ای جدید در ادب ایران باز کنند و البته نقش شهریار در مساله رمانتیسم ایرانی بسیار قابل تامل و چشمگیر می نماید.

عمده محوریت بحث حاضر، تبیین شاخصه های مکتب ادبی «رمانتیسم» به ویژه «رمانتیسم ایرانی» و انطباق مختصات شعری استاد شهریار به عنوان یکی از برجسته ترین شعرای احساس گرای معاصر ایران با پارامترهای این مکتب ادبی تاثیر گذار بوده است.

مساله رمانتیسم

پس از رخداد انقلاب صنعتی در اروپا و پیش آمد بحران معنای مکتبی ادبی با گرایش ضد فلسفی با مورد تشکیک قرار دادن اصالت عقل، در هنر پایه ریزی می گردد.^۷

نحله های سه گانه مکتب ادبی جدید که از آن به «رمانتیسم» یاد می شد در کشور های انگلستان، آلمان و فرانسه نضج گرفت.

^۱ -سیررمانتیسم در اروپا، ص ۱۶۱.

^۲ -واژه نامه هنرشاعری، ص ۱۶۰.

^۳ Victor Marie Hugo

هوگو^۸ این مکتب را «آزادی از قیود و شرایط بی‌مورد» نامید^۹. بر این اساس، شعر نیز بنا بر ادعای شلی، به کاربرد تخیل که موجب تماس مشخص با مثل افلاطونی نهفته در وراء پدیده‌های عادی می‌گردد، اطلاق شد^{۱۰}.

این شعر شروع به بالیدن کردن و کم‌کم گستره آن از اروپا به سایر کشورهای جهان کشیده شد. دکتر زرین کوب شعر مکتب رمانتیسم را به نوعی مدیون کانت^{۱۱} نیز دانسته است^{۱۲}.

ویژگی‌های رمانتیسم:

اساسی‌ترین ویژگی مکتب ادبی رمانتیسم ساختار مشکلی است. در واقع این مکتب به منظور مضعل کردن پایه‌های سرسخت هنر کلاسیک پا به عرصه‌ی وجود نهاد.

دیگر ویژگی برجسته رمانتیسم فرد‌گرایی است با تغییر معیار جمال‌شناسی، و پایه‌ریزی آن بر اساس کشف مرکزیت «خود» که به عنوان یکی از عظیم‌ترین دستاوردهای رمانتیسم به شمار می‌رود نگرش به جهان به طور بنیادین تغییر می‌کند و جای خود را به فرد‌گرایی عاطفی می‌سپارد^{۱۳}. از این مساله در مکتب رمانتیسم به «ایندیویدوآلسیم»^{۱۴} تعبیر می‌شود.

۴- برسمندسخن/نادرزین پور ص ۲۸۸

۵- Percy Bysshe Shelley .

۱۱- In Kant

۱۲- باکاردان اندیشه، ص ۳۳۱

۱۳- ادبیات تطبیقی، ص ۶۹

احساس گرایی و ویژگی دیگر مکتبی رمانتیسم است که شاید آن را بتوان مهم ترین ویژگی این مکتب دانست .

در نظر « وردزورث^{۱۵} » شعر پیش و بیش از هر چیز ، دخل و تصرف در احساسات انسانی با هدف سلامتی ذهنی و اخلاقی آدمی است^{۱۶} .

در واقع ، احیای احساسات پاک بشری و ویژگی برجسته ای است که هر اثر رمانتیک از آن بهره می جوید^{۱۷} این امر وابسته به نبوغ شاعرانه ای است که هوگو از ان به عنوان عنصری ضروری در شعر یاد می کند^{۱۸} .

گرایش به شرق و فرهنگ شرقی از دیگر شاخصه های رمانتیسم است .

کسانی چون هوگو ، لامارتین^{۱۹} و موسسه^{۲۰} به ادبیات فارسی توجه نشان داده اند و حتی هوگو در قسمتی از کتاب « زنان شرقی » خویش ملهم از این ادبیات است^{۲۱} . در همین رابطه فردریش شلگل معتقد است متعالی ترین نوع رمانتیسم را باید در شرق جستجو کرد^{۲۲} .

¹⁴-Individualism .

¹⁵-Wordsworth

¹⁶ -تاریخ نقد جدید، ج ۱، ص ۱۷۱ .

¹⁷ -رمانتیسم ، اصول آن و نفوذ آن در شعر معاصر ایران ، ص ۲۱۵ .

¹⁸ -ادبیات تطبیقی ، غنیمی هلال ، ص ۷۵

¹⁹-Alphnse Luis marie de lamartine

6-Musset

⁹ -بنیاد شعر نو در فرانسه و پیوند آن با شعر فارسی ، ص ۴۸

10-باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران ، ص ۱۲۳

از دیگر مشخصات شعر رمانتیک روی آوردن به بدوی گرایی و فرهنگ عامیانه و نیز ترانه های غیر رسمی است که از آن به ادب فولکلور^{۲۳} تعبیر می شود.

ویژگی برجسته ی دیگری که شعر رمانتیک داراست همانا طبیعت گرایی است در این مبحث ، مدنیت گریزی و روی آوردن شاعر به مظاهر پاک طبیعت وحشی و بکر از مهمترین موارد است .

عشق و غم گرایی که ویژگی دو بعدی مکتب رمانتیسم محسوب می شود از یک جهت سازنده و از سوی دیگر ویران کننده . این مؤلفه در آثار رمانتیک های برجسته به اوج خود می رسد . و گاه به « رمانتیسم سیاه » می انجامد موسسه در این رابطه می نگارد :

« زیباترین آوازاها ، آواز نومیدان است ؛ من بسیاری از این آوازاها را می شناسم که گریه خالص است »^{۲۴} و این تعبیری است بر « آزادی جوهره ی شاعرانه^{۲۵} » که اندوه و عشق را بی پروا در کنار هم آورده است .

آنچه تا کنون بر شمردیم اگر چه مختصات مکتب رمانتیسم اروپایی است ، اما باید خاطر نشان ساخت این مکتب پس از رسوخ به فرهنگ شرق به ویژه ایران و نفوذ در شعر شعرای معاصر کشور ما کم و بیش همان ویژگی ها را البته با تفاوت های خاص بر جای نهاد .

²³-Folklore

²⁴ -نهضت رمانتیک ، ج ۱ ، ص ۱۲۷

²⁵ - مکتب های ادبی ، ج ۱ ، ص ۱۹۴ .

هر چند رمانتیسمی که بر ادب ایران-تأثیر نهاد دقیقاً همان رمانتیسم اروپایی نبود لیکن تأثیر برجسته‌ترین ویژگی‌های رمانتیسم یعنی تخیل و احساس؛ فرد گرایی، غم گرایی، شکستن ساختارها (که در ایران با شکستن قالب نیز مترادف بود) در سخن شاعران معاصر کشور کاملاً قابل لمس می‌باشد.

رمانتیسم ایرانی و شهریار.

شهریار و رمانتیسم

از سال ۱۳۰۱ یعنی زمان ارائمینفست شعر نو با انتشار شعر افسانه اثر نیما یوشیج رمانتیسم ایرانی که در واقع برگرفته از رمانتیسم اروپایی بود با مختصات خاص خویش در اشعار برخی از برجسته‌ترین شاعران ایران ساری گشت.

محمد حسین بهجت تبریزی (شهریار) (و ۱۲۸۵ هـ. ش) از جمله برجسته‌ترین شعرای معاصر ایران با سرلوحه قرار دادن احساس و تخیل خویش که در ارتباط با مسائل زمان بود اشعاری سرود که از آنها می‌توان به اشعاری تأثیرگذار و قابل‌تدقیق در پهنه ادب معاصر فارسی تعبیر کرد.

وی به مکتب رمانتیک دلبستگی خاصی داشت و در مقدمه دیوان خویش مطالبی راجع به مکاتب ادبی درج کرده که مکتب ادبی رمانتیسم را در میان آنها با موشکافی بیشتری توضیح داده است.^{۲۶}

وی در تعریف این مکتب آزادی هنر، بیان احساسات، تخیل و فانتزی را جزء برترین ویژگی‌های رمانتیسم بر شمرده و تحت عنوان رمانتیک در شعر فارسی از آن یاد کرده است.^{۲۷} در جایی

از دیوان خویش بزرگان مکتب رمانتیسم را بر می‌شمارد: [صفی «لافونتن»^{۲۸} و «ویکتور هوگو»
 «گوته»^{۲۹}، «شیللر»^{۳۰} صفی «لامارتین» و «لرمانتف»^{۳۱} و «موسسه»، «مولیر»^{۳۲}] ^{۳۳}

۲- نمون ویژگی های رمانتیسم ایرانی در شعر شهریار :

آنچه که ما در اینجا از آن به عنوان رمانتیسم ایرانی از آن یاد می‌کنیم در حقیقت مجموعه ویژگی‌هایی است که اشعاری عمیق از حیث تخیل و احساس و به تبع اندوه و عشق و نیز سایر موارد مربوط به رمانتیسم را شامل می‌شود.

شعر شهریار از ابعاد مختلف گرایش واضحی به مکتب رمانتیسم دارد که اهم آن به شرح ذیل می‌باشد که در غزلیات، قصاید، دو بیتی‌ها و رباعیات مثنوی‌ها، قطعات و دیگر اشعار او مشهود است:

الف) احساس گروایی :

یکی از مهمترین ویژگی‌های شعر رمانتیک نمود احساس در آن است که از این نظر اشعار شهریار به نقطه‌ی اوج حسن در شعر دست می‌یازد.

²⁷ -دیوان شهریار ص ۵۰

²⁸ -Jean de Lafontaine

²⁹ -JOHN Wolfgang Von Goethe

³⁰ -Schiller

³¹ -Lermotov

³² -Moliere

³³ -دیوان شهریار، ج ۲، ص ۷۰۸.

بسیاری از ادبیات شهریار از بن مایه های حسی قوی بر خوردار هستند :

« هر شب از حسرت ماهی من و یک دامن اشک

تو هم ای دامن مهتاب پر از پروینی^{۳۴}

« باش کز شوق گل رویت غزلخوان ما ز خنیزم

فصل گل چون بشنوم غوغای مرغان بهاری^{۳۵}»

چنانکه در این ادبیات ملاحظه می شود خصیلت رمانتیکی ادب احساس گرا در شعر شهریار نمود نام دارد.

نحوه ی بروز این احساس یا این صفت رمانتیک در شعر شهریار به صورت مستقیم است یعنی شاعر در بسیاری از موارد، صریح و بی پرده علایق خود را ابراز کرده و سعدی وار بدون حاشیه به ابراز حس قوی و غنی شعر پرداخته است.

« شکفته ام به تماشای چشم شهلایی

که جز به چشم دلش نشکند تماشایی^{۳۶}»

³⁴ -دیوان شهریار، ج ۱ ص ۳۲۷.

³⁵ -همان، ص ۳۹۱.

³⁶ -دیوان شهریار، ج ۱، ص ۴۳۵.

در این رباعی با دقت قبلی دقیقی چنین می‌سراید:

« چون صبح شود کنار جو می‌گیرم

دنبال خیال و آرزو می‌گیرم

هر باد که از وی به نشابور آید

من بوی حبیب را از اومی‌گیریم»^{۳۷}

احساس‌گرایی شهریار از مهم‌ترین ویژگی‌های رمانتیک شعر اوست.

شهریار بدون حس در حقیقت شهریار نیست. او شاعری است که با حس و تجربه‌ی حسی خواننده خود را منقلب می‌کند.

این احساس‌گرایی شاعر در غزلیات وی به نسبت شاعر اشعار بیشتر است در این راستا شاعر جها نشناسی را قابل تاویل صحیح و شناخت می‌داند^{۳۸} و ادب‌غنایی راهکاری بر این مساله است.

ب) ساختار شکنی و هنجار‌گریزی:

از دیگر ویژگی‌های مهم رمانتیک شعر شهریار ساختار شکلی و هنجار‌گریزی در عرصه‌ی شعر است. عمده تجلی این شکستن ساختار در قالب متجلی می‌شود. هر چند شهریار شعر احساس

³⁷ - همان، ص ۶۲۸.

³⁸ - آیین آینه، ص ۱۱۱.

گرای خویش را بیشتر در قالب غزل ارائه می‌نماید اما باید به خاطر داشت که اکثر شاعران معاصر وی به تبع از موج جدید شعر شکستن قالب را آغاز کرده بودند.

شهریار نیز در چنین جوی که به تاثیر از شعر نیمایی ساختار اشعار با شکستن وزن شکل تازه ای به خود گرفته بود، برخی از اشعار خویش را با این مختصه ی مهم رمانتیسیم ایرانی سرود.

شعر بلند « جلوه ی خدا در هند » بیش از ۱۳ صفحه از دیوان وی را مستغرق ساخته است:

« اگر نقاش را با نقش و با رنگت سرو کار است

طبیعت با تو از دم کال گاه نقش و نقاشی است »

چه اقیانوس بی ساحل

جمادی و نباتی یا کمه حیوانی و انسانی ...^{۳۹}

همچنین است در اشعاری چون مومیایی که شعری است بر سبک و سیاق شعر آزاد نیمایی و شعر نقاش که بیشتر از حیث قافیه ساختار شکنی نمود، و دیگر شعرهای ساختار شکن شاعر،

ادب غنایی: شعر را گره خوردگی عاطفه و تخیل دانسته اند.^{۴۰}

³⁹ - دیوان شهریار، ج ۲، ص ۱۳۴۳.

⁴⁰ - طیران، آدمیت، ص ۱۸۸.

عشق زیر بنای شعر رمانتیک است. استاد شهریار ضمن درک عمیق این مقوله، استفاده تامی از مبحث عشق در آثار خویش به ویژه در غزل‌های خود می‌برد؛

«عشق را آب بقا خورده است تیغ

کشتگان عمر جاویدان کنند»^{۴۱}

شهریار را به جز افشاندن جان در جانان

درد عاشق نشنیدم که دواپی دارد»^{۴۲}

گاه این عشق با ترنم موسیقی هم‌نوا می‌شود:

ترانه غزل شهریار از آن شیواست

که حق صحبت ساز صبا نگه دارد»^{۴۳}

عشقی که در آثار رمانتیک‌های عصر نیمایی و سپس از آن به ویژه شهریار موج می‌زند به نوعی متأثر از رمانتیک‌های اروپا است و غالباً با اظهار ناله و درد و غم همراه است و معمولاً فراق جای وصال را می‌گیرد و سرانجام آن حسرت و ناامیدی است. این امر از آن جانشی می‌شود که اساساً

41- دیوان شهریار، ج ۱، ص ۲۲۳.

42- همان، ص

43- همان، ص ۱۶۴.

عشق رمانتیک در مقوله ی عشق های افلاطونی جای می گیرد که نتیجه ای جز سوز و گداز عاشق و حرمان ندارد و گاه سر نوشتی جز مرگ در انتظار عاشق نیست^{۴۴}.

شهریار به واسطه ی تجربه ی تلخ عشق گاه اظهار دردی فزون از حد می کند.

« برخیز بیش از این نتوان بار غم کشید ما می رویم بلکه بیاریم یار را »^{۴۵}

گاه عشق را خارج از اختار می داند :

« عشق اگر بود اختیاری ، چشم هم باطن شکاف

می شد از خوبان کنی یار وفاداری جدا »^{۴۶}

اما در هر حال عشق را موجب فر و شکوه خویش می شناسد :

« ما شهریار کشور عشقیم هوش دار نتوان شکست کوکبه شهریار را »^{۴۷}

و می داند بر درد عشق درمان هم اوست :

« عاشقی درد است و درمان نیز هم

۴۴- سپرغزل در شعر فارسی ، ص ۲۳۱.

۴۵- دیوان شهریار، ج ۱، ص ۸۰

۴۶- دیوان شهریار، ج ۱، ص ۷۲.

۴۷- همان، ص ۸۰

مشکل است این عشق آسان نیز هم»^{۴۸}

در این بیت فوق اشاره ای رندانه به بیت زیر از حافظ دارد که توام با دید جدیدی است :

« الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها »^{۴۹}

مضمون غنایی در غزلیات شهریار رنگ و بویی مولانا گونه نیز دارد :

« در نماز قبله گاهی پشت و روست کافر عشقم مسلمان نیز هم »^{۵۰}

و سرانجام نوشداری عشق و محبت است که در نزد شهریار جهان را به بهشت تبدیل می کند ؛

« شهریار اگر آیین محبت باشد چه حیاتی و چه دنیای بهشت آیینی »^{۵۱}

فرد گزایی

یکی از بارزترین ویژگی های شعر رمانتیک فرد گرا بودن آن است . بسیاری از اشعار رمانتیک

شهریار نیز از این خصیصه بهره مند هستند . بسامد بالای ضمیر « من » ، « م » و شناسه « م » در اشعار

این شاعر ارجمند گواه این معنی است :

« امشب ای ماه به درد دل من تسکینی

48- همان ، ص ۳۲۲.

49- دیوان حافظ ، ص ۹.

50- دیوان شهریار، ج ۱، ص ۲۲۳.

51- همان ، ص ۴۲۷.

آخر ای ماه تو همدرد من مسکینی

کاهش جهان تو من دارم و من می دانم

که تو از دوری خورشید چه ها می بینی^{۵۲}

چنانکه ملاحظه می شود ضمیر « من » تنها در دو بیت فوق چهار بار تکرار شده و با دو شناسه « م » در « دارم » و « می دانم » شش ضمیر و شناسه راجع به خویش در دو بیت آمده است .

گاهی نیز اشاره ی به خویش با ضمیر شخصی صورت می گیرد و این از ظرایف شعر شهریار است که با نوعی التفاف همراه می گردد :

« چه شد که بار دگر یاد آشنا کردی چه شد که شیوه بیگانگی رها کردی »^{۵۳}

البته گاه در شعر استاد ، ضمیر راجع به خویش تنها به خود شاعر بر نمی گردد و به طریقه ی عرفا منظور اصل انسانی است :

« چو شاهی که ز زلف خود اوفتد به کمند

عجب که خود قفس مرغ جان خویشتم »^{۵۴}

⁵² - دیوان شهریار، ج ۱، ص ۴۲۷.

⁵³ - همان، ص ۲۸۶.

⁵⁴ - همان، ص ۳۱۴.

شعر عامیانه :

سرودن شعر عامیانه و دور شدن از برخی مصادیق کلاسیک از دیگر مشخصات برخی از اشعار شاعران رمانتیک اروپا و نیز رمانتیسم ایرانی است.

شهریار در برخی از اشعار خویش به ویژه شعر جالب « فال گردو » به این خصیصه شعر رمانتیک بسیار نزدیک می شود :

« گردویی بانگ می زند هر سال

گردوی تازه نقل تو دارم

کوچه ها آشناست با این صوت

همچو گل پونه ای که پیک بهار

این یکی هم پیام تابستان

او گزارش گهی به کوچه ی ماست

با صدای اصیل تهرانی

می زند بانگ نقل تو دارم ...»^{۵۵}

و شاهکار جاوید «حیدر بابا» که بر بلندای این ویژگی رمانتیسم قرار دارد از شعرهای برجسته استاد شهریار محسوب می گردد و در پایان مجموعه ی «سمفونی دریا» نقش بسته است.

طبیعت گرایی:

اساساً شعر رمانتیک شعری است طبیعت گرا. گرایش به زندگی طبیعی و بدوی گرایی و توصیف طبیعت همانگونه که هست با همان مناظر وحشی و دست نخورده از دیگر ویژگی های ادب رمانتیک شعرای عصر نیما و سپس از او است.

شاید سخن «ویلیام کوپر»^{۵۶} که «خداوند روستا را آفرید و انسان شهر را»^{۵۷} در اینجا مصداق کاملی یابد.

گرایش به طبیعت و استفاده از عناصر و واژگان طبیعی در شعر شهریار دقیقاً مشهود است. گویی این طبیعت گرایی با روحیه ی حساس شاعر علقه ی دیرینه ای داشته است که اینگونه می سراید:

«به شب در عالم دریا ابوالهول طبیعت بین نهان در کسوت تاریکی و تنهایی دریا»^{۵۸}

«می چرخد آسمان و شب و روز می پرند با کسوج ابرها و هیاهوی بادها»^{۵۹}

⁵⁵ -دیوان شهریار، ج ۲، ص ۱۳۴۰.

⁵⁶ -William Cowper

⁵⁷ -سیررمانتیسم در اروپا، ص ۸۴-۸۵.

⁵⁸ -دیوان شهریار، ج ۲، ص ۱۰۴۵.

در راستای طبیعت گرایی، عبارت "مدنیت گریزی" شکل می‌گیرد که در اشعار شهریار فرار از دست مظاهر تمدن و آرزوی رهایی از چرخ صنعت و پناه بردن به آرامش طبیعت در عشق دیده می‌شود:

صدای زندگی بشنو، طبیعی یا که ماشینی

به جمعیت های جنجالی و درق و بوق ماشین ها

صدای گردش چرخ حیات صنعتی را بین

چه جانکاه است

بزن از شهر ها بیرون

صدای کشتزاران بشنو و صوت چراگاهان

چه ذوق انگیز!

برو در قلب جنگل ها

صدای جیغ طوطی های وحشی بین

به جنگل ها صدای نعره درندگان را باش

که دنبال شکاز خویش می گردند.....»^{۶۰}

به گواهی چنین اشعار می توان اذعان کرد که روح طبیعت گرای شهریار با طبیعت انس ویژه داشته است.

اندوه رمانتیک:

این مختصه از ویژگی های اشعاری است که در نهایت رقت قلب سروده شده اند و شاعر با تمام وجود اندوه درون خویش را که غالباً نشأت گرفته از غم عشق، فراق و هجران دوست، محبوب و یار می باشد به نحوی بسیار تأثیر گذار بر صفحه ی کاغذ جاری می کند.

این ویژگی به قدری گیرا است که بسیاری از مخاطبین را تحت تأثیر خود قرار می دهد:

از جمله مهم ترین این اشعار « کتاب های یتیم »، « حالا چرا » و « ای وای مادرم » می باشند که به نحوی بسیاری قابل تأمل و رقت انگیز در دیوان اشعار وی آورده شده اند

آنچه در ادب رمانتیک " سیلان بی اختیار احساسات " ^{۶۱} نامیده و بر پایه ی غیر عقلانیات ^{۶۲} نهاده شده حقیقتی است که از عشق وجود شاعر بر آمده و گویای حالات درونی اوست که از خلال آثار وی کاملاً مشهود است. ^{۶۳}

⁶⁰ - دیوان شهریار، ج ۲، ص ۱۳۵۰.

⁶¹ - تاریخچه نقد ادبی، ص ۱۰۵.

⁶² - همان، ص ۱۰۷.

آثار اندوه‌گرای شهریار حکایت از دل سوخته وی دارد او عشق را با تمام وجود لمس کرده و نا کامی حاصل از آن را در درون خویش حس نموده است.

« نه غمی می رود و نی هوس می آید

عجیب ای دل که هنوزت نفسی می آید»^{۶۴}

«انتظارش هر دم عمری به پایان می برد

و که این یک دم مرا تا پای عمری پیر کرد»^{۶۵}

شعر رمانتیک ایرانی که با « نیما » آغاز شده و شعر افسانه این شاعر نخستین راهگشای ادب جدید بوده است در عشق و غم‌گرایی مورد تتبع شهریار واقع شده و حتی استاد در غزلی این شعر و شاعرش را هم‌نوی درد درون خویش دانسته است:

« نیما غم دل گو که غریبانه بگیریم سر پیش هم آریم و غریبانه بگیریم ...

من نیز چون تو شاعر افسانه‌ی خویشم باز آ به هم ای شاعر افسانه بگیریم»^{۶۶}

گویی داغ و اندوه و فراق همواره با اوست

⁶³ - جستارهایی پدیدارشناسه پیرامون هنروزیایی، ص ۲۱۵۱.

⁶⁴ - دیوان شهریار، ج ۱، ص ۲۴۶.

⁶⁵ - همان، ص ۱۶۸.

⁶⁶ - همان، ص ۳۳۵.

« به سر شور و نشاط نو جوانان

به دل داغ عزیزان دارد این عمر »^{۶۷}

نتیجه :

« رمانتیسزم » این مکتب ادبی اروپایی ، با مختصاتی نظیر احساس گرایی ، تخیل غنی ، شکستن ساختار های مکتب کلاسیک و... در پایان قرن هجدهم در اروپا بالید و سپس به ادب سایر ملل جهان رسوخ یافت .

در این میان ادب ایران از سال ۱۳۰۱ که افسانه نیما یوشیج سروده شد رسماً به سوی این مکتب ادبی گرایش یافت و شاعران به شکستن قیود و بروز احساس قوی در شعر روی آوردند .

استاد شهریار با شعری سراسر شور و عشق و جذبه از شعرای بزرگ معاصر است که می توان گفت در شعر خویش از ویژگی های این مکتب حس گرا بهره جسته و دل گویند های با رنگ و بوی رمانتیسزم در سراسر دیوان او ، هویدا است .

شعر استاد با ویژگی های برجسته ای نظیر : گرایش وافر به ابراز حس ، شکستن برخی از قیود و حصار های شعری در ساختار و معنا ، روی آوردن به ادب غنایی و بروز عشق پاک در شعر ، فرد گرایی ، گرایش به شعر عامیانه ، طبیعت گرایی و بسامد بالای اندوه رمانتیک در شعر ، سخنی سراسر از دل بر آمده و طبیعتاً بر دل نشسته ارائه می کند که از این حیث مولفه های رمانتیسزم را تا حد قابل ملاحظه ای در شعر به منصفه ی ظهور نهاده است

منابع

- اشرف زاده ، رضا ، رمانتیسم اصول آن و نفوذ آن در شعر معاصر ایران مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد . شماره اول و دوم ، سال سی و پنجم . بهار و تابستان : ۱۳۸۱
- بیگد لو ، رضا : باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران، نشر مرکز . تهران . چاپ اول : ۱۳۸۰
- جعفری جزئی ، مسعود : سیر رمانتیسم در اروپا نشر مرکز، تهران چاپ اول ؛ ۱۳۷۵
- حاکمی اسماعیل : طیران آدمیت ، مرکز باز شناسی اسلام و ایران (باز) تهران ؛ چاپ اول ؛ ۱۳۸۲
- خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی ؛ دیوان حافظ نسخه علامه قزوینی و قاسم غنی . نشر شقایق . تهران . چاپ دهم ؛ ۱۳۸۱
- دیچرز . دیوید ؛ شیوه های نقد ادبی . ترجمه محمد تقی (امیرا صدیقیانی ، غلامحسین یوسفی ، انتشارات علمی تهران . چاپ اول ؛ ۱۳۶۶
- زرین کوب . عبد الحسین با کاروان اندیشه، انتشارات امیر کبیر ، تهران چاپ اول ؛ ۱۳۶۳
- زیرک زاده ، غلامحسین ؛ نهضت رمانتیک در ادبیات فرانسه، انتشارات دانشگاه تهران ؛ ۱۳۳۲
- سید حسینی . رضا ؛ مکتب های ادبی، موسسه ی انتشارات نگاه ، تهران، چاپ یازدهم : ۱۳۷۶
- شمیس ، سیروس ؛ سیر غزل در شعر فارسی ، انتشارات فردوس، تهران، چاپ اول ۱۳۶۲

- شهریار . محمد حسین ؛ دیوان شهریار، موسسه انتشارات نگاه، تهران ، چاپ سی و سوم :
۱۳۸۷
- ضمیران محمد ؛ جستار هایی پدیدار شناسانه پیرامون هنر و زیبایی ، نشر کانون ، تهران ، چاپ
اول ؛ ۱۳۷۷
- غنیمی هلال ، محمد ؛ ادبیات تطبیقی ، ترجمه : مرتضی آیت ... زاده شیرازی ، موسسه
انتشارات امیر کبیر ، تهران چاپ اول: ۱۳۷۲
- قبادی ، حسینعلی ؛ آیین آینه ، دفتر نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس ، تهران ، چاپ
اول ؛ ۱۳۸۶
- میر صادقی ، میمنت ؛ واژه نامه هنر شاعری ، انتشارات کتاب مهناز ، تهران ، چاپ دوم ،
۱۳۷۶
- وزین پور، نادر: بر سمند سخن ، انتشارات فروغی ، چاپ اول : ۱۳۶۶
- ولک ، رنه : تاریخ نقد جدید ، ترجمه : سعید ارباب شیرانی ، انتشارات نیلوفر ، تهران ، چاپ
اول : ۱۳۷۵-۱۳۷۴
- هنرمندی ، حسن ؛ بنیاد شعر نو در فرانسه و پیوند آن با شعر فارسی ، انتشارات کتابفروشی زوار
، تهران ، چاپ اول : ۱۳۵۰

-cuddon j-A:A Dictionary of literary terms revised edition

(افست ایران) Penguin Books 1994

شهریارم، لسان هاتف غیب
(بجٹی پیرامون تاثیر قرآن و حدیث در شعر شهریار)
کبری نودهی**
چکیده

قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم و ائمه اطهار همواره از مهم ترین منابع الهام برای اهل قلم و ذوق و اندیشه ایرانی بوده است. بهره گیری شاعران و نویسندگان از کلام وحی و احادیث به شیوه های گوناگون از قبیل تلمیح، اقتباس، تحلیل و نظایر آن علاوه بر این که حاکی از تاثیر عمیق این منابع در قلمرو زبان و ادبیات فارسی است، نمایانگر سهم عمده ای است که اهل ذوق و قلم در اشاعه ی فرهنگ قرآنی و اسلامی داشته اند. در همین راستا شاعران بزرگی در عرصه ی زبان و ادبیات فارسی ظهور کرده اند که از قرآن و احادیث و روایات بهره ها برده اند. از جمله ی این شاعران می توان به استاد محمدحسین شهریار شاعر بزرگ معاصر اشاره نمود. اعتقاد راسخ وی به مبانی دینی و مذهبی بازتاب گسترده ای در اشعارش داشته تا بدانجا که می توان گفت بخش عمده ای از اشعار وی ملهم از آیات قرآن و کلام پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم است. این موضوع نگارنده را بر آن داشت تا شیوه ها و شگردها ی این شاعر ارجمند را در بهره گیری از قرآن کریم و احادیث و روایات - هر چند به اختصار - مورد تحقیق و تدقیق قرار دهد.

واژه های کلیدی: قرآن، حدیث، اثرپذیری، شهریار، بیت، آیه.

مقدمه

استاد شهریار یکی از شاعران ممتاز و ستارگان پر فروغ آسمان ادب معاصر است. خلاقیت و پویایی در اشعارش موج می زند که صد البته ریشه ی آن را باید در انس با قرآن مجید و تاثیر شگرفی که این کتاب مقدس بر ذهن و زبان او داشته، جستجو نمود. استغراق شهریار در کلام وحی و سخنان پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام نشان دهنده عطش و شیفتگی او به این منابع وحی است و همین امر، تاثیرپذیری او را از قرآن کریم و سخنان اهل بیت علیهم السلام دو چندان کرده به گونه ای که این مطلب، به عنوان یکی از مهم ترین ویژگی های شعری وی در آمده است. فراوانی کاربرد عبارات و تعبیرات قرآنی و نوآوری و مهارت وی در تلفیق این گونه مفاهیم و موضوعات علاوه بر آن که نشانگر تاثیر این منبع سرشار لایزال الهی بر ذهن و زبان شهریار است، گویای اشراف و تسلط وی بر مقولات و مفاهیم مربوط به حوزه ی قرآنی نیز می باشد. سعی نگارنده در این مقاله بر آن بوده تا بخشی از تاثیر قرآن و حدیث را در شعر شهریار به خوانندگان بنمایاند.

اثرپذیری از قرآن کریم و احادیث به شیوه ها و روش های گوناگونی انجام می پذیرد که از آن جمله اند: اثرپذیری واژگانی، تصویری، تفسیری، برآیندسازی، اقتباس و تضمین، تلمیح و... که در این قسمت نمونه هایی از این شیوه ها از دیوان استاد شهریار ارائه می گردد.

۱- واژگانی

بررسی دیوان استاد شهریار حاکی از وام گیری بسیار وی از واژه ها و ترکیبات قرآنی است بدین ترتیب که گاه واژه یا ترکیب قرآنی یا حدیثی را عینا با همان ساختار عربی و گاه با اندک تغییر در شعر خود آورده نظیر این ابیات:

این نگین، خاتم النبیین است آفرینش، خلاصه اش این است

(شهریار: ۱۳۸۷، ۶۹۱)

«خاتم النبیین» ترکیب قرآنی است که در توصیف پیامبر اکرم آمده و با همین ساختار در این آیه ملاحظه می شود: «ما کان محمدا ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیما» محمد (ص) پدر هیچ یک از مردان شما نیست لیکن او رسول خدا و خاتم انبیاست و خداوند بر همه امور عالم و آگاه است. (سوره احزاب، آیه ۴۰)

صعود تو آدمی تا خط خیرالبشر سقوط تو نیز هم تا حد شرالدواب

(همان، ۱۱۵۱)

« شرالدواب » نیز وام گرفته شده از آیه: « ان شرالدواب عندالله الصم البکم الذین لایعقلون » بدترین چینه‌گان نزد خدا کسانی هستند که از شنیدن و گفتن حرف حق کر و لال اند و در آیات خدا تعقل نمی‌کنند. (سوره انفال، آیه ۲۲)

مقام نخل شهادت به سدره و طوباست سعادت است که دستی رسد به دامانش

(همان، ۱۱۶۳)

سدره از واژه های قرآنی به کار رفته در این آیه می باشد: « و لقد راه نزله اخری عند سدره المنتهی عندها جنت الماوی » یک بار دیگر او (جبرئیل) را رسول مشاهده کرد در نزد مقام سدره المنتهی بهشتی که مسکن متقیانست در همان جایگاه سدر است. (سوره نجم، آیات ۱۳-۱۵)

این اختلاف کلمه چه ام الخبائثی است زاینده فساد و فزاینده دم به دم

(همان، ۱۱۴۲)

« ام الخبائث » وام گرفته از حدیث معروف نبوی است: « الخمر ام الخبائث » شراب مادر همه پلیدی‌ها است و شهریار نیز تفرقه و اختلاف بین امت اسلام را سرمنشا همه فسادها و پلیدی‌ها دانسته است.

چه شهری، جنت الماوی است گویی چه نخلی، سدره و طوباست گویی

(همان، ۷۹۰)

جنت الماوی و سدره از ترکیبات و واژه های قرآنی هستند و برگرفته از این آیه: « و لقد راه نزله اخری عند سدره المنتهی عندها جنت الماوی » یکبار دیگر او (جبرئیل) را رسول مشاهده کرد در نزد مقام سدره المنتهی بهشتی که مسکن متقیانست در همان جایگاه سدر است. (سوره نجم، آیات ۱۳-۱۵)

زمانی هم با اندک تغییر لفظی یا معنوی، واژه یا ترکیب قرآنی و حدیثی را در شعر خویش آورده نظیر ترکیب « بنیان مرصوص » را که از آیه: « ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص » خدا آن مومنان را که در صف جهاد کافران مانند سد آهنین همدست و در عهد با وفا و پایدارند بسیار دوست می‌دارد. (سوره صف، آیه ۴) با اندک دگرگونی لفظی در این بیت آورده:

به قرآن وصف او بنیان مرصوص صف مولا علی سردار صفدر

(همان، ۱۱۳۲)

۲- ترجمه

ترجمه واژه یا عبارت قرآنی یا حدیثی یکی دیگر از شیوه های اثر پذیری است که استاد شهریار بهره های فراوان از آن برده که چند نمونه را اینجا نقل می کنیم:

جبر و تفویض از آن امام مبین گفت نیمی از آن و نیمی از این

(همان، ۸۷۸)

ترجمه ای است آزاد از سخن امام جعفر صادق (ع) در باب جبر و اختیار که فرمودند: « لاجبر و لا تفویض بل امر بین الامرین »

نه جبر و نه واگذاری بلکه چیزی میان این دو امر.

یا در این بیت که به بیان مفاخره حضرت علی (ع) پرداخته ترجمه ای از حدیث نبوی « انا مدینه العلم و علی بابها » من شهر علم هستم و علی دروازه آن، به دست داده:

من علی شاه ولایت به دو عالم سمر هستم شهر علم است رسول اله و من باب و در هستم

(همان، ۱۱۹۹)

یا بیت:

خدا را دست فوق دست شیطان که از میت برآرد حی و برعکس

(همان، ۱۱۹۰)

که مصرع دوم ترجمه بخشی از آیه: « ان الله فالتق الحب و النوی یخرج الحی من المیت و مخرج المیت من الحی... » خداست که در جوف زمین دانه و هسته را می شکافد تا سبزه و درخت شود و زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید آرد. (سوره انعام، آیه ۹۵)

از این حکومت مطلق، فرار، ممکن نیست کجا روی که نه در زیر آسمان باشی

(همان، ۱۱۲۲)

ترجمه فرازی از دعای کمیل است « و لایمکن الفرار من حکومتک » از دایره حکومت تو گریز ممکن نیست.

قلیل ما به چشم کافران دایم به تکثیر کثیر کافران در چشم ما پیوسته در تقلیل

(همان، ۱۱۶۸)

این بیت ترجمه ای است از آیه « کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیر باذن الله والله مع الصابرين » چه بسیار که به یاری خدا گروهی اندک بر سپاهی که بسیارند غالب آمده اند و خدا یار و معین صابران است. (سوره بقره، آیه ۲۴۹)

نه زمین زیر پای توست نژند نه سرت می خورد به چرخ بلند

(همان، ۸۰۶)

ترجمه بخشی از این آیه است: «ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولاً و هرگز در زمین به کبر و ناز مرو و غرور و نخوت مفروش که به نیرو زمین را نتوانی شکافت و به کوه در سربلندی هرگز نخواهی رسید. (سوره اسراء، آیه ۳۷)

۳- برآیند سازی

در این شیوه واژه و ترکیبی جدید که بر ساخته از آیه یا حدیث است در شعر آورده می شود و در شعر شهریار نمونه های متعددی از این نوع به چشم می خورد نظیر ترکیب « خلیفه الله » در این بیت:

واسطه جز خلیفه الله نیست کو به شان نفخت من روحیست

(همان، ۷۷۸)

که آن را از آیه شریفه: « و اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه... » آن گاه که پروردگار فرستادگان را فرمود من در زمین خلیفه ای از بشر خواهم گماشت. (سوره بقره آیه ۳۰) بر ساخته است. یا ترکیب « صور اسرافیل » که بر ساخته از آیه: « یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا » آن روزی که در صور بدمند تا مردگان زنده شوند و فوج فوج به محشر در آیند. (سوره نبا، آیه ۱۸)

قوم گویی به صور اسرافیل به خود آمد از آن خمود و جمود

(همان، ۱۱۵۹)

۴- اقتباس و تضمین

در برخی از اشعار شهریار عبارت قرآنی یا حدیثی با همان ساختار عربی یا با اندک تغییر و دگرگونی که مقتضای وزن و قافیه است آورده شده مثلاً این آیه را « لاکراه فی الدین... » در پذیرش دین اجبار و اکراه نیست (سوره بقره، آیه ۲۵۶) به قصد استشهاد و استناد در بیت زیر اقتباس کرده:

خلاف نص قرآن نیست آئین نه قرآن گفته لاکراه فی الدین

(همان، ۷۹۲)

یا بیت :

ما رمیت اذ رمیت می شنوی

از کماندار ناوک اندازان

(همان، ۱۱۵۳)

که آیه « ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی .. » (ای رسول) چون تو تیر افکندی نه تو بلکه خدا افکند (سوره انفال، آیه ۱۷) را به قصد تشبیه و تمثیل اقتباس کرده است.

بانگ هل من ناصر آید به گوش از کربلا وز بهشتی منعکس می گردد این صوت و بلا

(همان، ۱۱۵۸)

اقتباسی است از عبارت معروف امام حسین (ع) در روز عاشورا که فرمودند « هل من ناصر ینصرنی » کسی هست که مرا یاری کند. یا در ابیات زیر که گزاره « لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار » را با هنر نمایی و نکته پردازی خاصی تضمین نموده :

در اینجا نعره زد عمرو و مقاتل در اینجا کفر شد با دین مقابل
پیمبر ناله کرد و یا ولی گفت پس آنگه لافتی الا علی گفت

(همان، ۷۹۲)

یا آیه : « و انک لعلی خلق عظیم » و در حقیقت تو بر نیکو خلقی عظیم آراسته ای. (سوره قلم، آیه ۴) که در مصرع دوم اقتباس کرده :

جلوه خالق اعظم نمایند به خلق مگر از غرفه انک لعلی خلق عظیم

(همان، ۱۱۰۹)

یا این بیت :

بود معراج خاتم مقبل

عین نظوی السماء کطی السجل

(همان، ۷۷۹)

که تضمینی است به قصد تشبیه و تمثیل از این گزاره قرآنی: « یوم نظوی السماء کطی السجل للکتب کما بدان اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین » روزی که آسمان ها را مانند طومار در هم پیچیم و به حال اول که آفریدیم باز برگردانیم این وعده ماست که البته انجام خواهیم داد. (سوره انبیاء، آیه ۱۰۴)

۵- حل و تحلیل

در دیوان شهریار به مواردی بر می خوریم. آیه یا حدیث از وزن یا صورت اصلی خود بصورت کامل یا ناقص خارج شده و در شعر استاد تجلی یافته نظیر این بیت :

وصف کالانعام یا بل هم اذل آیت شایسته ای در شان ماست

(همان، ۴۷۸)

که بخشی از آیه : « و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لایفقهون بها و لهم اعین لایبصرون بها و لهم آذان لایسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل » و محققا بسیاری از جن و انس را برای جهنم واگذاریم آنها را دلهایی است بی ادراک معرفت و دیده های بی نور بصیرت و گوش های ناشنای حقیقت آنها مانند چارپایانند بلکه بسی گمراه ترند. (سوره اعراف، آیه ۱۷۹) در مصرع اول حل شده است.

خواننده باشی به سوره یاسین کلهم یسبحون فی الفلک

(همان، ۷۷۹)

مصرع دوم صورت تحلیل یافته این آیه می باشد: « لالشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لاللیل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون » نه خورشید را شاید که به ماه رسد و نه شب به روز سبقت گیرد. (سوره یس، آیه ۴۰)

۶- تفسیری

استاد شهریار گاهی مضمون آیه یا حدیثی را به شیوه تفسیر بیان نموده به عبارت دیگر مضمون و مایه آیه یا حدیث را گسترده و در شعر شرح و بسط داده مانند این ابیات:

پسرم مشرک خدا نشوی	هرگز از این خدا جدا نشوی
شرک با یک چنین خدای کریم	ذنب لایغفر است و ظلم عظیم
هر که را شرک در جبت نیست	از دو دین نیست وز دو ملت نیست
شرک در دین هم از دو روزردیست	که دورویی و ناجوانمردیست

(همان، ۸۰۵)

که تفسیر آیه « و اذ قال لقمان لابنه و هو يعظه يا بني لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم » وقتی را که لقمان در مقام پند و موعظه به فرزندش گفت ای پسرم هرگز شرک به خدا نیاور که شرک ظلم بسیار بزرگی است. (سوره لقمان، آیه ۱۳)

یا این بیت ها :

آن یتیم از در این خانه قدم و نهاد	تا نشد شام عزیزان تو با وی تقدیم
شیرزادان علی شام ندارند امشب	تا یتیم این همه بی شام نخسبد به گلیم
شام خود کس نتواند به فقیران دادن	زهی آن مکتب اسلام که اینش تعلیم
« هل اتی » نازل در شان بتول عذراست	مرحبا مهبط تنزیل خداوند حکیم

(همان، ۱۱۱۰)

که مضمون سوره « دهر » را که در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شده شرح و بسط داده است.

۷- الهامی - بنیادی

گاه شهریار مایه سخن خویش را از آیه یا حدیثی الهام گرفته و شعر خود را بر آن بنیان نهاده و با هنرمندی و مهارت خاصی بیان داشته است :

به سر سجده شکافد سر مولا و رنه روبهان کیست که با شیر خدا جنگ کنند

(همان، ۱۱۵۵)

که بنیاد گرفته بر این آیه است: « کانهم حمر مستفره فرت من قسوره » گویی خران گریزانی هستند که از شیر درنده می گریزند. (سوره مدثر، آیات ۵۰-۵۱)

نگر چگونه دمیدند صور اسرافیل که مردگان همه برخاستند و این غوغاست

(همان، ۱۱۴۸)

ملهم از آیه : « و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون » و چون در صور دمیده شود به ناگاه همه از قبرها بسوی خدای خود به سرعت می شتابند. (سوره یس، آیه ۵۱)

فساد رو به صلاح است و صبح کاذب هم سیاه می رود، اسپید باز می گردد

(همان، ۱۱۶۴)

بنیاد گرفته بر آیه « جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا » رسول حق آمد و باطل را نابود ساخت که باطل خود لایق محو و نابودی ابدی است. (سوره اسراء، آیه ۸۱)

شهید در دو جهان جفت فتح و پیروزیست چرا که دولت جاوید یافته جانش

(همان، ۱۱۶۳)

الهام گرفته از این آیه است: « قل هل تریصون بنا احدی الحسنین » بگو آیا جز یکی از دو نیکویی، پیروزی یا شهادت برای ما چشم دارید؟ (سوره توبه، آیه ۵۲)

درفش فتح و ظفر با سپاهیان خداست جهان به جبهه توحید باز می گردد

(همان، ۱۱۶۳)

بیت ملهم از آیه: « اذا جاء نصر الله و الفتح » هنگامی که یاری خدا آمد پیروزی حتمی است. (سوره نصر، آیه ۱) می باشد

۸- تلمیحی

برخی از اشعار شهریار بر پایه نکته قرآنی یا حدیثی است که با نشانه و اشاره ای همراه است مانند این

بیت:

ای دل اینش دو ودیعه است: کتاب و عترت گر به جانش بخزیدی به جهانش مفروش

(همان، ۱۲۰۰)

که با استفاده از جزء تلمیحی « کتاب و عترت به حدیث نبوی: « انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی » همانا من دو چیز گرانبها در میان شما باقی می گذارم کتاب خدا و عترتم، اشاره نموده.

۹- تصویری

برخی از تصاویر شعری استاد شهریار از قرآن و حدیث وام گرفته شده مثلا وی نکته قرآنی یا روایی

را مشبه به تشبیه خود قرار داده:

تو گو طیرا ابابیل اند، طیارات اسلامی سپاه ابرهه، صدام و بارد بر سرش سجیل

(همان، ۱۱۶۷)

شاعر در این بیت هواپیماهای جنگنده نیروی هوایی ایران را به ابابیل و نیروهای بعثی را به سپاه ابرهه و بمب هایی را که بر سر آنها فرو ریخته شده به سجیل تشبیه نموده و تمامی این تصاویر را از سوره فیل اخذ کرده است: « و ارسل علیهم طیرا ابابیل ترمیهم بحجاره من سجیل » و بر هلاک آنان مرغان ابابیل را فرستاد تا آن سپاه را به سنگ های سجیل سنگ باران کردند. (سوره فیل آیات ۳-۴)

همین جنگ خلیج فارس با فرعون آمریکا همانا داستان حضرت موسی و رود نیل
به کعبه، فتنه آل سعود و جمعه خونین دگر ره فدیه ذبح عظیمی بود از اسماعیل

(همان، ۱۱۶۸)

تصویر بیت نخست از آیه: « و اذ استسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشره عینا... » وقتی که موسی برای قوم خود به جستجوی آب بر آمد و ما به او دستور دادیم که عصای خود را بر سنگ زن پس دوازده چشمه آب از آن بیرون آمد. (سوره بقره، آیه ۶۰) بر گرفته شده و در بیت دوم، جریان کشتار خونین حاجیان ایرانی در سال ۱۳۶۶ توسط نیروهای وهابی سعودی را بر اساس آیه: « و فدیناه بذبح عظیم » و بر او گوسفندی فرستاده و ذبح بزرگی فدا ساختیم. (سوره صافات، آیه ۱۰۷) تصویر سازی نموده است.

۱۰- چند سویه

گاه در برخی از اشعار دیوان استاد شهریار چند شیوه اثرپذیری ملاحظه می گردد نظیر:
گویی از خواب قرون باز هم اصحاب الکهف دیده شد بازش و با دولت بیدار آمد

(همان، ۱۱۳۹)

ترکیب « اصحاب الکهف » بر ساخته از آیه: « فضربنا علی اذانهم فی الکهف سنین عددا ثم بعثناهم... » پس ما در آن غار از خواب بر گوش و هوش آنها تا چند سالی پرده بیهوشی آویختیم. پس از آن خواب، آنان را برانگیختیم. (سوره کهف، ۱۱-۱۲) (شیوه برآیند سازی) ضمن آن که اثرپذیری تلمیحی نیز در این بیت کاملا آشکار است.

به صوتی یادگاری از پیمبر اذان سر کرد و گفت الله اکبر
شهادت می دهم اول خدا را خدای انبیا و اولیا را
پس آنکه مهبط روح الامین را محمد رحمه للعالمین را

(همان، ۷۹۸)

الله اکبر وام گرفته از نخستین جمله اذان است و بیت دوم ترجمه « اشهد ان لا اله الا الله » و بیت سوم اقتباس آیه « و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین » و ای رسول ما تو را نفرستادیم مگر آن که رحمت برای اهل عالم باشی. (سوره انبیا، آیه ۱۰۷)

واسطه جز خلیفه الله نیست

کو به شان نفخت من روحی است

(همان، ۷۷۸)

شاعر ترکیب «خلیفه الله» را از آیه شریفه « و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفه... » آن گاه که پروردگار فرستادگان را فرمود من در زمین خلیفه ای از بشر خواهم گماشت. (سوره بقره آیه ۳۰) بر ساخته و نشان از شیوه برآیندسازی دارد و مصرع دوم تضمین این گزاره قرآنی است: « فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعو له ساجدین » پس آن گاه که او را به خلقت کامل بیاراستم و از روح خود در او بدمیدم همه به امر من بر او به سجده در افتید. (سوره ص، آیه ۷۲)

صوت کم کن گر آدمی به صفات کز حمار است انکراالصوات

(همان، ۸۰۶)

بیت علاوه بر آن که ترجمه آیه می باشد: « واغضض من صوتک ان انکراالصوات لصوت الحمیر » سخن آرام گونه با صدای بلند که منکر و زشت ترین صداها صوت الاغ است. (سوره لقمان، آیه ۱۹) دارای اثرپذیری اقتباس است.

طفلی از کوچه ندا داد و لاتقهر خواند نکند کامده باشد به در خانه یتیم

(همان، ۱۱۰۹)

تضمین گزاره « فاما الیتیم فلا تقهر » به شکرانه آن هرگز تو هم یتیم را مران. (سوره ضحی، آیه ۹) ضمن آن که تلمیحی به مضمون آیات نخستین سوره دهر نیز دارد.

منجم به سفر داد احتمال اجل که اقتران زحل دیده بود و برج حمل
بگفتمش برو این عشوه ها به خود بفروش برای من چه عطارد چه مشتری چه زحل
عقیدت است و جهاد و اجابت و تسلیم رضای من به قضای خدای عزوجل

(همان، ۱۱۰۵)

نتیجه

قرآن و اشاعه ی فرهنگ قرآنی و اسلامی یکی از مهم ترین و موثرترین عواملی است که غنای زبان و ادب پارسی و اعتلای آن را موجب گردیده است تا بدانجا که بسیاری از شاعران و نویسندگان پارسی نوشتار، کلام و شعر خود را بدان زیب و زینت بخشیده اند. آراستگی شعر و ادب از این رهگذر، سبب گردید تا شیوه های گوناگونی در بهره گیری از آیات قرآن کریم متداول و رایج شود و در نهایت، ابداع آرایه های متعددی از قبیل اقتباس، تلمیح، تحلیل و نظایر آنها را سبب شد و شگردهایی را پدید آورد که با گذشت قرن ها زیبایی و جذابیت خویش را از دست نداده و هنوز هم مورد استفاده ی دوستداران ادب قرار می گیرد. استاد محمدحسین شهریار از شاعران برجسته و گرانقدر معاصر با تمسک به آیات و احادیث و روایات شعر خویش را رنگ و جلایی خاص بخشیده است. بررسی دیوان این شاعر گرانمایه حاکی از آن است که او به شیوه های متنوع و متعددی از این منابع عظیم معارف اسلامی بهره گرفته و آن را در شعر خود به نیکی نمایانده که مهم ترین این اثرپذیری ها عبارتند از: اثرپذیری تلمیحی، وازگانی، تصویری، تفسیری، الهامی - بنیادی و... که نمونه هایی از آن در خلال این گفتار ارائه گردید. سخن آخر آن که تاثیرپذیری شهریار از قرآن کریم، محصول غور و تعمق و انس وی با این کتاب آسمانی بوده و کمتر شعری از وی را می توان سراغ گرفت که از این تاثیر برکنار باشد و برآستی رمز ماندگاری و جاودانگی کلام شهریار را باید در همین امر جستجو کرد. والسلام

منابع

- قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه ای، دارالتفسیر.
حلبی، علی اصغر، ۱۳۷۹، تاثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی، اساطیر.
راستگو، محمد، ۱۳۸۰، تاثیر قرآن و حدیث در زبان و ادب فارسی، سمت.
عبدالباقی، محمد فواد، ۱۳۷۸، المعجم المفهرس لالفاظ قرآن الکریم، حر.

حافظ شیراز از نگاه « حافظ ثانی » لیلا عدل پرور*

چکیده

شهریار از پیشگامان شعر معاصر است که با « سبک کهن » « سخن نو » را بنیان می‌نهد، وی با شعر استادان پیشین بویژه حافظ انس داشته و تعلق خاطری که شهریار به وی داشته سبب شده که در شعر خود از هیچ کس به اندازه حافظ نام نبرد و به استقبال غزلهای وی رفته و شیوه کارش متأثر از شیوه کار خواجه است.

شاید بخاطر همین علاقه و ارادت به حافظ است که خود را حافظ زمان خود و « حافظ ثانی » می‌نامد. حافظ از ارکان شعر فارسی است و دیوان او از پر خواننده ترین دیوان های شعر است کتابها و مقالات فراوانی در مورد وی نوشته شده و هر کدام از محققان از زاویه مخصوص، شعر او را مورد بررسی قرار داده اند اما به گفته شهریار « حافظ همچنان اکسیر و ناشناس » باقی مانده است و راه بسوی شناخت او همواره باز است لذا در این مقاله سعی بر این است که این بار، از منظر چشم شهریار به اشعار حافظ نگریسته شود و از نگاه شهریار به بررسی عواملی پرداخته شود که سبب رسیدن حافظ به اوج شهرت و جاودانگی شده است و استقبال و تاثیرپذیری شهریار از غزلیات حافظ و جایگاه و مقام شامخی که حافظ نزد شهریار دارد و سبب شده تا در موارد متعددی خود را با حافظ مقایسه کرده و لقب « حافظ ثانی » را برای خود برگزیند.

کلید واژه ها: شهریار، حافظ، غزل، جاودانگی، تاثیرپذیری،

* عضو هیات علمی دانشگاه آزاد خوی

مقدمه

سید محمد حسین بهجت تبریزی، متخلص به شهریار بزرگترین شاعر معاصر ایران و مورد توجه عوام و خواص است. ملک الشعراى بهار او را افتخار شرق می داند. (دولت آبادی، ۴۴۴: ۱۳۷۷)

بیشترین لطایف طبع شهریار در قالب غزل نمودار گشته است. غزل های او، پر از سوز و شیفتگی و حال مخصوصی و لبریز از وجد و شور است. عشق و شیدایی دوران جوانی، شور و حال عاشقانه، رقت احساسات، سخنان آتشین، مضامین بکر و لطیف و سوختگی در غزلیاتش متجلی است. (مرتضی پور، ۱۳۸۱: ۱۸۳)

گویی او در غزلسرایی از تجربیات سه شاعر بزرگ و غزلسرای ایران، مولوی، سعدی و حافظ بهره مند گشته است. شهریار به شاعران طراز اول فارسی عشق می ورزید به ویژه شعر و اندیشه حافظ را می ستود و شیفتگی بیشتری به لسان الغیب شیراز از خود نشان می داد. (یاحقى، ۱۳۷۴: ۱۷۱)

شهریار از کودکی با قرآن و دیوان حافظ انس گرفته و در مصاحبه ای در این مورد چنین می گوید:

«من از هفت سالگی نماز شب می خواندم و صبح خیز بودم در شش سالگی در منزل عمه ام در دهات بسر می بردم در طاقچه اتاق آنها دو کتاب وجود داشت که یکی قرآن و دیگری دیوان حافظ بود، من از آن زمان با این دو کتاب آشنا شده و با آنها انس گرفتم و به مرور زمان عاشق و مجذوب این دو کتاب شدم که هنوز هم ادامه دارد هفتاد سال است که به قرآن و دیوان حافظ عشق می ورزم» (علیزاده، ۱۳۷۹: ۱۲۹)

و در جواب کسی که در مورد علت علاقه مندی شهریار به حافظ از او سؤال می کند چنین پاسخ می دهد:

«از بین شعرای متقدم و متأخر، علاقه خاصی به حافظ دارید، اگر ممکن است علت این علاقه را توضیح دهید»

- خود شعر (حقیقت شعر) یک لطایف روحی است. الهام که می گوئیم آن را از جهان روح می گیریم، این یک بحث است، بحث دیگر در مورد شکل و تکنیک شعر است اما معنویت و روحانیت شعر مربوط به سیر و سلوک و باطن انسان است. این هر دو باید در یک شخص جمع باشند تا او را شاعر کامل بشناسیم، حافظ چنین شاعر است» (علیزاده، ۱۳۷۹: ۲۳۷)

همچنین در مورد شیوه کار خود اعلام می کند که شیوه کارش متأثر از خواجه است:

کانچه استاد غزل گفت بکن آن کردم

شیوه کار من از خواجه شیراز بپرس

(دیوان، ۲۹۶)

شیفتگی و علاقه شهریار به حافظ با دقت و تأمل در دیوان شهریار نمایان تر می شود. شهریار چندین غزل بنام خواجه و خطاب به او آورده است با عناوین ذیل:

مکتب حافظ، همت ای پیر، خطاب به حافظ، هدیه به حافظ، بارگاه حافظ، حافظ جاویدان، وصل حافظ، سخنگوی حافظ، فال حافظ، حافظ خداحافظ، تویی حافظ، طوطی تصویر من حافظ بود، حافظ در ابدیت، معمای حافظ.

علاوه بر غزل در مثنویها و سایر اشعار خود همواره از خواجه شیراز یاد می کند. عشق و علاقه شهریار به حافظ ما را بر آن داشت تا در این مقاله پس از استخراج شواهد شعری مربوط به حافظ از دیوان استاد شهریار و تقسیم بندی موضوعی آنها بتوانیم چهره حافظ را از نگاه استاد شهریار ترسیم نماییم:

القاب حافظ

خواجه حافظ شیرازی گل سر سبد شعرا، است که شهریار به حقیقت او را سزاوار لقب «لسان الغیب» می داند:

خواجه ما که زنده ابد است
شعرا را گل سر سبد است. (دیوان، ۶۷۴)

سحر باشد لسان او لا ریب
راستی راستی لسان الغیب (همان، ۶۷۵)

علاوه بر این لقب، با القاب و عناوینی مثل؛ «شاهد عشق شیراز»، «طوطی شیراز»، پیر رندان خرابات و ... حافظ را مورد خطاب قرار می دهد:

شهریارا به جز این شاهد عشق شیراز
نیست در شعر نگاری که دل از ما ببرد

یادش بخیر طوطی شیراز از ما که گفت:

(همان، ۱۶۶)

در این قند پارسی که به بنگاله می رود.

سلام ای خواجه والای شیراز
سلام ای طایر شکر به منقار
سلام ای رند خنبدیده به طامات

سلام ای کاشف دانای هر راز
سلام ای طوطی گویای اسرار
سلام ای پیر رندان خرابات

همت ای پیر که کشکول گدایی در کف
رندم و حاجتم آن همت رندانه تست

(همان، ۷۷۶)

(دیوان، ۷۷۶)

توشه من همه در گوشه انبانه تست

ای زیارتگه رندان قلندر بر خیز

(همان، ۱۱۵)

این القاب و عناوین نشان دهنده عشق و دل‌بستگی شهریار به حافظ می باشد شاید همین شیفتگی شهریار به حافظ است که سبب شده تا از او استقبال کند .

استقبال و تتبع شهریار از حافظ

استقبال آن است که گفته یکی از اساتید سخن را سرمشق قرار بدهند و به همان وزن و قافیه شعر

بسازند . (همایی، ۴۰۲: ۱۳۷۰)

علاقه شهریار به حافظ سبب شده که از مضامین شعری حافظ به صورت ، استقبال و استشهاد و تضمین

بهره گیرد

شهریار خود را دنباله رو و پیرو حافظ و سعدی معرفی می کند و معتقد است که بعد از خواجه ده سال

غزل در بن بست قرار گرفته بود تا ظهور شاعر غزلسرای همچون شهریار:

عزیزم شهریار از سعدی و حافظ پس افکند است

نه پیش آهنگ هر پرگویی و پشت هم اندازی (دیوان، ۱۲۹۲)

«باید از حافظ آموخت هفتصد سال بود که حافظ تنها مانده بود غزل در بن بست قرار گرفته بود ، تا آنکه

من آمدم» (علیزاده، ۱۳۷۹: ۲۲۴)

بعد از خلاء طولانی که با رفتن حافظ شیرازی در غزل ایجاد شده بود ، شهریار غزلسرای بزرگ با

غزلیات خود بار دیگر جانی تازه به شعر فارسی داد که حتی شاعران با تمام ذوق و قریحه خود موفق به پر

کردنش نشده بودند (کاویان پور، ۱۳۷۶: ۴)

شهریار به قول خودش « دیوانه وار » به استقبال حافظ رفته اما هرگز قصد رقابت با او ندارد :

غافل انگارد که با حافظ رقابت می کنم .

من به استقبال حافظ می روم دیوانه وار

(دیوان، ۳۱۷)

وی غزل بعد از حافظ را نمی پسندد و معتقد است؛

عارفان قفل ادب بر در این خانه زدند (همان، ۲۱۰)

بعد حافظ دهنی خوش به غزل باز نشد

استقبال شهریار از غزلیات حافظ بسیار است که در این جا فقط به ذکر چند مورد بسنده می کنیم :

به چشمک این همه مژگان به هم مزن یارا

که این دو فتنه به هم می زنند دنیا را

(همان، ۷۸)

از این غزل حافظ استقبال کرده است:

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را

که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را

(دیوان، ص ۳)

همچنین در اشعار ذیل:

شهریار: ای چشم خماری که کشد سرمه خوابت

وی جام بلورین که خورد باده نابت

(دیوان، ۱۰۰)

حافظ: ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت

وی مرغ بهستی که دهد دانه و آبت

(دیوان، ص ۱۲)

* * *

شهریار: منم که شعر و تغزل پناهگاه من است

چنانکه قول و غزل نیز در پناه من است

(دیوان، ۱۱۰)

حافظ: منم که گوشه میخانه خانگاه من است

دعای پیر مغان ورد صبحگاه من است

(دیوان، ص ۳۸)

* * *

شهریار: یار اگر با ما گهی صلح و گهی پیکار داشت

ما حریف عشق او بودیم و با ما کار داشت

(دیوان، ۱۳۸)

حافظ: بلبل بر گلی خوش رنگ در منقار داشت

وندر آن برگ و نوا خوش ناله های زار داشت

(دیوان، ص ۵۶)

به بیتی از غزل خواجه خواهم استشهد

تو هم نیایی از این حسب حالتر سخنی:

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت

عجبست که رنگ گلی ماند و بوی یاسمنی

(دیوان، ۴۲۱)

حسب حال نویسی؛ شرح حال زندگی یک شخص به قلم خود اوست به عبارت دیگر روایتی است از

رویدادهای مهم و گاه دقیق زندگی گذشته مؤلف که بدون وقفه بیان شده باشد (رضایی، ۱۳۸۲: ۲۳)

- وه که بیت الغزل خواجه چه وصف الحالی است که به کام دل این بی دل ناکام افتاد
 «چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار هر که در دایره گردش ایام افتاد» (دیوان، ۱۵۲)
- قسم دوم عشق و ارادت شهریار به حافظ در تضمین هایی است که به صورت مصراع یا بیت انجام داده
 است او در این قسمت قبل از این که کلام حافظ را مطرح کند با تواضع، فضایی سرشار از ادب و احترام
 را در ساحت غزل خلق نموده، آن گاه با حالتی روحانی و آن چنان که زبینه حافظ است از سخن او مدد
 گرفته است (بهادری، ۱۳۸۶: ۴۳)
- چه زخم چو نای هر دم ز نوای عشق او دم که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را
 «همه شب درین امیدم که نسیم صیگاهی به پیام آشنایی بنوازد آشنا را» (دیوان، ۹۸)
- تضمین؛ آوردن مصراع، بیت یا ابیاتی از شعر دیگران در ضمن شعر خود، اگر شعر مشهور و شاعر
 شناخته شده باشد احتیاجی به آوردن نام شاعر نیست. (داد، ۱۳۸۲: ۱۴۲) با وجود شهرت عالمگیر حافظ و
 اشعارش، شهریار در اغلب تضمین ها نام شاعر را ذکر کرده است.
- در این مقاله فقط به ذکر چند مورد بسنده می کنیم:
- اشاره غزل خواجه با غزله تست «صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را»
 (دیوان، ۷۹)
- بیا که این گله را با زبان خواجه کنیم: «چنین شناخت فلک حق خدمت چو منی را»
 (همان، ۴۲۱)
- شهریار مهربان را خواجه یاد آورد و گفت: «مهربانی کی سر آمد شهریاران را چه شد»
 (همان، ۱۹۳)
- چون خواجه تن تنها با سوز تو دمسازم: «ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی»
 (همان، ۴۲۳)
- شهریار، در برخی از غزلهایش نام حافظ را در مطلع و مقطع غزل می آورد تا حسن ابتدا و حسن ختام
 کلامش نیکو باشد.
- در مطلع و در مقطع نام تسو بزم آری هم خیر ختام احسن هم حسن خطاب اولی
 (همان، ۴۰۸)

اگر کلام با آغازی خوش و با ابتدائی شیوا شروع شود و در مخاطب اثری مطلوب بخشد آنرا حسن ابتدا گویند و اگر شاعر یا نویسنده شعر یا نوشته خویش را با شعر یا عبارتی زیبا و جالب پایان دهد حسن ختام یا حسن مقطع گویند^{۱۰} (سعیدیان، ۱۳۷۴: ۵۱۳)

حافظ الهام بخش شهریار بوده، ندا و آواز خواجه همواره در گوش دل شهریار طنین افکنده است:

شهریارا همه را گوش دل حافظ نیست
تو بساز از کرم خواجه به الهامی چند (دیوان، ۲۰۹)
خجلمت باز کند قفل خموشی از لب
بسکه در گوش دل از حافظم آواز آید (همان، ۲۴۲)
گویی به ارغنون مناجاتیان صبح
از بارگاه حافظم آواز می دهند (همان، ۲۲۵)
شهریار توفیق و کامروایی خود در عشق را ناشی از نگاهی می داند که از ازل حافظ به روی او افکنده:
به روی من نگهی کرد از ازل حافظ
که عشقم این همه توفیق از آن نگه داشت

(دیوان، ۱۲۰)

حافظ را به عنوان پیر و راهنمایی معرفی می کند که راه و چاه را به او نشان داده و به همین خاطر او را سزاوار ثنا و ستایش می داند هر چند که نمی تواند حق استادی او را ادا کند:

هم از چاهم بر آوردی و هم راهم نشان دادی
که هم جبل المتقین بودی و هم نورالهدی حافظ
(همان، ۲۷۸)

ثنا خوان توام تا زنده ام اما یقین دارم
که حق چون تو استادی نخواهد شد ادا حافظ
(همان، ۲۷۹)

شهریار بلبلی قافیه پرداز است که سزاوار وصف گل (حافظ) است:

ما را رسد مدیحه حافظ که وصف گل
با بلبلان قافیه پرداز می دهند
(دیوان، ۲۱۰)

و از حافظ می خواهد کلید گنج راز خود را به وی بسپارد چرا که حافظ جواهری است که قدر و ارزش آن را شهریار جواهر شناس بهتر از هر کسی می داند:

به شهریار بده گنج راز خود حافظ
که گوهری تو و قدر تو گوهر می داند.

(همان، ۲۰۲)

چرا که در سراسر دیوان خود از مقام و جایگاه والای حافظ سخن گفته است.

جایگاه حافظ نزد شهریار

شهریار حافظ را شاعری جاودانه معرفی می کند که تا زمانیکه جهان باقی است شعر او ورد زبان همه خواهد بود.

تا جهان باقی و آیین محبت باقی است شعر حافظ همه جا ورد زبان خواهد بود

(دیوان، ۲۲۸)

شاعری آسمانی که آئینه تمام نمای خداوند است و سینه او گنجینه کلام خداست، شعر حافظ دیباچه دیوان خداست.

شاعر آسمانیش دانم زنده جاودانیش خوانم

سینه گنجینه کلام خداست خواجه آئینه خدای نماست (همان، ۶۷۵)

شعر حافظ همه دیباچه دیوان خداست هر که این گل طلبد سعی گلندام کند (همان، ۲۱۵)

محمد گلندام؛ نخستین جامع دیوان حافظ است وی شاعر، منشی، و هم عصر و آشنا حافظ بوده و مقدمه شیوایی که این شخص بر دیوان حافظ یکی از موجزترین و شیواترین مقدمه هایی است که تاکنون محققان و حافظ شناسان نگاشته اند^{۱۰} (کاظمی، ۱۱: ۱۳۸۱)

شاعری مثل حافظ کمتر می توان یافت که صاحب جاه و حافظ کلام الله باشد.

نادر افتد چو خواجه صاحب چاه که بود حافظ کلام الله (دیوان، ۶۷۷)

به اعتقاد شهریار «تنها قرآن و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه هستند که از شعر حافظ بالاترند»^{۱۰} (علیزاده، ۱۳۷۹: ۲۱۳)

دریای ادب فارسی جواهری همچو حافظ در صدف پرورش نداده و از روزگار نمی توان انتظار داشت که مثل و مانند حافظ را بوجود آورد.

صدف از خواجه بشکن شهریارا که دریا را چنین گوهر نباشد (دیوان، ۱۸۳)

از روزگار تالی حافظ طمع مدار دیگر نظیر حاتم طائی نژاد طی (همان، ۴۱۱)

که دیگر باره چون سعدی نژادی به دنیا حافظ دوم ندادی (همان، ۷۷۵)

شهریار اعلام می کند که بنده خواجه است و هرگز با او ادعای برابری، همدوشی و هم قدمی ندارد و نمی تواند به شیوه او سخن بگوید.

ما بنده خواجه ایم و هرگز با وی ما را سر همسری و همدوشی نیست (دیوان، ۱۳۶)

چه جای همقدمی شهریار با حافظ تو قطع این همه وادی مگر توانی کرد (همان، ۱۷۴)

توان به طرز خواجه سخن گفت شهریار این نکته گو به کفو من و هم تراز من (همان، ۳۵۶)
حافظ و سعدی مبتدا و پیشگام در سخنوری و بقیه شعرا دنباله رو آنها هستند:
سخن را گر همه یک جمله دستوری انگاریم تو و سعدی خبر بودید و باقی مبتدا حافظ (همان، ۲۷۸)
اگر سخن را یک جمله دستوری فرض کنیم سعدی و حافظ مبتدا و بقیه شاعران خبر این جمله می باشند.
سعدی و حافظ دو دریای بیکرانه در فارس اند که برکه های آن در شیراز و اصفهان جاری است:
اگر که شعر به شیراز و اصفهان بر که است به فارس سعدی و حافظ دو بیکران دریاست
(دیوان، ۱۱۶۶)

حافظ کسی است که، زحمت زیادی متحمل شده تا بتواند جان سخن و لب مطلب را با بیانی شیوا ادا کند
خواجه بفشرد سخن را و فکندش همه پوست تا به لب راند همه جان کلام ای شیراز (همان، ۲۵۹)
خواجه جهانبان ملک دل است و شاعری چون شهریار شیفته و دلبسته اوست و وی را از همه گرمی تر
می دارد.

شهریاری که دل به حافظ داد گر دلی می برد به دولت اوست (دیوان، ۱۲۱)
گرامی دار چون جان شهریار را تربت حافظ که از حافظ کسی را من گرمی تر نمی دارم
(همان، ۳۰۲)

نه تنها شهریار بلکه شعرای بزرگ مغرب زمین مثل گوته سر گشته و شیفته حافظ اند.
چه شاعران که ز مغرب زمین به پروازند به ذوق سعدی و حافظ چو برق می تازند
هوگو به صحبت سعدی عجب شتابش هست گوته به دیدن حافظ چه التهابش هست

(همان، ۷۰۸)

اروپا مست سعدی زان مواعظ (گوته) سر گشته یک بیت حافظ

(همان، ۷۷۵)

«گوته؛ شاعر و نویسنده آلمانی است که به مطالعه ادبیات شرق، خاصه ایران می پردازد و به ترجمه ای از دیوان حافظ دست می یابد که او را سخت شیفته این شاعر بزرگ ایرانی می گرداند و به تقلید او اشعاری می سراید که در دیوان شرقی و غربی منتشر می شود آزادی فکر و وسعت روح و جنبه فلسفی و مذهبی و تجلی خدا در عالم طبیعت و چیزهایی که در شعر حافظ جنبه جهانی داشته با روح گوته سازگار آمده است» (خانلری، ۱۳۷۵: ۱۰۱۱)

شهریار به تأثیری اشاره می کند که حافظ در گوته و شعرای دیگر داشته است و نه تنها گوته بلکه همه دنیا شیفته اوست :

پاشو ای مست که دنیا همه دیوانه تست همه آفاق پر از نعره مستانه تست

(دیوان، ۱۱۵)

سرمایه شاهان عجم به جاودانگی شوکت شاهانه حافظ نیست:

تخت جم دیدم و سرمایه شاهان عجم که نه با سرمدی شوکت شاهانه تست
ای گدای سر خوانت همه شاهان جهان شهریار آمده دربان در خانه تست (همان، ۱۱۵)

* * *

حافظ شاعر عرفاست و در عرفان جایگاه رفیعی دارد، اهل سیر و سلوک، کشف و حال، وجد و سماع عرفانی است و به مقام استغنا و فنا رسیده است:

فاش گوئیم شاعر عرفاست هر سیری را به فهم او نه وفاست
جای انکار خواجه ما نیست که بسه وجد و سماع روحانیت
دوجہانش به دیده گرد فناست حیرتسم یارب این چه استغناست (دیوان، ۶۷۶)
تو را سیر و سلوک و کشف و حال است سخن کز لطف طبع توست خال است (همان، ۷۷۶)
شهریار در مصاحبه ای اعلام می کند که: «شمس الدین حافظ شیرازی را بزرگترین عارف جهان

می دانم؛ به این جهت که از دروازه قرآن وارد شده است» (علیزاده، ۱۳۷۹: ۷۹)

با وجود این که در مکتب خانه عرفان کتابت‌های فراوانی است اما شهریار درس عشق را فقط از شعر حافظ فرا می گیرد:

به مکتب خانه عرفان کتابت‌هاست اما من به جز در شعر حافظ درس عشق از بر نمی دارم

(دیوان، ۶۷۵)

بدون شک در رسیدن حافظ به چنین جایگاهی عواملی نقش مؤثر داشته که شهریار به برخی از آنها

اشاره می کند:

عوامل مؤثر در شهرت حافظ:

شهریار یکی از عواملی را که باعث اشتهار حافظ شده، تشویق شاه ابواسحاق اینجو می داند و معتقد

است شکوفایی نبوغ و رسیدن به توفیق بدون تشویق و حمایت امکان پذیر نمی باشد:

حافظ از تشویق خوبان خواجه شیراز شد . کو مریدش تاج شاهان شیخ ابو اسحاق بود (دیوان، ۲۳۴)
 نبوغ از دولت تشویق زاید نه هر قرنی چنین توفسسیق زاید (همان، ۷۷۵)
 شیخ ابو اسحاق اینجو: از بین ممدوحان حافظ شاه شیخ ابواسحق اینجو توجه هر پژوهشگر را جلب
 می نماید این امیر پسر محمود اینجوست که در زمان حکومت غازان خان مغول به حکومت فارس منصوب
 گردید. ابواسحق خود شاعر و ادب دوست بود (حقیقت، ۱۳۸۴: ۳۴۳)

و مهم ترین عاملی که رمز جاودانگی حافظ است حسن اشعار و سحر و اعجاز غزلهای اوست . حسن
 جاودانی که انتهایی ندارد .

چون گلستان شیخ داروی جان چون غزلهای خواجه جاویدان
 (دیوان ، ۶۶۶)

تو عشق پاکی و وپیوند حسن جاودان داری نه حسنت انتها دارد نه عشقت ابتدا حافظ
 (همان، ۲۷۸)

چه نقش معجزت کز اوست حافظ به هر سهو القلم سحر آفرینی (همان، ۴۲۶)
 شهریار با اینکه در بسیاری از موارد حافظ و سعدی را هم طراز و در کنار هم قرار داده اما در برخی
 موارد اعجاز غزلهای حافظ را برتر از سحر بیان غزل سعدی می داند :

گر چه سعدی به غزل سحر بیانی دارد معجز اما غزل خواجه که آنی دارد (همان، ۴۸۷)
 آن : «حالت و کیفیتی که ناگفتنی ولی در یافتنی است زیبایی از آن جهت که صفت نتوان کرد لیکن به
 ذوق در توان یافت» (فروزانفر، ۱۳۶۳: ۱۸۵)

و در مقایسه اعجاز کلام حافظ با اشعار خودش اعلام می کند که اعجاز کلام خودش در مقابل اعجاز
 حافظ مثل سحر و جادو جادوگران در مقابل معجزه ید بیضای حضرت موسی است .

از ما مجوی معجز حافظ خدای را کاین سامریست و آن ید بیضای موسی (دیوان ، ۱۱۲۶)
 همچنین غزل حافظ را مثل شراب ناب و خالص معرفی می کنند و در مقابل غزلیات خود را درد آلود
 می داند :

از تو همه ناب است و از ما همه درد آلود حقا که غزل باید می باشد و ناب اولی (همان، ۴۰۸)
 اشعار حافظ در مذاق جان آدمی مثل قند و شکر شیرین است و بی صفا است کسی که در مقابل قلم حافظ
 نامی از نیشکر شهد مصفا نبرد .

بشنو که طعم قند دهد در مذاق جان شکر فشان ترانه ابیات خواجوی (دیوان ، ۱۱۲۶)

بی صفا آنکه به پیش کلک حافظ نامی از نیشکر و شهد مصفاً ببرد (همان، ۱۱۷۷)
 شعر حافظ با نغمه های موزون و ناله های محزون همراه شده و با تشبیهات لطیف و ابهام آراسته شده و
 معنی اشعار در سایه ابهام نهفته است .
 زنده از نغمه های موزون است خرم از ناله های محزون است (دیوان، ۶۷۴)
 لطف تشبیه و رقبت ابهام چهر معنی نهفته در ابهام (دیوان، ۶۷۶)

یان ریپکا در مورد ویژگی اشعار حافظ می نویسد:
 «از هر دیدگاهی که به سخن او بنگری هر شعر یک شاهکار واقعی مینیاتورست . اندیشه هایش گزیده
 گویا نه فشرده و با ظرافت کنایه آمیز است . طرز او که به شایستگی با مجازها و کنایه ها آراسته شده اغلب
 - نه همیشه - ساده و طبیعی است» (ریپکا، ۱۳۸۳: ۴۸۵)

شهریار از راز مرموز بودن اشعار حافظ اظهار بی اطلاعی می کند:
 ندانم راز شور و مستی این آبشاران چیست که چون حافظ نوایی جاودان دارد به مرموزی
 (دیوان، ۴۰۰)

اما و در جای دیگری از دیوانش علت راز و رمز اشعار او را چنین بیان می کند:
 شعر حافظ که بخوانند و ندانند از او راز نص قرآن مبین است گرش راز بخوانند
 (همان، ۲۱۸)

(شهریارا) حرم خواجه سرش پوشیده است سری از شاهد غیبی است که سرپوشش باد
 (همان، ۱۱۸۵)

شاید شهریار به این دلیل اشعار حافظ را با قرآن مقایسه کرده که «استعداد و ظرفیت گهگاه حیرت
 انگیز تأویل پذیری و ظرافت نمونی را بعد از قرآن مبین، در هیچ کلام دیگری آلا کلام حافظ سراغ نمی
 توان گرفت و این به راستی شگفت آور است؛ چندان شگفت که اعطای صفت لسان الغیب به حافظ دیگر
 شگفت انگیز نمی نماید» (پور نامداریان، ۱۳۸۲: ۸۱)

حافظ در مقام یک شاعر در جستجوی راز های اعجاب انگیز کلام خدا به منزله بزرگترین اثر هنری
 و کلامی عالم اسلام بود کلامی که اگر چه ظاهر آن شریعت بود، باطن آن باطن خوانندگان را می خواند
 تأویل های گوناگونی که در طول قرن ها از آیات قرآنی به عمل آمده بود، بدون تردید میراث عظیمی
 بود که حافظ با آن آشنایی داشت (پور نامداریان، ۱۳۸۲: ۷۳)

شهریار هم به این نکته واقف بوده و می گوید:

من به دیوان او بسی دیدم وه که قرآن به پارسى دیدم

(دیوان، ۱۶۷۴)

به دست ساقی کوثر یکی ساغر بدو دادند همه آیات قرآنش به لوح سینه شد منقوش
ندای هاتفی غیبی لسان الغیب خواند او را به فال او کراماتی شبیه وحی و اعجاز است

(دیوان، ۱۳۵۶)

صاحب کتاب معروف «صرف میر» که استاد حافظ بوده همیشه به شاگردانش می گفته است: «شعر حافظ همه الهامات و حدیث قدسی و لطایف حکمی و نکات قرآنی است» (کاظمی، ۱۳۸۱: ۱۱۰)
شاید همین عوامل سبب شده اشعار حافظ بیشتر از دیگران مورد توجه قرار گیرد و مهم تر از همه تفأل و فال گیری از دیوانش که کمتر کسی را می توان یافت که تفأل به دیوان حافظ نکرده باشد

فال حافظ:

از دیر باز تفأل به دیوان حافظ معمول بوده سیاله کلام حافظ در قداستی چون کتب مقدس این زمینه را برای صاحبان و شیفتگان سخن نغز فراهم کرده که از محتوای هر گفته ای برای خود محملی فرض کرده و از آن گذرگاه نصیبی یابند (کاظمی، ۱۳۸۱: ۱۱۰)
فال حافظ مثل بقیه افراد مورد توجه شهریار قرار گرفته و تخلص شعری خود را با تفأل به دیوان خواجه انتخاب کرده است.

این شاعر معاصر ابتدا به بهجت تخلص می کرد اما بعدها که دو بار برای انتخاب تخلص با دیوان حافظ فال گرفت این مصراع آمد: « که چرخ، این سکه دولت به نام شهریاران زد » شهریار این تخلص را برای خود بزرگ می دارد و دوباره فال می گیرد و بار دوم خواجه کلمه « شهریار » را به او معرفی می کند:
غم غریبی و غربت چون بر نمی تسابم روم به شهر خود و شهریار خود باشم (دیوان، ۲۴۱)
و از این رو تخلص شعر خود را به شهریار تبدیل کرد.

نیازی نیست با شعر تخلص خواجه خود فرمود: « که چرخ این سکه دولت به نام شهریاران زد »

(دیوان، ۱۸۱)

شهریار علاوه بر انتخاب تخلص، در غزل «فال حافظ» به تفأل زدن از دیوان حافظ اشاره می کند:
شهریارا سحر از خواجه زدم فالسی گفت: « مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید »

(دیوان، ۲۴۶)

همچنین در مثنوی که در مورد حافظ آورده ویژگیها و تاثیر فال حافظ را بیان کرده که مهم ترین موارد آنها در اینجا ذکر می شود:

فال حافظ تسلی بخش خاطر عاشقان است که روح انسان را شیدا و مقهور می سازد دریایی که کرانه آن ناپیدا و بی نهایت است عندلیبی است با هزاران نوا و هر نوا بر هزاران درد دواست. با فال گرفتن از دیوان حافظ غم ها قابل تحمل تر می شود آستانه ای است که پناهگاه اهل دل است وقتی که دل از رنج روزگار رنجیده خاطر شود نیمه شب به فال پناه می برد خواجه بار او را از دوش بر می دارد و نوازش کنان مهمان خود می کند این بارگاهی است که درش به روی همه دادخواهان گشوده شده است کسی که به این در پناه آورد از در خلق بی نیاز می شود و جهان پیش چشمش پست و ناچیز به نظر می رسد:

خواجه را خود همین کرامت	فال او از غمش غرامت بس
همچو دریا کرانه ناپیدا	روح مقهور سازد و شیدا
هر نوا بر هزار درد دوا	عندلیبی است با هزار نوا
خار غم قابل تحمل کرد	گلین طبع خواجه تا گل کرد
اهل دل را پناهگاه نبود	گر در این آستانه راه نبود
نیمه شب در پناه خواجه شود	دل چو از روزگار رنجه شود
دل نوازش کنان به بر گیرد (دیوان، ۶۷۵)	خواجه بارش زدوش برگیرد

و در پایان این مثنوی به تاثیرات فال حافظ و اشعار او در شخص اشاره می کند:

خواجه سرمشق آدمی و راهبر دین مردم است، آدمی را فرشته گونه می خواهد و شر و فتنه را از بشر می کاهد، وی رگ و ریشه ریا کاری را می سوزاند و پیام آور صلح و آشتی است.

رهبر دین مردمی باشد	خواجه سرمشق آدمی باشد
آدمی را فرشته می خواهد	از بشر شر و فتنه می کاهد
بر سر کشتگان نداشت گذر	گر اروپا به خواجه داشت نظر
جنگ، آنهم برای مثنی خاک (دیوان، ۶۷۶)	کی پسندد صفای گوهر پاک
رگ و ریشه ریا را همه جا زجا در آورد (همان، ۱۳۵۸)	خبر از ریا نباشد به دیار ما

همین صفا و صمیمیت حافظ سبب شده که در دیوان شهریار به ابیاتی بر می خوریم که اوج تواضع شهریار را نسبت به حافظ نشان می دهد و در برخی ابیات خود را با او برابر می نهد و در نهایت از او برتر می داند:

فروتنی و تفاخر شهریار :

شهریار در کمال تواضع و فروتنی ادعا می کند در مقابل صاحب خرمی همچو حافظ خوشه چینی بیش نیست و اگر در شهر خویش شهریار است در شهر خواجه سایل سر کوی اوست:

چه نسبت مفلسان را با تو حافظ
تو صاحب خرمی ما خوشه چینی (دیوان، ۴۲۷)
به شهر خویش اگر شهریار شیرینکار
به شهر خواجه همان سایل سر کویم (همان، ۳۳۴)
سلیمانی ترا باشد مسلم
من آن دزدم که مسی دزدم نگینی (دیوان، ۴۲۷)
چو شهریار هر آنکو به مسند حافظ
مسیلمه است و دم از وحی می زند واهی (همان، ۱۱۶۶)

در اساطیر آمده: « سلیمان را انگشتی بود که اسم اعظم بر آن نوشته بود و ملک جهان زیر نگین آن بود و ددان و دیوان و آدمیان فرمانبردار او دیوی انگشتی سلیمان را دزدید و بر تخت نشست و همه پنداشتند که سلیمان است اطرافیان سلیمان به دیو بدگمان شدند و پس از چهل روز رسوا شد» (یا حقی، ۱۳۶۹: ۲۵۳)
«مسیلمه کذاب؛ از اهالی یمن بود در زمان پیامبر ادعای نبوت کرد، مردم یمامه به او گرویدند و در زمان ابوبکر به قتل رسید و آن فتنه خاموش شد» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۵۴۵)

شهریار اعلام می کند که اگر در مسند حافظ دم از سخنوری زند مثل دیوی است که انگشتی سلیمان را دزدیده و همچون مسیلمه کذاب است، و با این که سخنگوی حافظ شده، شرمسار است از این که غزلهای شاهکاری مثل غزلیات حافظ ندارد و غزل های خود را با خواجه مقایسه می کند:

شهریار ار چه سخنگوی تو شد ای حافظ
تا ابد هم خجل از لعل سخنگوی تو شد (دیوان، ۲۳۲)
غزال من تو چه شاخ نبات بودی حیف
که من چو خواجه غزلهای شاهکارم نیست (همان، ۱۲۹)
آش تو دهنسوز و از ما به دهن چون یخ
انصاف که این یخ هم از شرم تو آب اولی
از تو همه ناب است ^{وز} وار ما همه درد آلود
حقا که غزل باید می باشد و ناب اولی (همان، ۴۰۸)

اما در برخی ابیات تشابهات و موارد اشتراکی را میان خودش و حافظ جستجو می کند:

قند شعر پارسی تا کاروان راند در آفاق
شهریار امشب مذاق حافظ شیراز دارد (دیوان، ۱۵۸)
به شهر عشق منم شهریار و چون حافظ
منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن (همان، ۳۴۳)
عجب که دست خط شهریار چون حافظ
به موزه های جهان رفت و از نفایس شد (دیوان، ۱۹۰)

حماسه ای است که انگیخته است در تبریز
 شهريارا تو عجب خضر رهی چون حافظ
 قیامتی که غزلهای خواجه در شیراز (همان، ۵۳۶)
 که من تشنه هم از چشمه حیوان گویم (همان، ۳۳۵)
 حافظ از شاخ نبات و شهريار از شعر ناب (همان، ۴۶۶)
 که نروید به جهان نیشکری بهتر از این (همان، ۳۶۴)
 در باره عشق حافظ به دختری « شاخ نبات » نام افسانه هایی رایج است ، و بنا بر همان داستانها حافظ او را به عقد مزاجت در آورد و در اشعار خود یکجا از فقدان محبوبی سخن می گوید (صفا، ۱۳۷۸: ۱۰۷۱)

بعد از این که شهريار موارد تشابه خود را با حافظ بیان می کند ، در برخی ابیات هم ، تفاوت های خود را با وی گوشزد می نماید:

شهريارا همه چون خواجه خدا ساخته نیست
 چون تو بس شاعر وایسته که خود ساخته است
 (دیوان، ۲۳۲)

چون لسان الغیب ما شاعر کجا داری سراغ
 او خدایش ساخته ، الهام او تالی وحی
 کو سخن چون وحیش آید ساخته پرداخته
 من کجا و او کجا من شاعری خود ساخته
 (همان، ۳۷۴)

با همه تواضع و فروتنی که شهريار نسبت به حافظ دارد ، خود را حافظ زمان خود و حافظ ثانی می نامد:
 این زمان شاعری چو من قادر
 راستی حافظ زمان خودم
 نادر افتد عزیز من نادر
 بی یقین صایب از گمان خودم
 (دیوان، ۶۶۸)

شهريارا چه ره آورد تو بود از شیراز
 که جهان هنرت « حافظ ثانی » دانست
 (دیوان، ۳۳۵)

گر نهی پایي فراتر از طبیعت شهريار
 دیگر از حافظ نخواهی داشت دست کمی
 (همان، ۱۴۰)

و گاهی پای از این ادعا فراتر نهاده و خود را از حافظ برتر می داند:

شعر حافظ همه دیباچه دیوان خداست
 شهريارا نکند درس بدیع استاد
 هر که این گل طلبد سعی گلندام کند
 آنچه شعر تو به تشبیه و به ایهام کند
 (دیوان، ۲۱۵)

شعر ما گر این لباس فاخر نظـمش نبود

شاعری چون خواجه ماندی در جهان نشناخته

(همان، ۳۷۴)

شهریار این غزل طرفه به تلقین سرش

چون رقم خواست زدن خواجه به تحسین آمد

(همان، ۱۹۹)

شاید علت این ادعا را بتوان از کلام خود شهریار چنین توجیه کرد:

« سعدی و حافظ شعر را کامل کردند ، حال ما باید از سعدی و حافظ بالاتر باشیم برای سعدی و حافظ شدن هم باید شاگرد آنها بود که به استادانمان برسیم و یک چیز هایی هم به آنها اضافه کنیم » (علیزاده، ۱۳۷۹: ۲۲۰)

و پایان سخن این که در حافظیه ، موقع وداع با حافظ ، تأثر و تاسف عمیق خود را بخاطر از دست دادن چنین عزیزی در غزل «حافظ خداحافظ» ، بیان می کند:

به تودیع توجان می خواهد از تن شد جدا حافظ به جان کندن وداعت می کنم حافظ خدا حافظ
به روی سنگ قبر تو نهادم سینه ای سنگین دو دل با هم سخن گفتند بی صوت و صدا حافظ
در اینجامه شوقی قبا کردن نه درویشی است تهی کن خرقة ام از تن که جان باید فدا حافظ

(دیوان، ۲۷۸)

نتیجه گیری:

از مجموع سخنان مطرح شده در این بحث می توان نتیجه گرفت که سراسر دیوان شهریار از عشق و علاقه سرشار به حافظ آکنده است و در «خطاب به حافظ» او را پیر و مرشد خود می نامد و از او «همت» و مدد می طلبد

در «بارگاه حافظ» «خلوتی با خواجه» دارد درود و سلام خود را «هدیه» و نثار وی می کند و با «فال» و «دعای خواجه» به آرامش می رسد «در مکتب حافظ» درس عشق را از بر می کند ، «سخنگوی حافظ» شده و از رمز «معمای حافظ» پرده بر می دارد ، در شیراز به «وصال حافظ» می رسد و در «بن بست حافظ» با «حافظ جاویدان» وداع و «خدا حافظی» می کند و برای «حافظ در ابدیت» آرزوی جاودانگی ابدی دارد و پایان سخن این که حسن مطلع شعر خود را با نام حافظ شروع می کند و حسن ختام کلامش را با یاد حافظ به اتمام می رساند

فهرست منابع و مآخذ

- بهادری، محمد جلیل، (۱۳۸۶) شهریار شعر، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، چاپ اول
- پور نامداریان، تقی، (۱۳۸۲) گمشده لب دریا، انتشارات سخن، تهران، چاپ اول
- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد، (۱۳۷۵) دیوان از نسخه محمد قزوینی وقاسم غنی، نشر طلوع، چاپ یازدهم
- حقیقت، عبد الرافع، (۱۳۸۱) شاعران بزرگ معاصر، از رودکی تا بهار، انتشارات کومش، تهران، چاپ اول
- حقیقت، عبد الرافع، (۱۳۸۱) شاعران بزرگ معاصر، از دهخدا تا شاملو، انتشارات کومش، تهران، چاپ اول
- خانلری، زهرا، (۱۳۷۵) فرهنگ ادبیات جهان، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ پنجم
- داد، سیما، (۱۳۸۳) فرهنگ اصطلاحات ادبی، انتشارات مروارید، [ویرایش دوم]، تهران، چاپ دوم
- دولت آبادی، عزیز، (۱۳۷۷) سخنوران آذربایجان، جلد اول، انتشارات ستوده، تبریز، چاپ اول
- رضایی، عربعلی، (۱۳۸۲) واژگان توصیفی ادبیات، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران، چاپ اول
- ریپکا، یان، (۱۳۸۳) تاریخ ادبیات ایران، جلد ۱، ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات سخن، تهران، چاپ اول
- صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۸) تاریخ ادبیات ایران، جلد دوم، بخش سوم، انتشارات فردوس، تهران، چاپ یازدهم
- سعیدیان، عبدالحسین، (۱۳۷۴) دایره المعارف ادبی، انتشارات علم و زندگی، تهران، چاپ چهارم
- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۵) فرهنگ تلمیحات، انتشارات فردوس، تهران، چاپ پنجم
- شهریار، محمد حسین، (۱۳۸۷) دیوان، انتشارات نگاه، تهران، چاپ سی و دوم
- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۶۳) فرهنگ نوادر لغات کلیات شمس، انتشارات سپهر، تهران، چاپ سوم
- علیزاده، جمشید (۱۳۷۹) گفتگو با شهریار، انتشارات نگاه، تهران، چاپ اول
- کاظمی، ایرج (۱۳۸۱) حافظ در اندیشه حافظ پژوهان، انتشارات افلاک، تهران، چاپ اول
- کاویان پور، احمد (۱۳۷۶) حافظ و شهریار، انتشارات تلاش، تبریز، چاپ اول
- مرتضی پور، اکبر، (۱۳۸۴) شرح حال شاعران، انتشارات عطار، تهران، چاپ اول
- همایی، جلال الدین، (۱۳۷۰)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، مؤسسه نشر هما، تهران، چاپ هفتم
- یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۷۴) چون سبوی تشنه، انتشارات جام، تهران، چاپ اول
- یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۶۹) فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی، انتشارات سروش، تهران، چاپ اول

سیمای مادر و حالات و عواطف آن در شعر شهریار

دکتر ناصر ناصری^۱

زنان مادر شیرنران و معمار نظام سالار مردان و وارثان حقیقی عاطفه و محبت هستند تصویر زندگی در نگاه عاشقانه ی آنان شکل می گیرد زنان انسان آفرینند و بعد از خدای تعالی، خالق جهان و حیات بشری هستند.

همین گوهر وزین محبت و مهر بی ربای مادری، شاه بیت غزل های عاشقانه ی و شاه بیت سوزناک ترین قصاید مرثی شاعران را به خود اختصاص داده است هر چند در ادبیات کهن زنان را با نسبت های ناروا و صفات رذیله تحقیر کرده اند اما در ادبیات معاصر سیمایی زیبا و اخلاقی فرشته خون به اینان نسبت داده اند و عروج مرد به کمال معرفت الهی را در تربیت دامن زن دانسته اند ذوق سرشار و احساسات لطیف استاد شهریار همیشه او را به ستایش و تمجید از زیبایی های آفرینش واداشته است و داشته است به طوری که هر جا در برابر زیبایی های صنع الهی قرار می گرد نا خود آگاه چشمه طبع جوشانش جاری شده و باعث آفرینش اثری جاودان می گردد به اعتقاد استاد سخن غایت زیبایی در جمال زنان و مادران نهفته است و همین زیبایی های خدادادی و جمال معنوی مادران استاد سخن را بر آن داشته تا دست در دامن طبع سرشار از عشق و عاطفه ی مادر زده واندکی از غلیان احساسات درونی اش را در ستایش مادر ابراز دارد

رخ و زلف آدمیت، زن با حجاب و تقواست تو بر آن رخ دلارا خط و خال آدمیت...

به کرشمه عفاف و به جمال دانش تست که خدا کند تجلی به جلال آدمیت...

به زوال آدمیت سخن از مقام زن نیست که زن از هنر بماند به زوال آدمیت

دیوان شهریار، ۱۰۱۸

کلید واژه ها: شهریار ، عواطف مادر ، محبت گوهر ذاتی زن

^۱ عضو هیئت علمی واحد خوی

جایگاه مادر در شعر شهریار

لطافت و احساسات در شعر استاد شهریار زمانی به اوج می رسد که در مورد مقام مادر می سراید، او مادر را موجودی مقدس معرفی می کند که مهد مهر و عطوفت و کوه صبر و بردباری، شمع محفل خانواده و کانون تمام دلبستگی های فرزندان است. و سرانجام او را مهربانترین اعجوبه زندگی می داند و از ابعاد مختلف، شخصیت سازنده مادران را مورد بررسی و ستایش قرار می دهد.

مهر مادر

در شعر استاد شهریار مهر و محبت مادرانه چون آب صافی است که کاسه خوف و ترس را در وجود فرزند، لبریز از مهر و عاطفه می سازد و در زیر بال و پر نوازشگر خویش او را تسکین می دهد و وجودش را مالمال از آرامش می کند:

طفل را هر لحظه خوفی هست کان تسکین نیابد جز به زیر بال مهر و نازش و تیمار مادر

دیوان، ۵۱۸

و در ابیات زیر مادر را چون فرشته ای می داند که آهنگ لالایی او پیامی خدایی است:

مادر فرشته ایست کش آهنگ لای لای قدسی ترین پیام خدا و پیمبر است
گهواره آن کجاوه که بندد قطار عمر و آهنگ زنگ قافله لالای مادر است
جز کودک یتیم چه داند که در جهان بی مادری چه فاجعه بی رقت آور است
دریای مهد مادری از شهریار پرس کو سینه اش سفینه غواص گوهر است

دیوان، ۴۷۳

در جای دیگر آغوش مادر و نوازش های او را نماد مهر و محبت معرفی می کند:

محضرش گرم بود و جان پرور همچو آغوش مهربان مادر

دیوان، ۷۶۴

فروغی روح بخشش و روح پرور فروغی چون نوازش های مادر

دیوان، ۸۱۷

شهریار برای ترسیم تصویر معنوی استاد فقید، مرحوم حاج اسماعیل امیرخیزی، دست در دامان مهر مادر زده و به شیوه‌ی تشبیه آن را بیان می‌دارد:

ای وجود تو جمله مغناطیس جذب‌های تو جاودانی بود
محض آغوش مادر و انفاس روح قدسی و آسمانی بود

دیوان، ۱۳۶۴

از نظرگاه شاعر، دامان مادر بهترین پناهگاه برای خالی کردن عقده‌های دل است چنانکه وقتی از وصال معشوق ناامید می‌شود و غم از دست دادن پدر بر وجودش سنگینی می‌کند چنین می‌سراید:

در غمت داغ پدر دیدم و چون در یتیم اشک ریزان هوس دامن مادر کردم

دیوان، ۲۹۶

رابطه عاطفی که مادر با فرزند دارد در ابیات زیر به شیوایی بیان شده است و استاد شهریار این ارتباط را با فصاحت تمام به رشته سخن کشیده است:

جذب‌مهتاب و وسع سینه‌ی دریاست با وی عقل و حکمت محو مفتونند خود در کار مادر
گویی از آن روز تکوین طفل می‌افتد به گردش در همه اعضا و در اعصاب و در افکار مادر
خاصه کز بعد تولد خواه زشت و خواه زیبا نقطه مرکز شود با گردش پرگار مادر
و چه رویاهای شیرین زاید از آینده طفل در دماغی از امید و آرزو سرشار مادر
قیمت و مقدار فرزندان چو مادر کس نداند تا بدانید ای عزیزان قیمت و مقدار مادر
جان فدای طفل سازد، من خود این با چشم دیدم گشتن مادر به دور کودک بیمار مادر

دیوان، ۵۱۹

و این رابطه عاطفی بسیار قوی مادر با فرزند است که او را به از خود گذشتگی و ایثار و فداکاری وامی‌دارد و باعث می‌شود حفظ او را در مواقع خطر بر خود ترجیح دهد:

مادر به حفظ جگر گوشگان خویش در سنگبار حادثه رویینه سنگر است
کشتار بره هم جلو چشم مادرش ممنوع شرع انور دین مطهر است

دیوان، ۴۷۳

بی دریغ و بی ریا از خود گذشتن داند آری کس نیایی با گذشت مادر و ایثار مادر
دور خود تا کودکان را سالم و سرخوش ببیند با هزارش بلبل و گل نشکفتد گلزار مادر

دیوان، ۵۱۹

به زعم شاعر عاطفه مادر تا حدی قدرت دارد که ناراحتی‌ها و مشکلات فرزندان را بطور عمیق درک می‌کند و حتی در رفع مشکلات بیشتر از آنها گرفتار غم و اندوه می‌شود:

سینه مادر خونین جگر آتشکده شد هر زمان دید بدان حالت بر باد مرا

دیوان، ۱۲۳۶

او همین مهر و عطوفت را عامل لذت بخش شدن همه سختی‌ها و مرارت‌ها در زادن و تربیت کردن فرزندان می‌داند:

چه شب و روز که از مهر، بلاکش مادر غوطه در خون جگر زد همه تا زاد مرا

دیوان، ۱۲۳۵

گویند من آن جنین که مادر از خون جگر بدو غذا داد
تا زنده ام آورد به دنیا جان کند و به مرگ خود رضا داد
لالایی و گاهواره با من پر کرد و به پر زدن فضا داد
تا رد کنم از آب و آتش مردی شد و تن به هر قضا داد

دیوان، ۱۰۷۴

بار بگذارد ولی هرگز نکاهد بار مادر بلکه صد بار دگر هم می‌شود سربار مادر
جسم و جانش متصل باشد به جسم و جان فرزند از جنین تا وقت مردن، وین خود از اسرار مادر
هر بلایی کان مقدر گشته با طفلان معصوم پیش از آزار عزیزان می‌دهد آزار مادر
گوش درد و برفک و دل درد و آخردرد دندان در گزیدن عقرب طفلند و بدتر مار مادر

دیوان، ۵۱۸

استاد شهریار مهر مادر را فراتر از محبت‌های مادی می‌داند و عقیده دارد که این عشق و علاقه چنان در تار و بود وجودشان نقش بسته است که بعد از مرگ نیز او را از فکر فرزند آسوده نمی‌کند:

آری روان مادر از آن سوی مرگ نیز
 بس دیده ام که سایه ای از مادرم غمین
 ما را به روز محنت و غم یار و یاور است
 بر هاله چراغ و بخار سماور است
 بس دیدمش به خواب که دستی به گیسوان
 دست دگر به دامن دادار داور است

دیوان، ۴۷۳

و در شعر «ای وای مادرم» که در سوگ مادرش سروده است اوصاف و حالات او را به خوبی ترسیم می کند:

آهسته باز از بغل پله ها گذشت
 در فکر آش و سبزی بیمار خویش بود
 اما گرفته دور و برش هاله ای سیاه
 او مرده است و باز پرستار حال ماست
 در زندگی ما همه جا وول می خورد
 هر کنج خانه صحنه یی از داستان اوست

دیوان، ۸۶۳

و در ادامه ابیات داغ از دست دادن مادرش و یا به عبارتی قصه غم انگیز بی مادریش را با چنین ناله های بی سوگ می نشیند:

آنجا که زندگی، ستم و درد و رنج نیست
 این هم پسر، که بدرقه اش می کند به گور
 یک قطره اشک، مزد همه زجرهای او
 اما خلاص می شود از سرنوشت من
 مادر بخواب خوش

منزل مبارکت

آینده بود و قصه بی مادری من
 ناگاه ضجه یی که بهم زد سکوت مرگ

من می دویدم از وسط قبرها برون
 او بود و سر به ناله برآورده از مفاک
 آری مهر و محبت تنها رشته اتصالی است که مرگ قادر به گسستن آن نمی باشد، شاعر در ادامه ابیات به پیوند ناگسستنی مهر مادر و فرزند اشاره می کند:

باز آمدم به خانه چه حالی نگفتی
 دیدم نشسته مثل همیشه کنار حوض
 پیراهن پلید مرا باز شسته بود
 انگار خنده کرد ولی دلشکسته بود!
 بردی مرا به خاک سپردی و آمدی؟
 تنها نمی گذارمت ای بینوا پسر
 می خواستم به خنده درآیم به اشتباه
 اما خیال بود
 ای وای مادرم.

دیوان، ۸۶۹

او در ابیاتی دیگر، مهر و عاطفه مادر را با جمال معنوی و خداپسندانه اش که در هنگام دعا در حق فرزندان تجلی می کند، گره خورده می بیند و تصویری شورانگیز می آفریند و دعای مادر را در بارگاه الهی از جمله دعاهاى مقبول می شمارد که چون چتری معنوی دافع بلا و گرفتاری و جذب کننده رحمت الهی است که در حیات مادی، آرامشی خدایی را نثار فرزند می کند:

ما را دعای مادر محبوب مهربان
 تاج گل است و چتر حفاظی که بر سر است
 در این حیات بی دل و دنیای دلشکن
 مادر حیات دیگر و دنیای دیگر است

دیوان، ۴۷۲

آسمان گر می گشاید چشم رحمت بر زمین، نیست
 جز برای اشک محزون و دل غمخوار مادر...
 جنت است اجر و جزای مادران، این خود نبی گفت
 اجر چندین خدمت بی مزد یا بیگار مادر

دیوان، ۵۱۹

در ابیاتی دیگر از قدرت تأثیر آه و ناله مادر، سخن می‌راند و چون نذیری از پیامد آن، که قهر الهی است می‌ترساند:

آتش افروزان که تسلیحات جنگی می‌فروشد غافلند از انفجار آه آتشبار مادر
 ناله مادر بود انگیزه خشم خداوند گو بترسید از خدای قادر و قهار مادر
 ای که زنگار غمت بزدوده مادر این همه عمر باری از آینه دل برزد از زنگار مادر
 یار ما بعد از خدا، مادر، پس از مادر، پدر بود تا مددکار پدر با خدا و یار مادر

دیوان، ۵۱۹

نقش مرکزیت مادر

شاعر رمز گرمی و روشنی حریم خانه را در وجود مادر می‌یابد:

او چراغ خانه و کانون گرم خانواده است کیست کو از خوان نعمت نیست برخوردار مادر
 خود به بازار طبیعت کاین همه انواع کالا است هیچ کالایی ندارد گرمی بازار مادر

دیوان، ۵۱۹

چرا که به عقیده او:

مادر به عشق خانه و فرزند و دودمان بر آتش محبت سوزان سمندر است
 آغوش مادر چه بهشتی که کودکش سیراب چشمه غسل و شهد و شکر است
 کودک به قصد مدرسه کز در رود برون چون حلقه چشم مادرش آویزه بر در است

دیوان، ۴۷۳

بنا بر این اوصاف است که کانون مقدس خانواده استحکام و صلابت می‌یابد.

در قطعه ای دیگر قدرت مدیریت مادر خود را به عنوان یک زن کدبانو و مدیر چنین توصیف می‌کند:

او را گذشته ایست سزاوار احترام

تبریز ما! به دورنمای قدیم شهر

در «باغ بیشه» خانه مردی است با خدا

هر صحن و هر سراچه یکی داد گستری است
 اینجا به داد ناله مظلوم می رسند
 اینجا کفیل خرج موکل بود و کیل
 مزد و درآمدش همه صرف رفاه خلق
 در، باز و سفره پهن
 بر سفره اش چه گرسنه ها سیر می شوند
 یک زن مدیر گردش این چرخ و دستگاه
 او مادر من است.

دیوان، ۸۶۵

استاد شهریار، مادر را در تربیت فرزند مؤثرترین نقش آفرین می داند و در این مورد چنین داد سخن می دهد:

مکتب اول که پی ریزی کند اخلاق و آداب خود در آغوش است و در رفتار و در گفتار مادر

دیوان، ۵۱۹

به زعم شاعر خشم و غضب های به جا و مناسب مادر نسبت به کودک نه تنها بعد روابط را در پی ندارد بلکه عامل افزونی مهر و محبت متقابل مادر و فرزند است و حتی تأکید می کند که در مواقع خشم و غضب دامن پر مهر مادر تنها مأمن و پناهگاه برای فرزند است:

طفل از غضب گاه به گاه مادر باشد چه لطیف عذرخواه مادر

مادر چو به قهر خیزدش بگریزد دانی به کجا؟ هم به پناه مادر

دیوان، ۶۲۱

زمانی که طفل زبان به سخن می گشاید مادر با آموختن کلمات زیبا و تعلیم ادای صحیح کلمات نقش تربیتی خود را در سخن گفتن فرزند ایفا می کند:

گر مادرش سخن ننهد بر سر زبان طفل از کجا که حرف درستی ادا کند

دیوان، ۲۱۲

در اشعار شهریار به تربیت صحیح دختران توجه خاصی شده است و خطاب به مادران که نقش تربیتی برجسته تری در خانواده دارند این مطلب گوشزد شده است:

به دختر خانه داری مشق ده، درس عفاف آموز که فردا مادری خواهد شد و دختر به بار آور

دیوان، ۶۲۱

یا خود به مثال ساده، دختر	ماند به یکی سپید دفتر
تا کاغذ و دفتری سپید است	بر خوب نوشتنش امید است
لیک از بد و خوب چون نوشته است	از خوب و بدش دگر گذشته است...
اینجا هوس و غرور در راه	دوشیزه ساده را شود چاه

دیوان، ۸۰۲

و در ابیاتی دیگر خطاب به دختران که مادران آینده محسوب می شوند توصیه می کند:

آن رشته گزین ز دانش و فن	کت یاد دهد وظایف زن
این مادری است و خانه داری	زنهار، نه خدمت اداری

دیوان، ۸۰۲

و در جایی دیگر از دختر به عنوان رحمت خدا یاد می کند:

دختر مهتابم و فرشته رحمت در همه دنیا کشیده دامن زیبا

دیوان، ۸۶۱

و سرانجام عشق و محبت یک مادر و نیاز عاطفی فرزند به وجود مادر را در مثنوی «لولوی جنگل» به زیباترین شکلی به تصویر می کشد و تراژدی می آفریند که در نوع خود بی نظیر است. در این مثنوی، مادر به عنوان مأمّن و سر پناهی بی بدیل برای فرزند معرفی شده است. موضوع شعر، داستان کودکی است تنها در کلبه ای کنار جنگل که پدرش از سر کار به خانه بازنگشته است، طفلی که در خیالات و اوهام کودکانه اش صدای وزش باد و کوبیده شدن در و پنجره را لولویی تصور می کند که برای بردن او آمده است و سعی می کند که با گشتن به دنبال آغوش مادر و صدا کردن نام او بر این ترس غالب آید اما جای

تأسف اینجاست که مادرش حیات را بدرود گفته و در سرایی دیگر نگران حال فرزند است و با هر ترسی که بر دل او وارد می شود ناله ای از ته دل به درگاه الهی بلند می کند.

ناله و زاری کودک را در هنگام ترس که به دامن مادر پناهنده می شود چنین بیان می کند:

ناله سر گیرد و ناگه لولو!	بشکنند ناله ز بيمش به گلو
مادرا این منم آغوش تو کو	می برد دست سر و گوش تو کو
مادرا قهر نکردم به خدا	سر به بالین تو دارم این ها
مادرا من که نندزیدم قند	بچه خوب به لولو ندهند
گفته بودی نکنی بی خود خشم	تو بیا هرچه که می گویی چشم
من چه کردم که نیایی به برم	نکشی دست نوازش به سرم
مادرا وای صدای لولو	آمده زیر درخت آلو
وای مادر چه نهیبی دارد	چه هیولای مهیبی دارد
هی به چشغره و دندان قرچه	سوی من تازد و گوید بچه
مادرا پشت در آمد آخر	به خدا می کشد از پنجره سر

کودک خردسال با این که ناله های پی در پی سر می دهد و مادرش را نمی یابد اما باز روی سخنش با اوست زیرا هیچ کس نمی تواند به اندازه همان طفل مهر مادر را درک کند، او می داند که مادرش هر جا که باشد ناله او را می شنود و یقین دارد که بی قراری های او دریای وجود پر مهر مادرش را طوفانی می کند و برای به آرامش رسیدن او راهی می یابد، زیرا به عشق و علاقه مادرش ایمان دارد:

از قضا جنبش طوفانی سخت	می زند سخت به در دار و درخت
در که شد باز یکی سایه چو دیو	می دود تو به هیاهو و غریو
طفلک از حمله کابوس خیال	می کشد جیغی و می افتد لال
گوش دل گر برود دنبالش	باز گویاست زبان حالش

آری زبان حال طفل باز جویای مادر است و درد دلش را خطاب به او بازگو می‌کند و آغوش پر مهرش را که پناهگاه اوست می‌جوید:

مادرا وای سیاهی آمد بغلم کن نگذاری ببرد
 آخ بریود مرا در چنگال دست من گیر که رفتم از حال
 دگر افتاد سرم در دوران دور من وول خورد جانوران
 گولها دور و برم در غرش چشمها شعله زنان چون آتش

گفتگوی فرزند با مادر ادامه می‌یابد و او در تصور خود وحشتناکترین صحنه‌ها را پشت سر می‌گذارد اما آن چیزی که توجهش را به خود معطوف می‌سازد نیافتن مادر است او زمانی که مادر را نمی‌یابد چنین می‌گوید:

ناله من نشودی مادر؟ تو که بی مهر نبودی مادر

روح مادر که در آن سوی آفاق نگران حال فرزند بود رنج فرزند را تاب نمی‌آورد پایه عرش الهی را با دعای خود می‌لرزاند و قدرت تأثیر دعای خود را در بارگاه الهی به اثبات می‌رساند:

روح مادر که ز آفاق بلند نگران بود به حال فرزند
 می‌شود طاقتش از دیدن طاق یکسو افکنده حجاب آفاق
 پایه عرش به بر می‌گیرد تا رهایی پسر می‌گیرد
 می‌رباید به کمند مهتاب جان فرزند خود از بستر خواب
 صبح بینند که جان داده یتیم پند تلخی به جهان داده یتیم

دیوان، ۹۱۵-۹۱۷

آری طبق اظهار استاد شهریار یتیمی کودک از مادر دریغی است بی‌پایان.

مقام مادر

چنین برداشت و نظرگاهی در مورد مقام شامخ مادر، استاد سخن را بر آن داشته است که ارزش و مقام و منزلت او را در قصیده «روز مادر» با زیباترین الفاظ و ترکیبات به تصویر کشد و ناسپاسان را به تیر کفر نشانه گیرد:

مادر مقام و منزلتش بین که فی المثل	فخر علی به زهره زهرای ازهرست
قدسیه مادری که بر سر این سوره کتاب	تشبیه او به چشمه اکسیر کوثر است
شاه زنان که معجز عصمت به خون خضاب	شافی ترین شفیعه صحرای محشر است
از این همه مواهب مخصوص کبریا	مادر، مهین ودیعه ناموس اکبر است
این نعمت عظیم به ایمان سپاس دار	هرگونه پاس حرمت او داشت کافر است

دیوان، ۴۷۲

جلوه های رمانتیسیم در غزل شهریار

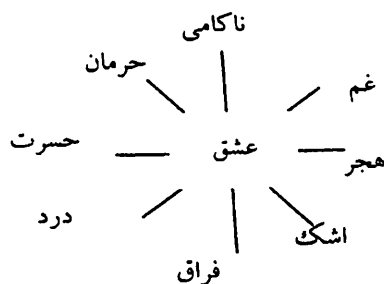
دکتر یدالله نصراللهی*

چکیده

مکتب رمانتیک از مهمترین مکتبهای ادبی غرب است و مقاله حاضر بر آن است که بازتاب این مکتب را در غزل شهریار نشان دهد. شهریار در غزل خود، بیشتر رمانتیک فردی و شخصی خود را به معرض دید و شنید مخاطب می گذارد و عواطف عشقی و اندوه و حسرت و گلایه از محیط و روزگار نمودهای بارز آن هستند که این موارد را می توان نوعی رمانتیسیم احساساتی شخصی او تلقی کرد.

واژگان کلیدی :

شهریار، رمانتیسیم، رمانتیک فردی، رمانتیسیم احساساتی، عواطف، عشق و اندوه



* عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

مکتب رمانتیسیم، از مکاتب مهم ادبی غرب است که برخی از منتقدان، عالی‌ترین قله ادبی بعد از شکسپیر را نهضت رمانتیسیم می‌دانند (دیجز دیوید، ۱۳۶۶، ۴۹۰). درباره خاستگاه و اسباب پیدایش و زوال آن، آثار مستقل متعددی تألیف شده است و ما به ناگزیر و به خاطر حوصله کم این مقال به آنها نخواهیم پرداخت.

عوامل متعدد فلسفی، دینی، اجتماعی و ادبی در تکوین و گسترش رمانتیسیم نقش داشته است؛ در یک کلام، آن قیام و جنبش «احساسات» بود علیه «خرد». و به عنوان یک پدیده اجتماعی، نوعی جهان بینی است که همراه با زوال فئودالیسم و نظام فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کهن و پیدایش جامعه جدید و رشد سرمایه داری و سوداگری پدید آمده است. (جعفری جزئی، سیر رمانتیسیم در اروپا، ۱۳۷۸، ۱۶۵) به همین جهت در مکتب رمانتیک غربی، شاعر خود را در مقام تبعیدی یا شورشی می‌بیند. (پرستلی، ۱۳۷۲، ۱۲۹) خود را در جامعه، غریب و بیگانه می‌بیند و در حالت انزوا به دامن طبیعت واقعی یا ذهنی و تخیلی پناه برده و در عالم کودکی و معصومیت و زندگی روستایی و لذت حاصل از آن مستغرق می‌کند (همان ۱۳۲ و ۱۳۳ و مشرف، ۱۳۸۲، ۱۵). و به همین دلیل است که برخی از منتقدان، واژه رمانتیک انگلیسی را مترادف با *pittoresque* فرانسوی به معنی خیال انگیز و دارای منظر بدیع و پر نقش و نگار و *Romanesque* به معنی افسانه‌ای می‌دانند (سید حسینی، مکتبهای ادبی ج ۱، ۱۳۷۶، ۱۷۷ و فورست، ۱۳۸۰، ۲۶ و بارت، ۱۳۸۴، ۱۰۲)

رمانتیک به عنوان یک جنبش ادبی، جنبه درون بینی، شهودی و ذهنی داشته است (پرهام، ۱۳۶۰، ۱۰۵) و به همین جهت هنرمند رمانتیک در رویاها و خیالات شورانگیز غرق می‌شود (سید حسینی، ۱۳۷۶، ۱۳۴ و زرین کوب، ۱۳۶۱، ۴۲۸) و برای دست یازیدن به امر، مهمترین منبع فیضان شعر و هنرشان طبیعت بود «جوهر انقلاب رمانتیک، همین تاکید بر پیوندهای ملموس و عینی بین انسان و جهان طبیعت بود» (هاوکس، ۱۳۸۰، ۸۶)

رمانتیک‌ها که «احساسات» و ملازم‌های آن را مقدم بر «خرد» می‌دانستند صراحتاً می‌گفتند که «کار هنر، فرانمایی عاطفه است» (شپرد، ۱۳۷۵، ۳۵) و ویلیام وردزورث از شاعران و نظریه پردازان برجسته رمانتیک در این زمینه می‌گفت که: شعر خوب، جوشش خود انگیزته احساسات پرتوان است (همان، ۳۵) و در این ابراز صمیمی احساسات، «به بیان موضوعات فردی و عشق‌های خصوصی و توصیف ماجراهای پر سوز و گداز علاقه‌مند شدند» (مشرف، ۱۳۸۲، ۱۴۰)

و نهایت این که هنرمند رمانتیک، دچار اضطراب عظیمی است و در کشاکش بین نو و کهن، بی‌قرار و ناآرام است و نتیجه این اضطراب، چیزی نیست جز افسردگی و اندوه (جعفری جزی، سیر رمانتیسیم در ایران، ۱۳۸۶، ۲۶۵) به همین جهت بعضی از منتقدان، نسل رمانتیک را نسل «آرزوهای بریادرفته» می‌دانند و بالزاک، شاعر مشهور رمانتیک، لامارتین، را «ترانه‌خوان ناتوان شبهای مهتابی» می‌داند (سیدحسینی، ۱۳۷۶، ۱۶۲) که این عنوان و خصیصه در شخصیت و شعر شهریار هم کاملاً صدق می‌کند. به همین جهت در شعر این شاعران، بیش از سرسبزی بهار، برگهای پاییزی و آهنگ حزن‌آلود غروب جلوه گر می‌شود (سیدحسینی، همان، ۱۸۲)

در پایان با استناد به کتاب «مکتب‌های ادبی» اصول و برنامه کلی مترتب بر رمانتیسیم را ذکر می‌کنیم.

۱- آزادی و آن چه به هنرمند الهام می‌بخشد و معنی و مفهوم زندگی شمرده می‌شود: عشق و علاقه

است (سیدحسینی، همان، ۱۷۹ و ۱۸۰)

۲- توجه به «من» شخصی به جای نوع و تیپ کلی (همان، ۱۸۰)

۳- هیجان و احساسات (همان)

۴- گریز و سیاحت، آزدگی از محیط و زمان موجود (همان، ۱۸۱)

۵- کشف و شهود، رمانتیسیم نوعی درون بینی مبالغه آمیز است (همان، ۱۸۲)

قبل از ورود به بحث اصلی، ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که برخی از منتقدان، تطبیق «آثار ادب فارسی» را با مکتبهای ادبی، نادرست تشخیص می‌دهند و چنان تطبیق و قیاسی را قیاس مع الفارق می‌دانند (مرتضوی، مقدمه بر جلد دوم حیدرآبایه سلام، به نقل از به همین سادگی و زیبایی، ۶۳۳). ولی اگر این موضوع مرتبط با ادبیات تطبیقی را با توسع در نظر بگیریم شاید به اقتباس و تأثر برخی از شاعران و هنرمندان با مکتبها و جریانهای ادبی لااقل در قرن حاضر پی‌بیریم. ظاهراً مکتب رمانتیک از مکتبهای مهم ادبی غرب است که بیشتر از دیگر مکاتب در ادب فارسی تأثیرگذار بوده است و در آن بین مکتب رمانتیسیم فرانسوی، تأثیر زیادی بر رمانتیسیم فارسی گذاشته است (مشرف، همان، ۱۹ و جعفری، سیر رمانتیسیم در ایران، ۱۸۱)

ما به اجمال در بخش آغاز، مطالبی را به عنوان توصیف و معرفی آن مکتب و به عنوان مقدمه بیان کردیم. در ابتدا ابراز می‌داریم که خود شهریار، به «رمانتیک» بودن برخی از اشعار و افکار خود تصریح داشته است، شهریار به ویژگی‌های شعر خود توجه داشت و خود بسیاری از اشعارش را به خصوص شعرهایی را که با نام «مکتب شهریار» در کلیات او آمده، رمانتیک دانسته است (کلیات شهریار، مقدمه به قلم

شاعرص ۷۳ به نقل از مشرف، همان، ۲۶) و حتی شهریار به تعریف اروپایی ها از مکتب رمانتیک اشاره می کند: « در تعریف رمانتیک، خود اروپایی ها، تعبیراتی از قبیل آزادی هنر، بیان احساسات، تخیل و فانتزی، نقاشی و تابلوسازی ادبی و بالاخره خیال پردازی و از این قبیل آورده اند » (همان ص ۲۹)

در این مقال، به برخی از جلوه های مکتب رمانتیک در غزل فارسی شهریار خواهیم پرداخت، قبل از ورود به این بحث ناگزیر می دانیم که اشاره کنیم که چنان که همه می دانند از منظر «انواع ادبی»، شعر وادب فارسی به سه نوع عمده «حماسی، غنایی، تعلیمی و اخلاقی» تقسیم می شود (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲، ش ۲ و ۳ و پورنامداریان، ۱۳۸۰، ۲۹) شعر فارسی شهریار، از این منظر در زیرمجموعه ادب غنایی قرار می گیرد و حتی می توان گفت که کل ادب رمانتیک در اصل جزیی است از نوع کلی ادب غنایی چرا که «بی تردید، شعر غنایی، زیباترین و شکوهمندترین دستاورد و گل سرسبد جنبش رمانتیک محسوب می شود» (فورست، همان، ۷۹)

دکتر جعفری، در مورد رمانتیسیم فارسی یا ایران سه گرایش یا جریان را برشمرده اند:

۱- رمانتیسیم طبیعت گرا
۲- رمانتیسیم ناسیونالیستی

۳- رمانتیسیم احساساتی و اخلاق گرا (سیر رمانتیسیم در ایران همان / ۱۹۶)

بازتاب این سه گرایش و جریان را با اندک شدت و ضعف می توان در رمانتیسیم شهریار هم دید، با این وصف که جلوه های رمانتیسیم ناسیونالیستی در شعر شهریار، خیلی بارز نیست و در عوض دو جریان دیگر، خیلی واضح و چشمگیر هستند. قبل از ورود به بحث اصلی، لازم می دانیم که بگوییم که نیما و بالاخص افسانه او، هنری ترین و عالی ترین نمونه شعر رمانتیک در ادبیات جدید فارسی است (جعفری، همان، ۲۵۰) و جالب آن است که شهریار در اشعاری به تأثیرپذیری خود از نیما اشاره می کند و حتی غزلی را تقدیم به نیما کرده است با این مطلع:

نیما غم دل گو که غربانه بگیریم
سرپیش هم آریم و دو دیوانه بگیریم

و چنان که می دانیم افسانه نیما بزرگترین اثر رمانتیک نیما و ادب فارسی جدید است و حتی شعرهای نیمایی و نو شهریار، غالباً به اقتضای افسانه سروده شده است و شهریار هم صراحتاً بدان اشاره کرده است، مثل مرغ بهشتی که عالی ترین جلوه و نمود رمانتیسیم شعر فارسی است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰، ۵۰) در آن غزل فوق به این امر خود شاعر هم اشاره دارد:

من نیز چوتو شاعر افسانه خویشم
بازآ به هم ای شاعر افسانه بگیریم

اگر آن سه گرایش و جنبه رمانتیسیم فارسی را مد نظر قرار دهیم، در می‌یابیم که در غزل شهریار، بازتاب رمانتیسیم احساساتی بیشتر از طبیعت‌گرا و آن نیز بیشتر از ناسیونالیستی است. و اینک به ترتیب ابیاتی چند از دیوان او را به عنوان شاهد مثال مطلب ذکر می‌کنیم.

الف - رمانتیسیم احساساتی

۱- عشق

به سان غزلیات برجسته ادب فارسی مهمترین درونمایه motive غزل شهریار، عشق می‌باشد.

مکتب عشق بماناد و سیه حجره غم که در او بود اگر کسب کمالی کردم^۶

(دیوان، ۳۲)

فلک گو با من این نامردی و نامردمی بس کن که من سلطان عشقم و شهریار شعر ایرانم

(همان، ۳۱۳)

و خطاب به ایرج

مکتب عشق به شاگرد قدیمت بسیار شهریاری که در این شیوه شهر آمده است

(همان، ۱۱۲)

برخی گفته‌اند، این عشق در شعر او به سه نوع، فردی، عرفانی و اجتماعی تقسیم می‌شود (مشرف، همان، ۵۸) بیشترین غزلیات با درونمایه عشق فردی است که می‌تواند رمانتیسیم تلقی شود، از این منظر او یک ناکام عشقی است که تمام درد و رنج و حرمان و خون جگر خوردن را به جان می‌خرد و بهار عشق او به خاطر عدم عنایت معشوق به خزان مبدل می‌شود. اگر به زبان و منطق ریاضی بخواهیم این مطلب را اثبات کنیم باید بگوییم که نقطه مرکزی دیوان شعر او عشق است و غم و اشک و آه و حسرت و حرمان و اسیری و هجر و ناکامی شعاع‌های آن نقطه و دایره عشق.

خسرو عشق تو شیرینم و با تیشه‌ی غم کوه جان می‌کنم و کم نی‌ام از کوه کنی (دیوان، ۴۲۴)

گفتم به خوان عشق شدم می‌زبان ماه نامهربان من تو که مهمان نیامدی

خوان شکر به خون جگر دست می‌دهد مهمان من چرا به سر خوان نیامدی (دیوان، ۳۹۰)

در طبع شهریار خزان شد بهار عشق زیرا تو خرمن گل و ریحان نیامدی (همان، ۳۹۰)

^۶ - ابیات از دیوان شهریار [ویرایش ۲]، تهران، نگاه، چاپ سی‌ویکم سال ۱۳۸۷، انتخاب شده است

روز روشن به خود از عشق تو کردم شب تار به امیدی که توام شمع شب تاز آبی

(همان، ۴۳۲)

چون عشق و آرزو به دلم مرد شهریار جز مردنم به ماتم عشق آرزو نبود

(همان، ۲۳۰)

زباغ عشق تو هرگز گلی به کام نچیدم بروز گلبن حسن گلی به کام نچینی

(همان، ۴۲۵)

و در مواردی هم از بی وفایی معشوق گلایه می کند :

آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا بی وفا حالا که من افتاده‌ام از پا چرا

(همان، ۷۹)

برو ای ترک که ترک توستمگر کردم حیف از آن عمر که در پای تو من سر کردم

(همان، ۲۹۶)

تذکر این نکته ضروری است که در بعضی از ابیات و غزلهای او، به عشق الهی یا حقیقی نیز اشاره شده است :

من این راز و نیاز عشقبازی از خدا دارم خدا را ناز کمتر کن توهم آخر خدا داری

هوای نفس چیز دیگر است و عاشقی دیگر تو باید این دو معنی جان من از هم جدا داری

(همان، ۳۹۳)

عشق مجاز ، غنچه‌ی عشق حقیقت است گل گو شکفته باش اگر بوش می کنی (همان، ۴۲۳)

۲- غم و اندوه

از ملازم و متعلقات مهم دیگر عشق رمانتیک در شعر شهریار، غم زدگی و افسردگی شدید است که پایه پای همان عشق در شعر او تجلی یافته است، قبلا به اندوهگینی و افسردگی رمانتیک‌ها اشاره شد، آنها که از وضع خردمدار فعل به تنگ آمده بودند دچار کشمکش و اضطراب لاینحلی می شدند و به ناگزیر گرفتار غم و اندوه و اشک و آه می شدند از این منظر ما به چند نمونه در شعر شهریار اشاره می کنیم :

همه به گریه‌ی ابر سیه گشوده‌ام چشم در این افق که فروغی ز شادمانی نیست (همان، ۱۳۶)

در آستان مرگ که زندان زندگی ست تهمت به خویشان نتوان زد که زیستم (دیوان، ۲۸۹)

گردون برات خوشدلی کس نخوانده‌است این جا همیشه رد و نکول است سفته را (همان، ۹۰)

اگر رویین تنی باشم به همت غمی همتای رستم دارم امشب

- غم دل با که گویم شهریارا
 که محرومش ز محرم دارم امشب
 (همان، ۹۷)
- جان پرور است زندگی شهریار لیک
 جز غم به شهریار در این شهر، یار نیست
 (همان، ۱۲۸)
- گوش زمین به ناله‌ی من نیست آشنا
 من طایر شکسته پر آسمانی‌ام
 (همان، ۲۳۰)
- آه سحرگاه تو را ای شمع، مشتاقم به جان
 ای غم بگواز دست تو آخر کجا باید شدن
 (همان، ۴۲۲)
- چون آه من به راه کدورت مرو که اشک
 بیک شفاعتی است که از پی دوامت
 (همان، ۱۴۷)
- من شهریار ملک سخن بودم و نبود
 جز گوهر سرشک در این شهر، یار من
 (همان، ۳۵۲)
- پداست از گلاب سرشکم که من چو گل
 یک روز خنده کردم و عمری گریستم
 (همان، ۲۸۹)

۳- مستی و شوریدگی و آوارگی

- سه ویژگی مهم از خصیصه‌های رمانتیک است که شهریار به این سه مفهوم و معادل‌های آن در غزلیات خود اشاره کرده است، و آنها هم می‌توانند از ملازمان و متعلقان «عشق» ناکام او باشند. رمانتیک‌ها وقتی که به «نظم خرد مدار و قانونی» جهان و قرن حاضر اعتراض کردند و ساختار منظم و قانونی آن را مورد هجمه قرار دارند دچار شوریدگی و شیدایی شدند. شهریار نیز به عنوان شاعر برجسته رمانتیک در لابه لای غزلیات خود به این موضوع می‌پردازد:
- از این شورم که امشب زد به سرآشفته و سنگین
 چه می‌گویم نمی‌فهمم چه می‌خواهم نمی‌دانم
 (دیوان، ۳۱۳۱)
- با وحشت دیوانه بخندیم و نهانی
 در فاجعه‌ی حکمت فـرزانه بگرییم
 (دیوان، ۳۳۵)
- ما را به مستی رخصت کلک و بیانی هست لیکن
 تا شهریارا با خودم کی خودستایی می‌کنم

- (همان، ۳۱۸)
 شکرانه‌ی تفضل حسنت خدای را با شهریار عاشق شیدا تفضل...
 (همان، ۴۰۶)
 به شعر شهریار اکنون سرافشانند در آفاق چه خوش پیرانه سر ما را به شیدایی سمر کردی
 (همان، ۳۸۸)
 از این پش شهریارا ما و از مردم رمیدنها که من پیوند خاطر با غزالی مشک مو کردم
 (همان، ۲۹۴)
 شهریارا غم آوارگی و در به دری شورها در دلم انگیخته چون نو سفران
 (همان، ۳۳۷)
 گفته بودم که در آوارگی از سینه‌ی چاک کشم آهی و رقیب از وطن آواره کنم
 (همان، ۳۱۷)
 و به همین جهت، شاعر رمانتیک، خود را تافته جدا بافته‌ای از جامعه می‌بیند و به انزوای تنهایی خود روی می‌آورد و ارتباط خود با دیگران و جامعه را قطع می‌کند، این مضمون را شهریار به زیبایی زایدالوصفی در غزل خود آورده است:
- به تیره بختی خود کس نه دیدم و نه شنیدم زیخت تیره خدایا چه دیدم و چه کشیدم
 برای گفتن با دوست شکوه‌ها به دلم بود ولی دریغ که در روزگار دوست ندیدم
 (همان، ۲۹۹)
 و در نهایت، شاعر رمانتیک با فراتر می‌گذارد و کل روزگار و تقدیر و فلک را با لحنی بسیار تلخ آماج حمله خود قرار می‌دهد:
- از روزگار عاطفه هرگز طمع مدار اصلا نشان عاطفه در روزگار نیست
 (دیوان، ۱۲۷)
 از تیر کج تابی تو آخر کمان شد قامتم کاخت نگون باد ای فلک با ما چه بد تا می‌کنی
 (همان، ۴۲۲)
 گر آسمان وظیفه‌ی شاعر نمی‌دهد گو نام هم بخفیه بلیه سس زلیسته...
 (همان، ۲۸۹)

شاعر رمانتیک، که سراپا طعم تلخ شکست و اندوه را تا عمق وجود خود احساس کرده است، بعد از آن که در خود غوطه خورده و غرق می‌شود، درمی‌یابد که حتی سرمایه‌های اصلی زندگی خود نظیر جوانی را هم به رایگان از دست داده است در این صورت است که باز با آن خوشی‌های آغازین زندگی و جوانی خود دچار نشه‌ای می‌شود و یا به خاطر جهان‌بینی منفی‌اش، به آزرده‌گی و بیان تجربه منفی خود از آن می‌پردازد:

- جوانی شمع ره کردم که جویم زندگانی را
نجستم زندگانی را و گم کردم جوانی را
(همان، ۸۷)
- ای لاله‌ی بهار جوانی که شد خزان
از داغ ماتم تو بهار جـــــوانی ام
(همان، ۳۳۰)
- خدایا خاطرات سرکش یک عمر شیدایی
گرفته در دماغی خسته چون خوابی پریشانم
(همان، ۳۱۱)
- گذشت روزگاران بین که دوران شباب ما
در این سیلاب غم دسته گلی شاداب را ماند
(همان، ۲۰۲)
- مرا با یاد ایام جوانی
به سر سودای یاری مهوش آمد
(همان، ۱۹۶)

۴- خاطرات گذشته و احساس غربت

از خصیصه‌های مهم ادب رمانتیک، پناه بردن به گذشته است این گذشته برای بعضی از شاعران رمانتیک، غرق شدن در فرهنگ و ادب دوره‌های بسیار دور و حتی باستان بوده‌است، که این امر در شعر شهریار، نمود چندانی ندارد و او فقط به یاد خاطرات طلایی دوران گذشته و کودکی خود می‌افتد و از آن التذاد می‌کند و به همین جهت در شعرهایی به یاد آذربایجان می‌افتد و از فضای موجود آن روز، یعنی تهران اظهار ملال و آزرده‌گی می‌کند:

- سرود آبشار دلکش پس قلعه‌ام در گوش
شب پاییز تبریز است و در باغ گلستانم
(دیوان، ۳۱۲)
- خدایا خاطرات سرکش یک عمر شیدایی
گرفته در دماغی خسته چون خوابی پریشانم
(همان، ۳۱۱)

دور از کنار مادر و یاران مهربان زال زمانه بکشت به نسام-مهربانی ام
(همان، ۲۳۰)

۵- ادبیات بدوی و شبانی

جنبش رمانتیک در ادب غرب، در آغاز با عطف توجه بیشتر به ادبیات فولکلوری و عامیانه بوده است (جعفری، سیر رمانتیسزم در اروپا، ۸۹) چنان که می‌دانیم این ویژگی ادب رمانتیک بیشتر در منظومه «حیدریابایه سلام» شهریار تجلی دارد ولی در بعضی از ابیات، به این امر صراحتاً اشاره کرده است:

چوپان دشت عشقم و نای غزل به لب دارم غزال چشم سیه می چرانمت
(همان، ۱۴۸)

گله اش به پیراهن زهره ام چراند چشم چند گویی در این مرتع نی زنی و چوپانی
(همان، ۴۱۳)

۶- ماه و مضمون آفرینی با آن

«ماه» در ادب رمانتیک، جلوه و نمود بارزی دارد ظاهراً این امر بدان دلیل است که غالب شاعران رمانتیک که از وضع فعل و روز، آزرده و ملول بودند، با استفاده از تعبیر سمبلیک «شب» به مضمون آفرینی در این باب پرداختند و بخش اعظم زیبایی شب، معطوف است به «ماه» و پرتو افشانی آن. و شهریار در دیوان خود با بسامد بالایی به مضمون آفرینی با ماه پرداخته است. شاید ذکر این نکته خالی از لطف نباشد که پرستلی بخش سوم اثر خود (سیری در ادبیات غرب) که مرتبط با مکتب رمانتیک است «سایه‌های ماه» عنوان‌گذاری کرده است و بعد در پاورقی، علت این نامگذاری را چنین ذکر کرده است: به کار بردن این اصطلاح، معطوف است به تأثیرات زیان‌بخشی که مردم به ماه نسبت می‌دهند و کسی را که در معرض این تأثیرات واقع شود معادل جن زده، ماه زده می‌خوانند. (همان، ۱۹۲)

شب همه بی تو کار من شکوه که به ماه کردن است روز ستاره تاسحر، تیره به آه کردن است
(دیوان، ۱۱۰)

ز ماه، شرح ملال تو پرسم ای مه بی مهر شبی که ماه نماید ملول و رنگ پریده
(همان، ۳۷۷)

یا غزل زیبای

امشب ای ماه به درد دل من تسکینی آخر ای ما تو همدرد من مسکینی
(ص ۴۲۷)

یا این اشعار زیبا:

چون باز شوم از سرت ای مه به نگاهی
 اما که گذشتن نتوان از چو تو ماهی
 او هم قدم ماهی و من همدم آهی
 سرگشته ام ای ماه هنر پیشه پناهی
 هرگز به سر ماه نرفته ست کلاهی
 در هر قدمی راه زند چاله و چاهی
 یارب گذرانندیم چه شبهای سیاهی

دیری ست که چون هاله همه دور تو گردم
 ماه از پی دیدن بود ای شوخ و گذشتن
 شب ها همه دنبال رفیق توام اما
 نه روز سخن گفتن و نه پای گذشتن
 در فکر کلاهند حریفان همه هشدار
 گمراه مشو ای ماه که از شاهد گمراه
 در آرزوی جلوه ی مهتاب جمالش
 (همان، ۴۲۹)

۷- آلت موسیقی

موسیقی رمانتیک، از بخش های مهم فرهنگ رمانتیک است که ظاهراً در ادبیات فارسی معاصر به شکل سرودن و ساختن «تصنیف ها» شروع می شود مثل تصنیف عارف و ...، شهریار در اشعارش، برخی از آلات و اصطلاحات موسیقی را ذکر کرده است و از سازعبادی (دشتی، سنبل در شوره زار، ۳۰) و صبا و ... یاد کرده است، برخی از این ابیات را که به پیوند موسیقی و شعر او اشاره دارد ذکر می کنیم:

باز کن نغمه ی جانسوزی از آن ساز امشب
 ساز در دست تو سوز دل من می گوید
 تاکنی عقده ی اشک از دل من باز امشب
 من از دست تو دارم گله چون ساز امشب

(دیوان، ۹۶)

آری قمر آن قمری خوشخوان طبیعت
 آن نغمه سرا بلبل باغ هنر اینجاست

(همان، ۱۰۳)

دیش به یاد زلف تو در پرده های ساز
 بس شکوه کردم از دل ناسازگار خود
 جان سوز بود شرح سیه روزگاری ام
 دیشب که ساز داشت سر سازگاری ام

(همان، ۳۲۷)

ساز صبا به ناله شبی گفت شهریارا
 این کار توست من همه جور تو می کشم

(همان، ۳۱۰)

بی تار طره های تو مرهم گذار دل
 با زخمه ی صبا و سـ تار عبادی ام

(همان، ۳۲۴)

و غزل زیبایی با عنوان « سه تار من »

نالده به حال زار من امشب سه تار من این مایه ی تسلی شب های تار من

(همان، ۳۵۱)

ب - رمانتیسیم طبیعت گرا

طبیعت و عناصر متعدد آن در شعر شهریار بازتاب زیادی دارد، البته از آن جا که شعر شهریار، از نوع ادب غنایی است و عناصر طبیعی بازتاب یافته در ادب غنایی، خیلی خرد و ظریف و ریز هستند به سان ادب حماسی از بازتاب عناصر بزرگ طبیعت چون کوه و اقیانوس و جنگل و ... در آن خبری نیست و در عوض از گل و لاله و سنبل و قمری و رود و ... به هنرمندی و ظرافت خاصی در آن ذکر شده اند، نکته مهم قابل توجه از منظر ادب رمانتیک آن است که در شعر، شهریار، عناصر طبیعت با دیدی یاس آور و اندوهگین توصیف و تصویر شده اند و از این منظر، بیشترین جلوه را می توان در غروب و از فصول هم پاییز و زمستان را در آن دید و با این نگاه یاس آلود خود تعبیرهای ناب و زیبایی را می سراید و حتی مضمون آفرینی با ماه و شب و ستارگان هم گواه دیگری اند بر این مطلب که شاعر غرق در خود و بریده از دیگران، افسردگی و اشک آلودی ماه را چنین وصف می کند:

هرشب از حسرت ماهی من یک دامن اشک تو هم ای دامن مهتاب پر از پروینی

(همان، ۴۲۷)

خراب از باد خمارانگیز تهرانم

خمار آن بهار شوخ و شهر آشوب شمرانم

(همان، ۳۱۱)

ج - رمانتیسیم ناسیونالیستی

بر خلاف دو نوع دیگر رمانتیسیم، این نوع رمانتیسیم در شعر شهریار، بازتاب زیادی ندارد، او مثل دیگر شاعران ادب جدید، مسحور فرهنگ و ادب ایران باستان نیست و در آن باب شعری ندارد تنها نمود و جلوه ای که می توان نزدیک به این نوع رمانتیسیم دانست، توصیف و تحسینی است که او به منطقه بومی و مادری خود یعنی آذربایجان دارد و با عطف به مسائل سیاسی آن روز با شگردهای مختلف به سرودن اشعاری در این باب پرداخته است:

غزل زیبایی ،

خوش باد وقت مردم آزاد آذربایجان

پر می زند دلم با یاد آذربایجان

آزاد باش ای خطه آباد آذربایجان

آزادی ایران ز تو آبادی ایران ز تو

تا باشد آذربایجان پیوند ایران است و بس
در مکتب عشق وطن جان باختن آموخته

این گفت با صوتی رسا فریاد آذربایجان
یارب که بوده‌است از ازل استاد آذربایجان
(همان، ۳۳۶)

د - رمانتیسیم اجتماعی

شهریار شاعر برجسته رمانتیک شخصی و فردی ایران است که ما بازتاب متعدد آن را در غزل او به اجمال بحث کردیم و ابیاتی را به عنوان شاهد نقل کردیم، واقعیت آن است که در شعر فارسی او گاهی به ابیاتی برمی‌خوریم که نگاهی انتقادی نسبت به جامعه، اجتماع و محیط دارند، هرچند که این نظر انتقادی خیلی نرم و ملایم است و ما به ناگزیر بدان، اسم رمانتیسیم اجتماعی شهریار دادیم و چند بیت را به عنوان نمونه نقل می‌کنیم:

به کام محترک روزی مردم دیدم و گفتم
حریفی با تمسخر گفت: ای شهریارا بس
که روزی سفره خواهد شد شکم این ازدهایان را
که می‌گیرند در شهر و دیار ما گدایان را

(همان، ۸۶ و ۸۹)

بین به جلوی سگ پاسبان چه گرگانند
گوهر شناس نیست در این شهر، شهریار
به جان خواجه که این شیوه‌ی شبانی نیست
من در صف خزف چه بگویم که چیستم^۱

(همان، ۲۸۹)

و این ابیات زیر که بیانگر رمانتیسیم اتوپیایی و آرمان شهری شهریار است:

می‌روم تا که به صاحب نظری باز رسم
دل چون آیینی اهل صفا می‌شکنند
محرم ما نبود دیده‌ی کوتاه نظران
که زخود بی‌خبرند این زخدا بی‌خبران

(همان، ۳۳۷)

شهریارا اگر آیین محبت باشد
چه حیاتی و چه دنیای بهشت آیینی

(همان، ۴۲۷)

^۱ قس با حافظ: جای آن است که خون موج زند در دل سنگ

زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش (دیوان، ۵۵۴)

فهرست منابع

- بارت رولان، درجه صفر نوشتار، ترجمه شیرین دخت دقییان، تهران، هرمس، چاپ دوم ۱۳۸۴
- پرهام سیروس (دکتر میترا)، رئالیسم و ضد رئالیسم در ادبیات، تهران، آگاه، چاپ ششم، ۱۳۶۰
- پرستلی جی. بی، سیری در ادبیات غرب، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۲
- پورنامداریان تقی، در سایه آفتاب، تهران، سخن، چاپ اول، ۱۳۸۰
- جعفری جزئی مسعود، سیر رمانتیسزم در اروپا، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۸
- جعفری مسعود، سیر رمانتیسزم در ایران، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۶
- حافظ شمس الدین، دیوان، تدوین و تصحیح دکتر رشید عیوضی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۸۵
- دشتی علی، سنبل در شوره زار، به نقل از به همین سادگی و زیبایی، به اهتمام جمشید علیزاده، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴
- دیچز دیوید، شیوه های نقد ادبی، ترجمه محمدتقی (امیر) صدقیانی و دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، علمی، چاپ اول، ۱۳۶۶
- زرین کوب عبدالحسین، نقد ادبی (جلد دوم) تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۱
- سید حسینی رضا، مکتب های ادبی (جلد اول)، تهران، نگاه، چاپ یازدهم، ۱۳۷۶
- شیردآن، مبانی فلسفه هنر، ترجمه علی رامین، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۵
- شفیع کدکنی محمدرضا، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران، سخن، چاپ اول (ویرایش دوم)، ۱۳۸۰
- شفیع کدکنی محمدرضا، انواع ادبی و شعر فارسی، مجله خرد و کوشش، سال ۴، شماره ۲ و ۳، ۱۳۵۲
- شهریار محمدحسین، دیوان شهریار [ویرایش ۲]، تهران، نگاه، چاپ سی و یکم، ۱۳۸۷
- علیزاده جمشید، به همین سادگی و زیبایی، یادنامه استاد شهریار، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۴
- فورست لیلیان، رمانتیسزم، ترجمه مسعود جعفری جزئی، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۸۰
- مرتضوی منوچهر، مقدمه بر جلد دوم «حیدر بابایه سلام» به نقل از به همین سادگی و زیبایی
- مشرف مریم، مرغ بهشتی، تهران، نشر ثالث، چاپ اول، ۱۳۸۲
- هاوکس ترنس، استعاره، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۸۰

زبان شعری شهریار دکتر یعقوب نوروزی*

چکیده:

اصلی ترین عنصر تشکیل دهنده شعر، زبان است و با وجود زبان است که شعر معنی پیدا می کند. یکی از کارکردهای زبان، کارکرد ادبی و شعری آن می باشد و در این نوع کارکرد تفهیم و تفاهم در اولویت نیست بلکه خود زبان و خلق زیبایی با آن در مرکز توجه قرار می گیرد. با توجه به همین اصل است که شاعران گذشته سعی در آوردن کلمات خوش آهنگ و خاص در شعر دارند و هر کلمه ای را به شعرشان راه نمی دهند و آنرا مایه ابتذال شعرشان می دانند و در این مورد بسیار سختگیر هستند و تنها کلمات خاصی را در قالبهای مختلف شعری به کار می گیرند. در دوران معاصر این رودیکرد و این نحوه برخورد دیگرگون می شود و شاعران به زبان عامه روی می آورند و زبان شعر، مردمی می شود و هر چه بیشتر به زبان گفتاری مردم نزدیک می شود. نیما که نظریه پرداز شعر نو است هیچ محدودیتی برای ورود کلمات به شعر قائل نمی شود و حتی شاعران را به استفاده از گنجینه غنی زبان مردم فرا می خواند و به همین سبب در این دوره شاعران هرچه بیشتر در خلق آثارشان از زبان عامه کمک می گیرند. شهریار که شاعری نوپرداز است در زمینه زبان شعری بیشتر از شاعران نیمایی نو آوری می کند و در به کار بستن زبان مردم و لغات عامیانه گوی سبقت از آنان می رباید. در این مقاله به بررسی ویژگیهای زبانی شهریار پرداخته می شود و نو آوریهای که وی در این زمینه داشته است و عناصری از زبان عامه از جمله اصطلاحات عامیانه، کنایاتی که در زبان عامه هست و همچنین ضرب المثلهایی که به شعر وی راه یافته مورد بررسی قرار می گیرد و نحوه تلقی او را از زبان عامه بیان خواهیم کرد و همچنین از سادگی و صراحت شعرش و عاری بودن از اغلاق و پیچیدگی و صنعت پردازیها و آرایه بندیهای شاعرانه سخن خواهد رفت.

واژگان کلیدی: شهریار، زبان شعر، اصطلاحات عامیانه، کلمات امروزی، صنعت پرداززی، آرایه های بدیعی

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد ماکو

زبان شعری شهریار

شعر هنری است که یکی از مواد تشکیل دهنده آن زبان است. اگر زبان نباشد شعر هم نخواهد بود «زندگی و شعر سیمین بهبهانی، ۱۳۳۵». شعر برای بیان خود از زبان بهره می برد و در واقع ادبیات فعلیتی زبانی است و باید آنرا در بافت موقعیتی اش تحلیل کرد. «زبان اصلی ترین رکن کلام منظوم و منثور است و در درجه نخست عناصری آن را می سازد که می تواند سبک شعر هر شاعر را نشان دهد» (از زبان صبح، ص ۳۹)

شعر تجربه زبانی است که معمولا به آن «زبان شعر» یا «زبان شاعرانه» می گویند. غالبا مفهوم نادرستی از زبان شعر دارند به این معنا که خیال می کنند شاعر جویای واژگان زیبای خوش آهنگ است. چیزی که شاعر واقعا خواهان آن است واژگان پر معناست و این در بافتها و زمینه های گوناگون متفاوت است. زبان شعر، زبانی هنری است و شاعران سعی کرده اند زبانشان متفاوت با زبان عامه باشد و بدین سبب از شگردهای بیانی و بدیعی استفاده می کنند. جهت گیری عمومی شعر کلاسیک فارسی به سوی زبان و بیانی فاخر و رسمی است و شاعران بسیاری از واژه ها و ساخت های زبانی را به جرم «غیر شاعرانه» بودن به شعر خود راه نمی دهند به همین دلیل زبان شعرشان از بیان طبیعی و منطقی معمول فاصله گرفته است. آنان در تلاشند هر چه بیشتر زبان شعر را از حد زبان معمول فراتر برند و هنری کنند. به عقیده آنان هر کلمه ای را نمی توان در شعر به کار برد و در این مورد بسیار سخت گیر هستند. یکی از ویژگیهای سبک متعالی نزد پیشینیان «استعمال کلمات فاخر و ممتاز و پرهیز از کلمات مبتذل و عامیانه و عادی بود» (در باره ادبیات و نقد ادبی، فرشید ورد، ص ۶۹۲) با توجه به این اصل است که نظامی گنجوی دیر پسندی را توصیه می کند و آنرا مایه تعالی سخن می داند.

تا سخن از دست بلند آوری

به که سخن دیر پسند آوری

گر نپسندی به از آنت دهند.

هر چه در این پرده نشانت دهند

(کلیات خمسه، مخزن الاسرار، ص ۲۲)

دیگر شاعران نیز همچون وی با دقت در انتخاب کلمات و دادن برگ جواز به تعداد خاصی از کلمات روش او و دیگر معتقدان او را ادامه می دهند و معتقدند که زبان شعر باید متفاوت از زبان گفتار باشد و به همین سبب است که زبان کلاسیک زبانی فاخر است.

دقت در گزینش کلمات خاص شاعران بزرگ فارسی نیست در اروپا شاعران کلاسیک و پارناسین ها و سواس خاصی در انتخاب کلمات داشته اند «راسین شاعر قرن هفدهم، در آثار خودش بیشتر از هشتصد

کلمه به کار نبرده است. هنرمند کلاسیک در استعمال اصطلاحات بسیار سختگیر و مقید است و کلمات متعدد و غیر مصطلح به کار نمی برد» (مکتب های ادبی، ص ۴۲)

پارناسین ها نیز یکی از اصولشان را کمال شکل، چه از لحاظ بیان و چه از لحاظ انتخاب کلمات قرار داده بودند. (همان، ص ۲۵۵) اکثر شاعران گذشته به این اصل معتقد بودند و آنرا رعایت می کردند و به همین سبب بوده است که هیچگاه نشانی از بعضی کلمات در شعرشان دیده نمی شود. «در میان شاعران فارسی حافظ و سعدی بیش از دیگر شاعران به اصل انتخاب و سواس آمیز واژه توجه داشته اند» (ساختار زبان شعر امروز، ص ۴۲) با عوض کردن هر کلمه ای با کلمه مترادف در شعر این شاعران، از ارزش شعر کاسته می شود.

ولی در دوره معاصر این طرز برخورد با زبان دیگرگون می شود. شاعران سعی دارند هرچه بیشتر زبان شعر و زبان گفتار را به هم نزدیک سازند زبان شعر زبان مردم می شود. نیما به کاربرد زبان عامه در شعر توصیه می کند و می گوید: «جستجو در کلمات دهاتی ها، اسم چیزها (درخت ها، گیاه ها، حیوان ها) هر کدام نعمتی است نرسید از استعمال آنها خیال نکنید قواعد مسلم زبان در زبان رسمی پایتخت است، زور استعمال این قواعد را به وجود آورده است» (حرف های همسایه نیما، ص ۷۳) در سفر به زبان و زندگی مردم نیما تنها نبود پیروان و شاگردان او هر یک به موازات رفتار او گامهایی برداشته وی را در این راه دشوار همراهی کردند. (ساختار زبان شعر امروز، ص ۱۰) سیمین بهبهانی هم از شاعران معاصر، تاکید دارد که «منبع الهام شاعران باید طبیعت امروزین، جامعه امروزین، نیازهای جهان امروزین و طرز سخن گفتن امروزین باشد» (یاد بعضی نفرات، ص ۷۸۹) در دوره معاصر منبع اصلی زبان شاعران، زبان محاوره مردم است.

«امروزه دیگر آمدن کلمات عامیانه در گفته همیشه دلیل پایین بودن و نازل بودن سخن نیست بلکه اینگونه عبارات اگر به وسیله سخنران و نویسنده بزرگی به کار رود نشانه بلندی و علو سبک است و یکی از دلایل جذابیت سبک طنز آمیز و فکاهی نیز همین عناصر بوده است» (در باره ادبیات و نقد ادبی، ص ۶۹۳)

در نگاه شاعر نو کلمه شاعرانه و غیر شاعرانه نداریم هیچ واژه ای به خودی خود و فی ذاته شاعرانه و غیر شاعرانه نیست تنها کاربرد آن و کارکردی که می یابد تعیین کننده شاعرانه بودن یا نبودن آن است این نکته که برخی واژه ها شاعرانه اند و برخی نیستند مربوط به شرایطی است که شعر «تماس مستقیم خود را با واقعیت از دست می دهد و شاعران از روی دیوانهای یکدیگر شعر می گویند» (از شعر گفتن، ص ۸۵).

(کاربرد زبان عامیانه و ساختارهای گفتاری امروزی سبب صمیمیت و انتقال بهتر احساسات و عواطف و اندیشه ها می شود و به همین سبب است که شاعر معاصر به جای اینکه سبک فاخر شعرای کهن فارسی و

سختگیری آنها را در شعر داشته باشد بیشتر در قالب زبان گفتار و زبانی امروزی مقصود خود را بیان می کند و با این زبان هر چه بیشتر به مخاطب نزدیک می شود و احساسات او را بر می انگیزاند. «در بخشی از شعر امروز که شاعر قصد دارد بی واسطه تر و مستقیم تر جهت القاء و انتقال سریعتر احساس با مخاطب تماس برقرار کند زبان و لحن بیانش را در قالب ساده ترین بافتها و ساختارهای گفتار و عامیانه که رگه هایی از طنز یا مفاهیم ضمنی را در خود درارد عرضه می کند و در این راستا ناگزیر می شود از رویه های تصویری و پاره ای عناصر چون استعاره، مجاز... و بخشی از تواناییهای زبانی چشم بیوشد و از این لحاظ نه تنها آسیمی به زبان نمی رسد بلکه نوعی صمیمیت و بی پیرایگی در زبان روی می دهد که باعث دریافت راحت تر و بی واسطه تر مخاطب می شود» (ساختار زبان شعر امروز، ص ۳۸۱).

شاعر امروزی دیگر خودش را در قالب کلمات محدودی که در دیوانهای شعری پیشین آمده محدود نمی کند بلکه از زبان غنی مردم و کنایات و ضرب المثل های رایج در این زبان استفاده می کند و بدین سبب شعرش هر چه مردمی تر می شود و خودش را به مردم نزدیک تر می سازد. شهریار از این تاثیر شگرف زبان ساده گفتاری در مخاطب بی اطلاع نیست و به همین سبب است که با آشنایی خودش به گنجینه زبانی گذشتگان، این زبان را بر زبان فاخر گذشته بر می گزیند تا هر چه بیشتر به صمیمیت زبانی خود بیفزاید و در دلها نفوذ کند و شعرش عامه پسند باشد. نزدیکی به زبان محاوره در شعر شهریار یکی از رشته هایی است که او را با مردم ارتباط می دهد و با این زبان است که وی ظریفترین احساسات و سخت ترین تجربه ها را منتقل می کند. او کلماتی به کار می برد که بعضی ها جواز ورود به شعر برای آن نمی دهند ولی شهریار شاعر زمان خود است و هیچگاه نمی تواند بر محیط اطراف خود چشم ببندد و به این سبب که فلان کلمه در غزل نیامده آنرا وارد غزلش نکند او همچون فروغ که می گفت: «به من چه که تا بحال هیچ شاعر فارسی زبانی مثلا کلمه انفجار را در شعرش نیاورده است من از صبح تا شب هر جا نگاه می کنم می بینم چیزی دارد منفجر می شود من وقتی که دارم شعر می گویم دیگر به خودم که نمی توانم خیانت کنم» (جاودانه فروغ فرخزاد، ۱۶۷) نمی تواند به خودش خیانت کند و شعرش را به کلمات خاصی محدود کند. شعر او شرح زندگانی اوست و رنگ و بوی زندگی او را با خود دارد کلماتش کلماتی است که روزمره است و کاربرد دارد. او هیچ محدودیتی برای کاربرد واژگان در شعر قایل نیست در شعر او حساب جاری، باجه بانک، بودجه عمر، اعتبار (۱۲۸) و ته چک (۳۰۸) هم می تواند جزو واژگان غزل باشد و این نشان از ابتدال زبانی او نیست بلکه در دوره معاصر با این کلمات بهتر می توان مقصود خود را رساند این کلمات ملموس تر و حسی تر برای دیگران هستند و صمیمیتی که در این کلمات است سبب جلب

توجه مخاطب می شود. همین توجه او به زبان عامه است که سبب می شود سمعک و عینک (۲۷۴) اجاره دادن (۸۲) و بسیج، پاسدار (۲۸۰) را نیز در فرهنگ واژگانی خود بگنجانند. این نوع کاربرد از ویژگیهای خاص شعری او می شود و زبان او را از فرط سادگی به زبان مکالمه نزدیک می سازد. «ترک پارسی گو (۲۳). او شدیداً متأثر از ساختمان و معماری عبارتهای زبان گفتار است. «شهریار برای بیان این صمیمیت از زبانی ساده و صمیمی نیز بهره گرفته است» (این ترک پارسی گو، ص ۲۳) به استخدام کلمات عادی و زیادی که احتمالاً بسیاری از اساتید جواز حضور به آنها آنهم به طرزی که شهریار حاضرشان کرده است در غزل نمی دهند می پردازد برای توچال که واژه ای امروزی است با هنرمندی برگ و ورود به حریم تغزل صادر می کند. «(این ترک پارسی گو، ص ۴۲)

کلماتی که در شعر شهریار آمده رنگ زمان را دارند و وی همچون شاعران گذشته نیست که واقعتهای زندگی را رها کرده و با تتبع در دیوان گذشتگان شعر سرایی کند و کلماتش را از آنها بگیرد و تحت نگرش آنها باشد و بدین سبب کلماتش نیز همان کلماتی باشد که در دیوانهای شاعران گذشته آمده است. در دیوان او کلماتی می آید که واقعیت های زندگی امروزی را نشان می دهد. و مثلاً مثل منوچهری نیست که با اینکه بیابانهای عربستان را ندیده آنها را توصیف کند و با اینکه در دامغان زندگی می کند اسم جاها و مکانهای و معشوقان عرب را در شعرش بیاورد. شهریار گویا به این توصیه نیما عمل کرده است که می گوید: «سعی کنید همانطوری که می بینید بنویسید و شعر شما نشان واضح تر از شما بدهد وقتی که شما مثل قدما می بینید و بر خلاف آنچه در خارج قرار دارد می آفرینید آفرینش شما به کلی زندگی و طبیعت را فراموش کرده است» (در باره شعر و شاعری، صص ۷-۸۶) شعر او بخشی از زندگی اوست و با همین خصیصه است که آوردن کلماتی چون توچال (۳۹۷)، خیابان لاله زار (۲۴۸) لشگرک (ب ۱۵۳) خیابان رفاهی (۲۲۹) مسجد سردار (ب ۲۸۵) برای او عادی است. او آنچه را که حاصل تجربه خویش است در شعرش آورده است. به خاطر این که خاطرش خون نشود به خیابان رفاهی نمی گذرد.

ز آن خاطره تا خون نشود خاطر مای شوخ دیگر نگذشتم به خیابان رفاهی (دیوان، ۱۳۸۶، ص ۲۲۹)
معشوقش با صلیب زلف اگر گذری به مسجد سردار کند مسیحا صفت مردگان را زنده می کند.

مرده ها زنده کنی گر به صلیب سر زلف عیسی من به دم مسجد سردار آبی (دیوان، ۱۳۷۳، ص ۲۸۵)
اگر چه دیگران آمدن چنین کلماتی را در شعر دور از اصول فصاحت و بلاغت بدانند. زبان غزل او ساده و آمیخته به لغات عامیانه است. «البته گروهی به این زبان ساده شهریار و آوردن لغات عامیانه در غزل ایراد گرفته اند و چنین لغاتی را شایسته غزل ندانسته اند» (فروغ آزادی، ص ۵۹) و اینگونه بیان را با سبک فاخر

استادان پیشین غزل سنجیده اند ولی شهریار محدودیتی در کاربرد کلمات برای خود قایل نمی شود و آنچه برای او مهم است بیان احساسات درونی خویش است و با این زبان ساده و صمیمی احساسات خود را به دیگران انتقال داده است. زبان او زبان مردم است در شعر او کلماتی امروزی در کنار کلمات سنتی به کار می رود. او از تمام امکانات زبانی برای بیان مقصودش استفاده می کند. شهریار واژه ها و ترکیبات را چنان موم وار در اختیار دارد که هر کجا و به هر نحوی که اراده کرده است و آنها را حرکت داده در برابر منویاتش به نحو مطلوب آنها را در استخدام خود در آورده است. به سادگی احساس خواننده را بر می انگیزد و لذت می بخشد و تحت تاثیر قرار می دهد. (فروغ آزادی، ص ۶۶)

او در جهت غنای زبان خود از همه امکانات زبان استفاده می کند کلمات نوی مثل مدیر، اداره، جاز، اتوزدن، تابلو، مجله، اتوورتوکردن، سوهان و سنباده (۴۲۰) سلاح شیمیایی، سنگر، جنگ اعصاب (۴۲۹) دیکتاتور، کودتا (۲۱۱) سینما، سالن، هنرپیشه که رنگ زمان را دارد در شعرش به وفور یافت می شود. در شعر او صبا به هیئت گل، وزیر تبلیغات می شود و کلمه کابینه که کلمه ای امروزی است در کنار باده کهن پارسی می آید. ماشین و موتور (۲۶۲) که از پدیده های قرن حاضر است بدون هیچ احساس غرابتی در شعر او می آید.

بیار باده که کابینه روی کار آمد

صبا به هیئت گل شد وزیر تبلیغات

بار غمی به رود دو صد بار دیگرم

بستند بار او چو به ماشین گذاشتند

هنگامه تپیدن دل خاست در پرم

گوشم در انتظار موتور بود و ناگهان

(دیوان، ۱۳۸۶، ص ۲۶۲)

یا کلمه هشتن را که کلمه ای کهنه و نامستعمل است در کنار جدیدترین پدیده های معاصر، سینما، هنر پیشه، و یا کلماتی چون هنر پیشگان هالیوود و ریتا می آورد.

چون هنر پیشگان هالیوود

پای آهسته هشت در صحنه

که جمالی به سینما بخشید (دیوان، ۱۳۸۶، ص ۵۸۲)

چون چراغ ستارگان ریتا

یا کلمه گذر نامه را این چنین به کار می برد.

که گذرنامه نوشته است به خون (دیوان، ۱۳۸۶، ص ۶۱۹)

سرزمینها گذرد پای جنون

کلمات عامیانه در شعر او حضور بارزی دارند و وی که می خواهد به زبان مردم سخن گوید در هر بیت و مصرعش عبارات و اصطلاحاتی از زبان مردم می آورد و زبان خود را گرفتار پیچیده گویی و دشواری و

دیر فهمی شاعران فاضل نما نمی کند. زبان خود را با زبان مردم پیوند می زند. در شعر او یار اشتباهی گاهگاهی به وی سر می زند.

گذار آرد مه من گاهگاه از اشتباه اینجا خدا را اشتباهی کآرد او را گاهگاه اینجا

(دیوان، ۱۳۸۶، ص ۶۹)

عبارت قانع بودن به نان و پیاز خویش را بدون اینکه نامتناسب با فضای غزل بداند در شعر خویش می آورد. شهریارا میهمان ماه خود بودن خوش است ورنه از جان قانعم نان و پیاز خویش را

(دیوان، ۱۳۸۶، ص ۸۱)

او از بخت بد بیار خود رهایی ندارد.

دگر قمار محبت نمی برد دل من که دست بردی از این بخت بد بیارم نیست

(دیوان، ۱۳۸۶، ص ۱۲۸)

کلمات و اصطلاحات عامیانه و محاوره ای چون؛ آموختن فوت و فن (۸۸) از کوری چشم (۱۰۳) خوشگل (۱۳۵) کش رفتن (۱۴۲) لزوم داشتن (۱۶۲) خل کردن (۱۷۰) پیاده (۱۷۱) حرف به خرج کسی رفتن (۲۳۶) کم کمک (۲۸۱) کور و شل (۲۸۸) پدر عشق بسوزد که در آمد پدرم (۳۰۴) سر کشیدن از سرو دیوار (۳۰۷) بی چک و چانه (۳۰۸) زیادیم (۳۲۴) حال کردن (۳۲۵) از روی رفتن (۳۶۹) آتش دهن سوز (۴۰۹) بنا نبود (۴۲۱) بیرون زدن از شهر (۴۵۱) پشت گوش انداختن (۱۱۱۹) دیر جوشی (ب ۱۱۵) عصری (۱۱۶) بی حقوق (۱۴۲) خانه خراب (۱۵۰) سر وقت کسی آمدن (۱۵۸) یارو، از رو بردن (عاقبت یار مرا از رو برد خود نکردم بروم یارو برد) (ب ۲۲۰) ندیده گرفتن (۲۷۸) مرده شویت ببرد (ب ۳۶۳) وا کردن (۵۰۳) در شعر او بسیار به کار می رود و همین عبارات و اصطلاحات عامیانه است که جزو ویژگیهای سبکی وی است و زبان وی را از زبان دیگر شاعران معاصرش متمایز می سازد.

ضرب المثل ها و کنایات نیز که جزوی از فرهنگ عامه است در شعر او انعکاس یافته است. در شعر او کنایاتی که از زبان عامه گرفته شده فراوان است و در واقع یکی از مختصه های سبکی او همین کاربرد زبان عامه است. کنایاتی چون پشت گوش انداختن (۷۵) قانع بودن به نان و پیاز خود (۸۱) کاسه کوزه شکستن سر کسی (۱۱۷) در خانه اگر کس است یک حرف بس است (دیوان) گل پشت و رو ندارد (۱۵۹) نم پس دادن (۱۸۵) بی خیال چیزی شدن (۱۹۷) همان کاسه است و آتش (۲۷۰) مغز خر خوردن (۲۹۲) از آب رفته نشان به جو نبودن (ب ۱۴۹) کلاه به سر رفتن (۱۶۴) هر چه پیش آید خوش آید (۲۴۳)

هرگز نرفته است به سر ماه را کلاه ای خود در این میان سر ما بی کلاه کن

(دیوان، ۱۳۸۶، ص ۱۶۴)

«ضرب المثل ها عبارات رایج در میان مردم است. که گاهی از آثار ادبی وارد فرهنگ عامه شده و گاهی حتی حکایتی موجب پدید آمدن آن شده است» (زندگی و شعر سیمین بهبهانی، ص ۲۸۱) ضرب المثل ها راهنماییهای مردم عوام هستند. هر ضرب المثلی زائیده اندیشه و دانش توده های مردم است. شهریار به این جنبه فرهنگ عامه نیز بی توجه نبوده و در جای جای اشعارش برای بیان هر چه بهتر مقصودش از آن سود جسته است و غزلی از او نمی توان یافت که در آن مثلی نیآورده باشد. ضرب المثلهایی که در زبان عامه وجود دارد چون:

بزکا دمدمه صبح بهار است نمیر (دیوان، ۱۳۸۳، ۲۴۶) مگر آتش چو بالا زد به خشک و تر نمی گیرد (دیوان، ۱۳۸۳، ۱۷۶) یکی بر سر میخ و یکی بر سر نعل زدن (دیوان، ۱۰۷۳، ۱۳۸۳) آب را گل آلود کردن و ماهی گرفتن (دیوان، ۱۳۸۳، ۱۷۷) کار امروز به فردا گذاشتن.

نپنداری که دیگر کار امروز چو رنجیدم به فردا می گذارم

(دیوان، ۱۳۸۶، ۳۰۲)

بالای سیاهی رنگ نیست.

گر چه می گویند بالای سیاهی رنگ نیست من به زنگار شب از زرین نگار نام چو شم

(دیوان، ۱۳۸۶، ۲۷۹)

و امثال دیگری شعر او را هر چه آراسته تر و زیباتر و دلنشین تر می کند.

نوآوری شهریار در زبان در همین گونه کاربردهاست و چون شاعران دیگر برای تشخیص زبان خود از قوانین زبان هنجار عدول نمی کند. «نوآوری استاد ما بجای اینکه به شیوه تند روان در خروج و عدول از قواعد و قوانین زبان و منطق کلام و تجاوز از اصول مانوس تخیل و اندیشه انسانی تجلی نماید از راه بازگشت به کوچه و پس کوچه های زبان و تعبیرات مردم و استخدام عناصر بکر ولی «غیر کلاسیک» و عامیانه و کشف پهنه های دور دست تخیل و احساس ظاهر می گردد» (مقدمه دیوان، ۱۳۷۳، ص ۲۵)

زبان نو تنها آوردن چند اصطلاح جدید در شعر نیست. «موضوعات نو زبان نو می طلبد و تنها با تغییر چند کلمه نمی توان ادعای نوآوری در زبان و مردمی شدن زبان را کرد. شاعران دوره مشروطه در زمینه ایجاد زبانی نو ناموفق بودند به این دلیل که زبانشان مردمی نبود و اصطلاحات و فرهنگ مردم عامه و زبان گفتاری در شعر آنها نمودی ندارد و آنان بیشتر با عوض کردن کلماتی چون شتر و شمشیر و کاروان با هواپیما و قطار و توپ، همان ساختار زبان کهن را حفظ نکردند و نتوانستند زبانی نو خلق کنند و واژگان

رایج و الگوهای گفتاری و نوشتاری مردم اجازه ورود به عرصه زبان آنها پیدا نکرده است. در این شعرها وطن آشیانه است و شاعر بلبل چمن، و باید تهمتن وار قامت راست کرده (ساختار، ص ۲۰۸) ولی شهریار و گروهی دیگر از شاعران زبان مردم را بر گزیدند و اصطلاحات و تعبیرات این زبان را همانطور که بین مردم رواج دارد به کار بردند.

صنایع بدیعی و بیانی

زبان شعر شهریار زبان مردم است و نشانی از صنعت زدگی در آن نیست و چندان به آرایه های ادبی توجه ندارد و زبان مردم را به کار می گیرد. او زبان را صرفاً در انتقال احساس و اندیشه خود به کار می گیرد و زبانی را که برای مردم رسا و مفهوم است در انتقال احساساتش به کار می برد و کلمات دور از استعمال و نامانوس گذشته را که گروهی از شاعران به این طریق خواسته اند تشخیص زبانی داشته باشند و با افراط در این زمینه شعرشان را گرفتار نوعی پیچیدگی و دشواری یابی کرده اند در شعرش به کار نمی برد. گروهی با این نوع کاربرد شعر خود را به انحطاط کشیده اند و آن را دشوار و دور از دسترس عوام کرده اند. «همنشینی واژه های کهنه با واژه های نو یا به کارگیری ساختهای کهنه نحوی در کلام امروزی چنانچه با هوشیاری لازم همراه نباشد و با طبیعت هنری زبان سازگاری نداشته باشد، نه تنها سخن را بر نمی کشد بلکه باعث فرو افتادن آن نیز می شود. (گونه های نو آوری در شعر امروز، ص ۱۷۳)

ولی تشخیص زبان شهریار در کاربرد بیش از حد عبارات و اصطلاحات عامیانه است و به کهنه گرایی تمایلی ندارد. شعر شهریار از استعارات و کنایات و تشبیهات پیچیده و دور از ذهن خالی است و وی با زبانی ساده و دلنشین و عامه فهم و امروزی مقصود خود را بیان می کند و خواننده را در پیچ و تاب زبان دشوار و فاخر و فاضل نما گرفتار نمی سازد و سخنش ساده و طبیعی و به دور از هر نوع تکلفی است. زبان او سهل و ممتنع است. گویا اینکه وی مکتب عشق و عاشقی را پیش حافظ آموخته ولی زبان دشوار و مبهم و هنری حافظ را در شعرش به کار نگرفته است.

وی شاعر صنعت و صنعت پردازی نیست شعرش از دل بر آمده و بر دل می نشیند. در شعر لزومی بر آوردن صنایع لفظی و معنوی و آرایه های دشوار یاب نمی بیند شعر را سخن دل و مقصدش را تلطیف احساسات می داند و معتقد است که شعر باید به دل چنگ زند و عواطف را بر انگیزد و لذت بخش باشد و اگر صنایعی چون ایهام، اعنات و... در آن نباشد عیبی برای شعر نیست.

شعر را مقصد به جز تلطیف احساسات نیست گر به مقیاسات هست و گر به مقیاسات نیست

شعر اگر محتاج تفسیر است نظمی بیش نیست قائم بالغیر هرگز قائم بسالذات نیست

قبض و بستی در طبیعت لازم جسم است و بیان شعر و موسیقی هم از این دو به جز آلات نیست
 شعر باید چنگ در دلها زند گیرم در آن از صنایع فی المثل ایهام یا اعنات نیست
 (دیوان، ۱۳۸۶، صص ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۸۰)

با اعتقاد به این اصل است که شهریار مقصود خود را هر چه ساده تر و با زبانی ساده بیان می کند و زبانش هر چه بیشتر به زبان محاوره نزدیک می شود و نشانی از صنعت پردازیهای شاعرانه در آن دیده نمی شود. شعر آن است که از دل بر آید و بر دل نشیند و صنعت پرداززی و تزئین با تهی بودن شعر از اندیشه و احساس بی فایده است و شعر نیست بلکه نظم است. بهار در مورد شعر می گوید:

شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب باز بر دلها نشیند هر کجا گوشی شفت
 ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نساخت وی بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت
 شهریار «شعری گفته که عوام می پسندد و خواص می پسندد نه آنقدر عامیانه که به ابتذال کشیده شود و نه آنقدر معقد و مغلق که جز عده شاذ و نادر نفهمیده باشند» (فروغ آزادی، ص ۷۲)
 او هیچگاه با گزینش واژه های خوش آهنگ دایره واژگان خود را محدود نمی سازد. «گزینش واژه های زیبا و خوش آهنگ بی گمان دایره اختیارات شاعر را محدود می کند و از وسعت زبان او می کاهد» (از زبان صبح، ص ۳۹)

شهریار در این سادگی و صراحت زبانی و بیانی پیرو نیماست که «نگرش صمیمی و بی واسطه خود را به طبیعت و هستی، در بیانی که سخت بی تکلف و صریح بود عرضه کرد در افسانه، صورتهای خیال به واقعتهای زندگی نزدیک شد نمادها و نشانه های آن از میان عناصر ملموس طبیعت دستچین شد و زبان مثل آیند و روند ساده زندگی مردم به صمیمیت گرایش یافت» (ساختار زبان شعر امروز، ص ۹). در شعر شهریار نیز همین سادگی و صراحت و بیان واقعتهای اجتماعی به زبانی ساده و بدون هر تکلف و تصنعی دیده می شود. آوردن واژه های محاوره ای و نامهای محلی می تواند نشانی از آن باشد.

نتیجه گیری

در پایان به این نتیجه می رسیم که شهریار شاعر زمان خود است، زبان شعری او زبانی نو و زبان محاوره مردم است و او این زبان را برای بیان احساسات و عواطف خود برمی گزیند و از امکانات این زبان در القاء مفاهیم و مقاصد خود سود می برد و بر این است که با چنین زبانی قدرت تاثیرش در مخاطب بیشتر شده و می تواند با صمیمیتی که در این زبان است در دلها نفوذ کند و به همین سبب است که زبان فاخر و گزینش شده شاعران کهن را به کناری می نهد و اجازه ورود عامیانه ترین اصطلاحات و کلمات و ترکیبات را به

شعر خود می‌دهد و آنرا نه تنها عیبی برای شعرش نمی‌شمارد بلکه مایه غنای زبان شعری خود می‌داند. تحت تاثیر همین توجه به مخاطب است که شعر خود را از صنعت زدگی و آرایه بندی خالی می‌کند و با این اعتقاد که زبان تنها وسیله انتقال احساسات است و هر چه ساده تر باشد در این راه موفق تر است صنعت پردازی را به کناری می‌نهد و با زبانی ساده و صمیمی به سخنوری می‌پردازد و کلمات نامانوس و دشواریاب و آرکائیسیم را به کناری می‌نهد و بر این است که چنین کلماتی در شعر معاصر نمی‌توانند رسا و بیان کننده مفاهیم خاص امروزی باشند.

منابع و مراجع

- ۱- ابو محبوب، احمد، زندگی و شعر سیمین بهبهانی، نشر ثالث، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲
- ۲- اسماعیلی امیر، ابوالقاسم صدرات، جاودانه فروغ فرخزاد، سازمان چاپ و انتشارات مرجان، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۷
- ۳- برهانی مهدی، از زبان صبح، انتشارات پازنگ، تهران، ۱۳۷۸
- ۴- بهبهانی، سیمین، یاد بعضی نفرات، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۸
- ۵- حسن لی، کاووس، گونه های نو آوری در شعر معاصر ایران، نشر ثالث، تهران، ۱۳۸۳
- ۶- خویی، اسماعیل، از شعر گفتن، مرکز نشر سپهر، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۲
- ۷- سید حسینی، رضا، مکتب های ادبی، انتشارات نیل، نگاه، چاپ نهم، تهران، ۱۳۶۶
- ۸- شهریار، محمد حسین، کلیات دیوان، انتشارات زرین، نگاه، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۳
- ۹- شهریار، محمد حسین، دیوان، انتشارات زرین، چاپ سی ام، ۱۳۸۶
- ۱۰- سیروس، طاهباز، در باره شعر و شاعری، انتشارات دفترهای زمانه، تهران، ۱۳۶۸
- ۱۱- علی پور، مصطفی، در باره زبان شعر، انتشارات فردوس، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۸
- ۱۲- علی پور، مصطفی، ساختار زبان شعر امروز، انتشارات فردوس، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸
- ۱۳- فرشید ورد، خسرو، در باره ادبیات و نقد ادبی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۳
- ۱۴- گنجوی، نظامی، کلیات خمسه، تصحیح م. ظهوریان، نشر طلوع، چاپ دوم، ۱۳۸۳
- ۱۵- منزوی، حسین، این ترک پارسی گوی، انتشارات برگ، تهران، ۱۳۷۲
- ۱۶- یوشیج، نیما، حرف های همسایه، انتشارات دنیا، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۳
- ۱۷- گامی در راستای شهریار شناسی، ویژه نامه فروغ آزادی، تبریز، ۱۳۷۰

Elbəyi Sadıq oğlu Maqsudov
Naxçıvan Dövlət Universitetinin "Fənlərin tədrisi metodikası"
kafedrasının müdiri, pedaqoji elmlər doktoru

ŞƏHRİYAR YARADICILIĞINDA BƏDİİ TƏSVİR VASİTƏLƏRİ

Azərbaycan, İran, eləcə də Şərqi Ədəbiyyatında zünəməxsus yeri olan, İlməz şeirləri ilə ürəkləri ovsunlayan ustad Seyid Məhəmməd Şəhriyar haqqında çox yazılmışdır. Bütün bu yazılanlarda belə bir fikir ən plana çəkilmişdir ki, Azərbaycan, fars, ərəb dilində yazılmış əsərləri ilə xalqını sevindirən, bəzən kədərləndirən, çox zaman isə düşündürən bir ustad kimi Şəhriyar əvəzsiz, -təkrar olunmaz bir şairdir.

Şəhriyar yaradıcılığı olduqca zəngin, maraqlı, ürəklərə yol tapan, axıcı və oxunaqlıdır. Əsərlərindən məlum olur ki, o, bəyüz mütəfəkkir, filosof alimdir. Şairin həyat fəlsəfəsi bərabərlik, sülh, ədalət, əmin-amanlıq, insanpərvərlik, mənəvi ucalıq fəlsəfəsidir.

Onun əsərlərində zəngin, dəyərli, yaddaqalan bədii təsvir vasitələrindən geniş istifadə edilmişdir. Sözlərin, ifadələrin məcazlaşdırılması, mənəvi qüvvətləndirən epitetlərdən, təşbehlərdən, metaforalardan, metonimiya və simvollarından çox məharətlə istifadə edilməsi Şəhriyar yaradıcılığının zənginliyindən xəbər verir.

Bəyüz ustadın əsərlərində istifadə olunan ifadə vasitələri bədii dilin çox mühüm tərkib hissəsi kimi onun emosionallığına, bədii cəhətdən qüvvətlənməsinə, tərənnüm, yaxud təcəssüm olunan hadisənin oxucuya daha qabarıq çatdırılmasına xidmət edir.

Şəhriyarın yaradıcılığında bütün fikir və ideyalar müasir eləcə də millidir. Zəmanəsinin ən bəyüz ensiklopediyası olan Şəhriyar yaradıcılığı müasirləri və zündən sonrakı nəsillər üçün yeni-yeni cığırlar açmışdır.

Əsərlərində bədii təsvir və ifadə vasitələri o qədər genişdir ki, o, bəyüz tədqiqatların, neçə-neçə elmi əsərlərin məvzusu ola bilər. Məsələn, "kor qəza", "neştər kirpiklər", "dünya zəhrini yalatmaq", "gözlərdən güləb çiləmək", "gülüşlərlə çiçək yağdırmaq", "dərman əlindən dər ağlatmaq", "insanlığın kəhnə hasarını uçürtmək" tək bədii təsvir vasitələri Şəhriyar şeirində yüzlərlə, minlərlədir.

Şirdir Şəhriyarın şeiri, əlində şəmşir
Kim deyər mən belə bir şir ilə dəvaya gəlir?

Bu beytdə şairin əsərlərinin gücü,qüdrəti,dəyanəti obrazlı şəkildə təsvir olunmuşdur.B?yük Şəhriyarın əsrləri həmişə d?yüş meydanında qılinc çalmağa,?z rəqibləri ilə d?yüşməyə hazır olan əsərlədir.Hətta elə bir cəngavər,elə bir şir tapılmaz ki,?zündə cəsarət və qüvvə toplayıb nəhəng sənətkarın əsərləri ilə rəqabət aparsın.

Ustad şairin şeirlərində dərd,kədər,qəm,qüssə əsas ana bir xətt kimi yaradıcılığa başladığı gündən ?mrünün sonuncu gününə qədər yazılmış bütün əsərlərində davamlı olaraq ?zünü g?stərir.

G?z yaşları hər yerdən axarsa,məni tuşlar,
Dəryaya baxar,bəllidi,çayların axarı.

Bütün nisgilli,acı g?z yaşları ilə dolu olan çaylar Şəhriyar dəryasında bənd alır,orada sakitlik tapır.Bu qəm yalnız şairin ?zünə məxsus deyil,o bütün ?zü kimilərin,dərd,ayrılıq,hicran çəkən insanların dərini ?zündə cəmləşdirə bilir,onlarla həmdərd olur,onların nisgilinə şerik olur və b?lüşür.

Təkcə dərdli,nisgilli çaylar deyil,sanki g?ydən yağan yağış suları da onu hədəf edib ki,sonsuz Şəhriyar dəryasına qovuşmaq ona da qismət olsun.Şair çox vaxt bu əzablara d?zməyi bacarırsa da bəzən məzlumun ahının ərşə qalxıb zülmün rişələrini yandıracağını da gizlətmir:

Qoy bu inqilab sel kimi axsın,
G?y guruldasin,ıldırım şaxsın,
Müstəzəfin qoy həqqə çatarkən,
İslam bayrağın dağlara taxsın.
Məzlumun ahı qoy alov çəkib-
Zülmü rişədən yandırıb-yaxsın.

Şəhriyar şeirinin dili sadə və anlaşıqlı olduğu kimi,məzmun və s?zünün təsir gücü də sərt və kəskindir.

Digər əsərləri kimi“Heydər babaya salam” şeirində dil nə qədər axıcı,şirin,ana laylası qədər həzin,k?vrək və təsirlidir.Urəkdən,k?nüldən gələn bu misralar ilk dəfə oxunanda belə adamı ovsunlayır,ürəyə yol tapır,insanı ahıl vaxtından uşaqlığa qaytarır,ona ?zünü,əslini,adət-ənənəsini,keçmişini tanımağı ?yrədir.

“Ağ buludlar k?ynəklərin sıxardı”,“G?z yaşı g?zdən düşdü”,“Qışın qoşunu payız marşını çaldı”“Ay buluddan çıxıb qaş-g?z atdı”,“Ayna tək bəxti açıldı”,Gun buludda əyirərdi teşini”,“Qovurğamız sac üstündə

oynardı”, ”Ulduzları ələkdən keçirən” və bu kimi bədii təsvir vasitələri Şəhriyar şeirinin şəftini, mayasını və gücünü nümayiş etdirir.

Qoy çalkasın bizi bu zamanə nehrə kimi,
Mənim südüm çürüyüb, turşatsın ayranımı.

Zəmanənin nehrə kimi çalxadığı sənətkarın taleyinə yağ, yavanlıq qismət olmamağı azmış kimi, hələ üstəlik südünün çürüməsi, ayranının turş olması qisməti ona ikinci bir əzabə vurur.

“Heydər babaya salam” əsərinin dili sadə, anlaşılıq olduğu kimi, oradakı bədii təsvir vasitələri insanı vəcdə gətirən, onu daim düşündürən, sehri bir aləmə aparan ifadələrlə də zəngindir. Məsələn,

Nisgilli s?z ürəklərə dəyərdi,
Ağaclar da Allaha baş əyərdi.

Deynə, bulaq, xeyrin olsun, axırsan
Ufūqunə xumar-xumar baxarsan.

Yaz qabağı gün güneyi d?vəndə,
Kənd uşağı qar gülləsin s?vəndə,
Kürəkçilər dağda kürək züvəndə
Mənim ruhum elə bilin ordadır,
Kəhlik kimi batıb qalıb ,dardadır.

Şəhriyar şeirlərinin hər misrində, hər beytində, hər bəndində bir rəssam fırçası ilə g?zəl təbiət mənzərəsi yaratmışdır. Bu mənzərəyə baxan oxucu həm də ağ, həmişə təmiz, parlaq və m?cüzəli g?rünən ucsuz-bucaqsız qar səhralarında Şəhriyarın ruhunu axtarır, g?zləri onu gəzir. Yaz günlərində güneyləri d?yən günəşin təsviri, kənd uşaqlarının bir yerə toplaşib qartopu oynaması, dağ d?şündə sıralanıb durna qatarı kimi sürüşməsi, ustad Şəhriyar ruhunun onların arasında gəzməsi, ç?llərin, dağ yamaclarının qucağında nəgməkar, bərli-bəzəkli kəkliyin qara batıb darda qalması kimi mənzərələr bənzərsiz sənət əsərləri ola bilməzmi?

Akademik İsa Həbibbəylinin təbrincə desək, ”Heydər babaya salam” poemasında

Vətən həsrəti aparıcı m?tivlərdəndir. Poemadakı həsrətin mayasını Vətən həsrəti, el-oba həsrəti təşkil edir. Ona g?rə də əsərdəki vətən həsrəti s?zün dərin və yüksək mənasında əsl Vətən məhəbbəti mənasını ifadə edir. Poemada Şəhriyarın uşaqlıq qıbləgahı olan və həsrətlə yad edilən

Heydərbaba dağı, Xoşginab, Şəngilava yurdu, Quru gəl, Qaraçəmən kimi yerlər bəyülük mənada ana Vətənin tərkib hissələri, ümumiləşmiş rəmzlərdir. Bütünlükdə “Heydər babaya salam” poeması bədii təsvir vasitələri ilə zəngin olan Vətən məhəbbəti poemasıdır. Əsərlərinin zirvəsini təşkil edən bu əsərimizin bədii fikir xəzinəsinin mirvarisi, yaşadığı dövürün bütün mənzərələrini əks etdirən əvəzsiz təbiət mənzərəsidir. Şəhriyar şeirinin dili o qədər həzin, anlaşıqlı, ibrətamiz və rəngarəngdir ki, ondan bütün peşə sahibləri-şair də, bəstəkar da, rəssam da, həkim də, memar da, əsgər də, döyüşçü də, fizik, riyaziyyatçı, astranom, hətta fəzalara uçmaq istəyən kosmonavtlar da ondan bəhrələnib öz ixtisas sahələrində məqsədyönlü istifadə edə bilirlər.

Əsərləri səksəndən çox dilə tərcümə olunan əbədiyaşar Şəhriyarın fars dilindən Azərbaycan dilinə tərcümə olunmuş əsərləri həzin musiqi qədər adamı ovsunlayır, məntiq və təfəkkür elmi kimi insanı düşünməyə məcbur edir.

Xalq şairi Xəlil Rza Ulutürkün Azərbaycan dilinə tərcümə etdiyi bir çox əsərlər kimi “Şeir və hikmət” əsəri də çox uğurludur. Əsər elə uğurlu tərcümə olunmuşdur ki, onu oxuyan hər bir kəs yalnız əsərin Azərbaycan dilində yazıldığını qeyd edə bilər. Tərcümə edilən hər bir misrada rəngarəng epitetlər, bənzətmələr, təşbihlər və məcazlardan istifadə edilmişdir.

Mən aza qailəm, çoxda gəzüm yox,
Nəfsimin gəzünə batırmışam ox.

Bir parça çərəyin ağız ləzzəti,

Fəqət dünya boyda ilham qüvvəti!

Həmişə nəfsi tox olan, dünya malına gəzünün ucu ilə belə baxmağı bacarmayan

şair bir paça çərəyin ağız ləzzətini duymağı, ondan dünya boyda ilham almağı bacarır.

Məhəmməd Hüseyin Şəhriyar yaradıcılığında səz, səzün qüdrəti, onun yenilməz gücü və təsiri də bədii təsvir vasitələrindən istifadə edilməklə öz əksini tapmışdır.

Səz haqqında minlərlə hikmətli fikirlər səylənsə də, Şəhriyar yaradıcılığındakı səz, onun qüdrəti daha əzəmətli gəzündür.

Düşmənin əlindən bayraq salan səz,

Haqqın ciyərilə nəfəs alan səz.

“Səzlər - qələm ilə güləşən pələng”

İlkəyə bilək də,göz də gərəkdir,
Qılıncla bərabər söz də gərəkdir.

Gör hara ucaldıb söz rütbəsini,
Sənətin qranit abidəsini.

Sözün kəksündədir şairin canı,
Şairi sözdən,şerindən tanı.

İnsanlar şeirsiz yaşaya bilməz,
Şeirə kəm baxana insan deyilməz.

Kimin güclüdürsə şeiri-sənəti,
Onun əbədidir mədəniyyəti.

İlməz Şəhriyarımızın hansı dildə yazmasından asılı olmayaraq o, hər yerdə anlaşılır,sevilir və əzizlənir.Şair yalnız söz Vətəninə deyil,dünyanın bütün guşələrində əsil şair,həqiqətin carçısı,insanların sevimlisi kimi şəhrət tapmışdır.

Şair şam kimidir,şam sözü yanar,
Sözün süfrəsi nura boyanar.

Nə qəm! Qoy şam kimi yansın həyatım,
Təki torpaq altda bəxtiyar yatım.

Böyük ustad, bu gün sənin şeirlərinin üfüqləri çox geniş,şəfəqləri çox parlaq,söz isə əbədiyyət qədər sonsuzdur.İlməz şeirlər şairi də İlməzliyə qovuşdurur.

Dünyada bu İlməzlik,bu əbədiyyət çox az-az şairə qismət olur.Belə şairlərdən biri də Seyid Məhəmməd Hüseyin Şəhriyardır.

Şeir mədəniyyət,incəsənətdir,

İncə ruh,incə söz, incə sənətdir.

Şəhriyar əsərləri sözü bir mədəniyyət abidəsi,mədəniyyət salnaməsidir.İncə ruhlu,incə sözlü sənətkar sözü insanıyyət aləminin əvəzilməz incisidir.

Adətən b?yük bir dağdan uzaqlaşdıqca o get-gedə kiçilir və g?rünməz olur. Amma ulu, ustad Şəhriyar isə elə nəhəng bir poeziya dağıdır ki, biz ondan uzaqlaşdıqca o daha əzəmətli, daha b?yük, daha nəhəng və vüqarlı g?rünür. Məhəmmədhüseyn Şəhriyar yaradıcılığını Azərbaycanın şimalı, yaxud cənubu ilə məhdudlaşdırmaq bu gün mümkün olan iş deyil. Şəhriyar əsərlərinin hüdudları bu kiçik məkanı aşaraq bütün dünyada yaşayan azərbaycanlıların, farsların, büt?vlüdə bəşəriyyətin sərvətinə çevrilmişdir. Məhəmmədhüseyn Şəhriyarın fars dilində yaratdığı əsərlər daha orijinal, daha poetik və daha lirikdir. Onu fars dilli ədəbiyyatın ustad Nizamisi, Sədi Şirazisi, Hafizi ilə müqayisə etmək mümkündür. Azərbaycan şairi ustad Şəhriyarın adı islam dünyasında məşhur olmaqla yanaşı, əsərləri Avropa xalqlarının dillərinə tərcümə edilmiş, ona b?yük, eləcə də əbədi ş?hrət qazandırmışdır. Hər yerdə b?yük h?rmət və məhəbbətlə anılan ulu Şəhriyara allah rəhmət etsin, ruhu şad olsun.

Email: ostadshahryar89@yahoo.com
WWW.iaumaku.ac.ir

بخش دوم :

چکیده مقالات

ویژگی های شعری شهریار

دکتر آمنه شه بخش

چکیده

استاد شهریار شاعری نیرومند و توانا در عرصه شعر و شاعری معاصر و یکی از چهره های ممتاز و درخشان است که با استفاده ماهرانه از کلیه مشخصات هنری نظم کلاسیک، پا را از دایره محدود آن فراتر گذاشته و سنن دیرین نظم کلاسیک را در هم شکسته و در مقیاس وسیعی از عناصر زبان عامیانه استفاده نموده است. با این ترتیب در اشعار شهریار می توان اوج هنر کلاسیک نظامی، اوحدی، حافظ، سلمان ساوجی و ... را دید و ضمن سادگی و روانی شعر نوین توده ای شهریار، او را، به عنوان یک شاعر خلقی از استادان نظم کلاسیک ممتاز می سازد. اشعار وی به عقیده اکثر ادبای معاصر ایران از شاهکارهای شعر و ادب فارسی و آذربایجانی بشمار می رود.

او که آخرین باز مانده سبک کلاسیک است، بیش از دیگر هم عصرانش شعر نیمایی را شناخت و به صورتی جدی از نیما و سبک نوین او حمایت کرد و همین حرکت نوجویانه، ارادت نوپردازان را بدو بیشتر نمود.

این مقاله سعی دارد تا با نگاهی کوتاه بر احوال و افکار شهریار، جایگاه رفیعش را در شعر و شاعری مورد بررسی قرار دهد و ارتباط او را با پیشینیان و هم عصرانش بسنجد و در پایان جنبه های عاطفی و تجسم احساس و صمیمیت و صداقت کلام را با بضاعت مزجان خویش در اشعارش بیابد.

واژگان کلیدی: استاد شهریار، شعر و شاعری شهریار، عاطفه و احساس در شعر شهریار

نجوم در شعر شهریار

آیت شوکتی*

چکیده:

وقتی وارد دیوان شهریار شده و پای صحبت این پادشاه سخن می نشینیم، متوجه بهره مندی وی از علوم منقول و معقول می گردیم و درمی یابیم که او نیز در آفاق و انفس سیر کرده است. در این پژوهش مجالی فراهم آمده تا با دیدگاه شهریار در مورد سعد ونحس و تاثیر ستارگان و افلاک در سرنوشت انسان و کاربرد زمین و آسمان ، ستارگان ثابت و گردنده، برج ها و پدیده های جوی و برخی اصطلاحات نجومی در شعر شهریار آشنا شویم. در حاشیه ی این مطالب ، صورت های فلکی پرچم های کشورهای مختلف ، مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه:

نجوم- سعد و نحس- افلاک- ستارگان- برج ها- پرچم ها- پدیده های جوی

حیدر بابایه سلام گونه ای ناب از سبک رماتیسیم

احمد جباری فرکوش: دبیر آموزش و پرورش و مدرس دانشگاه

Omid.araz@yahoo.com

شیفتگی شعرا و نویسندگان به برخی مکاتب و شیوه‌های ادبی آنان را وادار به تقلید ناشیانه از راه و رسم آفرینش آنها کرده است. اوضاع سیاسی و اجتماعی و از همه مهمتر مسائل اقتصادی سبب توجه هنرمندان ایرانی به شیوه‌های اروپایی گردیده است.

شهریار به عنوان یکی از بزرگترین شاعران سنت گرا به زعم اکثر محققان دلبستگی خاصی به این شیوهی اروپایی داشته است. و این شیوه را با استادی و هنرمندی تمام در اثر بینظیر و مشهورش به منصفی ظهور رسانده است. مطالعات او در آثار شعرای ایرانی هم عصر خود از جمله جعفر خامنه‌ای، میرزاده‌ی عشقی و تقی رفعت تاثیر غیر قابل انکاری بر افکار و ایده‌های او گذاشت.

ما در این مقاله پس از ذکر اصول مهم رماتیسیم، بر اساس کتاب تاریخ اجتماعی هنر نوشته‌ی ارنولد هاووزر به بررسی منظوم‌هی حیدر بابا از این دیدگاه خواهیم پرداخت و به پستی و بلندی این منظومه به دور از حب و بغض خواهیم پرداخت. عقاید هاووزر در تحلیل جامعه شناختی ادبیات و هنر در خور توجه است.

کلمات کلیدی: حیدر بابایه سلام، رماتیسیم، شهریار

بررسی جامعه شناختی منظومه حیدربابایا سلام

اسداله نقدی، استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه بوعلی سینا ی همدان

اسماعیل بلالری، مدیر گروه علوم اجتماعی دانشگاه بوعلی سینا ی همدان

سعید عیسی زاده، استادیار دانشگاه بوعلی سینا ی همدان

چکیده:

محصولات ادبی بازتاب دهنده شرایط اجتماعی از یکسو و دغدغه های تولید کننده اثر ادبی و هنری از سوی دیگر است. شاهکار های ادبی و قلم ادبیات به دلیل جایگاه رفیع شان در حیات ملت ها بعنوان عصاره یک عصر برای تحلیل شرایط اجتماعی مواد و مصالح بهتر و بیشتری در اختیار تحلیل کننده اثر می گذارد. بدون شک شهریار از هر نظر در ادبیات ترکی و فارسی از سرآمدان به حساب می آید و "شهریار" ادب و شعر ایران معاصر است. حیدربابایا سلام هم در بین آثار شهریار و هم آثار ادبی ترکی مطمئناً یک قله بحساب می آید. به حیدر بابا از زوایای مختلف رایج در نقد های ادبی، از بعد صنعت شعری و دیگر ابعاد می شود نگاه کرد و کسان بسیاری در این راه کوشیده اند. در این مقاله با استناد به اصول جامعه شناسی ادبیات به تحلیل برخی عناصر انعکاس یافته از فرهنگ مردم آذربایجان در این منظومه پرداخته شده است. همچنین بازتاب شرایط ناگوار و دشواری های زندگی شاعر در ایجاد بدبینی و نگاه منفی به دنیا و تمدن جدید و کاهش سرمایه و همبستگی اجتماعی و کم رنگ و سست شدن روابط و مناسبات سنتی مورد توجه شاعر قرار گرفته است. در نهایت آرزو ها و کعبه آمال شهریار توام با نوعی حسرت و رجعت گرایی بررسی شده است.

کلید واژه : حیدربابا، فولکلور، آداب و رسوم، شیوه زیست، بن مایه های محلی

بررسی بیماری‌های اجتماعی در اشعار نیما و شهریار و داستان‌های درویشیان بر اساس مکتب رئالیسم

احمد غنی‌پور ملک‌شاه استادیار دانشگاه مازندران

رضا عبادی جامخانه دبیر آموزش و پرورش شهرستان نکا و مدرس دانشگاه جامع علمی کاربردی بهشهر

خدیدجه نوروزی، دبیر آموزش و پرورش شهرستان نکا

چکیده

بدون تردید وجود بیماری اجتماعی علاوه بر تأثیر گذاشتن روی سیستم اقتصادی یک جامعه، سایر پدیده‌های اجتماعی را نیز متأثر می‌سازد و می‌توان از آن به عنوان یک پدیده مؤثر در فروپاشی ارزش‌های اجتماعی نام برد. در ادبیات معاصر ایران به دلیل تغییر و تحولات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ارتباطی شاعران و نویسندگان در خلق آثار ادبی به مسائل و مشکلات موجود مردم توجه می‌کردند که از جمله این نویسندگان، نیما و شهریار در شعر و درویشیان در داستان نویسی می‌باشند و عواملی چون جهل و نادانی، فقر و رنج، بخل، بندگی، طمع، ذلت و استبدادزدگی و بی‌دردی و... را مانع رشد و پیشرفت مردم ایران عصر پهلوی اول و دوم دانسته‌اند که از میان آن‌ها، نیما و درویشیان، بیش از همه بر فقر در اشعار و نوشته‌هایشان تأکید نموده‌اند. در این مقاله «رویکرد رئالیستی بیماری‌های اجتماعی (فقر و رنج و خواری) در سروده‌های نیما و شهریار و داستان‌های درویشیان» بررسی خواهد شد. بنابر این، اشعار شهریار و نیما و داستان درویشیان با رویکردهای مختلفی قابل بررسی و تحقیق است. از جمله: 1- رویکرد انسانی: انسان والا و ارزشی، انسان‌های پست و حقیر، ساده‌لوح، آزاده و شهری و روستایی و... 2- رویکرد اجتماعی: بی‌عدالتی و تبعیض، ظلم و ستم، فقر و محرومیت، امید و ناامیدی، رنج، جهل و... 3- رویکرد سیاسی: بیگانگان و نفوذ آنان، استثمار و استثمار و مبارزه و خفقان و استبداد و سیاهی و شکنجه و... در مقایسه آثار نیما و شهریار با درویشیان می‌توان گفت: شهریار و نیما، وابسته به گروهی سیاسی و حزبی خاصی نیستند و درویشیان در آثارش از عقاید سوسیالیستی در نوشته‌هایش استفاده می‌کند و پیرو نویسندگان رئالیست سوسیالیست روس است. نیما و شهریار در مبارزاتشان به استبداد و تاریکی و استثمار به شکل عام می‌تازند و درویشیان به شیوه خاص، نفوذ بیگانگان (آمریکا و اروپاییان) در ایران را نفی می‌کند. نیما و شهریار در بیان انواع بیماری‌های اجتماعی، مذهب را مورد نکوهش قرار نمی‌دهند؛ بلکه در اشعارشان، هویت‌های مذهبی حضور دارد. درویشیان، اعتقاد چندانی به هویت‌های مذهبی ندارد و در برخی از جاها، مذهب را به تمسخر می‌گیرد. درویشیان برای بزرگ‌نمایی محرومیت، آشکارترین نموده‌های فقر-فقر نان - را می‌بیند. در صورتی که نیما و شهریار به انواع فقر (فقر اجتماعی - فقر فرهنگی) در اشعارشان اشاره می‌کنند.

واژگان کلیدی: بیماری اجتماعی، رئالیست، اشعار شهریار - نیما، داستان‌های درویشیان.

بررسی جامعه‌شناختی منظومه حیدربابایا سلام

اسداله نقدی، استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه بوعلی سینا ی همدان

اسماعیل بلالی، مدیر گروه علوم اجتماعی دانشگاه بوعلی سینا ی همدان

سعید عیسی زاده، استادیار دانشگاه بوعلی سینا ی همدان

چکیده:

محصولات ادبی بازتاب دهنده شرایط اجتماعی از یکسو و دغدغه‌های تولیدکننده اثر ادبی و هنری از سوی دیگر است. شاهکارهای ادبی و قلم ادبیات به دلیل جایگاه رفیع‌شان در حیات ملت‌ها بعنوان عصاره یک عصر برای تحلیل شرایط اجتماعی مواد و مصالح بهتر و بیشتری در اختیار تحلیل‌کننده اثر می‌گذارد. بدون شک شهریار از هر نظر در ادبیات ترکی و فارسی از سرآمدان به حساب می‌آید و "شهریار" ادب و شعر ایران معاصر است. حیدربابایا سلام هم در بین آثار شهریار و هم آثار ادبی ترکی مطمئناً یک قله بحساب می‌آید. به حیدر بابا از زوایای مختلف رایج در نقد‌های ادبی، از بعد صنعت شعری و دیگر ابعاد می‌شود نگاه کرد و کسان بسیاری در این راه کوشیده‌اند. در این مقاله با استناد به اصول جامعه‌شناسی ادبیات به تحلیل برخی عناصر انعکاس یافته از فرهنگ مردم آذربایجان در این منظومه پرداخته شده است. همچنین بازتاب شرایط ناگوار و دشواری‌های زندگی شاعر در ایجاد بدبینی و نگاه منفی به دنیا و تمدن جدید و کاهش سرمایه و همبستگی اجتماعی و کم‌رنگ و سست شدن روابط و مناسبات سنتی مورد توجه شاعر قرار گرفته است. در نهایت آرزو‌ها و کعبه‌آمال شهریار توأم با نوعی حسرت و رجعت‌گرایی بررسی شده است.

کلید واژه : حیدربابا، فولکلور، آداب و رسوم، شیوه زیست، بن‌مایه‌های محلی

بررسی فرایند نوستالوژی در اشعار استاد شهریار

اصغر هادی پور*

چکیده:

در این جستار و پژوهش بر آن بوده ایم تا در حدوسع و توان خویش با مطالعه ای یک ساله بر روی آثار استاد شهریار، بویژه دیوان اشعارش مصادیق مختلف نوستالوژی را با ذکر شواهد از دیوان و آثار دیگرش به محضر خوانندگان و محققان و ادب دوستان گرامی عرضه داریم و به نوعی پرده از روی عقده های روانی و آلام درونی استاد شهریار که گاه به واسطه جوشش شعر - که حرف دل است - از سویدای دل بریاض کاغذ نشسته اند، برداریم و زوایای تاریک ناراحتی های روانی و آلام غریبانه ی استاد را بیش از پیش روشن سازیم.

واژگان کلیدی:

نوستالوژی، غم غربت، خاطرات کودکی و جوانی، یاران دیرین، یار و دیار مالوف

سیر معشوق در غزلیات شهریار سید ابراهیم سجادی زاده*

چکیده

برای دریافت بهتر سیر معشوق در شعر شهریار، به نظر می‌رسد قبل از هر چیز باید دید، نگاه خود او به عشق چگونه است زیرا این جوهر عشق است که عاشق را به دنبال معشوق می‌کشاند و شهریار نیز، در مسیر عشق با خوناب اشک وضو ساخته و به شهره عشق رندی، حافظ اقتدا کرده است. شهریار در سخن جالبی در باره ی «عشق» آن را عطیه ی الهی می‌داند که در کودکی به صورت علاقه به اطرافیان، در جوانی علاقه به معشوق مجازی (همراهی حجب و حیا در عشق های پاک) ظاهر می‌شود. در مرحله ی دوم انسان به عشق «طبیعت» می‌رسد و بر همه عالم عاشق می‌شود و بعد از سرخوردگی و ناامیدی از این مرحله، به حریم حرمت الهی دست می‌یابد و این جاست که انسان های عادی، به مقام اولیا می‌رسند. «(نقل به مضمون سخن شهریار، از دیوان جلد ۲)

شهریار با تجربه ی عشق نافرجام اما پاک مجازی، به آزادگان اقلیم عشق می‌پیوندد. مجنون وار بانام معشوق عشق را زمزمه می‌کند معشوق خود را با وفا و پاک می‌خواهد و با نامیدن او با نام های استعاری «گل، سرو پری، شمع، ماه و آفتاب و ...» از او می‌خواهد، پاک، روشنایی بخش و آزاده باشد.

در شعر شهریار معشوق سرمایه ی اصلی است که همه ی سود و زیان ها به خاطر اوست. او محبوب مجازی خود را گلی می‌داند که خزان به سراغش آمده، ستم دیده و به تاراج رفته است؛ از نامهربانی حیب دلگیر است اما با شرایط پیش آمده، به نوعی او را تبرئه می‌کند و چون یوسف گم گشته ای می‌داند که امید وار است به او باز گردد. او پس از وفا کردن و جفا دیدن؛ به استغنا از معشوق مجازی می‌رسد و آخرین نرد عشق را با خدا می‌بازد.

واژه های کلیدی: «عشق، شعر «معشوق، مجازی، حقیقی گل، بهار، سرو، خدا، عاشق، شهریار غزل دوست،

سیمای حضرت علی (ع) در دیوان شهریار

ابراهیم ظاهری عبده وند کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی
دکتر جهانگیر صفری دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

مدح و منقبت پیامبر و امامان معصوم (ع) همواره زینت بخش دیوان‌های شاعران مختلفی در زبان فارسی بوده است. در این مقاله نیز سیمای حضرت علی (ع) در دیوان شهریار، به عنوان یکی از شیفتگان اهل بیت، بررسی می‌شود. از نظر شهریار، حضرت علی (ع) نمونه یک انسان کامل است که زندگی او می‌تواند الگویی برای زندگی همه انسان‌ها در تمام دوران‌ها باشد.

شهریار در دیوان خود، جنبه‌های مختلفی از زندگی حضرت علی را به تصویر کشیده است. خوابیدن در بستر پیامبر، بخشیدن انگشتر به گدا، رسیدگی به ایتام و گدایان و... نمونه‌های از حوادث زندگی حضرت علی می‌باشد که شهریار در شعر خود به آنها اشاره دارد. او، در برخی موارد، حوادث صدر اسلام را که حضرت علی در آنها نقش اساسی داشته است، با رویدادهای که در دوران معاصر اتفاق افتاده، پیوند زده است. شهریار در برخی از اشعار خود، به مدح و منقبت حضرت علی (ع) پرداخته است.

از نظر شهریار، نام علی (ع) زداينده غم هاست و شاعر، شکایت خود را از نامردمی‌های مردم روزگار، با او در میان می‌گذارد و در برخی موارد نیز حکایت‌های پندآموزی از زبان حضرت علی (ع) بیان می‌دارد.

کلید واژه: سیمای علی (ع)، اشعار شهریار، مدح و منقبت

اثر پذیریه‌های استاد شهریار از زندگانی حضرت یوسف (ع)

الناز صاحبی کهنه شهری*

چکیده:

استاد شهریار از معدود شعرای معاصر است که با قرآن مجید و نهج البلاغه انس و الفت دیرین داشته است و به همین مناسبت در جابه جای دیوان او اشارات قرآنی و نهج البلاغه به چشم می‌خورد. از آنجا که بررسی همه این قبیل اشارات خارج از حوصله این گفتار است به تطبیق به یکی از این اثر پذیریه‌ها بسنده شده است که عبارت است از: اثر پذیریه‌های شهریار از زندگانی حضرت یوسف (ع)

کلید واژه: قرآن مجید - شعر شهریار - حضرت یوسف (ع) - تاثیر پذیری

بررسی سیمای معشوق در اشعار شهریار

تقیه زنگنه، دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی ارومیه

گلاویز جلالی، دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی ارومیه

چکیده

شهریار آخرین شاعری است که در دنیای غزل کلاسیک معاصر تاثیر خود را در عاشقانه هایش بر جای می‌گذارد. درک عمیق شهریار از دردهای جامعه و عمق عشق به همه آنچه برای او ملموس بود او را با دنیای دیگری به نام عرفان آشنا می‌کند و اگرچه عشق عرفانی او را با دنیای بیرون در آمیخته است، این در آمیختگی قابل لمس و دست یافتنی است و همین نقطه اوج در عاشقانه هایش می‌شود.

از سویی لحن عامیانه شهریار او را چنان با دنیای عاشقانه های حافظ و سعدی پیوند می‌زند که گویی حافظی دیگر در دنیای معاصر ظهور می‌کند و آخرین بازمانده از تبار لطافت و شور انگیزی حافظ می‌شود و از او چنان تاثیرمی‌پذیرد که رنگ جاودانگی از صحیفه آثارش هرگز پاک نمی‌شود.

عشق برای شهریار غوطه ور شدن در معشوق ازلی است که هم برای او رنگ عشق گذشته و هم رنگ عشق ناشناس اما ملموس و لطیف را دارد. در این مقاله ضمن اشاره ای کوتاه به زن، عشق و شعر عاشقانه؛ به بررسی معشوق در اشعار این شاعر پرداخته شده است.

کلید واژه: شعر، شهریار، عرفان، عشق، معشوق

حافظ و شهریار

دکتر جلیل امیر پور دریانی*

چکیده:

شهریار حافظ را به عنوان مراد و استاد و خواجه ستوده و خود را مرید و شاگرد و غلام او دانسته، لسان الغیب را دارای مکتب معنوی می داند که مدهوش اوست .

با غزل او به پرواز در می آید و خواجه را صاحب راز خود میخواند. حافظ را همواره در غزلیات خود با صراحت و ایما و اشاره بر صدر می نشاند و شعر او را به آسمان میکشاند. خود را جرعه نوش جام حافظ خوانده و به دستگیری او تا افلاک به پیش رانده است.

مقام خواجه را قدسی دانسته و خود را مملوک او شمرده است. بخاطر سر سودن به خاکپای استاد، خود گردون نشین گردیده، شنیدن نام حافظ او را به شیراز می کشاند و داوطلبانه در مقدم و مقام او جان می فشاند. دلبری خود را نتیجه دولت حافظ می شمارد. رقص و سماع حافظ را آسمانی به شمار می آورد. شعر حافظ را تازه و تر و آن را بالاتر از شکر معرفی می کند.

او حتی به حال گلندام که دیوان حافظ را گرد آورده، غبطه ها خورد و به محضر شاعر شوریده شیراز عریضه ها برده است. قلم خواجه را رنگ گل و لاله دانسته و گوهر شعر وی را یکدانه می شمارد. چراغ شعر حافظ را همواره فروزان و او را خاتم غزل سرایان ایران و بلکه غزل او را نص قرآن می شناسد. سخن دل حافظ را جاودان و مشرب عرفان خواجه را همواره جاری و روان میبندد. حافظ را در مسیر شعر و شاعری خود، صاحب فرمان دانسته و خلعت بزرگداشت استاد را از طرف آسمان می بیند و سخن لسان الغیب را پوست کنده و ناب و خود را برای رسیدن به او بی تاب معرفی می کند. کمال کلام را در دیوان او دیده و شعر خواجه را نتیجه الهام شنیده است. جوئیبار خلد را شبیه به غزلیات حافظ دانسته و خود برابر او به طوطی مقلد مانسته است. حافظ را مایه سعادت و شعرش را اسباب راحت و بزرگ تر نعمت معرفی کرده است. خواجه را قرین عزت و شعرش را جلوه حکمت می نامد که به درمان بیماران به کار آید، و با وجود آنها دارو و قطره به کار نیاید. مراد خود را بشیر و شعرش را اکسیر می نامد. دیوان حافظ را پناهگاه و خود او را تکیه گاه می شمارد.

اگر بخواهیم اثر غیر قابل انکار حافظ را در شهریار باز نمایم البته باید همه آثار وی را به عنوان دلیل مدعا ، عرضه کنیم که البته از حوصله این مقاله بلکه چندین مقاله خارج است. سعی بر آن است از گلهایی از گلزار روح پرور شهریار را که نماینده احترام برخاسته از جان او به شاعر شوریده شیراز است. در معرض مشام جان خوانندگان قرار داده از این راه، نام خود را در زمره دوستداران بی شمار این هنرمند بی بدیل، ماندگار کرده باشیم و گر نه مگس را یارای جولان در عرصه دو سیمرغ نیست.

واژه های کلیدی: شهریار، حافظ، لسان الغیب ، خواجه ، استاد ، غزل ، بیت ، مصراع

از تلمیحات شهریار

جلیل امیرپور دریانی، استادیار ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر

چکیده:

تلمیح " یعنی به گوشه چشم اشاره کردن و در اصطلاح بدیع آن است که گوینده در ضمن کلام به داستانی یا مثلی یا آیه و حدیثی اشاره کند(همایی. 1367:328)

شهریار که خود شیفته حافظ است و رهرو سعدی، بسی داستان‌ها را در سینه دارد و آنها را با طبع روان و روان شعرش درآمیخته است. هرچند عشق ناکام او خود داستانی است که رنگ و بوی آن از سراسر کلامش پیداست و در این باره آقای بیوک نیک اندیش و نیز آقای علیزاده و همچنین استاد بهروز ثروتیان در کتابهای ماندگار " در خلوت شهریار" و " به همین سادگی و زیبایی" و " شهریار ملک سخن" نکته‌ها پرداخته‌اند که گذشت روزگاران آن‌ها را کهنه نخواهد کرد. اما باز استاد بی بدیل معاصر شعر فارسی در غزلیات خود گوشه چشمی به داستانها و امثال و آیات و احادیث دارد. گاهی سرزدن دیر وقت معشوقه را "نوشداروی بعد از مرگ سهراب" نامیده است. زمانی مشتری پیر زنی بی بضاعت به حضرت یوسف(ع) را به بهای "کلافی" یادآوری نموده. وقتی هم به " خضر و آب حیات" اشاره کرده است. با کلمه "شبنانی" و "طور" به سرگذشت حضرت موسی و ازدواج کلیم الله با دختر شعیب گریز زده و طی ابیاتی هم که در وصف شیر خدا و شاه عرب سروده است حدیث: " لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار" را در گوش جان خواننده و شنونده مترنم ساخته است. در این مقاله گلهایی از گلستان تلمیح شهریار تقدیم خوانندگان این مقاله خواهد شد. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

واژه‌های کلیدی: شهریار، غزل، بیت، تلمیح، اشاره، آیه

ملک ماندگار سلیمان و شعر شهریار غزلخوان +

دکتر جلیل امیرپور دریانی*

چکیده:

حضرت سلیمان (ع) از پیامبران مقتدری است که سلطنت او با توجه به توصیف قرآن بی نظیر بوده است. باد مرکب او بود و پرندگان را به عنوان سفیر روانه دربار پادشاهان می نمود. دیوان از کار گزاران او بشمار می رفتند و مقربان او قدرت حیرت آوری داشتند. سرگذشت حضرت سلیمان با ملکه سبا و ماجراهای دیگر حکومت آن پیامبر عظیم الشان در دیوان شهریار خوش خوش نموده شده اند.

واژگان کلیدی: سلیمان. بلقیس. هدهد. جن. باد. سبا. تخت. نگین. بیت

چهره ی روزگار در غزل شهریار

حافظ صادق پور - عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آستارا

لیلا بینانمین - کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی - دبیر آموزش و پرورش استان اردبیل

چکیده

شاعر روزگار ما محمد حسین بهجت تبریزی معروف به شهریار در اشعارش آنچه را می بیند و زندگی می کند در قالب مختلف می ریزد شعراوآئینه ی تمام نمای زندگی و دوران معاصر تاریخ ایران است . عنصر خیال و ابهام با کمک اندیشه ، شعر او را بر بام شعر ایران و جهان قرار می دهد. طبع محزون و صمیمی اش موجب گله مندی از روزگار و تقدیر شده است که از قوی ترین و مهم ترین عناصر شعر او محسوب می شود. شکست و ناکامی در عشق را زاییده ی سرنوشت شوم و شرایط سیاسی واجتماعی روزگار خود می بیند و چهره ی زشت روزگار را از فاصله های طبقاتی در جامعه می داند که فقط طبقه ی خاصی مرفه هستند و بقیه مردم بخصوص ارباب هنر در سختی و انزوا به سر می برند. شهریار به کمک واژگانی مانند فلک، گردون، روزگار، بخت و آسمان پرده از واقعیت های بیرونی جامعه ی خویش بر می دارد. آسمان دوره ی او تیره و تار و ناصاف است و شاعر در قفس هفت خوان سقف سیاه دنیا زندانی است که روزگار و تقدیر او را در رسیدن به آرزوهایش ناکام گذاشته است و شرح حال خود را وصف مردم روزگار می داند. در غربت از مهم ترین نوستالژی شعر شهریار است او این دنیا را مسافرخانه می پندارد و با تأمل در درون و تحول روحی به عرفان روی می آورد و عشق را نجات بخش انسان می داند از این رو آگاهی و هشدار لازم را برای مردم زمانه در این مورد می دهد. استاد ترکیبات و تعبیرات بدیعی با کلماتی مانند فلک، روزگار، آسمان و بخت در غزلیاتش آفریده است که برخی از آنها مانند ناوگان کهکشان، دستگاه زنگ زده، کهن ماشین، سپهر بایگان از صیغه زمانه شهریار برخوردار است و در گذشته ی ادبی ما کمتر نظیری دارد شجاعت با مهارت در به کار گیری این گونه ترکیبات بر دایره ی واژگان غزل فارسی درگستره ی ادب فارسی افزوده ، و بدیعی است که بر غنای ادبیات فارسی کمک می کند..

کلید واژگان : روزگار، آسمان، بخت، شهریار، مضمون پرداز، نوستالژی .

ویژگیهای شعری شهریار

حبیب سعادت بناب*

چکیده

اشعار شهریار به سه زبان ترکی آذربایجانی، فارسی و عربی است. در اشعار او برخلاف برخی از شعرای قومگرا هیچ توهینی به ملل غیر دیده نمی‌شود. شعر او در هر زمینه که باشد، به تجدد و نوآوری گرایشی محسوس دارد. قسمت عمده‌ای از دیوان شهریار غزل است. سادگی و عمومی بودن زبان و تعبیر، یکی از موجبات رواج و شهرت شعر شهریار است. شهریار روح بسیار حساسی دارد. او مقوله عشق را در اشعار خویش نابتر از هر شعری عرضه داشته است. اشعار وی روحی حسّاس و شاعرانه موج می‌زند که بر بال تخیلی پوینده و آفریننده در پرواز است. اشعار شهریار بسیار ساده و مردم‌پسند است؛ شهریار در زمینه‌های گوناگون و به شیوه‌های متنوع شعر گفته است. شعرهایی که در موضوعات وطنی و اجتماعی و تاریخی و مذهبی و وقایع عصری سروده نیز کم نیست. برخی از آنها هم مشهور است، تعدادی از اشعار شهریار نیز تحت تأثیر نیما در شکل و محتوا، رنگ شعر نو به خود گرفته، قدرت نفوذ و تأثیر، تابلوسازی رمانتیک، نزدیکی به زبان مردم و تازگی روح و موضوع از ویژگیهای شعر شهریار است. اشعار شهریار از ویژگیهای استادان سخنور و گویندگان نامدار برخوردار است. خصوصیت شعری شهریار نوگرایی و ابداع او در ترسیم تابلوهای شاعرانه است. شعر او از آشنایی عمیقش با موسیقی ایرانی سرچشمه می‌گیرد، آنچه باعث شده شهریار را شهریار سازد به طور خلاصه عبارتند از: حساسیت فوق‌العاده او، حافظه بسیار قوی که تا آخرین لحظه حیات نیز فتوری در آن راه نیافته بود، آشنایی او با زبان عربی و شناختش از قرآن کریم، علاقه مفرط او به حافظ و در درجه بعد به سعدی و شناخت عمیق او از ادبیات کلاسیک و مطالعه عمیق او در ادبیات معاصر ایران بود.

کلید واژگان: شهریار، شعر، سبک شناسی، ویژگی، عشق، اشعار، خصوصیت

«نیم نگاهی به سبک و ویژگی های شعر شهریار»

حسین آریان*

چکیده

نرّاد عشق آن گاه که با عاشقانش نردباخت و دل و جانسان را در کوره ی داغ محبت گداخت با نوای «مَن عَشَقْنی» نام و یادشان را در دفتر عالم ثبت کرد- چرا که دل زنده به عشق، زنده ی جاوید است- شهریار ملک سخن نیز نامی از خود در دفتر عشق برجا نهاد تا دلسوختگان خسته از گردش چرخ با کلامش صفایی کنند و حالی بیابند. نوشته ی حاضر نگاهی کلی است به سبک و ویژگی های کلام استاد شهریار، تا گوشه ای از شیوه ی بیان و توانایی های این «سلطان عشق و شهریار شعر ایران» را در ابراز مکنونات قلبی و داشته های ذهنی اش را باز نماید. با اقرار به اینکه هر کدام از موارد بیان شده در این نوشته، خود قابلیت پرورده شدن و کار پژوهشی مستقل را دارند.

کلید واژه ها: شعر، سبک، شهریار، عشق، غم، نوجویی و نوگرایی.

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

شهریار در آینه اشعارش

داور زمانخانی*

چکیده

بنام دوست که هر چه داریم از اوست

سخن گفتن از سلطان شعر و سخن در دیار قلندران می فروش در آذربایجان پر از آذرین جانان چون منی را نه سزاست، ولی برای اندک اظهار اراداتی بجاست که از این آخرین سلطان می فروشان در عصر حاضر یادی باختر نمایم. شهریار را باید در آینه اشعارش دید و قضاوت کرد. من بنا ندارم به تک تک ابیات و سروده های این استاد بی بدیل پردازم. در این مقاله به نوشته ها و اظهار نظرهای متفکران و اندیشمندان بنام کشور که شهریار را در آینه اشعارش دیده اند، خواهم پرداخت و دیدگاههای آنان را در مورد ابعاد شعری شهریار خواهم آورد.

کلید واژه ها: شهریار، ادبیات، منظومه حیدر بابا

* دبیر انجمن ادبی شیخ محمود شبستری

سفینه های نجات در دیوان شهریار

راضیه آقا زاده *

چکیده:

اهل بیت عصمت و طهارت(ع) که جلوه جلال خداوندی و فلسفه آفرینش عالم هستی می باشند طبق حدیثی از رسول اکرم(ص) سفینه های نجات امت اسلام به شمار می روند. این فرمایش پیامبر (ص) همواره مورد توجه شعرای مسلمان قرار گرفته است. اعتقاد مذهبی و عشق و علاقه نسبت به این خاندان عظیم الشان شاعر مسلمان - به ویژه شیعه امامیه - را ملزم می سازد تا از شعر برای دفاع از اصول دینی و باورهای مذهبی خود استفاده کند. شهریار شعر ایران زمین نیز در دامان خانواده ای متدین و مذهبی پرورش یافته و عاشق خاندان رسالت بوده است؛ این اعتقاد عمیق مذهبی و عشق و ارادت خالصانه شهریار در اشعار فراوانی که در رثاء و ستایش آن بزرگواران سروده نمایان است. ما در این مقاله به نمونه هایی از این ابیات اشاره خواهیم کرد.

کلید واژه ها: اهل بیت(ع)، کشتی های نجات، شهریار، عشق، ارادت

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی

شهریار و سیمای پیامبران و حضرت علی در دیوان او

دکتر رحیم سلامت آذر

چکیده:

سید محمد حسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار از شاعران نامدار و پرآوازه ی معاصر است که در غزل سرایی از مقام والایی برخوردار است. اشعارش به سبب اشتغال بر اخلاق و نصایح، شور و حال و شیفتگی خاص، مقام بزرگی در شاعری برای او کسب نموده است. اشعار او با توجه به آبخورهای فرهنگی و مذهبی اش تحت تأثیر آیات مبارکه ی قرآنی و احادیث نبوی به ویژه در فضایل حضرت علی (ع) و ائمه ی اطهار (ع) و قصص قرآنی و داستان زندگی پیامبران به فراوانی و به صورت های گوناگون از قبیل تلمیح، اقتباس، حلّ، درج و تضمین قرار گرفته است. در این مقاله سعی شده است که جلوه هایی از این تأثیرپذیری در دیوان شهریار به نمایش گذاشته شود. در قسمت مقدمه، شرح حال مختصری از زندگانی استاد شهریار را ذکر کرده و به معرفی قالبهای سروده های او پرداخته ایم. سپس وارد مبحث اصلی شده و در مورد قرآن کریم و معراج پیامبر و همچنین توجه شاعران و عارفان ایرانی به مسائل قرآنی و روایی و قصص پیامبران صحبت کرده و بعد با توجه به بسامد بالای قصص پیامبران در دیوان شهریار به تبیین حوادث زندگی پیامبران بزرگ پرداخته ایم و همچنین آیات مشهوری از قبیل آیه ی تجلی، آیه ی امانت، آیه ی میثاق و آیات و احادیث دیگری را که در اشعار شهریار نمود داشته اند، ذکر کرده و به بررسی آنها پرداخته ایم.

واژه های کلیدی: شهریار، دیوان، تأثیرپذیری، قرآن، حدیث، پیامبر، علی (ع).

تأثیر دم عیسایی در شعر شهریار ملک سخن

1 - رقیه هادیپور

2 - دکتر جلیل امیرپور دریانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر

چکیده

شهریار از جمله شاعرانی است که تأثیر قرآن و حدیث در آثار و اشعارش غیر قابل انکار است. او به سبب انسی که با قرآن کریم داشته از قصص قرآنی، بویژه شرح حال قرآنی انبیا در جای جای دیوانش به مقتضای حال و مقام بهره جسته. در این میان سرگذشت عیسی بن مریم که آغاز و پایان حیاتش هر دو شگفت آور و درخور تامل است گویی نفس مسیحایی در طبع لطیف شهریار و شعر چون قندش نیز مورد توجه شاعر توانای معاصر واقع شده. در این جستار برآن بوده ایم تا سرگذشت قرآنی عیسی بن مریم را از لابلاهای اشعار و ابیات غزلیات دیوان شعر شهریار بیرون کشیده بر تأثیر پذیری وی از کلام الهی و توجهش بر سرگذشت عیسی (ع) در قرآن تأکید ورزیم.

واژگان کلیدی: قرآن، شهریار، عیسی، مریم، دم مسیحایی

بازتاب فولکلور ایران و آذربایجان در شعر شهریار

سولدوز محمدی

استاد بزرگوار، شاعر و دانشمند شهیر ایران که مورد احترام اکثر انسانهای عالم و دانش پژوه جامعه امروزی بوده و زبانزد خاص و عام می باشد. دکتر محمد حسین بهجت تبریزی ملقب به «شهریار» نام داشته و در این عصر زندگی کرده و در مقام و منزلت علمی خود واقعاً نام آورد گردیده و به ایران و ایرانی مخصوصاً به آذری زبان های با فرهنگ عشق ورزید و عمر با عزت و شریف خود را صرف شناساندن فرهنگ باستانی ایران به جهانیان نمود. به هر جا سفر می کرد. با استادان و شاعران بزرگ هم جلس گردیده و به مباحثه می نشست و همیشه تلاش ایشان بر این بود که ایران و ایرانی و آذربایجان را سربلند نماید و عمر پر ارزش خود را صرف پیش برد هدفهایش که همیشه رنگ عشق به ایران و ایرانی داشت نموده و به دانش جویان و شاگردان خود یاد می داد که ایران باید از نظر علم و تحصیلات سرآمد جهان گردد. وقت گرانقدر خود را به بطالت نگذراند و تلاش مداوم به نگاشتن مجموعه اشعار آذری و فارسی می نمود که چند آثار ایشان در اختیار ما دانشجویان می باشد. شعرهای ایشان در موضوعات مختلفی است. در اشعار استاد به مسائل دینی و مذهبی مشروحاً اشاره شده و از جمله درباره شخصیت و مقام بارز حضرت علی مولای متقیان «علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را» به صورت شعر به انضمام در آمده است. مهمترین آثارش، دیوان وی و منظومه حیدر بابایه سلام به زبان ترکی آذری می باشد.

چکیده: شهریار، آذربایجان، فولکلور، سنن و رسوم

ویژگی های شعر شهریار

عبداله باقری حمیدی

چکیده

شعر شهریار در یک پروسه‌ی زمانی طولانی نوشته شده است. درازای زمان شاعری شهریار سبب شده شعرش دارای فرم‌های گوناگون باشد. دگرگونی همیشگی فرم در شعر شهریار و سرودن شعر در مدت زمان نزدیک به هفتاد سال گستردگی ویژگی‌های شعری را پدید آورده است. تعداد فراوان و هنری بودن بسیاری از شعرهای شهریار شهرتی برای شاعر پدید آورد که رویای خیلی از شاعران همزمان او بود. وفاداری به سنت غزل‌نویسی، شیفتگی به حافظ، واکنش به رویدادهای شعری زمان، بیان احساسات سنتی مذهبی، گریز پایدار از ایدئولوژی، چرخش از سرودن شعر پارسی به شعر ترکی و بقراری در شعرها از ویژگی‌های کلی شعر شهریار است. مقاله تلاش دارد این ویژگی‌ها را بررسی کند.

واژگان کلیدی: شهریار، نقد، سنت شعری، زمان، زبان

مطالعه‌ی تطبیقی "حیدر بابایه سلام" شهریار با یکی از نظیره‌های آن

عباس نبی قدیم*

چکیده

شهریار یکی از تواناترین و موفق‌ترین شاعران معاصر می‌باشد، علاوه بر اینکه در سرودن شعر فارسی شاعری بی‌بدیل محسوب می‌شود، در خلق شعر ترکی نیز سرآمد شاعران معاصر می‌باشد. شعر «حیدر بابای» شهریار یکی از شاهکارهای ادبی-هنری روزگار ماست که مورد تقلید و استقبال بسیاری از شاعران بعد از خود واقع گردید، نظیره‌های بسیاری بر «حیدر بابای» سروده شده، در این مقاله از میان نظیره‌های متعدد شعر «حیدر بابایه سلام» شهریار، شعر «ایل دایاقنا سلام» سروده‌ی عباس اسلامی (متخلص به بارز) انتخاب گردیده و ویژگی‌های این دو شعر از دو جنبه‌ی شکلی و صوری و محتوایی با هم مقایسه و تطبیق گردیده و وجوه اشتراک و اختلاف آن‌ها بررسی شده است.

کلید واژه: شهریار؛ بارز؛ شعر ترکی؛ نظیره؛ تطبیق

*کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دبیر آموزش و پرورش شهرستان بناب

صورخیال در غزل های استاد شهریار

عزیزه یوسفی

چکیده

شهریار بزرگترین شاعر عصر اخیر است که در قالب ها و مضامین مختلف طبع آزمایی کرده است. غزل های او ادامه غزل سنتی سعدی و حافظ است. ولی از برخی جهات، تفاوت آشکاری با آن ها دارد؛ وی از یک طرف افکار و دیدگاه های نو و مسائل روز و مضامین متنوعی را در دامن غزل فارسی پرورش داده است و از طرف دیگر در خلق تصاویر شعری که این افکار و عواطف را به دوش می کشند، تغییرات ظریفی را پدید آورده است. نوشته ی حاضر در حد بضاعت خود تلاش کرده است تا با ارایه نمونه هایی از صورخیال به کار رفته در غزلیات استاد شهریار، کیفیت، بسامد، تنوع و عناصر سازنده تصاویر شعری استاد شهریار را منعکس کند و تازگی های آفرینش های هنری وی را نشان دهد. شهریار در بیشتر غزل های خود از تجارب عشقی خود سخن گفته است به عبارت دیگر، استاد شهریار سخنگوی دل عموم مردم است. به همین جهت این احساس عمومی را با ظرفیت های - صورخیال - متناسب با سطح درک عموم و سازگار با روح و روحیه آنها ارایه کرده است. از جمله این تصاویر شعری، کنایه و تعبیرات کنایست که در شعر شهریار از بسامد بالایی برخوردار است. کنایه ها به دلیل داشتن فعل های متحرک و مختلف در ساختار خود - همانند تشخیص - بهتر از آرایه های دیگر موفق شده اند درون خروشان و تحریک پذیر استاد شهریار را انتقال داده و صحنه های محسوس و طبیعی و دلنشینی را بیافرینند. گذشته از کنایه، استاد شهریار از مجموعه ی تصاویر شعری کم و بیش استفاده کرده است. ولی وی به یاری طبع شاعرانه و تخیل پویای خود در بند همان تصاویر دست فرسود غزل سنتی نمانده است و در طرز ارایه ی صورخیال، تازگی ها و ظرافت های خاصی را مورد توجه قرار داده است.

کلید واژه: شهریار، غزل، صور خیال، کنایه، حرکت و پویایی، تازگی.

علی سینا رخشنده مند*

رحمان فلاحی مقدم

چکیده :

حکیم نظامی گنجه ای یکی از ارکان شعر فارسی است که توانسته است در قرن ششم، مثنوی داستانی را به حد اعلای تکامل برساند و در مثنوی های خود به ابداع، اختراع معانی و مضامین نو پردازد و از تخیل شگفت انگیز بهره گیرد.

استاد محمدحسین بهجت معروف به شهریار یکی از چهره های شاخص و برجسته ی شعر فارسی ادبیات معاصر ایران است که نمونه های خوبی از شعر و غزل را ارائه داده است. شاید در وهله ی اول مقایسه ی این دو شاعر عجیب و غریب نماید؛ اما با دقت نظر و توجه به آثار این دو بزرگ به نمونه های بسیاری از شباهت ها و خاستگاه فکری و دستگاه اندیشگی آنها پی خواهیم برد.

کلید واژه : نظامی، خمسه، شهریار، ادبیات کلاسیک، ادبیات معاصر.

تأثیر قرآن بر اشعار شهریار

علی سپهیار - عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آبادان

دکتر محمد جواد اسماعیل غانمی - عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آبادان

چکیده:

آیات قرآن کریم با ادبیات شهریار به گونه ای قرین شده است که نمی توان صفحه ای از دیوان او را ورق زد و تأثیر وی را از این کتاب آسمانی در وصف، مدح، رثاء و غزل مشاهده ننمود. به جرأت می توان اعتراف کرد که تقریباً اکثر اشعار وی متأثر و ملهم از قرآن و علوم قرآنی است. شهریار تقریباً اکثر معانی و اشارات قرآنی را به شکلی بدیع و هنرمندانه در شعرش متجلی ساخته است. این مقاله کوتاه به تحلیل و بررسی میزان تأثیر پذیری این شاعر بزرگ از کلام الله و نحوه ی به کارگیری آیات قرآنی می پردازد.

واژه های کلیدی: قرآن کریم - شعر - شهریار - اقتباس - تلمیح.

عرفان در آینه‌ی غزلیات شهریار

عیسی داراب پور *

شهریارا درس عشق خود روان

عاشقان در مکتب عرفان کنند

چکیده

شعر شهریار از تجربیات عرفانی او لبریزاست و مفاهیم ناب عرفانی در لابه لای اشعار فخیم وی، به ویژه در غزلیاتش دیده می‌شود. در این مقاله که حاصل مطالعات دقیق و موشکافانه نگارنده در غزلیات شهریار است، بینش‌ها و نگرش‌های عارفانه و عالمانه او به مراحل سیر و سلوک، نشان داده شده و همچنین تراوشات قلبی این شاعر ولایتمدار در باب عرفان و معرفت به تصویر کشیده شده است.

واژگان کلیدی: شهریار، غزل، عرفان.

* مربی و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز

بررسی اساطیر در دیوان شهریار**عیسی داراب پور - سهیلا لویمی****چکیده**

در این مقاله سعی شده است که بازتابی از اساطیر اسلامی و ایرانی در شعر شهریار ارائه شود. احاطه ی این شاعر بزرگ، بر اساطیر (ایرانی و اسلامی) در نوع خود بی نظیر است و بسامد گونه‌های مختلف اساطیر دینی و ملی در شعر وی، حاکی از این دارد که او به این مقوله توجه خاصی داشته و از آنها به عنوان یکی از عوامل مضمون سازی و همچنین برجسته سازی و آفرینش زیبایی در اشعار خود بهره برده است .

واژگان کلیدی: ادبیات، شعر، شهریار، اسطوره.

تجلی آیات و تلمیحات قرآنی در شعر شهریار

عیسی داراب پور - سهیلا لویمی

چکیده

یکی از ویژگی های بارز سروده های استاد شهریار، بهره گیریهای هنرمندانه ی وی از آیات کریمه و نورانی قرآن مجید می باشد که بر شکوه سروده های او دو چندان افزوده است. راز ماندگاری و موفقیت استاد شهریار در آسمان ادب پارسی را باید در اعتقاد شاعر به قرآن مجید و حقایق عملی و زندگی معنوی و حیات عرفانی او جست وجو کرد، به گونه ای که این صفت برتر، دیوان شعر او را به یک رساله اخلاقی و عرفانی استوار، تبدیل می نماید. در این مقاله، نگارنده بر آنست که بازتاب آیات و تلمیحات قرآنی را که در جای جای دیوان استاد شهریار منعکس و جلوه گر می باشد، مورد بحث و بررسی قرار دهد.

۶

واژگان کلیدی: قرآن، شهریار، دیوان اشعار

نظامی و شهریار

گذری بر دیدگاه های اخلاقی استاد شهریار

فاطمه مسلمی*

چکیده:

بی شک، هر انسانی در دوران زندگی خود، با هر موقعیت فردی و اجتماعی هم که باشد، با اندیشه ها و افکاری زندگی می کند که برای خود ساخته و تعریف کرده است و در مسیر زندگی اش آنها را متبلور می سازد و این تبلور و تجلی در هنرمند بیشتر نمود پیدا می کند. شاعران نیز در زمره هنرمندان از این هنر خدادادی برای انتقال و تبیین دیدگاه هایشان به مخاطبین خود بیشترین بهره را می برند. استاد شهریار که به شهادت تاریخ و اهل ادب، از نوابغ شعر قرن حاضر و تاریخ ادب ایران به شمار می رود، در زمینه های متعدد زندگی، باورها و دیدگاه هایی داشته اند که جهت نیل به آنها باید از معبر شعر ایشان گذر کرد. در پژوهش حاضر غوری در حد توان خود و مجال نوشته در اشعار این شاعر گرانسنگ خواهیم داشت و مرورید های اخلاقی کلامشان را به مصداق «قطره ای از دریا چشیدن» صید خواهیم نمود. امید که دست پر از این دریای ژرف بازگردیم.

کلید واژه ها: شهریار، شعر، اخلاق، اندیشه، باورهای دینی.

* دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

انعکاس حیدر بابایا سلام در بین ترکان قشقای

دکتر فرزانه دولت آبادی *

چکیده:

موضوع بحث ما در خصوص "انعکاس شعر حیدر بابایا سلام" شهریار در میان ترکان شیراز یا بهتر بگوییم ترکان قشقای است که تا کنون کمتر از آن سخن گفته شده است. ایل قشقای با تمام اصالت و پابندی خود به آداب و رسوم و زبان و ادب قشقای به دلیل موقعیت جغرافیایی کمتر با ترکان آذربایجان؛ ترکمانان و ترکان ترکیه (دیگر ترکان اوغوز) ارتباط داشته اند. ولی با تمامی مشکلات از تحقیق و تفحص زبان و ادب خویش جدای نماندند. آنان سنت هایشان را که میراث نیاکانشان بود در میان هاله ای از عواطف نگاه داشتند. عواطفی که با شعر آمیخته و عجین گشته است. هر چند قدری سکوت موجب دل نگرانی روشنفکران و شاعران این ایل گشته اما رشد جوامع بشری و پیشرفت تکنولوژی و علم جهانی ایل قشقای را نیز تحت تاثیر خود قرار داده است.

هنر و ادب در شعر قشقای تاریخچه ی بسیار عمیقی دارد. ایل زندگی خود را قبل از طلوع آفتاب با شعر و موسیقی "سحر آوازی" شروع می کند. مادران با شعر و موسیقی کود کانشان را در گهواره می خوابانند و به کارهای ایل می پردازند و گلیم های منقش به بلبل ها و گل ها می بافند. مردان نیز با شعر و موسیقی به طیل می کوبند و سوار بر اسبان به شکار می روند.

موضوع بحث ما بررسی آداب و سنن ایل قشقای نیست. بلکه تبلور و انعکاس شعر حیدر بابایا سلام است که در عمق دل هر قشقای جای دارد که شاعران این ایل را به بیان خاطرات و عواطف و احساسات و تاریخ و فرهنگ خود در نظیره های حیدر بابایا سلام کرده است.

حیدر بابایا سلام در سالهایی به چاپ رسید که زبان ترکی از طرف رژیم پهلوی ممنوع گشته بود و هیچ اثر ادبی و یا علمی به زبان ترکی چاپ نمی شد. یعنی ترکان آذربایجان تشنگی خاصی نسبت به فرهنگ و زبان خویش داشتند. تصاویر روشن و گویا از کانون گرم خانواده؛ زندگی ساده و شرافتمندانه ی روستایی

* استادیار گروه آموزشی زبان و ادبیات ترکی استانبولی دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی دانشگاه علامه

آذربایجانی و مهمان نوازی آنان قلب و روح هر خواننده ای را به خود جلب می کند. حیدر بابا تنها یک کوه و تپه ای خاک نیست. کوهی انباشته از مهر و صمیمیت ؛ صفا و پاکی و سرود عشق است. حیدر بابا از مرزهای آذربایجان بر خاست و به مناطق دیگر نیز رسیده. گاه با ترجمه و گاه با نظیره های بی نظیر.

شاعران قشقایبی نیز همانند دیگران شاعران ترک زبان حیدر بابای شهریار را آینه ی تبلور احساسات خویش فرار دادند. از "چای قره آقاچ" گذشتند و به "کوه دنا" صعود کردند. "اوزاق یول" را هدف قرار دادند و سخن از "داغلاری شیرین چاغلار" گفتند. آری شهریار شعری سرود که به همراه خود سبک جدیدی به نام سبک حیدر بابا آفریده است.

واژگان کلیدی: ترکان قشقایبی، شهریار، حیدر بابا، نظیره گویی

زندگی نامه استاد شهریار

فرشته دیهیم*

چکیده:

نویسنده در این مقاله سعی بر این دارد به بررسی زندگی نامه استاد محمد حسین شهریار پردازد. نویسنده ابتدا اشاره کوتاهی به بیست و هفتم شهریور ماه روز شعر و ادب فارسی دارد. سپس به بررسی سر آغاز زندگی این استاد بزرگوار پرداخته و به بررسی دوران تحصیلی و سالهای ناکامی و سالهای تلخ و شیرین زندگی او می پردازد. نویسنده اشاره کوتاه به خوابهای این استاد گرانقدر داشته و نیز به بررسی رابطه ایشان با استاد مرعشی نجفی می پردازد و در پایان روی سخن با ادبا و شعرای گرانقدر است که با تذکرات سودمند خود در تکمیل زندگی نامه این استاد گرانبها نویسنده را برای همیشه مرهون الطاف خود قرار دهند.

کلمات کلیدی: سر آغاز زندگی. دوران جوانی . ناکامی در عشق . ازدواج استاد. خوابهای استاد . اشعار استاد و بیماری وی

* دانشجوی رشته روانشناسی دانشگاه پیام نور سلماس

نغمه ی حیدر بابا فریبا محمودی*

چکیده

شهریار یکی از شعرایی است که بر قله ی رفیع شعر و ادب معاصر قرار گرفته است و آنگونه که خود می گوید شهریار شعر ایران است.

فلک گو با من این نامردی و نامردمی بس کن
که من سلطان عشق و شهریار شعر ایرانم

مقام شهریار را می توان به طور کلی در تمام قالب های شعری و مضامین یافت به خصوص در منظومه ی «حیدر بابا به سلام» که از آثار جاویدان اوست.

در این مقاله پس از اشاره مختصر به زندگی شاعر، نگاهی به ویژگیهای شعری حیدر بابا خواهیم انداخت و ضمن بررسی معنی بعضی از ابیات به چگونگی بازتاب جلوه های ادبی در شعر حیدر بابا که چگونه شاعر با بازگشت به دامن طبیعت و روستا نشینی خاطرات دوران کودکی اش را به زیباترین شکل تصویرسازی می کند و شواهد آن را بررسی خواهیم کرد و به برخی نظیره گویی ها و ترجمه ها اشاره خواهیم نمود.

کلمات کلیدی: شهریار، حیدر بابا، صور خیال، نظیره گویی، ترجمه

مبانی نو اندیشی دینی شهریار

فروغ منصوری*

مهدی رضا کمالی**

محمد رضا کمالی***

چکیده

موضوع نو اندیشی دینی در ده‌های اخیر حتی قبل از انقلاب اسلامی مطرح بوده است، پیرو نفوذ جریان نواندیشی سکولار و غیر دینی در ایران بوده است. به طور طبیعی افرادی که دغدغه دینداری و دفاع از ارزش‌های دینی را داشته‌اند در تلاش بودند تا واکنشی را در مقابل این جریان اتخاذ بکنند و نسبت به جریان سکولاریزاسیون در حال رشد موضع‌گیری داشته باشند. جریانی که با ورود فرهنگ غرب آغاز و با گذشت زمان شدت می‌یافت. به همین جهت آنهایی که نمی‌خواستند، دست از ارزش‌های دینی و اعتقادات دینی بردارند و یکپارچه غربی شوند و در یک نگاه تقلیل‌گرایانه می‌خواستند توسعه و تجدد را به قید دین‌داری در اختیار داشته باشند. این گروه از نو اندیشان دینی به این نتیجه رسیدند به منظور امکان حضور فعال و دفاع فعال و جریان بخشیدن به آموزه‌های اسلام و پیامبر(ص) در عصر حاضر لازم است که در حوزه معرفت دینی که به نحو عام کلمه میراث گذشتگان سلف ماست نباید به آن محدود شده بلکه باید گام‌های فراتر از این برداشته و رو به جلو حرکت کنیم و بر ظرفیت گذشته بیافزاییم. شهریار، این شاعر بلند آوازه از جمله کسانی بود که دغدغه‌ی این تقابل را داشت و سعی می‌کرد گاه و بی‌گاه به بیان این مهم پردازد که در این مقاله به این امر می‌پردازیم.

کلید واژه: نواندیشی دینی، شهریار، خرافه پرستی

* عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایذه

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

*** عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایذه

بررسی تاثیر آذربایجان در اندیشه شهریار از دیدگاه دانشجویان ایرانی فخری مصری*

چکیده:

به نظر می رسد در ایران تحقیقات اندکی در رابطه با بررسی تاثیر آذربایجان در اندیشه شهریار از دیدگاه دانشجویان ایرانی انجام شده است. لذا در این مقاله نویسنده سعی بر این دارد که به بررسی تاثیر آذربایجان در اندیشه شهریار از نقطه نظر دانشجویان ترک زبان ایرانی اقدام نماید. برای این منظور ۳۵ نفر از دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد سلماس انتخاب شدند تا به سوالات نویسنده که حاوی ۱۰ سوال در رابطه با آذربایجان ایران و شهریار بود جواب دهند. ۱۵ نفر از دانشجویان مونث و ۲۰ نفر از آنها مذکر بودند (۲۱-۳۴ ساله). در این مقاله برای تحلیل آماری از درصد استفاده شده است. نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل آماری نشان میدهد که اکثر دانشجویان با تاثیر آذربایجان در اندیشه شهریار موافق بودند.

کلمات کلیدی: شهریار ، آذربایجان ، اندیشه شعری

* عضو حق التدریس هیئت علمی دانشگاه آزاد سلماس

جلوه‌های مقاومت و پایداری در شعر شهریار

کبری نودهی، عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان

چکیده

مقاومت و پایداری در فرهنگ‌هایی نظیر فرهنگ اسلامی که مبتنی بر باورهای دینی و اعتقادات مذهبی است از جایگاه ممتاز و ویژه‌ای برخوردار است. مفاهیمی چون شهادت، جهاد، ایثار، ظلم ستیزی و... در شمار مهم‌ترین عناصر و اجزای فرهنگ اسلامی و ایرانی به شمار می‌آید و ادبیات یکی از بهترین تجلی‌گاه‌های این گونه مفاهیم می‌باشد. بسیاری از شاعران و نویسندگان متعهد در آثار خود کوشیده‌اند تا مقاومت و پایداری مردم ستم‌دیده و مصیبت‌زده در برابر استبداد داخلی یا تجاوز مهاجمان بیگانه را به تصویر بکشند و مظلومیت ملت خویش را در آیین ادبیات بنمایانند. از جمله شاعران برجسته معاصر این مرز و بوم استاد شهریار است که مقاومت و پایداری در شعر وی جلوه‌ای خاص دارد. سعی نگارنده در این مقاله بر آن بوده تا به اختصار گوشه‌هایی از جلوه‌های مقاومت و پایداری ملت ایران در برابر ظلم و ستیز بیدادگران و مستبدان داخلی و تهاجم بیگانگان طی هشت سال دفاع مقدس را در شعر این شاعر ارجمند و گران پایه مورد نقد و بررسی قرار دهد.

کلیدواژه: مقاومت، شهریار، ویژگی، سروده، سرزمین.

تأثیر قرآن و حدیث در دیوان شهریار

دکتر محمد اسماعیل حنفی*

در دیوان شهریار موارد متعددی از تلمیح به آیات و احادیث دیده می شود، گاهی داستانی همچون داستان یوسف با نگرشی عارفانه علاقه ها را بیان می دارد، گاهی بخشی از آیه یا حدیثی را می آورد که غرض تمام آن حدیث یا آیه است در همه جا زیبایی به کارگیری آیات و احادیث چشمگیر است نکته قابل توجه این است که شهریار بیشتر از آیات و احادیث استفاده کرده است که کاربرد بیشتری داشته اند یا شهرت و معروفیتی در ادبیات فارسی دارند.

کلید واژه ها: سید محمد حسین شهریار، دیوان شهریار، قرآن، حدیث، تلمیح

تأثیر نهج البلاغه و اشعار امام علی (ع) در دیوان شهریار

دکتر محمد جواد اسماعیل غانمی *

علی سپهیار **

چکیده:

چنانچه اشعار مذهبی شهریار را تحلیل و بررسی کنیم و سرچشمه های شناخت، معرفت و فرهنگ او را دنبال کنیم در خواهیم یافت که ایشان به طور کل بر فرهنگ اسلامی متکی است. دیوان شعر این شاعر بزرگ سرشار از الفاظ قرآن و احادیث نبوی و الفاظ مذهبی بوده که همگی از دین مبین اسلام نشأت گرفته است. همه اینها حاکی از شخصیت اسلامی و گرایش مذهبی و حیات روحانی و نشأت دینی این شاعر بزرگ است.

از مهمترین کتب دینی و ادبی که در اعتلای شخصیتی و افکار شهریار نقش بسزا و تأثیر گسترده ای داشته است «نهج البلاغه» و دیوان شعر مولای متقیان علی (ع) است که شهریار در جای جای اشعار خود، خطبه ها، نامه ها، کلمات قصار و اشعار حکمت آمیز آن را به صورت تضمین، تمثیل، اقتباس، تلویح، تلمیح و ... به کار برده است. در این مقاله تلاش خواهیم نمود سخنان گوهریار امام علی (ع) را در اشعار این شاعر فرزانه استخراج کرده و پس از تحلیل و بررسی به تطبیق آنها پردازیم.

واژه های کلیدی: امام علی (ع) - نهج البلاغه - شهریار - شعر - تلمیح - اقتباس.

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد آبادان

** مربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آبادان

علل مرد سالاری از دید شهریار

محمدرضا کمالی بانیانی*

مهدی رضا کمالی**

فروغ منصوری***

چکیده

در طول تاریخ بشریت شخصیت انسانی همواره دچار تحول و تغییر بوده است. این امر یکی از خصوصیات غیرمنفک شخصیت انسانی است که می‌خواهد بر همه چیز و همه کس دست یابد و به عبارت دیگر بر تمام وسایل موجود حکومت کند و به همین علت است که همیشه سعی کرده است که با اندیشیدن و تمرکز، بر همه چیز حکومت کند. بر همین مبنا همواره می‌کوشد که احاطه اش را وسیع تر کند و هر لحظه یک قدم به هدف خود نزدیک تر شود. با اینکه زن توانست برتری و سروری خود را هزاران سال در جامعه‌ی ابتدایی بشر محفوظ دارد، اما این امر نتوانست همیشگی باشد، و اندک اندک پس از یک دوره‌ی تساوی و همسانی در قدرت، عصر مردسالاری آغاز می‌شود که، نشان‌های آن در زمان حال نیز به گونه‌های متفاوت و مختلفی به چشم می‌خورد. تا کنون پژوهشگران، نویسندگان و صاحب نظران دلایل مختلفی را برای مرد سالاری ذکر کرده اند. در این مقاله به بررسی دلایل مرد سالاری و نادیده گرفته شدن حقوق زن - که تا کنون در هیچ مقاله‌ای در مورد آن صحبت نشده است - از دید شهریار خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: مرد سالاری، زن، حقوق زنان

* عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایذه

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

*** عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایذه

تأملی در تأثیرپذیری غزل فارسی شهریار از قرآن و احادیث

محمد کیا کجوری *

چکیده:

در این مقاله درصدد برآمدیم اشارات و مضامینی که سر منشاء قرآنی و حدیثی دارد و دیوان شهریار از آن تأسی پذیرفته است را در آرایش کلامی او و به شکل و صنعت تلمیح و تضمین نشان دهیم و مبانی فکری شاعر را که در درون لفظ و معنا و وحدتی که در معنای کلام تلمیحی او پیدا می شود را تحلیل نمائیم.

کلید واژه‌ها: تلمیح، شهریار، آیات و احادیث.

تأثیر قرآن و حدیث در دیوان شهریار محمد نبی احمدی* علی سلیمی*

چکیده

شعر شاعر، آینه تمام‌نمای اعتقادات، احساسات و افکار او است که بی‌هیچ کم و کاستی او را در معرض دید و داوری همگان قرار خواهد داد. شهریار شعر ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. او به گونه‌ای دل‌باخته قرآن است که به قول خودش قابل وصف نیست:

تعبیه در بیان این مُصَحَّف حالتی یُدْرَک و لایُوصَف

ما بر این باوریم که این دل‌باختگی به قرآن و احادیث نه تنها در اشعار او تأثیری بسزا داشته است، بلکه جان‌مایه اصلی سرودهای اوست؛ به گونه‌ای که سبب شده تا اشعار او با جان و دل انسان‌ها گره بخورد و رنگی از دنیای دُنِ آب و گل نداشته باشد:

شعر هم از جهان جان و دل است نه ز دنیای دُنِ آب و گل است

همان‌طور که "ژولیا کریستوا" معتقد است متون مختلف، همواره در حال گفتگو با یکدیگر می‌باشند؛ و به قول "پین" هیچ متنی عاری و منفصل از دیگر متون نیست. لذا این تحقیق بر آن است تا نشان دهد که چگونه مفاهیم آیات قرآن با گوشت و پوست و استخوان استاد شهریار عجین گشته، در اشعار او تأثیر گذاشته و سبب شده است تا شاعر در صدد طلب فیض از درگاه ربوبی برآید و با استمدادهای خود از این کتاب حیات بخش اشعار خود را غنای بالایی ببخشد. بنابراین می‌توان اثبات نمود که الهام گرفتن اشعار استاد شهریار از آیات قرآن کریم به هیچ وجه اتفاقی و توارد خاطر نیست. این الهام گرفتن از قرآن و آموزه‌های دینی سبب شده تا شعر استاد شهریار به قول او:

گر دل از سنگ سخت‌تر باشد هم در او شعر کارگر باشد

زیرا:

لیک چون بگذریم از قرآن شعر منظوم را سزد رجحان

کلیدواژه: قرآن، شهریار، بینامتنیت، تأثیر و تأثر.

* استادیار گروه عربی دانشگاه رازی کرمانشاه

* دانشیار گروه عربی دانشگاه رازی کرمانشاه

ابتکار یا ابتدال؟

(نقدی بر شیوه‌های کاربرد الفاظ عامیانه و عناصر فولکلوریک در غزلیات شهریار)

مریم اسدیان *

چکیده

یکی از وظایف بشر در عرصه‌ی زیستن، حفظ و نگهداری زبان عصر خویش است. چرا که واژگان یک زبان بیش از هر چیزی می‌توانند دگرگونی اجتماعی را منعکس کنند و حفظ زبان، موجب حفظ چگونگی تغییرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک ملت خواهد شد. زبان خود به دو دسته‌ی معیار و عامیانه تقسیم می‌شود. زبان معیار، زبانی است که به صورت رایج‌ترین وسیله ارتباط میان طبقات مختلف جامعه به کار می‌رود؛ و زبان عامیانه، زبان محاوره‌ای رایج را گویند که کاربرد آن بر روابط دوستانه دلالت دارد.

محمد حسین شهریار، شاعر و سخن‌پرداز که لفظ استوار و معنی دلکش را شناخته و در زمینه‌های مختلف شعری و قالب‌های گوناگون ادبی طبع آزمایی کرده، یکی از شاعرانی است که دست به حفظ و کاربرد زبان عامیانه فارسی زده است و جز در مواردی نادر گرفتار بلای افراط و تفریط نشده است. در این مقاله، با مروری بر پیشینه‌ی زبان محاوره و الفاظ عامیانه در شعر فارسی، به بررسی چگونگی کاربرد این الفاظ در شعر شهریار پرداخته و با دیدی انتقادی، جای‌نشینی درست و بجای این الفاظ را نشان خواهیم داد.

کلیدواژه‌ها: شهریار، غزل فارسی، جریان شعر سنت‌گرای معاصر، الفاظ عامیانه

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و مدرس دانشگاه

یادکرد های کودکی و جوانی در شعر شهریار مریم حبیب زاده*

چکیده

آرزوی بازگشت به دوران کودکی و جوانی و بهره گیری از خاطرات آن روزگاران در آفرینش آثار ادبی ، تأثیر پذیری شاعر آذری را از مکتب رمانتیسیم نشان می دهد . شهریار همچون شاعران دیگر از تمدن و ناملایمات زندگی به دوران بی آلایش کودکی و علی الخصوص در منظومه ی « حیدر بابایه سلام » به مأمن پاک روستا و خانه ی خویشان پناه می برد .
خاطرات دوران کودکی و جوانی وی به حدی شیرین و پر جاذبه است که شهریار همواره با حسرت از آنها یاد می کند و آرزوی بازگشت به آن دوران را دارد ، اما چه سود ...

کلید واژه : کودکی - جوانی - شهریار - عشق - مادر

چند و چون نوگرایی شهریار

مهناز ابهری*

با اینکه شهریار از سرآمدن شعر سنت‌گرای معاصر به شمار می‌رود تأمل در دیوان اشعار و مصاحبه‌ها و گفتگوهای او نشان می‌دهد که وی با وجود دلبستگی به سنت‌های شعری همواره توجه‌ای به تحولات نوین ادبی و مکتب‌های گوناگون نیز داشته است.

از میان مکتب‌های ادبی چنان‌که دیوان او و نیز گفتگوهای شهریار گواهی می‌دهد او تنها موازین و اصول مکتب رومانتیسم را در خور بهره‌گیری و استفاده در شعر فارسی می‌دانست و در تعداد قابل توجهی از سروده‌های خود از موازین این مکتب بهره‌گرفته است. علاوه بر این شهریار در طول حیات خود با نیما و شاعران نوگرای معاصر نیز دوستی و مراوده‌ی ادبی داشته است، مجموعه این عوامل سبب شده است، شهریار علاوه بر سرودن اشعار، به شیوه رمانتیک و گاهی در قالب‌های آزاد، دیدگاه خاصی نسبت به نوگرایی در حوزه‌های شعر فارسی داشته باشد که با شاعران نوگرای دیگر تفاوت قابل توجهی دارد. اینکه شهریار تا کجا با نوگرایی در شعر همراه بود؟ آیا او هرگونه عدول از سنت شعری گذشته را مجاز می‌دانست؟ چه نقدی بر شعر و شاعران نوپرداز داشت؟ و بالاخره میزان نوگرایی او را چگونه می‌توان ارزیابی کردی؟

در مقاله حاضر کوشش می‌کنیم تا با استفاده از اشعار و آثار دیگر شهریار به این پرسش‌ها پاسخ دهیم و از طریق آنها حدود نوگرایی شهریار و دیدگاه او را درباره‌ی شعر نو روشن سازیم.

واژه‌های کلیدی: نوگرایی، شهریار، رمانتیسم، غالب‌های آزاد، اشعار سنتی، بررسی و نقد.

سلامی به "حیدر بابایه سلام" نگاهی گذرا به ساخت زبانی و اجتماعی منظومهٔ حیدر بابایه سلام مجید واعظی*

اینجا دریچه ای هست که با زیور عریا نهایش ما را گاهگاهی از تصرف زیستن در چهارچوب گسست آبادهای گرفته و گنگ و آشوبکده های پرازدحام می رباید. دریچه ای رو به روزگاری غریب اما آشنا. رو به مسیر نگاههایی که پلی بر گذر تپش و گرمی جانها به هم بودند. رو به رخسارهایی سوخته اما بی صورتک. به خانه هایی تاریک و دود گرفته که دلهای بی زنگار و جانهای روشن و سرافراز پروردند.

ما نبض راههای صمیمی و کاروان رو را از سطرهای مصفای تو ای منظومه ی حیات می شنویم. از خوف تبرها و نیش اره ها و تبخال زباله های روئیده در گذرگاههای مدرنیسم می رهیم. از نَفَس های پر خروس سحرگهان و کوچه های بچه های نی سوار، قصه ی شکفتن عاطفه ها و مهر را می خوانیم.

زبان منظومه حیدر بابایه سلام در عین استحکام و استواری، گره خوردگی عجیبی با زبان عام و توده های شهری و روستایی دارد. با همسویی و یگانگی با معنی بی آنکه تن به اشکال مستعمل بدهد، در خدمت مضمونهای ساده و عمیق در می آید. شاعر نه با هنر ساخت شکنی و رنگ ادبی دادن به زبان که از نوع سبک شاعرانی چون سهراب سپهری است و نه با پرورش ایدئولوژی رئالیسم اجتماعی که آرمان شاعرانی چون اخوان ثالث و سیاوش کسرای است، بل با زبان همدلی و تصویرهای عاطفی و سیلان رنگها، روابط همنشینی واژه ها و هماهنگی با روح زبان و احساس روان جمعی به آفرینش دست می بازد.

شاعر به بودن ها و تپیدن ها، فارغ از شدنهای ساختگی و در آویختن با پدیده های مخالفش می اندیشد. این منظومه سرشار از شخصیت‌های عاطفی پیرامون ضریح زیبایی و عالم معنی است. آرمانشهر استاد شهریار در یک منزلی زمان خود و در فرصت یک رجعت کوتاه آفاقی است. سلوک مسیحایی به دوره ی کودکی که در عین حال دوران سنت و فراغالی نیز است. خاطره ی هر بیتی تازیانه ی نقد بر گرده ی روزگار بیگانه و فرعونیت تمدن امروز است. بی که نظامی خاص را نشانه گیرد. یا به لایه های عمیق تحولات اجتماعی ره یابد. چه، او شاعر ایدئولوژی های رادیکالیستی نیست.

هر چه هست این منظومه، حلقه ارتباط ما و آشتی هویت چهل تک مان با یکپارچگی و بی آشوبی هستی بر باد رفته ی سنت ها و جهان بی خیالی کودکی هاست.

واژگان کلیدی: شهریار، حیدر بابایه سلام، زبان، اجتماع

* دانشگاه آزاد اسلامی - واحد هشتگرد

دوران شهریار

محمد حسن طاهرپور*

چکیده

استاد سید محمدحسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار فرزند حاج میر آقا خشکنابی که خود اهل ادب بود در تبریز چشم به جهان گشود. تولد شهریار مقارن با انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ شمسی بود. پدرش کریم الطبع و باایمان بود وی در سال ۱۳۱۳ شمسی در تبریز بدرود حیات گفتند و در قم بخاک سپرده شدند. محمدحسین تحصیل را از مکتب خانه روستای خشکناب آغاز کرد و تا پایان تحصیلات ابتدایی در تبریز ماند. سپس برای ادامه تحصیل به دارالفنون تهران رفت او در سال ۱۳۰۳ شمسی وارد مدرسه طب شد ، و تا آخرین سال پزشکی را با هر مشقتی که داشت سپری نمود در بیمارستان دوره انترنی را می گذراند که بسبب پیشامدهای عاطفی و عشقی از ادامه تحصیل منصرف شده و کمی قبل از اخذ مدرک دکتری ، پزشکی را رها کرد و به خدمات دولتی پرداخت. شهریار مادرش را در سال ۱۳۳۱ از دست داد و همواره از آن بعنوان تلخترین خاطره اش یاد می کرد شهریار تا ۱۳۳۲ یعنی ۴۸ سالگی همسری اختیار نکرد. استاد شهریار بیش از ۲۸ هزار بیت شعر فارسی و سه هزار بیت به زبان ترکی سروده است. از مهمترین آثار او به زبان ترکی منظومه " حیدر بابایه سلام " است که شهرت شهریار را جهانی کرد. استاد شهریار پس از ۸۰ سال زندگی در ۲۶ شهریور ۶۷ پس از طی یک دوره ۸ ماهه بیماری شدید در بیمارستان مهر تهران جان به جان آفرین تسلیم کرد. پیکرش در مقبره الشعرا تبریز در کنار اساتید سلفش چون " خاقانی شروانی ، قطران تبریزی و ... " آرمیده است.

* دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم آباد مربی، فوق لیسانس

بازتاب فرهنگ عامیانه در دیوان ترکی استاد شهریار به انضمام حیدربابایه سلام

ناصر عباس زاده *

فاضل عباس زاده *

چکیده

فولکلور و فرهنگ عامه اغلب دستمایه ی خلق آثار بزرگ ادبی بوده و هست. ادبیات عامیانه، ادبیات توده ی مردم، اثر مردمانی بی سواد یا کم سواد و غالباً شفاهی، به زبان ساده، لحن عامیانه، که عاری از تشبیهات و استعاره های پیچیده و هرگونه تصنع و گویای حالات، احساسات و افکار عامیانه است. در بسیاری از آن ها زبان عامیانه و واژگان محلی به کار رفته است.

بخشی عمده از ادبیات عامیانه ی ما شامل قصه های کوتاهی است که عامه ی مردم برای یکدیگر و خاصه مادرها و مادر بزرگ ها برای کودکان خود نقل می کنند. و گاهی برای جذاب تر کردن آن ها شاخ و برگ هایی نیز بر آن ها می افزایند. قسمت دیگر از ادبیات عامیانه ضرب المثل هایی است که بر زبان عوام جاری است و بسیاری از آن ها به صورت منظوم یا جمله هایی آهنگین و مسجع است.

بخش دیگری از فرهنگ عامیانه اشعاری است که بزرگتران خانواده، به ویژه مادران، برای کودکان خود می خوانند و کودکان نیز آنها را فرا می گیرند و تکرار می کنند. گاه این ترانه ها بیان قصه هایی کوتاه و در واقع مثل است.

یکی از شاعرانی که در اشعار خود از این چشمه فیاض و الهام بخش توده ی مردم هنرمندانه و استادانه بهره جسته استاد سید محمدحسین شهریار، شاعر بزرگ معاصر بوده است. که نتیجه ی این الهام خلق آثار زیبایی چون حیدرباباست که به حق باید فرهنگ لغات واصطلاحات فولکلور روستایان آذربایجان و شهریار را "شاعرشکوه روستا" نامید. محدوده ی تحقیق ما گشت و گذار و سیر در گلزار دیوان ترکی وحیدربابای شهریار و چیدن گل های زیبا و بویای عامیانه و فولکلوریک آن (قصه و افسانه، آداب و رسوم، ضرب المثل، شعر المثل، بازی های محلی، مثل ها، ترانه های محلی، عبارات کنایی، دعا ها، و...) می باشد که با این گل های رنگارنگ سبزی مزین کرده ایم با عنوان "بازتاب فرهنگ عامیانه در دیوان ترکی وحیدربابای شهریار" که این هدیه ی نا چیزیشکش می شود به میهمانان، شهریار دوستان و فرهنگ دوستان عزیز، تاچه قبول افتد و چه در نظر آید..

واژگان کلیدی: استاد شهریار، دیوان ترکی شهریار، افسانه ها و قصه ها، فرهنگ عامیانه، ترانه های عامیانه، بازی های محلی، ضرب المثل ها، مثل ها واصطلاحات کنایی

* کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، مدرس دانشگاه آزاد شهرستان پارس آباد مغان

* کارشناسی ارشد ادبیات فارسی و مدرس دانشگاه آزاد شهرستان پارس آباد مغان

هجو و طنز در شعر شهریار

ناصر عزیزی*

چکیده

شاعران و نویسندگان با دیدن مشکلات، نارسائیه‌ها، رذایل اخلاقی و اجتماعی در روزگار خود، با زبانی غیر مستقیم نسبت به بیان این مشکلات می‌پردازند تا علاوه بر ایجاد انگیزه و تفکر در مردم نسبت به ناهنجاریهای رایج در اجتماع عکس‌العمل نشان دهند. حتی گاهی مشاهده می‌شود که یک شاعر یا نویسنده علاوه بر مسایل اجتماع مسایل شخصی را هم به طور غیرمستقیم بیان می‌کند، و زشتی‌ها و پلیدی‌های یک فرد را بر ملا ساخته و او را رسوا می‌سازد و با تناقض‌ها و تضادهای یک جامعه و یا یک شخص برخورد می‌کند و بر دروغ‌ها، تزویرها، مصلحت‌ها، پرده‌پوشی‌ها و جنایت‌ها و جراحی‌های حاکم بر جامعه انگشت می‌گذارد. بنابراین در جوامع، آثار شوخ طبعی (هزل و طنز و هجو و فکاهه) که از عمده‌ترین انواع ادبی است، نمودار خیرخواهی و مردم دوستی افراد و شاعران و نویسندگانی است که با آثارشان می‌خواهند افراد به خود آیند و ستم و مردم فریبی نکنند. از جمله‌ی این شاعران می‌توان به استاد شهریار اشاره کرد که از این امر مستثنی نیست، زیرا در اواخر دوران قاجاریه مبارزه مشروطه خواهان باعث توجه شاعران و نویسندگان به مسایل اجتماعی و سیاسی و موجد فکر انتقاد اجتماعی و سیاسی در آنان شد و شوخ طبعی به عنوان وسیله‌ای مؤثر در روشنگری طبقات محروم اجتماع مورد توجه قرار گرفت. و توجه به نقش اجتماعی طنز در بیان اندیشه‌ی تجددخواهی و تحجرتیزی به صورت محوری تر مطرح شد و اوج این حرکت را می‌توان در شعر شاعرانی چون سید اشرف‌الدین (نسیم شمال) و علی اکبر دهخدا و ... مشاهده کرد. و بعدها با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور شاعران و نویسندگان دیگر نیز این روش را ادامه دادند و علاقه‌ی آنها به مسایل جامعه و همدردی با مردم موجب شد که طنز اجتماعی و سیاسی از قلم آنها بترآود و مطالب طنزی را در قالب نثر و نظم بگنجانند و نارسائیه‌های اجتماعی را مورد انتقاد قرار دهند که از جمله‌ی آن شاعران می‌توان به استاد شهریار اشاره کرد که مضامین اجتماعی و سیاسی در اشعارش به وفور یافت می‌شود و اگر او را شاعر متعهد و مسئول بدانیم سخن به گزاف نگفته ایم زیرا هنر مهم شهریار، ارتباط تنگاتنگ با فرهنگ و ادب سرزمین خویش است و اساساً همین وابستگی عمیق شعر و هنر شهریار با مردم، و حیات فکری و فرهنگی مردم محیط و اجتماع است که شعر او را از لحاظ ژرفا با اعماق اجتماع و از لحاظ گستردگی بلند آوازه کرده است.

کلید واژه: شهریار، غزلیات، طنز، هجو

«ای وای مادرم» گونه ای از سینمای مستند

نصرت الله حدادی*

چکیده:

یکی از ویژگی های برجسته شهریار «وقوع گویی» است که از زیر گونه های زندگی نامه خود نوشت می باشد. این ویژگی که تلاشی صمیمانه در واقع نمایی رخدادها و بازتاب زندگی است آثار او را در پرداخت واقعیت های روزگار به سینمای مستند نزدیک می سازد. هنر مستند بررسی خلاقه واقعیت هاست و توصیف آن ها به زبان هنر یعنی برخوردار از عامل زیبایی شناسی. کار مستند ساز شکار بخش هایی از واقعیت و سپس تلفیق معنی دار تصویر آن هاست. اگر از چشم سینمای مستند به سوگ سرود «ای وای مادرم» بنگریم شاید بتوان آن را آمیزه ای از گونه های مستند توصیفی و بازسازی قلمداد نمود. در این نوشته ابتدا دو بند نخست از شعر را نما به نما بر اساس معیارهای این گونه مستند به کند و کاو پرداختیم سپس با همان نگاه زیبایی شناسانه به فرازهای برجسته کل شعر نگاهی داشتیم. برآیند کار این که: شعر «ای وای مادرم» چونان سینمای مستند نما و گفتار آمیزش همسان و همخوان دارند. از رفت و برگشت های زمانی در ارائه حس و حال حاکم در اثر استفاده ای بهینه شده. گزینش ریتمی آرام نشان از هارمون و هماهنگی محتوا و فرم دارد. از عنصر صدا همچون حاشیه صوتی در فیلم برای بازتاب حالت درونی شخصیت اصلی بهره برده. شاعر با نمابندی سینمایی، تدوینی قاعده مند و معنادار از تصاویری دیدنی ارائه می دهد. به عناصر روایت، شخصیت پردازی، گفت و گو نگرشی نوین و در خور داشته است. سپس به بن مایه های مکتب رمانتیسیم در این شعر پرداختیم از جمله: نگاه نوستالژیک به مرگ مادر و یادهای کودکی، درون مایه سفر در زمان و مکان، مضامینی چون عشق، اندوه، ایمان، راز و نیاز و ساز و آواز. البته درخشندگی همه عناصر یاد شده مدیون صمیمیت درخشان جاری در شعر دست که نشان از صداقت سراینده دارد. فرجام سخن این که: شعر به سینما نزدیک تر است تا نقاسی. در هر شگرد تصویری در شعر دست کم نیاز به پیوند دو تصویر می باشد که این حرکت در تصویر، ویژه سینماست نه نقاشی.

واژگان کلیدی: وقوع گویی، سینمای مستند، بن مایه های رمانتیسیم، شعر و سینما

کنایات عامیانه در ۵۰ قطعه شعر از اشعار شهریار نعمت فرازیان*

چکیده:

سپاس و حمد، بی‌همتای یکتا راست، که ذرات زمزم عشق را در وجود سرمستان عالم شوق و در رهروان منزل عشق روان ساخت. آنانی که در همه‌ی تاریخ، خداوند اندیشه و قلم، در میدان کارزار،

شهبوارشجاعت، و در میدان سخن و اندیشه، فصیح تمام فصاحت‌ها شدند، شهریار، شاعر پیر آوازه‌ی پارسی‌گوی آذری زبان و طنمان در قلمرو ادب و فرهنگ ایران از اعتبار و خلاقیت شگفت‌انگیز هنری و مرتبه‌ی والای سخن‌سرایی برخوردار است. شاعران در شعرهای خود تابلویی و یابه قول علمای معانی و بیان‌ایماژی در پیش‌چشمان مامصوری‌کنند. در این میان شهریار با عمق تخیل عارفانه و عاشقانه اش گاهی آن‌چنان این تابلوی خیالی را زیبا تصویر می‌کند که همگان را به تحیر و اوی دارد، بنابراین استخراج این صورخیالی از شعر زیبای او همراه بادشواری لذتی خاص دارد. کنایه که از تقسیمات علم بیان است در شعر او جلوه‌ای ویژه دارد، لذا در این مقاله به کنایات در شعر شهریار پرداختم.

بینامتنی در شعر شهریار

«نقد و تحلیل برخی از مضامین مشترک فارسی و عربی در اشعار شهریار»

وحید سبزیان پور *

چکیده

از ویژگیهای اشعار محمد حسین شهریار، شاعر معاصر، تأثیرپذیری واژگانی و معنایی از شاعران و گویندگان قبل از خود است. چیزی که آنرا در زبان عربی تناس و در زبان فارسی بینامتنی نامیده اند و با شدت و ضعف در آثار همه ی شاعران دیده می شود.

هدف ما در این مقاله بررسی و تأمل در تأثیر اندیشه های پیشینیان بویژه ادب و فرهنگ عربی در اشعار شهریار است که خود آمیخته ایی از فرهنگ ایرانی و اسلامی است. به این سبب به بررسی چند مضمون و سابقه ی آنها در ادب و فرهنگ ایران باستان و نیز ادب فارسی و عربی پرداخته ایم. در این پژوهش سیر اندیشه و فرهنگ در ادب فارسی و عربی و تأثیر این دو فرهنگ را در یکدیگر مورد تأمل قرار داده، در مواردی نیز تأثیر اندیشه های ایران باستان را در دو ادب فارسی و عربی نشان داده ایم .

از دیگر شاخصه های شعر شهریار استفاده از امثال فارسی است، در این تحقیق به منابع داستان برخی از این امثال اشاره کرده ایم.

کلید واژه: شهریار، ادبیات تطبیقی، فرهنگ و ادبیات ایران باستان، ادبیات عربی و فارسی،

داستان امثال

کنایات عامیانه در ۵۰ قطعه شعر از اشعار شهریار نعمت فرازیان*

چکیده:

سپاس و حمد، بی‌همتای یکتا راست، که ذرات زمزم عشق را در وجود سرمستان عالم شوق و در رهروان منزل عشق روان ساخت. آنانی که در همه‌ی تاریخ، خداوند اندیشه و قلم، در میدان کارزار،

شهبازشجاعت، و در میدان سخن و اندیشه، فصیح تمام فصاحت‌ها شدند، شهریار، شاعر پیر آوازه‌ی پارسی‌گوی آذری زبان و وطن‌مان در قلمرو ادب و فرهنگ ایران از اعتبار و خلاقیت شگفت‌انگیز هنری و مرتبه‌ی والای سخن‌سرایی برخوردار است. شاعران در شعرهای خود تابلویی و یابه‌قول علمای معانی و بیان‌ایماژی در پیش‌چشمان مامور می‌کنند. در این میان شهریار با عمق تخیل عارفانه و عاشقانه اش گاهی آن‌چنان این تابلوی خیالی را زیبا تصویر می‌کند که همگان را به تحیر و امی دارد، بنابراین استخراج این صورخیالی از شعر زیبای او همراه بادشواری لذتی خاص دارد. کنایه که از تقسیمات علم بیان است در شعر او جلوه‌ای ویژه دارد، لذا در این مقاله به کنایات در شعر شهریار پرداختم.

بینامتنی در شعر شهریار

«نقد و تحلیل برخی از مضامین مشترک فارسی و عربی در اشعار شهریار»

وحید سبزیان پور

چکیده

از ویژگیهای اشعار محمد حسین شهریار، شاعر معاصر، تأثیرپذیری واژگانی و معنایی از شاعران و گویندگان قبل از خود است. چیزی که آنرا در زبان عربی تناس و در زبان فارسی بینامتنی نامیده اند و با شدت و ضعف در آثار همه ی شاعران دیده می شود.

هدف ما در این مقاله بررسی و تأمل در تأثیر اندیشه های پیشینان بویژه ادب و فرهنگ عربی در اشعار شهریار است که خود آمیخته ایی از فرهنگ ایرانی و اسلامی است. به این سبب به بررسی چند مضمون و سابقه ی آنها در ادب و فرهنگ ایران باستان و نیز ادب فارسی و عربی پرداخته ایم. در این پژوهش سیر اندیشه و فرهنگ در ادب فارسی و عربی و تأثیر این دو فرهنگ را در یکدیگر مورد تأمل قرار داده، در مواردی نیز تأثیر اندیشه های ایران باستان را در دو ادب فارسی و عربی نشان داده ایم .

از دیگر شاخصه های شعر شهریار استفاده از امثال فارسی است، در این تحقیق به منابع داستان برخی از این امثال اشاره کرده ایم.

کلید واژه: شهریار، ادبیات تطبیقی، فرهنگ و ادبیات ایران باستان، ادبیات عربی و فارسی،

داستان امثال

شهرستان ماکو در گوشه شمال غربی ایران (استان آذربایجان غربی) قرار گرفته که از شمال به رودخانه قره‌سوز و کشور ترکیه، از شرق به رودخانه ارس و جمهوری آذربایجان (خودمختار نخجوان) و از مغرب به جمهوری ترکیه و از جنوب به شهرستان خوی محدود است. شهر ماکو در دره‌ای بنا شده که رودخانه زنگمار از آن می‌گذرد و شهر را به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم میکند. قسمت جنوبی شهر در دامنه کوه سبد قرار گرفته و آبادی چندانی ندارد ولی بخش شمالی آن آبادتر و بزرگتر است. این شهر از لحاظ طبیعی موقعیت خاصی دارد. شهر از طرف شمال و جنوب کوهستانی است و از جانب شرق و غرب به جلگه‌های قلمه درسی و چای باسار منتهی می‌گردد. مهمترین و دیدنی‌ترین ویژگی شهر ماکو کلاهک سنگی است که مانند چتری بر روی بافت قدیمی این شهر گسترده است. از آثار باستانی شهرستان ماکو: برج و بارو و کتیبه در، ساری قیه و در صخره ماکو دالانها و غارهای زیر زمین در اطراف آوارات پل بش گوز در نزدیک شهر ماکو بنای باشکوه کلاه فرنگی در بیمارستان ماکو خرابه‌های سه گوش در ده قزلداغ اطاق سنگی در ده سنگر کلیسای مریم ننه در شمال شهر ماکو دخمه فرهاد کاخ باغچه جوق